

# آینده



دکتر محسن صبا



دکتر محمد معین



ابوالحسن فروغی



والتر هینتز

۱۳۷۲  
فروردین - خرداد

سال نوزدهم  
شماره‌های ۱-۳

# فهرست مندرجات

(شماره های ۱-۳، سال نوزدهم- فروردین- خرداد ۱۳۲۲)

## قلمرو زبان فارسی

- ۵- خانه بابائی  
 ۸- فارسی عالی جناب، شعر عالی جناب- پیام  
 ۱۰- شعرهائی از تاجیکستان  
 ۱۳- شعرهائی از افغانستان و پاکستان

## شعر

- ۱۵- اشعاری از: پرویز خانفی- علی مؤید ثابتی- رحمت موسوی گیلانی- مرتضی ذییمی- حسن احمدی گیوی- جلیل وفاکرمانشاهی- محمدعلی بهمنی- دکتر محمد سیاسی- عزت الله فولادوند

## تحقیقات ایرانی

- ۲۳- زبان آذری و گویش فراونه  
 ۲۹- نامه قائم مقام به لرد کاسلری  
 ۳۷- زرج (واژه گیلکی)  
 ۴۰- آغازگردش سپهر به باور ایرانیان باستان  
 ۵۱- عبداللطیف عباسی گجراتی (بخش دوم)  
 دیدارها و یادگارها

- ۵۸- میرزا ابوالحسن خان فروغی  
 ۶۹- سیاستمداران ایران در اسناد محرمانه بریتانیا (بخش نهم)  
 ۷۹- علی خان ملک الشعراء صبا  
 دکتر محمود نجم آبادی  
 ابوالفضل قاسمی  
 دکتر محسن صبا

## باب کتاب

- ۹۱- یادگارهای ایران روزگار صفوی (نقد و بررسی)  
 ۹۶- خاطرات اسارت (نقد و بررسی)  
 ۱۰۰- تحفة السورور در موسیقی (نقد و بررسی)  
 ۱۰۷- نگاهی دیگر به فرهنگ مین  
 عقاید و آراء

- ۱۲۰- شیوة املائی من  
 ۱۲۲- خاطره ای درباره نصره الدوله  
 دکتر مظاهر مصفا  
 عباس رافت

## اسناد و مدارک

- ۱۲۴- نامه ملوک خان به میرزا حسین خان سپهسالار  
 ۱۳۵- سندی درباره یکی از شهدای مشروطیت  
 دو تلگراف تاریخی - تذکره مبارکه ناصری - روزنامه مجانی - دو نامه از قوام السلطنه - نرخ صرفه های اصفهان- اعلان رئیس قشون روسیه در خراسان - آلیانس فرانسوی در تهران - فتوی درباره زردشتیان - حکم و فرمان درباره ارامنه ایران - فرمان علیمرادخان - فرمان نادرشاه - فرمان سرکردگی سواره و ابلات - نامه تقی زاده به عبدالرحیم خلخالی - نامه هائی از فروغی به تقی زاده.

## گزارش

- ۱۶۶- تدریس زبان فارسی در کشورهای جهان  
 ۱۷۳- فهرست ایرانشناسی ژاپون  
 ۱۸۸- سمینار ایرانشناسی در دانشگاه پکن  
 دکتر غلامرضا ستوده  
 کومی هاسه گاوا (ژاپنی)  
 دکتر مظفر بختیار

## شوخی و طنز

- ۱۹۱- مرگ یا خودکشی هینلر  
 ۱۹۵- شوخی نامه منشور  
 یادداشت، حاشیه، نکته  
 خسرو شاهانی  
 ابراهیم صهبا

- ۲۰۳- طاووس در شعر بیدل (به انتخاب ایرج افشار)- مریم دسیه (کاظم زارعیان)- رستم و زواره در اردستان (احسان الله هاشمی)- شرح پیشی منسوب به عطار (کامیار عابدی)- استدراکات و تصحیحات بر خلاصه السیر (پرویز ذکائی)- سه سنگ باز یافته در کازرون (حسن حسینی)- تاریخ وفات برهان الدین کو هینسانی (محمد حسین اسلام پناه)- بگج خان و اوغل باخت (موسی جرجانی)- مکالمه فارسی به دو زبان اروپائی (حبیب ابراهیم زاد)- ناقل (قوام الدین بیانی).

## یادبود نویسندگان

- ۲۲۳- بادی از دکتر محسن صبا- درگذشت ابوالقاسم حالت - نسرتین ملک نجدد- دکتر عباس سعیدی رضوانی - فریدون اردلان - والتر هینتر- هینز لوشای - کلودکاکن - شارل پلا- توشی هیکو ایزوتسو و دیگران و...

## نامه ها

- ۲۴۹- جنگله  
 ۲۵۶- سفارت ایتالیا و نصرت آباد و فرمانیه  
 ۲۵۹- یادگار هائی از تویسرکان  
 دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی  
 عبدالله انوار  
 صالح افشار تویسرکانی  
 انتقاد کتاب

- ۲۶۱- معرفی کتابهای تازه چاپ در ایران و کتابهای ایرانشناسی  
 ایرج افشار

# آینده

مجله فرهنگ و پژوهش‌های ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)  
بنیاد گرفته در ۱۳۰۲ به صاحب امتیازی دکتر محمود افشار  
(سه ماه یکبار)

هیچگونه پیوستگی و بستگی اجتماعی، مالی و غیر آن به  
هیچ بنیاد و مؤسسه و سازمانی ندارد.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

(از سال پنجم - ۱۳۵۸)

ایرج الشار

۱۳۷۲  
فروردین - خرداد

سال نوزدهم  
شماره‌های ۱-۳

---

خواهشمندیم به یاد آوری مربوط به  
وجه اشتراک در صفحه بعد توجه فرمائید

---

## یادآوری

- از مشترکان گرامی که هنوز وجه اشتراک سال ۱۳۷۱ را نبرداخته‌اند خواهشمندیم بدهی خود را بفرستند.
- وجه اشتراک سال ۱۳۷۲ نسبت به سال گذشته افزودگی دارد. از مشترکان گرامی انتظار داریم هرچه زودتر با ارسال وجه ما را یاری دهند.

ایران: ۱۱۰۰۰ ریال - دانشجویان: ۸۰۰۰ ریال - مؤسسات: ۱۳۰۰۰ ریال  
امریکا، استرالیا، ژاپون: ۲۵۰۰۰ ریال (هوایی)  
اروپا و آسیا: ۲۰۰۰۰ ریال (هوایی)  
خارجه یا پست زمینی: ۱۵۰۰۰ ریال

\*\*\*

- مقاله‌هایی چاپ خواهد شد که به صورت ماشین شده فرستاده شود یا به خط نسخ و کاملاً روشن (غیر شکسته) باشد.
- دفتر مجله در کوتاه‌تردن مقاله‌ها و ویراستاری ضروری آنها آزادست.
- خوشنویسی و طراحی: محمد احصائی - روی جلد بهرام افشار
- هیچ مقاله‌ای زودتر از یکسال از زمان رسیدن آن چاپ نخواهد شد.
- نقل مطالب این مجله منحصرأ با اجازه دفتر مجله یا نویسندگان مقاله مجاز است.
- همه مطالب و نوشته‌های بدون امضاء از مدیر مجله است.
- معرفی کتاب منوط به دریافت دو نسخه از کتاب است.
- چاپ عکس اشخاص در مجله و روی جلد دلالت بر تجلیل ندارد، برای دیدن است.

\*\*\*

### کسکهای موقوفات دکتر محمود افشار

- ۱) واقف متولی، محل دفتر مجله آینده زاده که ربه‌ای است از موقوفات دکتر محمود افشار بزرگ - از سال ۱۳۵۸ برای کمک به امکان انتشار مجله به رایگان در اختیار دفتر مجله قرار داده است.
- ۲) موقوفات مذکور مطابق روضنامه و بنا بر تبت و عمل واقف هرسال سپرد و پنجاه دوره از مجله را خریداری کرده و به دانشمندان و مراکز ایرانی‌شناسی و کتابخانه‌هایی که وسیله ترویج و تعمیم زبان فارسی هستند فرستاده است.

بخش تکفروشی توسط دهبنام، تلفن ۸۹۳۹۲۱

حروف چینی: میثاق  لیتوگرافی: بزرگمهر

چاپ و صحافی: بهمن

چهارهزار نسخه ازین دفتر در پایان زمستان ۱۳۷۱ انتشار یافت

\*\*\*

کتابفروشی تاریخ (به مدیریت بابک افشار)

خیابان انقلاب، روبروی سینما دیانا، ساختمان فروردین، طبقه دوم.

تلفن ۶۴۰۶۴۲۶

## آینده در سال نو

نخستین شماره دوره نوزدهم «آینده» با سپاس گویی به دستداران فرهنگ دیرپا و گرمی ایران که مشوق این مجله‌اند، تقدیم می‌شود. «آینده» ازین پس، همچنانکه در شماره‌های پیش گفته شد در پایان هر فصل به چاپ می‌رسد. به سخن دیگر در سال چهار شماره انتشار خواهد یافت، ولی می‌کوشیم که هر دوره آن از هزار صفحه کمتر نباشد.

مجله «آینده» بر همان آیین و سبک و رفتاری گردآوری و نشر می‌شود که درین پانزده سال بوده است. «حقیقه مهر بدان نام و نشان است که بود». اگرچه چندبار ناگزیر شده‌ایم تا بدین موضوع پردازیم که آینده چه راهی را می‌پوید و چه می‌گوید باز برای آگاهی خوانندگان جوان یا کسانی که خواندن آینده را با این شماره آغاز می‌کنند توضیحی کوتاه مناسب است.

«آینده» به هر زمینه‌ای که بپردازد اساس و جوهر منظورش آن است که نمودی و نمایی از ایران و فرهنگ پایدار و دلاویز آن را عرضه کند. ایران دو قلمرو دارد. یکی قلمرو پهناور تاریخی آن که نزدیک به هفت هزار سال سابقه باستانی دارد و بیش از دو هزار و پانصد سال تاریخ مسلم مکتوب. از سنگنبشته‌های کوهستانها و «تپه» شکسته‌های زیر خاکی و ستونهای تناور تخت جمشید و دخمه‌های پادشاهان آغاز می‌شود و دامنه‌اش به همه آثار فکری، علمی، ساختمانی درخشان اقوام ایرانی در چهارده قرن دوره اسلامی می‌رسد. نوشته‌های یونانیان و رومیان و چینیان و خودمان و دیگران در طول این روزگاران مؤید آن است.

قلمرو دیگر سرزمینی است که امروز ما در آن زندگی می‌کنیم و همواره به تمامیت ارضی و وحدت ملی آن باید بیندیشیم. بیگمان همه ایرانیانی که درین روزگار هستیم از هر قوم و مذهب و قبیله و طبقه و در هر کجای جهان باید بدان اصل و اساس پابندی سرشتی داشته باشیم و آن را در اندیشه خود هدف غائی بدانیم.

از نشانه‌های والا و روشن وحدت ملی نیروی فرهنگ است. فرهنگ رشته‌ای است بافته شده از تارهای بسیار و رنگهای گوناگون. در میان این تارها آنکه از همه استوارتر و رخشان‌تر است زبان فارسی است. زبان ما تاریخی دراز و پیشینه‌ای هم‌تراز با تاریخ مدوّنمان دارد و اگرچه بنابر طبیعت و خصوصیت زبان دگرگونگی‌هایی در چند دوره آن روی آورده است، اما پیوستگی مشهودی میان آنچه به «فارسی باستان» نام گرفته و نمونه‌هایش در کتابه‌های دوران هخامنشی هست و زبان فارسی کنونی (دری) که آثار قلمروش از ورای آمودریا تا سرزمین چین و از کرانه‌های سند تا رشته زاگرس دیده می‌شود، وجود دارد. زبان ما ریشه‌ای ژرف و آثار دامنه‌ور در گذشته دارد و مردم ایران توانسته‌اند این میراث را در قبال همه حوادث سیاسی و پادشاهی یا هجومهای نظامی و فرهنگی دهان به دهان و ورق به ورق نگاهبانی کنند و به دست امروزیان بپارند.

پس ما باید در حفظ و تعمیم آن شایستگی از خود نشان بدهیم. «آینده» به همین مناسبت است که مهمترین وظیفه خود را خدمتگزاری به زبان فارسی دانسته است.

\*\*\*

گرانی بهای آینده بی‌گمان برای بسیاری از دوستداران ناگوارست و توانائی آن نیست تا همه علاقه‌مندان آن را بخرند. هزینه‌های کاغذ و حروف‌چینی و فیلم و زینک و چاپ و توزیع و بسته‌بندی و پست و... چندان افزوده شده است که آینده هیچ راهی را نمی‌تواند بیابد تا آن را ارزانتر تقدیم کند.

بهای کتاب اکنون به صفحه‌ای ده تا دوازده ریال و گاهی بیشتر رسیده است. مجله‌ها که مخارج بیشتری از کتاب دارند اگر تعداد چاپشان همانند کتاب باشد چاره‌ای ندارند که در قیمت‌گذاری حدود همان ترتیب را پیش گیرند؛ مگر مجله‌هایی که تعداد انتشار آنها بیش از پنج شش هزار باشد.

\*\*\*

از خوانندگانی که ماندگاری آینده را دوست دارند و در نامه‌های خود ما را به ادامه خدمت تشویق می‌کنند انتظار داریم مجله را به کسانی که علاقه‌مندی و توانایی خریدن دارند معرفی کنند. بهترین راه کمک به مجله همین است.



مجله نظر - تاجیکستان

### خانه بابائی \*

از کجایی ترانه زیبایی به گوشم می‌رسد و مرا در بال سیمین خویش به قرنهای دور و ناآشنا می‌برد. لحظه‌ای خود را در بلخ سرسبز و گل افشان می‌بینم. باغهای پرثمر، جویهای مصفا، آواز شیرین مرغکانش فاتکوارنده، هوای بهشتی‌اش دل و جان را نوازش می‌کند، آسمان بلند و بیقارش روح را ارتفاع می‌بخشد. در نزد دروازه و بازارها، در میدان حصارهای شهر عسکران دسته دسته گردش می‌کنند. این همه تابلوهای دل نشین به دلشان نمی‌نشیند، در سرمژه‌هایشان گرد غریبی دارند. مرغ خیالشان در هوای ملک آشنایی دیگر پر می‌زند. در دل شاعر همسو آنها درد جدایی و فراق به طغیان می‌آید، سرشش را تکان می‌دهد. خامه به دست می‌گیرد و در روشنایی شیرگون ماهتاب بلخ می‌نویسد:

بوی جوی مولیان آید همی      یاد بسار مهربان آید همی

خداوند سخن از میان جهان جهان نکهت و رایحه بوی جوی مولیان را می‌شمد، از هزاران فرسنگ می‌شمد. این چه نیرویی است که صحرا و دریاها، کوه و پشته‌ها را برهم می‌زند، دوری‌ها را نزدیک می‌کند، ناپیداها را پدید می‌آورد؟ آدمی زاده از کدام محل به درک این نیرو قادر شد؟

در شعر مردم دل‌بستگی به آب و زمین، خانه و در بابایی، پدر و مادر، خواهر و مادر، دهه و همسایگان بسیار پرشکوه و حیرت‌انگیز است. آنجا سر هر سطر با واژه‌های «وطن»، «دهه»، «همسایه دختر»، «پار و برادر»، «پدر و مادر»، «جدایی»، «غریبی» رو به روی آید که این همه در مجموع زادگاه مشخص گوینده را انعکاس می‌سازند. باری شعری نوشته بودم و آنجا آمده که همچنان زرشویان از میان ریگ طلا پیدا می‌کنند، من از لابلای سروده‌های مردم «وطن» را درمی‌یابم.

چه فغصه‌ای، چه انقلابی بایست به دل راه گشاید که آب دیده ریزید و با فغان گویند:

چرخا، فلکاء، مرا به چرخ آوردی      کولاب بودم، مرا به بلخ آوردی  
کولاب بودم، آب شیرین می‌خوردم      سرگشته مرا به آب تلخ آوردی

آب فقط در وطن گواراست و این مفهوم عمومی نیست. وطن مشخص است، کولاب است. بوی جوی

\* از پیرته چاپ شهر دوشنبه. واژه‌هایی که خاص تاجیکستان است به حروف سیاهتر چاپ شد. آینده.

مولیان هم مشخص است، بوی دیار دیگر نیست. وقتی که از زرفنای عصر هاصدای خواجه حافظ بالا می‌شود، هر کس، من هم، افتخار فرزندی او را اگر کم احساس می‌کنم. شاعر قدسی زادگاه خویش را از بهشت قدسی بر تری دانند. بده ساقی می‌بایستی که در جنت نخوای یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را

استاد گرنا سیه میرزا ترمنزاده بعد طواف شیراز گفته بودند که رکناباد جویک خرد و نظرنامیوی است، اما چون وطن است، از بهشت اولتر شناخته شده است.

خلق بیهوده نگفته که هسنگ وطن از تخت سلیمان بهتره. آب رکناباد و گلگشت مصلی نیز مشخص است. حافظ مکان دیگر را نستوده است، به جز زادگاه خود را.

در نظم پیشینان توصیف زادگاه عمیق و شناس کم اندر کم واقع می‌گردد. کمال هم از خجند یاد آور می‌شود، صایب هم از تبریز و اصفهان سخن می‌گوید، اما محتوای واژه و وطن برای آنها پر بارتر و پر حشمت تر است. بیدل فرموده:

طفلی و دامان مادر، خوش بهشتی بوده است تا به پای خود روان گشتیم، سرگردان شدیم صایب آورده:

شد از فشار گردون مویم سفید و سر زد شیری که خورده بودم در روزگار طفلی

در این دو بیت اشاره به بی‌غمی و خرمی ایام ناتکرار طفلی هست، اما بازادگاه و با درد جدایی از آن پیوسته نشده. اما در شعر مردم دردی، غصه‌ای، شادی، فیروزی، بدون علاقه‌مندی با محیط آشنا وجود ندارد. دویستی یا رباعی را می‌خوانید و همان منظره را پیش دیده می‌آرید و اگر نقاش باشید، می‌توان گویا و جذابش در لوحه جای داد. (واقعاً به ما نقاشی در کار است که در اساس سروده‌های مردم تابلوها آفریند و سرنوشت آنرا به ما جلوه دهد). به دریای این رباعی فرو می‌رویم:

کولاب غریب، دشتک کولاب غریب بیمار شدیم، به سر نداریم طیبی  
کوپدر و کومادر، کوخویش و قریب؟ بیگانه چه داند که کجا سرد غریب!

ذکر کولاب و دشتک آن، پدر و مادر و خویش و قریب این درد و غصه را عموم تشخیص می‌دهد، یعنی، این سرگذشت یک نفر غریب است که از کمی و چی جدا افتادن خود را می‌داند و خواننده هم از این آنگاه است. شاید از همین رو شاعری گفته:

درد مردم را رباعی‌های مردم بازگوید حاجتی برگفت شیدان جفا آوا ندارد

به هر حال... شاید وظیفه ادبیات آن است که به همه چیز جامعه عمومیت پوشاند؟ شاید مشخص گرداندن لحظات تصویر محدودیتی به میان اندازد؟ و اگر چنین عمومیت نبود، شاید بیت زیرین مولای روم در همه جا، در همه دور و زمان تأثیر یکسان نداشت؟

درسفر گزر روم بینی یا خستن از دل تسو کسی رود حب الوطن؟  
یا در سر این بیت غنی، اندیشه کنیم:

بسی که شد زنجیر پامرشته حب الوطن در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا  
آیا مولای روم و غنی کشمیری می‌توانستند واژه وطن را با نام مشخص زادگاه خویش عوض کنند؟ آیا با این عمر سخن خود را نمی‌گاستند؟...

... اینجا وطنی است که خون نافت در کنارش ریخته، صدایت آن جا بالا شده، گوشه‌های



مادر را شنیده، پای هایت خاک کویچه هایش را زیر کرده، در آینه چشمهایت نیل آسمانش بازتاب یافته، همچنان که خواجه آب رکناباد و گلگشت مصلی را فرا گرفته.

در ادبیات نوین ما واژه «وطن» بیشتر و در نثر نشانی پیدا کرد. «مکتب کهنه» استاد عینی اولین اثریست که وضع باطن گوینده را «واسته دهه و خانه پدر» وابسته خویش و اقربا، یار و دوستان تجلی می دهد. بعداً چنین درامیزی در «یادداشتها»، «صبح جوانی ماه» و دیگر آثار ادیبان پر کمال پر بارتر شد. امروز نویسنده‌ای نیست که ده خود، بچگی خود، یار و دوستان ایام طفلی خود را هنگام افاده اندیشه و افکار خود به نمایندگی نخواند و رشته تصویر نکشد.

در شعر مشخص گردیدن مفهوم وطن، همچنان که در ادبیات شفایی هست، بعدتر، در سالهای پنجاهم، به عمل پیوست. استاد میرزا ترستزاده در «وادی حصار» آورده است:

خانه مان بود در حصار قدیم      در حصار خرابه پر بیم  
قلعه بین دهه می استاد      دهشت آور چو هیکل جلا

این جا تنها شناسایی با وطن شاعر است. این جا هنوز انقلاب باطن با جمله شور و شعش به جلوه نه آمده. اما روشن است که جای دیگر نیست، زادگاه شاعر است. در شعر «مادرم» دافهای نخست دل شاعر شکوفا می شود:

رفتم، از زندهای پیر دهه کردم جستجو      رفته با سنگ مزار تو نمودم گفتگو  
عبادهای زندهای پیر دهه، «سنگ مزار مادر» محل تصویر را از عمومیت جدا می کند و شعر آهنگ حزن انگیز و محرمانه می گیرد.

از مفهوم عمومی «وطن» به فهمش، مشخص «زادگاه» بازگشتن بعد به میدان هنر آمدن قطعی و ستان، لایق و بازار، گلر خسار و حبیب الله، فیض الله، سعید علی مأمور و عسکر حکیم رنگ و تابش تازه تر پیدا کرد. اکنون هر تفسیراتی که در روح و باطن گوینده رخ می دهد، با دهه و چشم هایش، با دختر همسایه و عشق اولش، با همدیاران و قسمت آنها سخت پیوسته است. قطعی می گویند:

دینه بود در دهه ما      صد پسر با نامه ای شد بی پدر

در این بیت سرنوشت یک نسل روشن تجسم یافته. پیشی نظر جنگ و خط سیاه یتیمی و خانه بردوشی بچگان نمودار می گردد. تصویر شاعر عمومی نیست، نشانی دارد، مکان دارد، یعنی، این همه رویداد زادگاه اوست.

بازار صابر یاد ایام طفلی می کند، ژرفای تصویر زادگاهش را همچون شاهد روزهای عمرش به میدان می کشد:

الا، ای کویچه های تنگ فیض آباد  
الا، ای کلیه بابایی پر یاد  
خس و خار سر قورشان صابر بای  
دمی در گفتگو آید  
که آخر کودکی ام را کجا کردید؟

برای همگان و کوچه‌های تنگ فیض آباد، و کلبه پر باد بابایی، و قورغان صابر بای و شناس نیست. هم چنان که همه یخچ و ار میتن، صوفیان و یکه باغ را دیده‌اند، نه همه می‌دانند که کمپیر نزاکت کیست و ایه مستوره چه حال دارد. آوردن نام همسایه و دوستان ایام بچگی، نام گذر و مزارهای دهه در شعر کتابی عنصر تازه است و بیشه از شعر شفاهی آمده. من تو کلا کتاب شعر مردم را می‌نکشایم.

رباعی اول:

آفتاب زدی در سرک کندناسی      جوره، می‌روی، روته نمی‌گردانی  
دلت به مه، خاطرت جای دیگر      ای جگر سوختگیه میریزانی

رباعی دوم:

مه خواب بودم ته چنار دوبره      بیدار شدم، نظاره ما شیر می‌بره  
بسا کرتة گلی‌گلی و با اسپ اله      دمش تزییم، غمزه کنان می‌گذره

برای ما دانستن دهه کندناسی یا نظاره ماه نازنین مهم نیست. مهم آن است که واقعه مورد تصویر جای ظهور و عنوان دارد. باز می‌دانیم: گوینده این بیتها در همان کندناسی زندگی می‌کند و یا نظاره ماه را می‌شناسد و دوستش می‌دارد. یعنی، گوینده تصویرگر بی طرف نیست. همین بی طرف نبودن بی طرفی ما را بر هم می‌زند و ما را به عالم زیبای شعر رهنمایی می‌کند. از این رو، هر وقت شعر به عالم دلربای طفلی و محیط بی آرایش زادگاه در آمیزد، بسیار گرم و مهربانگیز به روی دفتر می‌آید. گوش حرف و هجا پر از آهنگ و چشمه سار، شش واژه‌ها سرشار هوای عطر آگین کوهسار، دامان ببارها لبریز گوهر پند و حکمت مو سفیدان روزگار می‌گردد. خیلی سخت است به سخن‌گویی که آواز بلبل را نشنیده است، دوشیدن شیر گاو را در ساغو ندیده است. آری، خیلی سخت است، اگر کوچه بچگی را از یاد برده است، اگر یار بچگی را نمی‌شناسد، اگر از روزگار طفلی خاطرهای توشه عمرش نیست.

تا آن که بچگان من به وایه برسند، چند ره منزل خود را دیگر کرده‌ام. آنها کوچه بچگی خود را یاد ندارند و این قسمت اکثر زادگان شهر است.

شاید، از همین رو، از شهرهای بزرگ ما شاعران شایسته‌ای به میدان ادبیات نمی‌آیند و اگر آمده‌اند کم شمارند؟

دوست گرامی من، رئیس کلخوز ناحیه شهر توس چاری میرزا باری گفت:  
کار ما با آنهایی که از دیگر ناحیه‌ها مهاجر شده‌اند، آسان است. به آنها فرق ندارد که از کجا زمین می‌گیرند. می‌روند و خانه و در می‌سازند، زندگی می‌کنند. اما مسئله مردم ته‌جایی سخت است. از خانه پانایی اش یک قدم کنارت‌تر زمین جدا کنیم، نمی‌رود.  
چه حکمتی! در زندگی ادبی و نیز شعر مهاجر هست، شعر ته‌جایی هست و به گویندگان خود بسیار شباهت دارند...

## فارسی عالی جناب، شعر عالی جناب

مقتاب مکی با محمد جان شکوراف عضو فرهنگستان علوم تاجیکستان و مؤلف فرهنگ تاجیکی (هشتاد هزار واژه‌ای) مصاحبه‌ای کرده است که در مجله کلک (شماره ۳۳/۳۲) چاپ شده است. عباراتی از آن که می‌تواند موضوعاً و لفظاً مورد توجه باشد با اجازه گرداندگان فرهنگمند کلک، در اینجا آورده می‌شود:

- معلمی که کورسواد بود شاگردانش از وی هم کورسوادتر شدند... بنابراین ما کورسواد هستیم.  
- در این شرایط البته زبان دانستن، زبان را به خوبی از خود کردن، نازکیهای سخن را پی بردن البته

میسر نمی‌شود.

- دست ما از زمین و آسمان کنده شد. از گذشته، از سرچشمه‌های خود دور رفتیم، از آغاز نگاهها کنده شدیم.

- ما یک شعر داشتیم و می‌گفتیم تاریخ انسانیت اکنون شروع می‌شود، از جامعه سوسیالیستی شروع می‌شود. آنچه بوده به تاریخ ربط ندارد. از تاریخ بیرون است... این گونه شعارها حافظه خلق را از گذشته محروم کردند. یاد تاریخی سترده شد.

- زبان تاجیکی از حیات جامعه بیرون رانده شده است. زبان تاجیکی در اداره‌ها و مؤسسات رواج دارد. به زبان تاجیکی نوشته نمی‌کنند.

- من به چشم خود دیدم که در ایران زبان فارسی همه جا حکمران است. زبان طبیعی، زبان عالی جناب. به هر کجا که می‌روید فارسی ناب می‌شنوید. فارسی عالی جناب.

- ما وقتی که به جلسه می‌رویم و روی منبر (صندلی) می‌رویم سخن گفته نمی‌توانیم. ما عادت داریم از روی نوشته می‌خوانیم. آن نوشته هم کورسوادانه است.

- من سی سال پیش ازین با شاعر شهیر مان میرزا تورسون‌زاده صحبت کرده بودم... من از استاد سؤال کردم چه فکر می‌کنید. شعر شما در تاجیکستان آینده دارد یا نه؟ باید بگویم میرزا تورسون‌زاده شعرهای بسیار عالی جناب می‌سرود... تورسون‌زاده گفت زبان تاجیکی نیست می‌شود.

من گفتم اگر شما می‌دانید که زبان تاجیکی نیست می‌شود... چرا به تاجیکی شعر می‌گویند.

گفت شعر می‌گویم برای این که به هر حال زبان فارسی در ایران و افغانستان باقی خواهد ماند.

## سلام و پیام بینهایت

خدمت دوست گرامی جناب آقای ایرج افشار رسیده باد که یک نسخه از مجله آینده شماره‌های ۱-۳ و ۵-۸ که لطفاً فرستاده بودند گرفتیم. از لطف شما سرم به آسمان رسید. خیلی متشکرم.

چندی است که ما در تاجیکستان مجله آینده را می‌دانیم و بنده همیشه از پی جستن شماره‌های نو آن بودم، ولی دریافت آنها کم میسر می‌شد. زمانه چنان بود که با کشورهای دیگر خصوصاً با ملت‌های هم خون و هم زبان خود رابطه برقرار کردن ما تاجیکان منع بود. پای و دست ما را از زمین و آسمان کنده می‌داشتند تا معلق بمانیم از تکیه‌گاه محروم باشیم، به تنهایی به غریبی و بی‌کسی ره گم کرده از سرگه و سرچشمه‌های هستی معنوی خود هر چه دورتر بیفتیم. شکر که امروز وضع دیگر و بسیار مانع‌ها بر طرف گردیده، برای گسترش رابطه ما با ایران کم‌کم شرایط فراهم می‌آید. از جمله بعضی روزنامه و مجله‌های ایران اکنون منتظماً می‌رسند. به سوی ما راه یافتن نشریه‌های ایران و مجله‌هایی چون آینده کامیابی مهمی است که برای بیداری ملت تاجیک، برای سرنوشتن تاریخی خود را معین کردن وی زیاده ضرور است. آنچه درباره تاریخ خلق‌های ایرانی نواد درباره زبان و ادبیات فارسی در این نشریه‌ها چاپ می‌شود برای خودشناسی اجتماعی و معنوی و خودآگاهی ملی تاجیکان آسیای میانه اهمیت بزرگ خواهد داشت.

بخصوص مقالاتی که درباره تاجیکان آسیای میانه و افغانستان، درباره زبان فارسی این کشورها در مجله آینده به طبع رسیده است جالب دقت است. شک نیست که آنچه در نشریه‌های ایران درباره تاجیکان درج می‌گردد اهمیت جداگانه دارد. مردم ایران باید بدانند که تاجیکان چه ملتی بوده امروز به چه حالند. ما باید یکدیگر را بدانیم. من بعد باز از هم بیخبر و دور ماندن ما گناهی عظیم، گناهی خواهد بود که تاریخ دیگر بر ما نخواهد بخشید.

لذا این رو باعث خوشنودی است که نشریه‌های تاجیکستان حالا ییوسته چیزی درباره ایران و

افغانستان چاپ می‌کنند و اثرهای نویسندگان و دانشمندان معاصر ایران را منتظماً به نشر می‌رسانند. دل می‌خواهد که تشریحاتی هم در ایران هم راجع به تاجیکان، تاریخ هنر و زبان فارسی آنها مقاله‌هایی به چاپ دهند.

نه تنها ادبیات معاصر تاجیکی بلکه ادبیات تاجیکی قرن‌های شانزده و هفده و هژده و نوزده را بیشتر به دسترس ادب‌دوستان کشور خود بیگذارند. تاریخ تاجیکان یک جزء تاریخ ایران است، آنچه اکنون زبان تاجیکی و ادبیات تاجیکی می‌نامیم ماهیتاً زبان فارسی و ادبیات فارسی است. ما به تقاضای شرایط سیاسی چندگاهی مجبور شدیم که زبان خود را زبان تاجیکی و ادبیات خود را ادبیات تاجیکی بنامیم. اکنون باز امکان داریم آنرا به نام اصلی خودش به زبان آریم، یا بهتر آن که زبان فارسی تاجیکی و ادبیات فارسی تاجیکی نامزد کنیم. در هر حال بر این که زبان و ادبیات ما شاخ بزرگی از درخت تووند زبان و ادبیات فارسی است شک نیست. پس مردم ایران از این زبان و این ادبیات از ویژگی‌های آن باید آگاهی داشته باشند، یعنی لازم است که نمونه‌های آن در تشریحاتی ایران هر چه بیشتر جای داده شود.

بنده حالاً نیت دارم مقاله‌ای نویسم و کوششی پیش گیرم که سبب‌های تاریخی پیدایش اصطلاحاتی از قبیل زبان تاجیکی و ادبیات تاجیکی به جای زبان فارسی و ادبیات فارسی ایضاً شود. اگر نوشتن چنین مقاله‌ای میسر گردد شاید به خدمت شما آقای گرامی بفرستم تا که به دعوت شما که فرموده‌اید از دریافت مقاله‌هایی برای درج در مجله بسیار شاد خواهم شد. پاسخ گفته باشم. برای این دعوت به جان منت پذیرم.

طبق درخواست جناب شما کتاب خود را که «زبان ما هستی ما است» نام دارد به خدمت فرستادم. در مقاله‌های این کتاب از وضع امروزه زبان فارسی تاجیکی، از تنزل کلی آن و سبب‌های این تنزل سخن رفته است. بعضی از این مقاله‌ها باعث مقام رسمی دولتی یافتن زبان فارسی تاجیکی در کشور ما گردیده بودند. گمان می‌رود که چندی از این مقاله‌ها در نظر دوستان ایرانی جالب خواهند آمد.

با احترام تمام

آکادمیسین

محمدجان شکوری (شکوراغ)

آینده

در سراسر نامه جناب محمدجان شکوری نکته‌های ژرف که حکایت از همدلی و هم‌زبانی دارد نهفته و درج آن برای مجله آینده موجب سرافرازی شده است.

## شعرهایی از تاجیکستان

### دودان ایران

ز اشکم حادة صد عصرة نم، ای میهن، ای میهن،  
به دیدار تو آخر آمدم، ای میهن، ای میهن!

\*

من گمنام با نام تو عمری زندگی کردم،  
ظلمسم بود نامت هر قدم، ای میهن، ای میهن!

\*

محبت در جدایی، مهر در چشم است می گویند،  
نشد نی مهر و نی عشق تو کم، ای میهن، ای میهن!

\*

در اینجا خواهری دارم که ده صد ساله پیش از این  
جدا گشتم از او با چشم نم ای میهن، ای میهن!

\*

تغجد در کمال من سلام من، همه جسم،  
سلام است و کلام است و الم، ای میهن، ای میهن!

\*

مرا مهر فریدون با که خود فریاد خون آورد،  
کجا شد داریوش و تخت جم، ای میهن، ای میهن!

\*

مرا باری نکردی یاد در ملک جدایی ها،  
چو یعقوبی که شد غمخوار غم ای میهن، ای میهن!

\*

چرا فرزندهایت بسرائان و پریشانند؟  
کی آب رفته می آید به هم، ای میهن، ای میهن؟

\*

گرانی کرد بدم ماند اندر شهره تاریخ  
سمرقند و بخارا، مرو هم، ای میهن، ای میهن!

\*

به جام دوستگانی آب جوی مولیان دارم،  
بکن از آب رکن آباد غم، ای میهن، ای میهن!

\*

همان ترق جدایی ها که از شمشیر ناحق ماند،  
کنون پرگشته است از درد و غم، ای میهن، ای میهن!

\*

بندازم، وجودم را که با یک پاره جسمت،  
ترا من وصل بنمایم به هم، ای میهن، ای میهن!

کمال نصرالله

## گهواره

مادرم گویا که از بال و پریم آگاه بود،  
روز اول دید - چشم من به سوی ماه بود.  
بسته در گهواره چوبین مرا او ماهها  
گویی با این پایبند و خانه بر دوشم نمود.

\*

با وجود این رهایی یافتن من از زمین،  
با ره آتشفشان شمس اکنون می‌پریم،  
لیک هر جا بر من فرزند کوه آید سؤال:  
از چه رو از سنگ نی، از چوب بود گهواره‌ام؟

\*

کاروان سالها رفتند و اندر موی سر  
ماند خاکستر  
کنون فهمیده‌ام اسرار او:  
مهد ما را گرز خارا سنگ هم می‌ساختند،  
آب می‌شد، آب آن از ناله‌های زار او.

قطعی کرام

## روزگاران بلند

کشته‌ها سر می‌کشد از کشتزاران بلند  
زندگی سر می‌کشد با کوهساران بلند  
مردمان در دشتها با دامن زرطشتها  
عبوت ما - همت این خاکساران بلند

\*

اتفاق بحر و دریای فلک این جا یکی است  
نیک باد، روز تو، ای روزگاران بلند  
شعله خورشید می‌ریزد ز طشت تیلگون  
می‌زنم خود را به زیر آبشاران بلند  
سبزه سبز توام، ای خاک، ای دهقان پاک  
بخش بر عسرم ثمر از آب باران بلند  
مؤمن قناعت

### شعر فارسی قرن پنجم

ازخواجه ابوالقاسم برزهی درگذشته سال ۴۸۸:  
خراج ازمن نخواهد هیچ بندار مگر آن کس که باشد...  
چه باشد گرنیاشد خز و دیبا کی زمین پس می‌بدانند قفا را  
در نسخه خطی نحو ابوجعفر محمدکوفی مقری آمده است.  
(فهرست آستان قدس رضوی ۱۲: ۲۷۵)

## شعرهائی از افغانستان و پاکستان

### در به دری

با من فلک کینه ور از خیره سری کرد  
با پاکدل از بیخودی کینه‌وری کرد  
این حیلہ گر بدگهر خیره سر از کین  
با هر هنر زشت به من بی‌هنری کرد  
آن را که اسارت نپذیرفت ز اغیار  
محکوم به آوارگی و در به دری کرد  
قدرگهر پاک خود از خود نشناسیم  
از شیرچه نالیم اگر بدگهری کرد  
در رهگذر سیل زدم خیمه و خُفتم  
تا حادثه بیدارم ازین بیخبری کرد  
گری پداری کرد گروهی نه عجیب است  
حیزک، نه شگفت است، اگر ناپسری کرد  
محرور نگردید کس از اجر عبادت  
با نخوت و ناموس اگر خودنگری کرد  
نازم به دیاری که در آن طفل و زن و مرد  
لذسینه سپر کرد وز دل جاسپری کرد  
بر آنکه غزا کرد و شهید است مگر بُید  
کو راه کرامت به شہامت سپری کرد  
این خاک شهید است، ببوسید و بنازید  
گریید بر آن کس که بر آن نوحه گری کرد  
خاک ره آن مرد می شو که زہمت  
آهنگ بزرگی زره خودگذری کرد  
آنکو نظرش ژرف، معانی نتوان دید  
بر هر چه نظر کرد به کوتاه نظری کرد  
هرگز نپراسید ز هول دل شبها  
بڑواک توکل به دعای سحری کرد

## قلمرو زبان فارسی

مژده ای داده به من بادبهری که ز راه  
می‌وزد باد فرح‌بخش، دل‌انگیز امروز  
تاشکند از رخ تابنده براق‌کنده نقاب  
پر شود کام همه مردم لاهور ز قند  
نفس باد صبا مشک فشان است آری  
کاشغر از نظر حسن و صفا کاشمرست  
شهر باکو همه رخشنده بود چون تبریز  
از سرشوق بیایم به تو ای عشق آباد  
نخل آزادی کشمیر هم آرد قمری

کاروان گل صد رنگ به صحرا آید  
این مگر از طرف بلخ و بخارا آید  
جلوه‌اش در نظر دهر فریبا آید  
خبری خوش ز سمرقند چو اینجا آید  
از خنا و ختن آن آهوی رعنا آید  
آبش از چشمه چو آینه مصفا آید  
نور آن هر دو ز یک آذر رخشا آید  
همچو پروانه که سوی گل زیبا آید  
آن چه نامد به کف امروز به فردا آید

محمد اکرم (اکرام) پاکستانی  
استاد فارسی دانشگاه لاهور

## عید مبارک

به دشت و دمن لاله و گل دمید  
بگهریم جام محبت که باز  
بهار آمد و روز همد سعید  
جهان را جمال و جوانی رسید

دکتر سید محمد اکرم  
لاهور - ۱۴۱۳ هـ ق  
۱۵/۳/۴۳

### جور نویسنده

به فضل خدا و مرحمت حلم و حوصله کتاب تمام شد و از جور نویسنده رهیدیم. فی ۱۱  
محرم ۱۳۱۹ هـ.

این عبارت در پایان کتاب «چرا؟» به این جهت که نگارش مرحومان میرزا محمد حسین  
فروغی (ذکاء الملک) و ترجمه میرزا کاظم شیعی و میرزا محمد علی فروغی (ذکاء الملک) است  
از جانب مطبعه افزوده و چاپ شده است.



مسن بدینجا آمدم از راه دور  
می ندادنم در آن درگاه راه  
گفت چون لاتقنطوا من رحمته  
ره نبردم هیچ سوای وای من  
جان سپردم بر دَرِ آن آستان  
کسی گشاید ناله و زاری ما  
بار ما را اندران در، بار نیست  
ساکت سرگشته گم کرده راه  
بسی سرانجامی ز هر جا رانده‌ام  
همچو مرغی آشیان گم گشته‌ام  
ناله و زاری نمی آید به کار  
در دل گسردون کجا دارد اثر

\*\*\*

گرچه دارد ظاهری پر آب و رنگ  
راه بردن آن سوی سدّ مشکلی است  
ماورای پردهٔ اسرار کجاست  
کیست گردانندهٔ این ممکنات  
بدتر از امروز من فردای من  
چونکه روز مرگ من نزدیک شد  
دمبدم بانگ درای کاروان  
لب فروبند و سخن کوتاه کن  
روبخوان انبالیه راجعون  
علی مؤید ثابتی

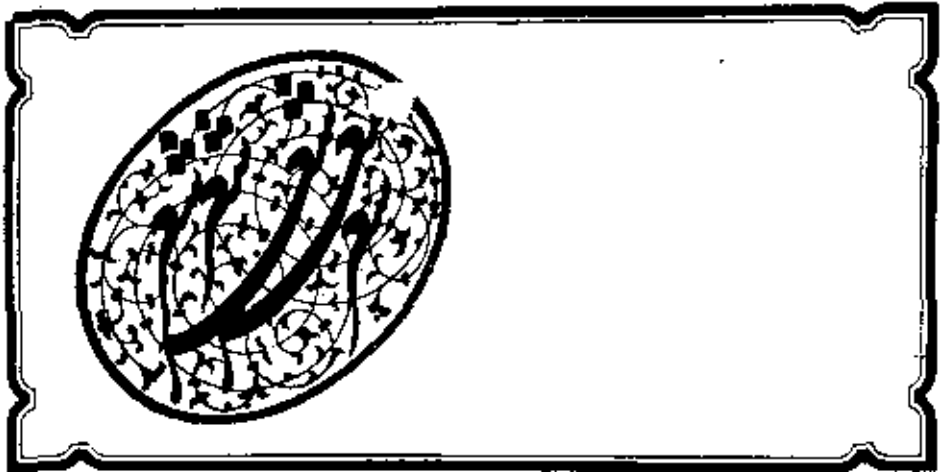
با هزاران اشتیاق و ذوق و شور  
چون رسیدم بر دَرِ آن بارگاه  
گفتم از کارم گشاید او گره  
خسته شد پای جهان پیمای من  
عاقبت من خسته جان و ناتوان  
چون فرو بندد دَرِ رحمت خدا  
اندر آن دربار ما را بار نیست  
کسیتم آلوده‌ای غم‌رق گگاه  
راه پیمائی ز ره وامانده‌ام  
من درین صحرائ غم سرگشته‌ام  
چون فروبندد دری را روزگار  
گریهٔ نیمه شب و آه سحر

نُعبت دنیا دلی دارد ز سنگ  
بین ما و غیب سدی حائل است  
کاش دانستم پس دیوار کجاست  
چجست آیا در ورای کائنات  
آه از این حال وحشت زای من  
پیش چشم من جهان تاریک شد  
مر مرا آید همی در گوش جان  
ای مؤید خسیز و عزم راه کن  
بایدت رفتن ازین منزل برون

## شور حنابندان

هیچکس از لانهٔ زنبور، اطمینان نداشت  
آسمان، بیک، بلکه اشک از اختران پنهان نداشت  
سربه سرمی سوخت شمع دل، ولی ایوان نداشت  
خاک، پهلو را تهی می کرد اگر، فرمان نداشت  
این حجاب کم نفس، از یاد اطمینان نداشت  
نامبارک بود هر لوحی که این عنوان نداشت  
سرو آتش پا، به گرد خود، بلاگردان نداشت؟  
تو به تو، چون جنگلی سرخ انارستان نداشت؟  
کاشکی این نطفه از خون ریشه درگلدان نداشت  
جز کیودین جامه، آن ناآشنا مهمان نداشت  
گردِ نعلینی بزیر پای خود، سلطان نداشت

پیش، دست خود نبردم، زانکه دل سامان نداشت  
بدر می افگند بی نوبت به دامان زمین  
آب و خاکم گشت دست افزار و حشرای عمر  
از برای تسریّت گمگشتگان راه عشق  
با پریدنهای هر پلکی، به منزل می رسید  
و اسرار زاد و بوم خویشم از بینا دلی  
گرچه سرسبزی، سیدی در میان داری، که دید  
دل، کدامین روز، یادت راه بغل اندر بغل  
نخل آزادی درون شیشه بی رشد است رشد  
و عدهٔ زیتون، سیه کرده ست چشم منتظر  
آمشابویس حرم راه کام باشد، کس ندید



### با تهمتِ عشق سرخوشانیم!

شب مآئد و هاله‌ای طسلائی  
 یک باغ، بهار آشنائی  
 آن صبحدم، بدر جدائی  
 ارزانی دیگران، رهائی  
 تامت گند خدا، خدائی  
 برشام غریب کو؟ کجائی؟!  
 مآئد، که تو مانی و نه مائی!  
 از عمر گنم ذمی، گدائی  
 گر سفره همدلی گشائی  
 رسوائی و عشق هم، دوتائی!  
 تو ماه چراغ این سرائی  
 تو بر تن عشق هم قبائی  
 هرشاخه، غرور دیربائی  
 وه! گاه خزان، بهار زائی!  
 پرویزخانفی

آن سوی سیاه کهربائی  
 در فسهل نگاه تو، شکستم  
 ای کاش! نداشت این شب بخت  
 با تو به قفس، اسیرم خوش!  
 اندام تو جام باده کرده است!  
 این خنده من مین که گریه است  
 دانم کسه مُدام، روزگاران  
 آئی اگر آن دم پسین، باز  
 غم، مآئد خوش بهشتی است  
 با تهمتِ عشق، سرخوشانیم  
 مهتاب بتابد و نتابد  
 جان، جامه عشق پیرهن کرد...  
 بشکوه درخت کوهسارم  
 پیرانه، جوانه می‌زند عشق

### لعبت دنیا

من بخوانم قاضی الحاجات را  
 شاید از آن سوی در اصلا خیر  
 در جوابم ناید از جنائی صدا  
 سرپناه من بجز این خانه نیست  
 صاحب خانه مگر رفته به خواب  
 نیست اندر شان او نوم و سنه  
 می‌نیایم بر تو اقسید را  
 تا یسایم کعبه مقصود را

روز و شب گویم در طاعات را  
 لیک من هرچه همی گویم به در  
 می‌کنم من هرچه فریاد و ندا  
 هرچه می‌گویم منم، بیگانه نیست  
 لیک از آن سو نمی‌آید جواب  
 آنکه با آن فر و جاه و وطنه  
 هرچه می‌گویم در توحید را  
 بندگی کردم بسی معبود را

سور ماتم داشت گر شورِ جنابندان نداشت  
رود اگر در رهگذارِ خود، سرِ طغیان نداشت  
زانکه در خوابِ سکون، ره سلیقِ توفان نداشت  
رحمت موسوی گیلانی

چند روز عمر بی حاصل نماند از عاشقی  
خوابِ بحر آشفته کی گردد ز موج سست بی؟  
کارِ مرداب است «رحمت» خانه برپائی، بخیز

### گریه

به مرگ عاطفه در این دیار می‌گرید  
که بر بهار خزان دیده زار می‌گرید  
سحر به ظلمت شبهای تار می‌گرید  
که چشم جان عوض صد هزار می‌گرید  
دل، اگرچه جو ابر بهار می‌گرید  
شیده دل که چنین بیقرار می‌گرید  
موتضی ذبیحی  
(اراک)

دلم به وسعت ابر بهار می‌گرید  
شوق شقایق خونین دشت بیداد است  
دیار شب زدگان را سپیده پیدا نیست  
حریق صاعقه با چشم جان من آن کرد  
به ریگ داغ بیابان تفته می‌ماند  
در این رواق معلق صدای فاجعه را

### علی اکبر دهخدا

چون در شماره‌های پیش گزارشی از سابقه چاپ لغتنامه دهخدا درج شده بود در  
قطعه شعری که درباره مرحوم دهخدا برای ما فرستاده شده است با نهایت خوشوقتی چاپ  
می‌شود.

فرزانه‌ای بزرگ و تواناست دهخدا  
استاد شعر فاخر و گویاست دهخدا  
بنیانگذار شیوه شیواست دهخدا  
فرمانروای مطلق و یگناست دهخدا  
رزم آزمود آگه و ییاست دهخدا  
فردوسی آن هنرور والاست دهخدا  
سرمشق نسل روشن فرداست دهخدا  
در پیشگاه مردم دنیاست دهخدا  
زان، شهریار کشور دهاست دهخدا  
کآزاده‌ای سخنور و داناست دهخدا  
حسن احمدی گبوی

آزاده‌ای سخنور و داناست دهخدا  
غواص بحر ژرف و کران ناپدید علم  
در ستر عامیانه و در طغر دلنشین  
در خطه پژوهش و در عرصه لغت  
در صحنه سیاست و در پهنه نبرد  
در راستای خدمت ملیت و زبان  
سر فصل فخر نامه ایران سرفراز  
آیسینه تجلی ایرانی اصیل  
تا بود، بود عاشق آزادی و وطن  
آثار و کسارنامه او می‌دهد صلا:

\*\*\*

شب شد اسیر شکوه تانای دهخدا

فریاد، برگشود، چو از نای دهخدا

نور هنر برآمد از انشای دهخدا  
 برخاست موج پرده در آوای دهخدا  
 آواز مرگ دوست، ز غوغای دهخدا  
 بوسد، طناب دار، برهمای دهخدا  
 در جام کلام شعر ز صهبای دهخدا  
 تن زد زغیر همت والای دهخدا  
 از پرتو کلام گهرزای دهخدا  
 سر می نهم به خاک ره پای دهخدا  
 با خون نوشت کلک تو انای دهخدا  
 فریاد پرگشود، چو از نای دهخدا  
 جلیل و فاکرمانشاهی

مرد قلم، هراس ندارد ز شب پرست  
 دست ستم نشرد چو، نی نای انقلاب  
 مرغ سحر ز زمزمه چشمه، شب شنید  
 خشم خروش شکوه، جهانگیر می شود  
 آب آتشی ز شیشه اندیشه ریختم  
 تبعیدی ستم نکند خو، به بند خصم  
 خورشید تابناک زبان دری دمید  
 تن می کشم بدوش قلم با زبان پاک  
 اینجا سرود خشم رهایی ز بند را  
 رنگی و گر گرفت، بویژه درین انقلاب

### گل غریت

تا گل غریت نویاند بهار از خاک جانم  
 باخزانت نیز خواهم ساخت، خاک بی خزانم  
 گرچه خشتی از تو را، حتی به رویا هم ندارم  
 زیر سقف آشنایهات، می خواهم بمانم  
 بی گمان زیباست آزادی، ولی من چون فناری  
 دوست دارم در قفس باشم، که زیباتر بخوانم  
 در همین ویرانه خواهم ماندو از خاک سیاهش  
 شعرهایم را به آبیهای دنیا می رسانم  
 گر تو مجذوب کجا آباد دنیایی، من اما  
 جذبه ای دارم که دنیا را بدینجا می کشانم  
 نیستی شاعر که تا معنای حافظ را بدانی  
 ورنه بیهوده نمی خواندی بسوی عاقلانم  
 عقل یا احساس، حق با چیست؟ پیش از رفتن ای خواب

کاش می شد، این حقیقت را بدانی یا بدانم

محمد علی بهمنی

### کنار پنجره

مردی کنار پنجره، تنها نشسته است  
تا دوزد از برای شهیدان کفن به باغ  
برزن سید و باغ سید و چمن سید  
رنگین کمان برگ نهان گشته زیر برف  
بوران، چو گرگ زوزه کشان می‌رسد ز راه  
برف است و باد و سیلی سرما و چهره‌ها  
تمثیلی از جوانی بر باد رفته است  
بسپند درون آینه آب، عمر را  
دیروز گرچه، چون شب یلدا بر او گذشت  
شوید به اشک، پیکر آمال خویش را  
مردی، کنار پنجره، تنها نشسته است

محمد سیاسی  
آبانماه ۱۳۶۶ - مریلند

### یادها

مهربان من، یاد دوباره تا شبی  
همچو شاخسار بیشه‌های وحشی فروب  
سربه گوش یکدیگر فرو کنیم،  
گفت و گو کنیم.  
گوش جان به های و هوی باد رهگذر.  
دل رها به آبی نجیب آسمان،  
تن به جاری بلور چشمه شست و شو کنیم.

□

مهربان من!

آشنای سالیان دور کودکی، یا  
تا سوار بر سمند یادها  
پا به پای آهوان بادها  
خاطرات خفته، روزهای رفته راه،  
در سکوت درّه‌ها،  
روی برکه‌های انتظار دشت و همگون،  
در غبار غربت غروب شهرمان  
گم کنیم و باز جست و جو کنیم.  
□

مهربان من  
اسب جان به دشت دور آرزو دوانده‌ام  
بر سرگذر چراغ دل نشانده‌ام  
آه!  
از درون خواب سربی کویر بر  
جز غبار از پی غبار  
کو سوار من؟ سوار روزهای انتظار!  
□

مهربان من،  
گوش کن صدای تلخ شیون مرا،  
من پلی شکسته پیش پای این قبیله مهاجرم،  
کز هجوم سرخ رهنان،  
سوخت، هرچه دارشان، ندارشان!  
کشتگاه زرد و خیمه سیاه!  
عشق سبزشان،  
مادیان ابلق نجیب  
اسبشان تفتنگشان سوارشان  
یاد و یادگارشان.  
□

ای مرا قبیله، قبیله گناه  
از پس هزار کوه فاصله  
هزار راه، کوره راه  
بر فراز قله‌ها بر آ  
و آن بلور دست نازنین،  
سایه‌بان دیده کن بین،  
تا چگونه این قبیله دلیر،  
بامداد آن شب سیاه زمهریره،  
شرمسار غفلت از فریب سبز دوست  
در هزیمتی به خدعه، ناگزیر

خونچکان و تن کشان به خاکه،  
برکلاف جاده‌های پرت هوناکه،  
روبه هیچ سوی ناکجا،  
زین دیار آشنا،  
کوچ می‌کند.

□

مهربان من  
باورم نمی‌شود،  
من چه دیر باورم  
ما به روزگار انقراض وحی زاده‌ایم؟  
دیگر آن فرشته خجسته را،  
با گجسته آدم ظلوم خاکه، رانده بهشت  
مانده زمین  
آیت عنایتی نمی‌رسد؟  
ظلمت جهول قوم لوط را  
نار خشم می‌رسد،  
نور رحمتی، هدایتی نمی‌رسد؟  
آه!  
خشم آتش امیر بابلی -

باغ نسترن،

دشت یاسمن نمی‌شود.

می‌شود صلیب دار ناصری،  
چو بدست مو سوی اگر،  
ازدها به جان اهرمن نمی‌شود  
دیگر این زمین تشنه گناه،  
سایه‌بان من نمی‌شود.

□

مهربان من،  
روزها پی دو قرص نان،  
بس که پرسه می‌زنم در ازدحام کوچه‌ها،  
خسته می‌شوم،  
شکسته می‌شوم.

□

مهربان من  
دردهای من اگرچه بیشمار  
گم شود در انزوای پوک سانه‌های خشک،  
ذات‌های ساکت برهنگی.  
رسته هرزه پای جدول پیاده رو،

تکیه بر چنار بیر چار راه،  
گر گرفته از لیب تشنگی،  
در صف طولیل خستگی، گرسنگی.

□

مهربان من  
شب چرا، مرا دگر صدا نمی کنی؟  
من که سالهاسته،  
پای چشمه، زیر آن درخت  
چشم در ره تو مانده ام  
یاد آشنا نمی کنی؟

□

شب که از تهاجم هزار درد ناشناس،  
می گریزم از عبوس شهر،  
سر به کوه و دشت می نهم،  
آسمان به روی من  
تکه تکه می شود،  
خراب می شود.  
اخم دره گویدم میا،  
بهت قلّه گویدم برو،  
صخره زمین سنگدل،  
زیر پای من مذاب می شود،  
سر آب می شود.

□

نازنین من،  
روزگار بر مدار آرزو نمانده است  
آفتاب، دیگر آفتاب سال پیش نیست.  
فصلها یکی شده است،  
واژه ها از معنی همیشگی تهی شده است.  
دیگر ای عزیز جان مگو مگو!  
آسمان پرستاره کو؟  
ابر پاره پاره کو؟

آشنای روزهای آفتابیم  
زیر این بلند بی ستاره، بی سحر  
حجم غفلت همیشه اضطراب،  
تا دل درشت التهاب،  
من به خواب،  
می برم پناه، زیر چتر مهربان زلف تو  
ای همیشه آفتاب  
بیشتر مرا بتاب.





یحیی ذکا

## زبان آذری و گویش «قراونه» در سده هشتم هجری

در نسخه دستنوشته از خانم کتاب جامع الالحان تألیف عبدالقادر مراغی به خط مؤلف که در کتابخانه نورعثمانیه به شماره ۳۶۴۴، در ترکیه نگاهداری می‌شود و عکس آن توسط مرحوم محبتی مینوی برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تهیه گردیده است، در مجلس سی و سوم، اشعاری به عربی، ترکی، فارسی، فهلوی و زبانهای دیگر از جمله:

- یک دوبیتی از بابا حافظ همدانی به زبان همدانی،
- چهار دوبیتی از خواجه محمد کججانی به زبان آذری،
- دو رباعی از گوینده ناشناس به زبان همدانی،
- دو رباعی از گوینده ناشناس به زبان مازندرانی،
- یک قطعه چهاربیتی از بندار رازی،
- یک دوبیتی و تکبیتی به زبان قراونه،
- یک قطعه چهاربیتی به زبان تبریزی (آذری)،
- یک قطعه دیگر در سه بیت به همان زبان،
- یک رباعی عربی از شیخ جنید و ترجمه آن به شعر فارسی و ترکی و مغولی،
- یک بیت به زبان ختای (چینی)،
- یک قطعه در چهار بیت به زبان مغولی،

درج شده که همه آنها، اشعار ملهون است و برای نواختن با آلات موسیقی بوده است. ما از آن میان چهار دوبیتی خواجه محمد کججانی و دو قطعه به زبان تبریزی را که همه مسلماً به زبان آذری سروده شده‌اند، یا توضیحی درباره زبان قراونه که به نظر ما آن هم وابسته به زبان آذری است، در مجله آینده مطرح می‌کنیم و بازمانده را برای بررسی به زبان‌شناسان و محققان وامی‌گذاریم.<sup>۱</sup>

\*\*\*

خواجه شیخ محمد کججانی،<sup>۲</sup> فرزند ابراهیم که در شعر کجج، تخلص می‌کرده، از دانشمندان و

۱- از دوست دانشمندگرمی آقای نفی بیشر که این مأخذ را در اختیار نویسنده گذاشته‌اند، سپاسگزارم.

۲- کججیان، یا کجرجان، که مردم تبریز آن را کجواره هم می‌نامند، دهی است از توابع مهاباد در دو فرسنگی تبریز.

عارفان و شاعران و بزرگان سده هجتم هجری آذربایگان است. او گذشته از مقام وزارت و شیخ الاسلامی تبریز، مرشد و قطب گروهی از متصوفان آذربایگان بوده و پیروانش در عالم تصوف رقیب پیروان اقطاب صفوی در اردبیل بشمار می‌رفته‌اند.

خواجه محمد کججانی در روزگار پادشاهی سلطان اویس ایلکانی (۷۷۷-۷۷۷) می‌زیست و گویا پس از مرگ سلطان، از شعرسرای، دم درکشیده است. وی طرف توجه خاص و هام در آذربایگان بوده و منصب شیخ الاسلامی تبریز تا روزگار امیر تیمور، به نوادگان او تعلق داشته است.<sup>۲</sup>

خواجه عبدالقادر مراغی، موسیقی دان و موسیقی شناس معروف آن عصر، با خواجه محمد، هم‌روزگار بوده به همین جهت چهار دوبیتی آذری از سروده‌های او در جامع‌الالحان راه یافته است و چون پس از نام او «رحمة‌الله» نوشته، پیدا است که این تالیف و نقل دوبیتی‌ها پس از مرگ خواجه محمد سرانجام یافته است.

دیوان کججی را که دارای ده هزار بیت است و در سال ۷۸۷ ه. ق. یعنی نه سال پس از مرگ خواجه کتابت شده، مرحوم محمد علی تربیت در کتابخانه راشدافندی در استانبول دیده و در شرح حال شیخ محمد کججی در دانشمندان آذربایجان یاد کرده است.<sup>۳</sup>

ما نمی‌دانیم، آیا این دوبیتها در دیوان کججی نیز ثبت شده است یا نه؟ و چون فعلاً به متن دیوان دسترسی نیست، با همه دشواری فراوان که در بازخوانی و کشف صورت و معنای واژه‌های آذری هست، آنها را به همان صورتی که نوشته شده‌اند معرفی کرده، معنی و مضمون برخی از آنها را تا آنجا که می‌توان، بیان می‌کنیم تا با انتشار و در دسترس قرار گرفتن آنها، پژوهندگانی که به این گونه مسائل علاقه‌مندند، به تدریج صورت صحیح و معنای دقیق آنها را بدست آرند.

#### نخستین دوبیتی

بِسْرانِیْمِرَه دَوْمُ بَشْ کَوِی دامنان  
سِرْزَنُشْم کَوْنَد وی ننگ و نامان  
از آن ترمشم که این سودا نمائی  
من این سودا خوشی، مه‌سرمه سامان

معنای برخی واژه‌ها:

«بِسْرانِیْمِرَه» = برانی مره، «دَوْم» = وی، «کَوِی» = کرده، «کَنَد» = نمائی، «نَمَانِد» = نماند.

معنای مضمون دوبیتی:

تو که مرا از پیش خود می‌رانی به دامن کوی (شاید کوه) پناه می‌برم و بی‌ننگ و نامان بدین دیوانگیم سرزنش می‌کنند. از آن می‌ترسم که این سودا در سر من فرو نشیند، زیرا من با این سودا خوشم، گو سرو سامان نباشد.

#### دوبیتی دوم

مَرْد رِیْگِه گِهان مُسَنَدُ (؟) اَبْجِ وَسانه  
مِلف آنی که شَو در راه یزدان  
خسرم آنسی که دادش واستانه  
تلف آنی که پس از مرگش بمانه

معنای واژه‌ها:

۳- سخنوران آذربایجان، عزیز دولت آبادی، ج ۲، ص ۶۴۸. (عکس و فتاوه او را در فرهنگ ایران زمین چاپ کرده‌ام - ایرج انشار).

۴- دانشمندان آذربایجان، ص ۲۸۹.

«مرد رنگ» = میراث، جیفه، گهگان = جهان، «سد (؟)» = «؟»، «آج» = از «وسانه» = کافی و بسته، نی = تپه، نیست، «آنی» = (با یاء مجهول) است، «واستانه» = بازمی‌ستاند، بازمی‌گیرد، «شَوَه» = شود، برود.

معنای مضمون دویستی:

میراث جهان از برای... کافی نیست. از آن خوشم که هر چه را که داده، دوباره پس می‌گیرد. سَلَف آنست که پیشاپیش دراه خدا به آن جهان فرستاده شود. تلف آنست که پس از مرگ از کسی باقی بماند.

دویستی سوم:

همه کیژی نَهَنَد خَشْتی به خَشْتی      بنا آج چُوکَه دست کیژی و نیژَه  
همه پیغمبران خوبی و چوکی      محمد مصطفی کیژی و نیژَه

معنی واژه‌ها:

«کیژی» = کسی (در المعجم فی معاییر اشعار المعجم به صورت کبج آمده است)، «نَهَنَد» = بگذارند، «بنا» = بنا، «آج» = از، «چوکه» = خوب یا چابک، «نیژَه» = از سابق مضمون رباعی شاید بتوان معنای برگزیده و ویژه را بر آن فرض کرد. «چوکی» (با یاء مجهول) = خویست یا نیکند (این واژه صورتی از چاق (چاقی دماغ) و چاکه بمعنی خوب خوش در زبان تبریزیها و کردهاست).

معنای مضمون دویستی:

همه خشتی بر روی خشتی می‌گذارند ولی بنا با چیره‌دستی (یا خوش دستی) شخص دیگری است. همه پیغمبران مردمانی خوب و نیکند ولی محمد مصطفی (ص) شخصیت خاصی است.

دویستی چهارم:

سَر داج سروران سَر با همیشه      نام نَسِکَز بَسَدَفَتَز با همیشه  
اَنز کی نیز بَزجا خِرمَتَن با (د)      همه نَز گاو و خِز جَز با همیشه

معنی واژه‌ها:

«داج» = مُهر خرمن، دَج، وقتی خرمن را کوبیده باد دادند و دانه‌های گندم را رویهم کوبه کرده بشکل مخروط درمی‌آورند و مباشر یا کند خدا یا یک قالب چوبی نقش دار، پیرامون و روی گندم‌ها را مهر می‌زند که تا موقع حمل آنها به انبار، دست نخورد. این قالب و مهر را در زبان آذربایجان «دَج» و «دژ» می‌گویند و «داج» صورت کهن تر آنست و شاید با واژه «داغ» هم‌ریشه باشد. هم اکنون واژه «دَج» در زبان مردم تبریز بکار می‌رود مثلاً میوه یا شیرینی را که در ظرف رویهم می‌چینند اگر کسی بخواهد از آن بردارد می‌گویند: دَجش را بهم مزن. یعنی بگذار همچنان در شکل و قالبش بماند.

«سره» = افزون یا اضافه از این اصطلاح در فارسی بررسی و داریم که در متون کهن و اشعار بمعنای افزون و اضافه بر آن، بکار می‌رود: «نیکر» = نیکت (ضمیر ه ت) در زبان آذری به «ه» تبدیل می‌شود و از خصوصیات زبان آذری و تالشی است).

«اَنز» = از آنگاه، از آن هنگام، «کی» = که، که موصول در آذری و زبان کنونی آذربایگانیان مانند متون کهن فارسی، همواره «کی» گفته و نوشته می‌شود.

«نیره» = خُنج، یوغ، جوغ، چوبی که بر گردن گاوها می‌گذارند برای شخم زدن با گاو آهن. در کردی نیز یوغ را «نیره» می‌نامند.

«برجاء» = برجاء، برقرار، بقاء = باشد، «خرمئن» = خرمنان (خرمنها)، «ترگاو» = گاونر، «جرخر» = خرمنکوب، برای کوبیدن خرمن و جدا کردن دانه‌های گندم و جو، از خوشه و کاه، روستائیان آذربایگان و جاهای دیگر، خرمن کوبی از چوب و تخته می‌سازند، بدین شکل که تخته درخت استوانه‌ای شکلی را به اندازه دو متر می‌گیرند و دورادور ته آن را با تیفه‌های آهنی بشکل بیلچه‌های کوچک دستی، جابجا می‌کوبند و سر آنها را تیز می‌کنند که ساقه‌های گندم را بریده خرد کند، این استوانه را بر محوری می‌بندند و بر روی آن نیمکتی چوبی سوار می‌کنند و هنگام کوبیدن خرمن برای سنگین شدن آن، دو نفر بر روی آن می‌نشینند و آن را با گاو و اسب و خر، دایره‌وار بر روی گندمها، می‌چرخانند، چون این دستگاه ابتدایی، بر اثر سایش چوبها بهم، صدای جرجر یا جیرجیر از خود درمی‌آورد، از اینرو آن را در آذربایگان، «جرجر» یا «خنجل» می‌نامند. نوع دیگر آن را که تنها از سه قطعه تخته تشکیل می‌یابد و بر زیر تخته‌ها، تکه‌هایی از سنگ چخماق تیز، نصب می‌کنند و بر روی ساقه و خوشه‌ها می‌لغزانند، «وَل» می‌نامند.

معنای مضمون دویستی:

سُرکوپه یا «داج» سروران همیشه افزون باد. نام نیکت همواره بر دفتر روزگار باقی بماند، از گناه بوغ بستن همه جا پر از خرمنها باشد، همه پر از گاونر و خرمن کوب باشد.  
دو قطعه به زبان تبریزی:

تو گَو بَسَن زَوار وَه	رُورُم پَوی بَجولان
هَیژا اووُ ورار وَه	وی خُود شَدم بَدامش
و شَر زُشَم خوشکاوَه	دستش کَواهُ و واتمه
مِ بَشی سَوم جَو واروَه	واشُم که دست و وگیر

«رورم» = رودم، پسر، فرزندانم، «پوی» = می‌پوید، پویه می‌کند.

مضمون دویست اول احتمالاً چنین است:

پسر در جولانگاه پویه می‌کند، تو بگو به من گذر کند، ببخود به دامش گرفتار شدیم و خواهش او بر آورده شد. از دویست دیگر چیزی دستگیرمان نشد. این قطعه به جهت کاربردن واژه «رورم» مسلماً به زبان تبریزست، زیرا حسن زهتاب تبریزی (در گذشته بسال ۸۳۵ ه. ق.) در نفرین اسکندر پسر قریوسف قراقوبونلو می‌گوید: «اسکندر» روزم گشتی، روت گشاده یعنی: اسکندر پسر را کشتی، پسر ترا بکشد. می‌دانیم که اسکندر بدست پسرش قباد کشته شد.

قطعه دوم به زبان تبریزی:

وَأَبشِ أَيْشِن مَیلِن هَر دَل کِه بلا زورِن	وَش جان تَرِم آن سروکش ادوئِه بلا زورِن
کِش دو ختن از عَشِقَت سَر وایه دَری وَر زورِن	یا ماننه آزل پُوشی جُمخشی که مبارک با (د)
سَطَل پَکَم اور و اَبرو کِم اَتش بَور زورِن	از باز نکی طَستش پَهَن طَبَق کَامِم

با آنکه واژه‌هایی از این قطعه قابل خواندن و معناگر دنست، لیکن اکنون از این کار صرف نظر شد تا سپس صورت و معنای کامل و دقیق آن ارائه گردد.

## زبان قراونه

چنانکه پیشتر از این گفته شد، در این نسخه خطی، یک رباعی و تک بیتی با عنوان «زبان قراونه» که «قراونه» هم می‌توان خواند ثبت شده است. چون زبان رباعی و تک بیت، تا آنجا که می‌دانیم با زبان قروینی‌ها، تفاوت بسیار دارد، از اینرو گمان می‌بریم عنوان «قراونه» برای آن درست‌تر باشد، زیرا در کتاب صفوة الصفا در داستانی، از این محل نام برده شده و نوشته است:

«مولنا محم الدین گفت: چون شیخ (صفی) از سلطانیه می‌آمد، به خیل قراونیان رسید، سه روزش آنجا به دعوت بازداشتند و بسیاری گاو گوسفند بکشتند و دعوتی شگرف کردند، شیخ فرمود که هیچ کس دست به سفره دراز نکند و چیزی نخورد. اصحاب نخوردند، چون به پرده لیز رسیدند سه روز چیزی نخورده و گرسنه بودند.»<sup>۵</sup>

به گمان ما علت اینکه شیخ مریدان و اصحاب خود را از خوردن غذا و نان قراونیان بازداشته بود، اینست که آنان با همه این که از هزاره‌های تاجیک (ایرانی) بودند، چون خدمت دولت جابر مغول می‌کردند، لقمه‌شان از نظر شیخ صفی حرام بود و این نظر را حکایت بعدی که علناً آنان را «هزاره قراونه» نامیده، تأیید می‌کند:

«پیرمحمد گرمردی گوید ماما نامی از امرای لشکر هزاره قراونه بود گفت: در زمان پادشاه ابوسعید به لشکر رفته بودیم و چون مدت به تطویل کشید، زواده<sup>۶</sup> ما به آخر رسید و مجموع لشکریان گرسنه بودند و بعضی از لشکریان رگ اسبان می‌زدند و خون می‌خوردند، مرا سه قروت کشک بود، آن روز آن را تناول کردم...»<sup>۷</sup>

در جای دیگر از مردی با عبارت: «محمد نامی از هزاره قراونه گفت...» یاد شده است.<sup>۸</sup> از آنجا که شیخ صفی در بازگشت از سلطانیه به اردبیل، به روستای قراونه رسیده بود، نویسنده در این مسیر به جستجو پرداخته، خوشبختانه محل این روستا را که هنوز موجود است یافتیم و معلوم شد «قراونه» (qaravone) دهی است از دهستان اوجان، بخش بستان آباد، شهرستان تبریز، که یک کیلومتر و نیم از جاده میانه - تبریز فاصله دارد و در نزدیکی بستان آباد و دوراهی اردبیل و تبریز است.<sup>۹</sup>

چنین پیداست که این روستا در قدیم بسیار بزرگتر و مهم‌تر از این و محل نشیمن هزاره<sup>۱۰</sup> تاجیک قراونه بوده و آنان به زبانی نزدیک به زبان آذری سخن می‌گفته‌اند و این دویستی و تک بیتی که عبدالقادر مراغی در کتابش ضبط کرده است بخوبی ماهیت زبان و نژاد مردم قراونه را روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که آنان نیز مانند مردم سرتاسر آذربایگان در سده هشتم هجری هنوز به آذری سخن گفته و شعر می‌سروده‌اند.

چون این روستا در حوزه زبان آذری و در منطقه آذربایگان قرار دارد، آنها را نمونه دیگری از زبان آذری شمرده در ردیف دویستها و قطعه‌های کججی و تبریزی وارد و نقل کرده‌ایم:

رباعی به زبان قراونه:

۵- صفوة الصفا ص ۱۰۶.

۶- زواده بسمی نوشته است و در زبان تبریزی‌ها هنوز «زار زواده» (یعنی زاد و زواده) (با تبدیل دل به راه) بکار می‌رود.

۷- صفوة الصفا، ص ۲۶۷.

۸- صفوة الصفا ص ۱۲۵.

۹- فرهنگ جغرافیائی ارمنی حرف: ق.

۱۰- هزاره همچون دهه و سده، بگ اصطلاح نظامی کهن است و هزاره و هزارجات در مورد ساخلوهای بکار می‌رفت که اینجا و آنجا در مقابل شورشیان، یا طوایف و قبایل ناآرام می‌نشاندند و هزاره‌های افغانستان که از ترکمانهای شیعه هستند، گویا در زمان نادرشاه در برابر افغانها، به آن کشور برده شده‌اند. بنابرین هزاره بگ نام و اصطلاح عام است که اکنون معنای خاصی پیدا کرده و این واژه بدین معنا از لغت‌نامه دهخدا فوت شده است.

وَزْتَه بَشِي چَمُنْ كَارْم مَرَن بِي      وَزْتَه نَشِي چَمُنْ كَار اوزُون بِي  
 سر بیدی چمن بی کیم ته بشن      ورته سر (؟) که ته مشی خوروزن بی  
 در این رباعی نیز پاره‌یی از واژه‌ها قابل خواندن و معنا کردن است، ولی فعلاً به آن کار نپرداخته،  
 تک بیت قراونه‌یی را نقل می‌کنیم:  
 اِیْنْ که چَنْبِر عَنبِرِن زلفش اوهاجی      دلی نیوکه سر آنجابه چنبر اُونگ نیی  
 معنای واژه‌ها:

اِیْنْ = هرگاه، چون، چنبره = خم، پیچ، حلقه، عنبرن = عنبرین، اوهاجی = بنگری، بدقت  
 بینی. مصدر «هاچیدن» صورتی از «هاژیدن» و «هاژیدن» بمعنای: نگریستن، بدقت دیدن و مراقبت  
 کردن است، اِیْنْ = نیوه = نیست، اُونگ = آویخته، آونگان، آویزان. نیی = نباشد. معنای مضمون بیت  
 رویهم‌رفته چنین است:  
 هرگاه که خم زلف عنبرینش را نیک بنگری دلی نیست که سرش در آنجا به حلقه مویش آویزان  
 نباشد.

۱۱- گفت نامه دهخدا: هازیدن، هازیدن.

ادل تویبه ۱۹۹۳  
 توپو - ژاپن

دوست ارجمند و دانشمند  
 جناب آقای امیر افشار

پس از عرض سلام و ارادت صمیمی امیدوارم که حال  
 شما و خانواده عزیزتان خوب باشد. خیلی خوشحال شدم که  
 مجله مفید و قابل توجه "آینده" پس از تعطیل کوتاهی از نو  
 منتشر شده است و در همین حال از لطف شما صمیمانه  
 سپاسگزارم که یک نمونه از آن را با پست هوایی بمن ارسال  
 فرمودید. همینکه مجله بدستم رسید من با ذوق و اشتیاق و بدقت  
 مطالعه کردم. برای ما ایرانی‌تاسان خارج مجله پدید انتشار مجله  
 گدوی مشعل خاموش شده در میدان اپرانشناسی دوباره روشن شده باشد.  
 تبار است که من در آفر ماه مارس آینده به علل شخصی از  
 دانشگاه کناره گیری کنم و بقیه عمر خودم را در کلبه و نایبخانه کوچک  
 خصوصی به آرامش به سر ببرم.  
 سلامت و خوشحالی شما و خانواده‌تان و رفیق مجله "آینده" را  
 آرزو میکنم.

ارادتمند  
 J. Kuruganov

## نامه قائم مقام به لرد کاسلری

در تاریخ ۲۷ تا ۳۰ / ۱۳۵۲ جلساتی در کتابخانه مرکزی دانشگاه به تجلیل مقام سیاسی و تاریخی قائم مقام فراهانی اختصاص یافت. آن زمان دکتر جهانگیر قائم مقامی از مطلعان تاریخ قاجار حیات داشت و پذیرفته بود که مجموعه خطابه‌های ایراد شده در آن مجمع را به چاپ برساند. متأسفانه این امکان را نیافت و اواخر عمر اوراقی را که در اختیار داشت به من سپرد که به تدریج آنها را به چاپ برسانم و از نابودی برهانم. این مقاله یکی از آنهاست.

۱۱

میرزا عیسی مشهور به میرزا بزرگ، قائم مقام اول، مربی دانا و وزیر کارداران عباس میرزای نایب‌السلطنه قریب بیست سالی تا ۱۲۳۷ هجری سمت قائم مقامی و پیشکاری حکومت آذربایجان را به عهده داشت. آن زمان مقارن بود با آغاز روابط جدید ایران و اروپا - دوره اول جنگ ایران و روس - و کشمکشهای سیاسی میان انگلیس و فرانسه در مشرق.

آذربایجان از لحاظ سیاسی و اقتصادی و نظامی مقر حکمرانی نایب‌السلطنه مهمترین ایالات ایران به شمار می‌رفت و صحنه آن فعالیتها بود. نظام جدید در آذربایجان تأسیس گردید و مقدمات آشنائی و نشر تمدن اروپائی از آنجا شروع شد. مرکز معلمان و مشتاقان نظامی فرانسوی و انگلیسی آنجا بود، و قسمتی از اداره سیاست خارجی ایران خاصه مسائل میان ایران و روس توسط عباس میرزا و میرزا بزرگ در تبریز حل و عقد می‌گردید.

میرزا بزرگ در همه آن جریانها سهم عمده‌ای دارد. اهمیت مقام او به چند چیز است.

اول به عنوان مربی عباس میرزا و پیشکاری نایب‌السلطنه در حکومت آذربایجان.

دوم به عنوان مروج علم و صنعت جدید و علاقه او در ایجاد نظام جدید.

سوم به عنوان مردمیاسی که در اداره سیاست خارجی ایران تأثیر داشت.

در نوشته‌های رسمی و غیررسمی مأمورین خارجی که در آن مدت بیست سال به ایران آمده‌اند و با

عباس میرزا و وزیرش سروکار داشته‌اند اطلاعات فراوان و سودمندی مندرج است. جز آنها صورت

مجلسهای متعددی از مذاکرات میرزا بزرگ با نمایندگان سیاسی هم موجود است.

میرزا بزرگ نماینده طبقه‌ای است که خدمت دهبانی سنت خانوادگی وی بود. پدر و عموهایش در

دستگاه زند به خدمت کرده بودند. او خود تربیت یافته عمویش میرزا محمدحسین وزیر خاندان زند بود.

او بستگی قلبی خود را به این خاندان هیچگاه از یاد نبرد. حتی در صحبت با مأموران خارجی آن را کتمان نمی‌کرد. نسبت به عباس میرزا خدمتگزار، صدیق و مورد نهایت اعتماد او بود.

بنابر نوشته کمپبل عباس میرزا در بستر بیماری قبل از مرگش سفارش پسرش محمد میرزا را به قائم مقام کرد و به او گفته بود: می‌خواهم همان علقه‌ای را که مرحوم پدرت به من داشت تو نسبت به پسر من داشته باشی. وقتی که جوان بودم او اداره آذربایجان را بر عهده داشت و با صداقت و فداکاری مرا به قدرتی که یافتم رسانید.<sup>۱</sup>

در تأثیر شخصیت میرزا بزرگ، هنری و بلوکه و شارژ دافر انگلیسی می‌نویسد: «تا زمانی که میرزا بزرگ زنده بود ضعفهای شخصیت ولیعهد عباس میرزا را می‌پوشاند. پس از مرگ او است که شخصیت واقعی و ضعفهای نایب السلطنه مشهود گشته است.»<sup>۲</sup>

البته همگی مأموران خارجی، فهم سیاسی و استحکام اخلاقی او را ستوده‌اند. جیمز موریر دربارۀ او می‌نویسد: «میرزا بزرگ به نظر من بزرگترین مردی است که در ایران دیده‌ام. وقتی من از جانب وزیر مختار برای او هدیه‌ای بردم به من گفت آنرا به نام خودم تقدیم ولیعهد کنم، زیرا که در این مملکت عادت بر این است که دست خالی به دیدن بزرگان نروند... این گذشت میرزا بزرگ را به آن علت که نظایر آن در میان هموطنان او کم است مخصوصاً ذکر می‌کنم.»<sup>۳</sup>

جیمز فریزر که از اغلب رجال دولت انتقاد می‌کند در مورد میرزا بزرگ چنین می‌گوید: «اگر دنیا جمع شوند نمی‌توانند او را به گرفتن رشوه و خیانت به وطنش و ادار کنند.»<sup>۴</sup> فریزر قدرت کار او را «حیرت آور» می‌شمارد، می‌نویسد: «شاهزاده عباس میرزا تمام امور مهم آذربایجان را اداره می‌نماید و امور مهم قضائی را هم خود رسیدگی می‌کند. تمام عریضه‌ها به فرمان شاهزاده به نظر قائم مقام می‌رسد و تصمیم نهائی با اوست. به خصوص که با همه مشکلات و باحالات و اخلاق متغیر شاهزاده هم که تحت تأثیر اطرافیان بدخواه قرار می‌گیرد و گاهی کارهای مفید وزیر را تحت الشعاع قرار می‌دهند، نیز باید مقابله نماید. با همه این دشواریها ابالت آذربایجان تحت نظارت و اداره میرزا بزرگ رونق بسزائی یافته است.»<sup>۵</sup>

از نظرگاه تاریخچه اصلاحات جدید، کارهایی که در زمان ولیعهدی عباس میرزا و وزارت میرزا بزرگ انجام گرفت در واقع نخستین مرحله تشکیل نظام جدید و آشنائی ایران با مدنیت غربی است. اهمیت مطلب از لحاظ تفکر اجتماعی است. ازین رو که ولیعهد و وزیرش به وجوب اخذ بعضی از وسایل تمدن جدید پی بردند. لازم نبود که تصور کامل و جامعی از مدنیت غربی داشته باشند که نداشتند. اما این اندازه بود که به تأسیس نظام غربی برخاستند و در این کار پیشرفت حاصل شد. ایجاد نظام جدید البته مخالفتنی داشت. اما به گفته «موریر» در توجیه شرعی این کار و رد رأی مخالفان عباس میرزا به یکی از آیات قرآن کریم استاد جست و در این باره فتوای علماء را هم تحصیل کرد.<sup>۶</sup> در شرح همان اصلاحات، «موریر» می‌نویسد: میرزا بزرگ «از اصلاحاتی که عباس میرزا در آذربایجان وارد ساخته بسیار صحبت داشت، ولی هیچوقت از رأی یا شرکت خود در این راه با اینکه بسیاری از آنها از خود او است سخنی نمی‌گفت، بلکه همه را به کفایت و کاردانی عباس میرزا منتسب می‌داشت.»<sup>۷</sup>

۱- یادداشت‌های کمپبل ۱۰ آوریل ۱۸۳۴، مجموعه اسناد وزارت هند ۴۹/۵۰

۲- ویلوک به کیننگ، ۱۳ فوریه ۱۸۲۵، مجموعه اسناد انگلیس ۶۰/۲۵

۳- جیمز موریر، «مسافرت به ایران»، جلد اول، به نقل از عباس اقبال «میرزائی خان امیرکبیر»، ص ۲۱۰-۲۰۸

۴- جیمز فریزر، «مسافرت به ایالات جنوبی بحر خزر»، لندن ۱۸۲۶، ص ۳۰۵-۳۰۷

۵- همان مرجع

۶- جیمز موریر، «مسافرت به ایران»، سفرنامه دوم، ص ۲۱۳

۷- جیمز موریر، «سفرنامه اول»، نقل از عباس اقبال «میرزائی خان امیرکبیر»، ص ۲۱۰-۲۰۸



از متعلقات تأسیس نظام جدید، ایجاد کارخانه توپ ریزی و تفنگ سازی و استخراج معادن مس و آهن بود که همان زمان شروع شد.

همراه با اصلاح نظام که ضرورت دفاعی و سیاسی ایجاد می‌کرده، استفاده از صنایع و آثار تمدنی دیگر مانند فن چاپ، نقشه کشی و اصول مهندسی و ترجمه بعضی کتابهای تاریخی چون، تاریخ تنزل، خرابی دولت روم، تألیف گیون و تاریخ پترکبیر و شارل دوازدهم از وکتر رابنز ضروری دانستند. میرزا بزرگ بخصوص به فرستادن شاگردان ایرانی به انگلستان توجه کرد.

در نامه‌ای که به، کاسلری، وزیر امور خارجه انگلیس نوشته - و متن آن را منتشر می‌کنیم می‌گوید: چندگاه پیشتر چند کس از اهالی این حدود که نجاشی و فطانتی داشتند مأمور گردیدند که در آن حدود کسب هنر نمایند... اما چون هنوز مراقبت کار آنها به عهده یک نفر مخصوص محول نگشته و مادام که این نیز نشود، نه کار آنها نظمی که باید به هم می‌رساند نه آنها به وضعی که باید مشغول کار می‌شوند، لهذا از جناب شما متوقع است که هر کس را مناسب دانند مقرر دارند که مختار کار و مراقب حال آنها باشد.<sup>۸</sup>

یکی از آن شاگردان میرزا محمد صالح شیرازی است که در نوشته خود از میرزا بزرگ یاد می‌کند. یکجا راجع به محرک اصلی او در کسب دانش جدید این مطلب را نقل کرده است که در مدت عمرم دو نصیحت شنیدم که در دلم نشسته است.

نصیحت اول از وزیر بزرگ قائم مقام بود. روزی در خدمت خداوندگاری قائم مقام نشسته بودم یکی از نجیب‌زادگان شعری سروده و پیش پدر فرستاده بود. میرزا بزرگ که آن اشعار را شنید گفت: «کلامی است موزون لیکن حیف و افسوس است که طلاب سعی در ازدیاد و فرونی ماده و استعداد خود نمی‌نمایند... خود را مشغول به شعرنویسی و شعر خوانی می‌دارند»<sup>۹</sup> تا فرصت سفر لندن پیش آمد. او از دانش جدید توشه‌ای گرفت و به ایران ارمغان آورد.

جینة دیگر، شخصیت میرزا بزرگ را در تاریخ سیاست خارجی باید جستجو کرد. می‌دانیم مسئله بزرگ سیاست ایران مقابله با تعرض نظامی روسیه بود. این مسئله بر روابط ایران با فرانسه و انگلیس برتری داشت. طبیعت مذاکرات راجع به صلح و جنگ با روس در آذربایجان و بوسیله میرزا بزرگ انجام می‌گرفت و او مورد اعتماد کامل فتحعلی شاه و عباس میرزا بود. در اینجا چند نمونه از مذاکرات و اقدامات میرزا بزرگ را می‌آوریم که مآخذ اغلب آنها اسناد رسمی منتشر نشده است.

در سفارت سر هارفورد جونز به ایران (۱۸۰۸) ژنرال گاردان اصرار می‌ورزید که انگلیسیها از ایران خارج شوند.

میرزا بزرگ گفت: «اگر دولت ایران انگلیسیها را خارج کند و متعاقب آن مجبور به جنگ با ایشان شود آیا امپراطور فرانسه حاضر به کمک با ایران هست یا نه؟! آیا ناپلئون می‌تواند در صورت بروز جنگ بین ایران و انگلیس، دولت روسیه را به حال بیطرفی نگاه دارد و اگر با ایران تجدید خصومت کند به ایران یاری دهد؟»<sup>۱۰</sup> البته گاردان نمی‌توانست چنان تعهدی بنماید و جوابی هم نداشت بدهد. قبول کرد که ایران سفیر انگلستان را بپذیرد.

مورد دیگر در قضیه انعقاد عهدنامه گلستان است که به میانجیگری سرگوراولزی بسته شد (۲۹ شوال ۱۲۲۸). به موجب آن قرارداد علاوه بر گرجستان قسمتی از قفقاز نیز به تصرف روس درآمد. دولت ایران امیدوار بود با میانجیگری انگلستان پاره‌ای نواحی به ایران مسترد شود و پیمان گلستان امضاء

۸. نامه میرزا بزرگ به لرد کاسلری Castlecreagh [۱۸۱۶] مجموعه اسناد انگلیس F.O. CoV12

۹. سفرنامه میرزا صالح شیرازی، ص ۱۷۵-۱۷۶.

۱۰. یادداشت‌های تره زل، ترجمه عباس افغان، ص ۸۷.

نمی‌شد تا وقتی که سرگوراوزلی به عنوان سفیر دولت متحد ایران تعهدنامه‌ای سپرد مبنی بر اینکه به کوشش دولت انگلیس و خواهش نواب نایب‌السلطنه ایران از امپراطور روس، اقدام خواهد شد که بعضی از ولایات قزاق و شیروان و شکی و بادکوبه به دولت ایران مسترد شود. سرگوراوزلی که مأموریتش در ایران به انجام رسید، از راه پترزبورگ عازم انگلیس شد، و اندکی بعد از او ایلمچی ایران میرزا ابوالحسن خان نیز روانه روسیه شد که مذاکرات مربوط به استرداد برخی از آن ولایات را در پترزبورگ دنبال کند.

میرزا بزرگ شرحی از بدرفتاری سردار روس در قفقاز به اوزلی می‌نویسد. اوزلی در جواب به فارسی چنین پاسخ فرستاد: «فی الحقیقه از کردار آن روسها بسیار خجل و کج خلق شدم... اگر توقع من صرف از سردار روس می‌بود هرگز این جزویات را نمی‌گذاشتم، اما چون کل امید من از امپراطور خودش هست این امور را جزوی می‌شمارم. به خواست خدا از دست این خود غرضی‌ها یک دفعه خلاصی بیابیم. بعد از آن همه چیز بر وفق رای و خواهش نواب والا (نایب‌السلطنه) خواهد شده. بعد می‌نویسد: «دولت خود روسیه قبول دارند که از باعث رشادت و کوششی لارده‌لینگن، بود که در اروپا به فتوحات نائل شدند. در این صورت، دولت ما که گویا بنای فتوح روسیه به قول خودشان شد خواهش استرداد ولایات بکند، گمان ندارم که شاه روس امکان انکار داشته باشد. به این علت کج خلقی خود را نسبت به این بدرفتاریها می‌پوشانم و خودداری می‌کنم.»<sup>۱۱</sup>

بالاخره مقدمه مذاکرات از طرف اوزلی و میرزا ابوالحسن خان و لرد کاسکارت<sup>۱۲</sup> (سفیر انگلیس در دربار تزار) با الکساندر و کنت نسلرود وزیر امور خارجه روس آغاز شد. اما چون کنگره وین در پیش بود تزار روس و نسلرود عازم شرکت در آن مجمع مهم سیاسی شدند و آن مذاکرات متوقف ماند. قرار بر این شد که اوزلی و ایلمچی ایران در پایتخت روسیه بمانند تا تزار الکساندر و کنت نسلرود از وین بازگردند. اما سرگوراوزلی در دربار روس معطل نشد، زیرا اقدام او از جهت سپردن تعهدنامه مذکور مورد ایراد وزارت امور خارجه انگلیس قرار گرفته بود. سیاست کلی انگلیس هم تغییر یافته بود. در واقع حالاکه ناپلئون به زانو درآمده و میانه روس و انگلیس دوستی و اتحاد برقرار گشته بود، دیگر دولت انگلیس نمی‌خواست خود را گرفتار مشاجرات ایران و روس نماید و حتی المقدور سعی می‌کرد در کار ایران و روس مداخله‌ای نداشته باشد.

کنگره وین که به پایان رسید الکساندر و نسلرود به پترزبورگ بازگشتند. مذاکرات میرزا ابوالحسن خان که با دولت روس متوقف گردیده بود از نو شروع شد، اما از ابتدا معلوم بود که دولت تزار چیزی از آن نواهی را پس نخواهد داد. مخصوصاً ازین لحاظ پشتیبانی جدی از جانب دولت انگلیس نمی‌شد. پس میرزا بزرگ به ایلمچی ایران دستور فرستاد که عازم لندن گردد و استمداد آن دولت را برای اجرای تعهدنامه اوزلی بخواهد. نکته قابل توجه اینجاست که لرد کاسکارت - سفیر انگلیس با مسافرت میرزا ابوالحسن خان به لندن موافقت نکرد و به او نوشت «آنچه در لندن باید بشود همین جا خواهد شد. حتی از دادن تذکره برای سفر ایلمچی ایران به لندن نیز امتناع ورزید. پس سفارت میرزا ابوالحسن خان بی‌حاصل شد. ناچار در ژوئن ۱۸۱۶ (ذیقعدة ۱۲۳۱) از پترزبورگ عازم بازگشت ایران شد، و از طرف دولت روس به او اطلاع داده شد که برای حل مسائل میان ایران و روس سفیری از جانب تزار عازم ایران خواهد شد. آن سفیر ژنرال برملوف بود که چند ماه بعد به دربار فتحعلی شاه روانه شد. نامه میرزا بزرگ به لرد کاسلری که ذکرش گذشت در این مرحله نوشته شده. نسخه اصل نامه میرزا

۱۱- مجموعه اسناد فارسی سرگوراوزلی، این کاغذ بدون تاریخ است اما روشن است در سال ۱۲۲۰ زمانی که اوزلی در

پترزبورگ بود نوشته شده است.

بزرگ - که در آرشیو وزارت امور خارجه انگلیس موجود است، تاریخ ندارد. اما به شرحی که توضیح دادیم تردیدی نیست که در اوایل ۱۲۳۲ (۱۸۱۶) نوشته و مهر «عیسی الحسینی» در پشت آن دیده می‌شود. میرزا بزرگ در این نامه از دو مطلب صحبت می‌کند، مطلب اصلی راجع به اقدام در استرداد برخی از ولایاتی است که به موجب عهدنامه گلستان به تسخیر دولت روس درآمده بود و موضوع دوم در خصوص وضع محصلین ایرانی در انگلیس است.

میرزا بزرگ واقف بود که دولت روس گرجستان را پس نخواهد داد، اما چنانکه از نامه‌اش به لرد کاسلری برمی‌آید انتظار داشت که به پشتیبانی تمهیدنامه انگلیس برخی از نواحی قفقاز خاصه قراباغ مسترد شود. چنانکه پاره‌ای از نواحی عثمانی را که روسها گرفته بودند بر اثر سعی دولت انگلیس به عثمانی مسترد داشته بودند و میرزا بزرگ در نامه سیاسی خود به آن قضیه اشاره نموده است.

در این نامه از دوستی و اتحاد رسمی ایران و انگلیس سخن گفته و اشاره نموده است «التیامی» که میان ایران و روس شده به اهتمام دولت انگلیس انجام یافته است. همچنین می‌گوید: «از اول کار تا امروز همیشه حرف رد و ولایات در میان بوده، و به همین منظور از جانب ایران ایلچی به پترزبورگ روانه شد و آنجا هرچه گفته و کرده از کلی و جزئی با اطلاع سفیر آن دولت بوده است؛ اکنون هم «اگر بعضی فرستند... از دست رفته باز رشته هر حرفی در دست هست که گفتن آن برای شما مقدور است و ظاهر است که بعد از آنکه شما در این کار موافق باشید، هم مدعای ما حاصل می‌شود و هم نیکنامی شما خواهد بود».

متأسفانه مذاکرات راجع به استرداد بعضی از ولایات ایران با دولت روسیه به جایی نرسید و سرگوراوزلی هم مورد مواخذه دولت خود واقع گردید که چرا چنان تمهیدنامه‌ای را به وزیر عباس میرزا سپرده بود.

میرزا بزرگ مورد اعتماد فتحعلی شاه و عباس میرزا هر دو بود و همه میرزا را به دانایی و بصیرت سیاسی می‌شناختند. زمانی هم قرار بود او به دربار (تهران) بیاید و وزارت آذربایجان به پسر بزرگ او میرزا حسن سپرده شود. میرزا حسن را در هوشمندی و طبع ملایم و آرام تالی پدر شمرده‌اند. مدت کوتاهی هم وزارت آذربایجان به میرزا حسن واگذار شد، ولی مرگ ناہنگام او سبب شد که میرزا بزرگ همچنان پیشکاری و لیمهد را داشته باشد. قائم مقام بعداً فرزند دیگر خود میرزا ابوالقاسم را به وزارت نایب‌السلطنه پیشنهاد کرد و پس از قبول آن پیشنهاد بود که میرزا بزرگ تقریباً گوشه‌گیری اختیار کرد و در ۱۲۳۷ (اوت ۱۸۲۲) به مرض وبا درگذشت.

در شناخت تأثیر شخصیت او باید بگوئیم چند سال پس از مرگ و وقتی که پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام دوم مأمور مذاکره صلح ترکمانچای بود - فتحعلی شاه این پیغام را برای وی فرستاد: «شاه فرمود به معتمدالدوله که به قائم مقام بنویس پدرت گول خور نبود. مبادا تو فریب خورده باشی؛ ما به این حرف صلح خام شویم و از کار جنگ بازمانیم. یکبارہ بالای ناگهان خدای نخواستہ بر سر ما بیاید، اگر چه ساعتی از تدارک حرب غافل نیستیم و جانب احتیاط را از دست نمی‌دهیم».<sup>۱۲</sup>

عقیده میرزا بزرگ در سیاست خارجی لزوم صلح و دوستی میان ایران و عثمانی و ترک مختصات گذشته بود. این مطلب در نامه مهمی که پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام (پس از جنگ ایران و عثمانی در ۱۲۳۷) به رشوف پاشا صدراعظم عثمانی نوشته روشن است:

«بر عالمی معلوم است که مادام که مرحوم والد دوستدار در حیات بود چه قدر سعی و اهتمام داشت که میان دو دولت اسلام سلم و صفوت باشد و صلح و مودت، و نزاع و نفاق نبیند... دوستدار هم بعد از قضیه وفات والد مرحوم طریقه انیقه او را پیشنهاد ساخته، تخلف از سلیقه و طریقه او نکرده، خود را

۱۲. نقل از کاغذ رمز ملکن‌الکتاب به فرمایش معتمدالدوله نشاط «به میرزا ابوالقاسم قائم مقام، مجموعه اسناد انگلیسی».

مصلحت جوی و خیر خواه هر دو دولت می‌دانند. چون هر دو دولت دولت اسلام است... آنچه لازمه جد و جهد بوده است بعمل آورده که شاید امر مابین دو دولت به صلح و صفوت بگذرد، نه آنکه به جنگ و خصومت منجر شود.<sup>۱۴</sup>

در واقع میرزا ابوالقاسم پیر و همان سیاست بود و اعتقاد داشت که اختلافات گذشته دو کشور باید حل و فصل شود.  
اینک متن نامه میرزا بزرگ به لرد کاسلری آورده می‌شود.

\* \* \*

### نامه میرزا بزرگ قائم مقام به لرد کاسلری<sup>۱۵</sup>

«دعاهای مستجاب دوستانه و ثنهای مستطاب بیکرانه هدیه حضور جناب معجده و نجات نصاب، نیالت و جلالت انتساب، نظام آموز امور و روح افزای جمهور، صدر اعظم دولت بهیه انگریز، دوست با احتشام بلند مقام، لرد کاسلری دام مجده داشته مشهود رای مودت پیرا می‌دارد که بخواسته خدامیان دو دولت وفاق و الفت کامل گشته و یگانگی و اتحاد حاصل شده و جدائی و مغایرت نمانده. بر دور و نزدیک و دوست و بیگانه پوشیده و مستور نیست. همه می‌دانند و همه می‌گویند که نظم هریک ازین دولت بحقیقت نفع آن دیگر می‌باشد. بحکم این معنی اظهار می‌شود که چنانکه شنیده خواهید بود زبده الامراء العظام میرزا ابوالحسن خان ایلچی این دولت از پترزبورغ مراجعت کرده و سفیری از دولت روس برای اظهار کار مؤالات و انعام حرف ولایات باین دولت مأمور گشته که این اوقات از بلده تفلیس بدربار خلافت خواهد آمد.

ایلچی این شوکت در همه این مدت که بکار سفارت اشتغال می‌نمود هر چه گفته و کرده از کلی و جزئی باستحضار ایلچی آن دولت گفته و کرده که البته او نیز بشما نوشته خواهد بود. و بعد از آنکه یافته بود که در آنجا مطالب انجام نمی‌گیرد و مقاصد تمام نمی‌پذیرد، از ایلچی آن دولت تذکره خواسته بود که عزیمت دارالملک لندن نماید و باستصواب شما انجام مقاصد دهد. چرا که تا آنوقت هر بار که در کار ولایات، ما از اینجا به عالیجاه سرگوراوزلی می‌نوشتیم، یا ایلچی ما از پترزبورغ به او اظهار می‌کرد از جواب او معلوم می‌شد که انتظار مراجعت جناب شما را از فراتسه دارد. و فی الحقیقه جواب او جوابی بجا بود چرا که هم آن دولت به صوابدید شما استظهار داشت، هم این دولت - هم عالیجاه سرگوراوزلی بایست به دست جناب شما مقصود این دولت را انجام دهد - هم ایلچی بزرگ این دولت بایست بتوسط او مطلب خود را بجناب شما اظهار کند. بالجمله عالیجاه لرد کاسلری تذکره که او خواسته بود نداده و صریحاً نوشته بود که آنچه در لندن باید بشود همین جا خواهد شد.

ایلچی این دولت نیز لابد فسخ عزیمت لندن کرده و مطالب این دولت معوق مانده است تا ایلچی دولت روس به دربار دولت علیه وارد شود و حرفی که لازم است بمیان آید.

بر جناب شما معلوم است که انتیامی که میان این دولت و دولت روس شده به دست اهتمام آن شوکت شده. و از اول کار تا امروز همیشه حرف رد ولایات در میان بوده که تفصیل آن را هم سابقاً اولیای این دولت به آن دولت نوشته‌اند، هم این اوقات عالیجاه سرگوراوزلی به جناب شما عرض کرده و

۱۴- دمیت و امیرکبیر و ایران، ص ۶۵.

۱۵- میرزا بزرگ به لرد کاسلری مجموعه اسناد وزارت امور خارجه انگلیس F. O. 6072 توضیح آنکه میرزا بزرگ در مرامله خود دکاسلری، راه صدر اعظمه خطاب کرده که صحیح نیست بلکه او وزیر امور خارجه انگلیس بود این نامه خالی از تعارفات مشنانه مرسوم زمان است و میرزا بزرگ مطالب خود را بروشنی و سادگی بیان کرده است.



در حقیقت نفع و ضرر این دولت و آن دولت هم یکی است و چنان نیست که نظم کار این دولت نفع کار آن شوکت نباشد، و اگر بعضی فرصتها بواسطه این مدتها که انقضا یافت از دست رفته، باز رشته هر حرفی در دست هست که گفتن آن برای شما مقدور است و ظاهراست که بعد از آنکه شما درین کار موافق باشید هم مدغای ماحاصل می شود هم نیکنامی شما خواهد بود.

دیگر به حکم اتحاد دو دولت چندگاه پیش تر چند کس از اهالی این حدود که نجابتی و قناعتی داشتند مأمور گردیدند که در آن حدود کسب هنر نمایند، هر چند از قراریکه در این اوقات مذکور شد بعد از آنکه جناب شما معاودت باستانه دولت کرده و از حال و کار آنها استحضار یافته اند، التفانی از قبل دولت به آنها و بنائی در کار تعلیم آنها در آنجا شده، مزید رضای خاطر نواب مستطاب ولی النعم نایب السلطنه عز نصره از آن دولت گردیده است. اما چون هنوز مراقبت کار آنها بعهده یک نفر مخصوص محول نگشت و مادام که این نیز نشود، نه کار آنها نظمی که باید بهم رساند نه آنها بوضعی که باید مشغول کار می شوند، لهذا از جناب شما متوقع است که هر کس را مناسب دانند مقرر دارند که مختار کار و مراقب حال آنها باشد که این نیز مزید رضای این دولت از آن شوکت خواهد بود، زیاده چه تصدیع دهد حالات خیریت دلالات را اعلام دارند والسلام.



#### کتابخانه صالح

شنیدم که دکتر جهان‌شاه صالح  
کتب خانه خویش، داده به کاشان  
از این کار شایسته جاودانی  
که هر کس کتب را در آنجا بیند  
که بر دانش و طب بود افتخارش  
که در زادگاهش بود یادگارش  
بخوانند استاد خدمتگزارش  
کند یاد از آن بخشش ماندگارش  
ابراهیم صها

## زرچ، زرچ (واژه گیلکی)

دکتر منوچهر ستوده پیشرو فرهنگ نویسان زبان گیلکی در فرهنگ خویش آورده است:  
- زرچ (= zaraž) (به گویشهای: گالشی، اشکوری، رحیم آبادی، دیلمانی) به معنای کبک است. مرعشی این واژه را در فرهنگ گیلکی پربرنگ و سنبر خویش ضبط نکرده است، شاید از آن رو که در زبان امروزه رشت روان نیست.

محمود پاینده در تألیف ارزنده خویش، فرهنگ گیل و دیلم، زرچ (= zaraž, zarcj) را بدان معنا آورده و «زرچ لوله» را به معنای کبک جوجه دار و «زرچ فک» را به معنای لانه کبک و «اناج» (= anāč) را به معنای کبک سالخورده [که این واژه به صورت آناش = ANĀŠ در زبانهای تاتی و ترکی تارم به معنای مرغ کامل و پیر در برابر فریگ (که به فروج، جمع فراریج معرب شده است و در زبان عربی بکار می رود) به معنای: نیمچه و مرغ جوان کاربرد دارد] بر آن افزوده است. - اگرچه چنین می نماید که وی این واژگان را از گویشهای شرق گیلان گرد آورده و ضبط کرده - اما خود به جایگاه رواج آنها اشاره ای ننموده است. جهانگیر سرتیپ پور در کتاب «ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه های گیلکی»، زرچ (= zaraž) را به معنای دزّاح (که بدان خواهیم پرداخت) ضبط کرده است. علی عبدلی مؤلف «فرهنگ تاتی - تالشی» آورده است:

«زرچ = zaraž نوعی برنده است، دلچبه.؟! وی معادل فارسی آن را به دست نداده و نوشته است که دلچبه به چه معنی و دست کم به چه زبانی است؟؟»

بنده نگارنده به سال ۱۳۳۷ کاربرد واژه زرچ را به معنای کبک در زبان گیلکی گوینان روستای گُمسار شفت و به سال ۱۳۴۲ ش در زبان تالشی گوینان روستاهای: گُنون، قلعه رودخان و امامزاده ابراهیم همان بخش یادداشت کرده و بتازگی کاربرد آن را در گویش تالشی ماسوله و پیرامون آن دریافته است.

بیرون از سرزمین گیلان واژه زرچ در گویش تاتی روستای چرزه تارم زنگان و بیشتر گویشهای زبان کردی و دست کم برخی از گویشهای مازندرانی به معنای کبک بکار می رود. دکتر محمد کیوان پورمکری در کتاب «نامهای پرنندگان در لهجه های کردی، زرچ (= zaraž) را در گویش لکی و ژرژ (= žaraž) را در گویش اورامی، بدان معنا و زرکو (= zara kow) را در گویش کرمانجی به معنای کبک چیلی (خالدار) ضبط کرده است و همو در زیر نویس آورده است: «دمرگان در لهجه مردم تنکابن این نام را به شکل zarcch (= زرچ) در برابر pærdrixfranoc و در لهجه مردم مناره بازار به شکل zarradj (= زرراج - زرچ) و zarraj (= زرراژ - زرژ) در برابر frankolin آورده است.»

به نوشته دکتر مکرری در گویش کردی کرمانشاهی و کلهر و زنگنه (که در جنوب کردستان واقع

است) بدین معنا تنها کُوک (= kowk) به کار می‌رود و واژهٔ زرج در میان آنان شناخته نیست. بنده در زره‌نهای دیگر جنوبی‌تر از جمله لُری، خوزی، گُهگیلویه‌ای و لاری و در گویشهای شمال شرق ایران میانه: سمنانی، سنگری، لاسگردی و سرخه‌ای واژهٔ زرج را نیافتیم، اما دکتر محمد مکرری نوشته است: «کلمهٔ دُرج مستعمل در زبان عربی که درای اشکال دیگری بشرح فوق (یعنی: زرج، زُرژ، زره کو) در لهجه‌های ایرانی است، اصلاً فارسی است. محمدعلی امام شوشتری در کتاب «فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی» در باب واژهٔ عربی شدهٔ دُراج نوشته است: «در خوزستان این برنده فراوان است و [آن را] تراج و بدون تشدید [ر] می‌گویند، و بدینگونه نظر دکتر مکرری را استوار داشته است.

شادروان دکتر محمد معین در فرهنگ گرانمایهٔ خویش در پی واژهٔ دُراج (که آن را با نشانهٔ «ع» عربی شناسانده) بدون اشاره به وابستگی واژگانی آن با زرج آورده است: «برنده‌ای است از تیرهٔ ماکیان، جزو دستهٔ کبکها که حدود ۴۰ گونه از آن در قاره‌های قدیم، در نواحی گرم و معتدل‌تر می‌زیند. جثهٔش کمی از کبک فربه‌تر است و مانند کبک در صحراها زیست می‌کند، زرج، زرج، زُرژ، زره‌کوا و بدینگونه گمان می‌رود آن استاد فقید به کتاب دکتر مکرری نظر داشته و باور وی را مردود ندانسته است. تا آنجا که بنده نگارنده (با تتبع و آگاهی اندک خویش) می‌داند واژهٔ زرج در متون و نوشته‌های فارسی دری بکار نرفته است. در لغت نامهٔ دهخدا نیز (به خلاف معمول) هیچ شاهدهی (چه نثر و چه نظم) برای آن بدست داده نشده و شادروان دکتر معین به گمان نزدیک به یقین به علت فقدان آن در نوشته‌های فارسی، در فرهنگ خود آن را در جای خویش نیاورده است. بنده آن را در فرهنگهای کهنتر فارسی و عربی - فارسی از جمله: لغت فرس، صحاح العجم، صحاح الترس، مجموعه الفرس، فرهنگ قواس، تحفة الاحباب، البلغه، قانون ادب، تاج الاسلامی و غیره نیافتیم و گویا برای نخستین بار آن را میرجمال‌الدین انجوی شیرازی در «فرهنگ جهانگیری» به صورت زرج (= zarc) ضبط کرده و مؤلفان دیرباز قاطع، و آنتدراج و نیسی (فرونوساز) و لغتنامه از آن برگرفته‌اند و ضبط همهٔ این فرهنگها همانند فرهنگ جهانگیری است. واژهٔ زرج در بازمانده‌های فارسی میانه (پهلوی) بکار رفته و در آن زبان بدین معنا شها کبک یا کبک کاربرد داشته و پور (= pōr) نیز به مفهوم دراج ضبط شده است.

پژوهندگان (از جمله پروفیسور بیلی و دکتر معین) ریشهٔ فارسی باستان و اوستایی کبک را نه و تنها صورت سنسکریت آن را به شکل kapinjala به دست داده‌اند. این واژه در زبان سنسکریت به صورت kapingala نیز آمده است. پروفیسور بیلی در واژه‌نامهٔ متنیهای ختن - سکایی موجود در دیوان هند (India Office) و مورد بریتانیایی (British Museum) واژهٔ ختن - سکایی (tarā = تره) را کبک (= partridge) ترجمه کرده است، اما همانگونه که خود نیز اشاره کرده است تره (= tarā) ی ختن - سکایی همان trāw سندی و تیشیری (= Titin) سنسکریت و تیتروس (= Titaros) یونانی و تیترا (= titar) فارسی میانه (پهلوی) است که در فارسی دری تدریجاً شده و معرب آن تدرج است که اینک در زبان فارسی بیشتر واژهٔ ترکی قرقاول بجای آن نشسته و به زبان گیلکی ترنگ - سه تورنگ خوانده می‌شود. علت اینکه پروفیسور بیلی tarā را بجای (= pheasant) = تدریج (= partridge) = کبک ترجمه کرده آن است که وی در مقدمه یادآور شده است که هرگاه معنای ختن - سکایی واژه‌ای نامحقق بود معنای انگلیسی بر مبنای واژهٔ همسان تبتی (در همان متن) بدست داده خواهد شد و چون همسان آن در متن به زبان تبتی سرگک - پا (steg-pa) بود که به معنای کبک است اینگونه ترجمه کرده است. اما در متن تبتی اندکی بعدتر واژهٔ سرگک - پا معادل واژهٔ ختنی (yara = zara زرد) = زرج آمده است. در تنها فرهنگ (اما معتبر و مورد استناد پژوهندگان) تبتی که در دسترس بنده است، واژه‌ای برای تدریج = قرقاول = ترنگ (= pheasant) وجود ندارد و (steg-pa) نیز در آن فقط به معنای کبک است.

واژهٔ زرج از مادهٔ کهن ایرانی — zar = hit — ha'z سنسکریت مشتق شده است که مفهوم



گستره بزرگی از رنگها را از سرخ فام یا سرخ نیمه‌ننگ تا نارنجی و زرد و حتی سبز در برمی‌گرفته است و از آن ماده است واژه اوستایی - *zarranaya* = زره، زر سرخ، - *zairita* = زرد، *zairi* = زرد یا سرخ فام (در واژه *zairigaōša* = زرد یا سرخ فام گوش) و *zāra-* = ارسنیک سرخ و زرد، واژه‌های فارسی باستان - *daranya* = زره، زر سرخ، *daraniyakara* = زرگر و واژه *zr-gwng* ~ *zarnyo* پارسی و *zarr* فارسی میانه به معنای زر سرخ و *zart* فارسی میانه = زرد و *zardak* فارسی میانه = هویج و زردک و *zartak* فارسی میانه = زرده تخم مرغ و... بسیاری واژه‌های دیگر در زبانها و گویشهای گوناگون ایرانی و فارسی و دخیل در زبانهای عربی (مانند: زرگون معرب زرگون) و آرامی (مانند: *zrgwn* شراب) و تبتی (مانند: *gser* = زر، طلا) و ارمنی (مانند: *zarna* = زرین فام، طلایی) و روسی (مانند: *červonce* = سکه زرین) و... الخ.

زرچ به معنای کبک در زبانهای شرقی ایرانی به صورتهای زیر بکار رفته است و به کار می‌رود:  
 ختن سکاکی: زره (*zara* =) وزرا (*zarā* =) پشتو: زره (*zarka* =) روشانی: زریدن (*zarēdz*)،  
 برتنگی: زریز (*zarūz* =) یدغه: زرزو (*zarzo* =) زرچ در اصل یک واژه ایرانی شرقی است شاید در  
 زبانهای ایرانی شمال غربی نیز کاربرد همسان داشته و شاید با توجه به کاربرد آن در زبانهای کردی و  
 گیلکی و تالشی از راه زبان مادی بدین زبانها راه یافته است. چون - ز شرقی (ختن سکاکی) و اوستایی  
 - فارسی باستان (جنوب غربی) ممکن است دراج - تراج شکل جنوب غربی واژه زرچ باشد.

#### مآخذ عمده

- دکتر منوچهر ستوده: فرهنگ گیلکی، تهران ۱۳۳۱
- محمود پاینده: فرهنگ گیل و دیلم، تهران ۱۳۶۶
- جهانگیر سرتیب پور: ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، رشت ۱۳۶۹
- امیر جمال اینجوی شیرازی: فرهنگ جهانگیری، مشهد ۱۳۵۱
- ابن خلف تبریزی: برهان قاطع، تصحیح دکتر محمد معین، تهران ۱۳۶۲
- محمد کیوان پورمکری: نامهای پرندگان در لهجه‌های کردی، تهران ۱۳۲۶
- علی عبدلی: فرهنگ تاتی - تالشی، تهران ۱۳۶۳
- محمد علی امام شوشتری: فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران ۱۳۴۷

Harold W. Bailey: OPERA. MINORA. Vol.1 Shiraz 1981.

(The range of the colour zar. in khotan saka texts

Memorial Jean de Menasce, Édité par: Ph. Gignoux et A. Tafazzoli Louvain - Tehran 1974.

R. Kent: Old Persian Grammar, Tehran 1369.

M. M. Williams: A Sanskrit- English Dictionary, Oxford, 1929.

H. A. Jaschke: A Tibetan - English Dictionary, London 1972

D. N. Mackenzie: A Concise Pahlavi Dictionary, London 1971.

## آغاز گردش سپهر به باور ایرانیان باستان

اوهرمزد روز از ماه فروردین بود، خورشید در اوج آسمان با درخشش نیروزی تابندگی داشت، همواره نیم روز و هر چیز آرام بود. نه جنبشی چشم راه سوی خود می‌کنید، نه آوازی شنیده می‌شد... به ناگه غرش هراس‌انگیزی برخاست. همه چیز به هم ریخت، گرد و خاک به اندر او شد. گردندگان سراسر زمین را فرا گرفتند... چرا چنان بود و چگونه چنین شد؟ پاسخ کونا شده این پرسش‌ها را از بُندهش بشتویم: -

اوهرمزد در مرزهای «اشتر» خود بود. اهریمن در اندرون ژرفای تاریک که پائین‌تر از کرانه روشنی بود بسر می‌برد.

اوهرمزد در دانش فراگیر خود نگارنده آفرینش و آفریدگان خود را می‌آراست و بدینگونه سه هزار سال سپری گردید.

اهریمن، رشک کاهن‌های راه از جایگاه تاریک خویش به مرز روشنی آمد. اوهرمزد به او گفت آفریدگان آینده او را پذیرا باشد و از یاری آنان دریغ نورد! اهریمن از پذیرفتن این پیشنهاد سرباز زد و گفت آفریدگان او را تپه خواهد کرد. اوهرمزد که می‌دانست در آینده چه خواهد شد، «پیش‌دانشی» راه بر آن گردید که زمان درگیری با اهریمن را روشن سازد، سخن از پیمان ۳ هزار ساله به میان آورد! اهریمن «پس‌دانشی» راه در نیافت چه بر سر او و یارانش خواهد آمد و با پشت گرمی از توانایی خود و یارانش در برانداختن آفریدگان اوهرمزدی، پیمان بستن با اوهرمزد شتاب کرده و همه چیز را نپاییده است. از کرده سخت پشیمان شد و چون دانست که دیگر کاری از او ساخته نیست با اندوه گران به تاریکی بازگشت و مدهوش فرو افتاد، افتادنی که سه هزار سال به دراز کشید که اندر گذشت آن هرچیز به کام اوهرمزد بود.

اوهرمزد آنچه را که از آفرینش، در سه هزار سال نخست، در دانش خود خواسته بود در سه هزار ساله دوم که اهریمن بی‌هوش و یارانش ناتوان بودند، هستی بخشید تا به هنگام باز آمدن اهریمن و اهریمنیان توانایی پاسخگویی به آنها را داشته باشد.

او سپهر درگیر شونده و ستیز کننده با اهریمن و دیوان را آفرید. ستارگان را آفرید و در آن جای داد. این ستارگان شمارشان از شش هزار و سیصد و سه هزار (۶۰۳۰۳۰۰۰) فراتر می‌رفت. در چهار گوشه آسمان بر ستارگان چهار سپاهید گماشت، بدینگونه:

(مشرق) خراسان - تیشتر (Sisius)

(جنوب) نیروز (Antases) (تقی‌زاده - سهیل می‌داند.)

(مغرب) خوروران - ونند (Nega) (Vanand)

(شمال) اباختر - هفت اورنگ (Great Bear)

بر این ستارگان «میخ میان آسمان» را سپاهبدان سپهبدی داد. ستارگان آرایش جنگی یافتند و در سپهر درگیر شونده هریک به جای خود آماده نبرد شدند. خورشید در اوج آسمان جای گرفت و

همواره نیم روز بود.

بر فراز سپهر درگیر شونده، سپهری دیگر با ستارگان بی‌مریبارید که اهریمن و یارانش را هرگز یارای دست اندازی به آن نبوده بدین روی آن سپهر، آگومبجشن، (agomijān) یا «درگیر نشدنی» نام گرفت و سپهر برین نیز خوانده شد.

اوهرمزد بیشتر شش امشاسپند که برترین یاران او و به نام‌های: وُهومَن - اژت و هُشت - شهرپور - سپندارمذ - اوردات و آمردات بودند آفریده بود. همچنین در همین سه هزار سال که همه چیز به کام اوهرمزد بود، آسمان و آب و زمین و گیاه و گاو نخستین و گایوک مرت (کیومرث) نیز آفریده شده بودند. چرخها نیز بدینگونه آرایش یافتند:

نخست چرخ ابر یا ابرپایه.

دو دیگر سپهر اختران درگیر شونده که از آن یاد کردیم.

سه دیگر سپهر ستارگان، آگومبجشن، که درباره‌اش سخن رفت.

چهارم چرخ ماه یا ماه پایه که بهشت را در آنجا می‌دانستند.

پنجم گروتمان یا بهشت برین که خورشید را نیز در آنجا جای بود.

ششم جایگاه امشاسپندان.

هفتم فروغ بی‌پایان جایگاه اوهرمزد.

بازی هریک از آفریدگان اوهرمزد، از امشاسپندان، اختران و دیگران را خویشکاری روشن شد و آمادگی یافتند که به هنگام تک آوردن اهریمن و اهریمن زادگان و سران دیوان و دیگر یاران اهریمن چگونگی با آنان درآمیزند و به کشش و کوشش بپردازند، نمونه را گوئیم:

- خود اوهرمزد در برابر اهریمن

- وهومن امشاسپند در برابر اگومن

- اوت و هشت در برابر دیواندر (andar).

- شهرپور در برابر دیوساوول (savul).

- سپندارمذ در برابر دیو ترومت (trumet).

- اوردات در برابر تاوربج

- آمردات در برابر زاریج

اختران در برابر ایاختران که بیشتر در بند یاری اهریمن بودند رده برکشیدند بدینگونه:

- هفت اورتک در برابر اوهرمزد ایاختریک.

- ونند در برابر بهرام.

- ستویس در برابر اناهید

- سیخ میان آسمان در برابر گیوان که سپاهیان سپاهید ایاختران است.

دیگر آفریدگان اوهرمزدی نیز هریک به جائی و کاری گمارده شدند.

رفته رفته سه هزار سال دوم سپهری می‌شد و اهریمن هنوز بی‌خود از خود و مدهوش افتاده بود.

گمارگان Kamārgām یا سران دیوان هریک جداگانه به او نزدیک می‌شد و دلداری می‌داد که با دامن

(آفریدگان) اوهرمزد چنین و چنان خواهیم کرد سودی نداشت. هرچه بیشتر می‌کوشیدند او را به

برخاستن وادارند یا با سخنان خود آرام بخشند کمتر آرامش می‌یافت، تا آنکه سرانجام چه (geth) دختر

اهریمن که نمونه بدکارگی است نزد او آمد و گفت، ای پدر، برخیز که من در کارزاری که در پیش داریم

و به آن پیمان بسته‌ای کار را بر آفریدگان اوهرمزد زار خواهم کرد! گاو نخستین و گایوک مرت را از پای

درخواهم آورد. آتش را می‌آلایم گیاهان را تباہ می‌کنم و هر آفریده دیگر اوهرمزدی را... گفتار چه

کار ساز بود اهریمن به برخاستن و تک بردن برانگیخته شد و همگروه، با همه دیوان و یاران خویش به سوی روشنی و روشنای روی آورد و این در آغاز سه هزار ساله سوم از سیزدهم هستی و سه هزار ساله دوم از پیمان اوهر مزدا و اهریمن بود.

### به گردش در آمدن سپهر

ماه فروردین روز اوهر مزدا به گاه نیمروز غریب دهشتناکی برخاست. اهریمن نخست تک به آسمان برده، سپس به گیاهان و گاو نخستین و آنگاه به گایوک مرت و به آتش و به هر دهش اوهر مزدا... همه جا تیره و تار شد، خرفستران و گزندگان سراسر زمین را پوشانیدند، گیاهان خوشیدند، گاو نخستین بمرد، گایوک مرت بی هوش بر زمین افتاد، چون بهوش آمد دید جهان تاریک همچون شب است. زمین را تیغ های زهر آگینی فرا گرفته است... سپهر به گردش در آمده، خورشید و ماه به رفتار آمده اند و می چرخند و دیوان غرش کبان، هر سوی می نازند و با یاری ایاختران با اختران درگیر شده اند. «است ویهات astvihāt دیو مرگ به همراهی یک هزار دیو همکار خود به جان خود او افتاده اند...»

بدینگونه بود که سپهر و اختران و خورشید و ماه برای بازداشتن اهریمن و یارانش از تباه ساختن آفریدگان اوهر مزدا در نیمروز اوهر مزدا در روز از ماه فروردین به گردش در آمدند؛ گردش که تا رستاخیز و تباه شدن اهریمن و یارانش همچنان ماندگار خواهد بود.

در سه هزار سال که پس از این پیش آمد سیری می شود، پیشرفت زمان هم به کام اوهر مزدا و هم به کام اهریمن است. در پایان آن یک زمان سه هزار ساله دیگر آغاز خواهد شد که با در آمدن هر هزار سال یکی از پسران موعود زردشت که اوشیدر و اوشیدرماه و سوشانس نام دارند ظاهر خواهند شد. در زمان ظهور پسر سوم، در خرداد روزی (روز ششم از هر ماه) از ماه فروردین رستاخیز و بازآنگیزی تن به وقوع خواهد پیوست و مرگ و پنازه و پیری و گرسنگی و اندوه از جهان رخت بر خواهد بست... چه اهریمن و دیوان و ستم پیشگان از کار فرو خواهند ماند. دیو آژ همه دیوان و دروغ پیشگان را خواهد خورد و سروش، دیو آژ را از کار خواهد انداخت... اوهر مزدا بر روح مهاجم یعنی اهریمن چیره خواهد شد به نوعی که دیگر نه او و نه یاران او بر آفرینش اوهر مزدا دست نخواهند یافت. اهریمن را به سوی همان سوراخی که از آن بیرون خزیده به مرزهای روشنی آمده بود خواهند کشید و سر خواهند برید و دوزخ را که راهش از همان سوراخ است با هفت ایوخ شست (āyuxšosi) گذاخته، یعنی فلز آب شده خواهند انباشت. پستی و بلندی هموار خواهد شد... زمین به چرخ ماه خواهد شد. گروتمان به چرخ ستارگان خواهد آمد، همه جا بهشت برین و هر چیز همواره به کام اوهر مزدا خواهد ماند.

### طالع عالم

بندش زایچه گیهان را در آغاز گردش سپهر که همان طالع عالم است بدینگونه نموده است.

### نمودار ۱

در ذیل این نمودار چنین آمده است:

- خرچنگ (سرطان) «گان وان» Ganvān یعنی در منزل پانزدهم ماه بود.

- از نوزده منزل ماه:

- هزرگ "hazarak" یعنی منزل نهم ماه در سیزدهمین کیفیت.

- اندر ستاره تیشتر از اباختران، اوهر مرد بود.
- شیر و خوشه (اسد و سنبله)، در کایاگان، Kāyagān یعنی در منزل بیست و یکم ماه بودند.
- ترازو (میزان) در پاتیشنان، Pātīštān یعنی منزل یازدهم، ماه و کیوان (زحل) به آن اندر جسته بود.
- گزدم (عقرب) در یوغونندان Proxanuandān یعنی منزل شانزدهم ماه بود.
- نیم اسپ (فوس) در وشتگان، Vaštakan، منزل نوزدهم ماه بود که دم گوزهرمار به آن اندر جسته بود.
- واهیک Vāhik (جدی) در وشتگان، منزل نوزدهم ماه بود که بهرام (مریخ) به آن اندر بود.
- دلو در مرگان، Margan، منزل سوم ماه قرار گرفته بود.
- ماهی (حوت) در کارداگان، Kārdāgān یعنی منزل بیست و ششم ماه بود که اناهید (زهره) و تیر (عطارد) به آن اندر جسته بودند.
- میان آسمان (وتدالسماء)، منزل بیست و هفتم ماه، بزه (حمل) و مهر را در برداشت.
- گاو (ثور) و ماه اندر، قران خان، rān xān منزل بیست و هشتم ماه بودند.
- دو پیکر (جوزا) در دوش فراشن، duš frāšn منزل بیست و چهارم ماه بود و سر گوزهرمار به آن اندر جسته بود.
- این اباختران که بدین آئین به سپهر دوار میدند با اختران درگیر شدند؛ با آنچه که در بُندَهش آمده و بر شمریم زایچه گیهان با ذکر خورنگها (xuartak) یعنی منازل ماه بدینگونه بود.

## نمودار ۲

ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه عن القرون الخالیة آورده است: (۷۱)

«پس از ماههای فارسیان شهر مجوس ماوراءالنهر را که اهل خوارزم و سغد باشند یادآوری می‌کنیم و ماههای این قوم در عده و کمیت ایام مانند ماههای پارسیان بوده، جز اینکه میان برخی از اوائل شهر خوارزمیان و مبادی شهر فارسی زبانان جزئی خلافتی است و بیان این مطلب آن است که خوارزمیان ایام خسته زانده را به آخر سال خویش ملحق می‌کردند و ابتداء سال را روز ششم فروردین ماه که خرداد روز باشد می‌گرفتند. پس در نتیجه اوائل شهر این دو گروه با هم اختلاف می‌یافت و از فروردین ماه باز رفع اختلاف می‌شد و کاملاً با هم تطابق می‌یافتند.

باز در آثارالباقیه می‌خوانیم (۲۷۴) نام‌های منازل قمر در لغت اهل سغد و اهل خوارزم مطابق این جدول است.

## نمودار ۳

با توجه به آنچه از ابوریحان بیرونی در باب انطباق ماههای فارسیان و شهر مجوس ماوراءالنهر یعنی مردم سغد و خوارزم نقل شد، بر من معلوم گردید که منازل قمر سغدیان و خوارزمیان باید به نوعی با منازل قمر پارسیان منطبق باشد. در مقایسه با آنچه که دربارهٔ منازل قمر در موضوع زایچه مذکور خواندیم این عقیده به ثبوت رسید، علیهذا بر آن شدم برابر سغدی و خوارزمی منازل قمر پهلوی مذکور در بُندَهش را پیدا کنم و به نمودار شماره ۲ اضافه نمایم این خود باعث شد که به تلفظ پهلوی این منازل دست یابم.

بعلاوه ابوریحان در ذکر جدول منازل قمر برابر عربی آنها را نیز آورده است. آن را نیز به حواشی نمودار شماره ۲ افزودم.

ابوریحان جدول احوال کواکب منازل قمر را نیز در آثار الباقیه مذکور داشته است (۴۱۴). در بُندهش نیز جدول بیست و هشت منزل قمر به اوستایی آمده است. ضمن ارائه فهرست تطبیقی از منازل قمر عربی و اوستایی (نمودارهای ۴ و ۵) از آن نیز آنچه در بُندهش برابر پهلوی و در کتاب آثار الباقیه برابر عربی و سغدی و خوارزمی دارد به نمودار شماره ۲ بیافزودم و زایچه‌ای از آغاز گردش سپهر بنا بر باور ایرانیان باستان فراهم نمودم که در برگیرندهٔ منازل ماه به پهلوی، و سغدی و خوارزمی و عربی و اوستایی می‌باشد. نمودار ۶ که نمودار کاملی است.

چنانکه از جدول منازل قمر و جدول احوال منازل قمر و کواکب کتاب آثار الباقیه ملاحظه شد ابوریحان در توضیح منازل قمر و کواکب در آثار الباقیه با «شرطان» آغاز کرده است. (۴۰۳ متن و ۴۱۴ جدول) و حال آنکه در ارائهٔ برابری منازل قمر به عربی و سغدی و خوارزمی (جدول صفحه ۲۷۵) «الشرطان» مقابل بیش basis سغدی و «ر یوند» rēvand خوارزمی در منزل بیست و هفتم است و «الشریاء» که در جدول ۴۱۴ در مقام سوم بود در اینجا در مقام نخست جای گرفته است. به همین دلیل است که میان منازل قمر عربی و اوستایی از یکطرف و سغدی و خوارزمی و پهلوی از طرف دیگر دو روز اختلاف می‌باشد که در زایچهٔ کامل آغاز گردش سپهر به همان گونه منعکس شده است.

### نمودارها

دانش اینجانب از منازل قمر پهلوی که «خور تک» xvartak نامیده می‌شود به همان مقداری است که در بُندهش آمده و زایچهٔ آغاز گردش سپهر را فرامی‌گیرد. (نمودار ۲) از نام ماندهٔ آن آگاهی نیافته‌ام. تا رسیدن به سندی دیگر که بسیار مستبعد است می‌توان از نام‌های سغدی آن که بنابر مطالب مذکور در این مقاله نزدیکتر به پهلوی بوده است بهره برد.

باری آنچه که گذشت خلاصه‌ای از باور ایرانیان باستان دربارهٔ آغاز گردش سپهر است که زایچهٔ آن طالع عالم را نیز نشان می‌دهد. بعلاوه دریافتیم که ایرانیان را عقیده بر این بود که آغاز آفرینش تا رستاخیز و بازآنگیزی تن به چهار دورهٔ سه هزار ساله تقسیم می‌شود و طول آن جمعاً دوازده هزار سال خواهد بود.

بی‌مناسبت نیست در اینجا چند مطلب دیگر دربارهٔ اعتقاد به آغاز گردش سپهر و طالع عالم که در آثار الباقیهٔ دانشمند بزرگ ایرانی / اسلامی ابوریحان بیرونی آمده است نقل شود:

یکت ... فارسیان چنین گمان می‌کردند که میده سالهای ایشان از آغاز آفرینش نخستین انسان است و آن روز هر مزد در ماه فروردین بوده که آفتاب در نقطهٔ اعتدال ربیعی و در میان آسمان بوده و این وقت آغاز سال هفت هزارمین از هزار سال عالم است و اصحاب احکام از متجمین نیز اینطور گفته‌اند که سرطان طالع عالم است... (۶۹ و ۷۰).

دو - راجع به اجتماع کواکب در اول حمل که همان اوهرمزد روز از ماه فروردین است ابوریحان می‌گوید:

... اگر کسی حکم نماید که کواکب در اول حمل در آنوقت مخلوق شده‌اند و یا آنکه اجتماع کواکب در آغاز حمل، اول عالم بوده و یا آخر عالم است البته ادعائی بلا دلیل خواهد بود... (۴۱) سه - راجع به زایچهٔ کیهان «گان وان» gānvān بودن خرچنگ (سرطان) به عبارت دیگر طالع عالم را سرطان دانستن، که از مطالب آمده در آثار الباقیه ابوریحان بیشتر آگاهی یافتیم.

چهار - راجع به چهار دوره سه هزار ساله که ذکر آن گذشت - ابوریحان ضمن گفتگو از حقیقت تاریخ، می نویسد. (۲۵ و ۲۶) -

... ایرانیان و سحوس عمر جهان را بنا بر بروج دوازده گانه دوازده هزار سال دانسته اند. زردشت مؤسس دین ایرانیان چنین پنداشته که پیدایش عالم تا زمان ظهور او سه هزار سال است... به عقیده طایفه دیگر از ایرانیان سه هزار سال مذکور از اول آفرینش کیومرث، است زیرا پیش از او فلک شش هزار سال ساکن بوده است و طبایع هنوز استحاله نیافته بودند و امهات بهم مزوج نگشته و کون و فساد هم وجود نداشت و زمین معمور و آبادان نگشته و چون فلک به حرکت درآمد انسان نخستین در معدل النهار آفریده شد و نیمی از آن به طرف شمال و نیمی به طرف جنوب: و تناسل کرد...

### توضیح درباره برخی واژه‌ها:

- اوهرمز روز - نخستین روز هر ماه خورشیدی - نام‌های دیگر روزهای هر ماه چنین است:

۱- اوهرمز	۱۱- خوار (خورشید)	۲۱- رام
۲- وهمن	۱۲- ماه	۲۲- باد
۳- اربت و هشت	۱۳- تیر	۲۳- دی به دین
۴- شهر یور	۱۴- گوش	۲۴- دین
۵- سپندارمه	۱۵- دی به مهر	۲۵- آرد
۶- اوردات (خرداد)	۱۶- مهر	۲۶- آشتات
۷- امردات	۱۷- سروش	۲۷- آسمان
۸- دی به آذر	۱۸- رشن	۲۸- زامیاد
۹- آذر	۱۹- فروردین	۲۹- مار سپند
۱۰- آبان	۲۰- وهرام	۳۰- ایران

- اندروا = هوا، فضا.

- آسر = بی آغاز، ازلی، بی کرانه.

- گوست = سوی، سمت، کنار، گوشه.

- تیشتر = ستاره باران.

- هفت اورنگک = دب اکبر

- میخ میان آسمان = و تدالسماء ستاره قطبی.

- امضاسپند = برترین ایزدان، که شمارشان شش است و همواره با اوهرمز شمرده می شوند که با این

ترتیب باید تعدادشان را هفت به شمار آورد.<sup>۱</sup>

- خویشکاری = وظیفه.

- اختران = در بُدْهش ستارگانی می باشند که به فرمان اوهرمز هستند.

- اپاختران = ستارگانی که با اهریمن سازش بیشتری دارند.

- اوهرمز اپاختریک = مشتری که در زمره اپاختران است.

۱. امضاسپند به معنی بی برگ مقدس.

- افاهید = زهره.
- دام = آفریده، دامان، آفریدگان.
- خرفستو = جانور زیان بخش.
- دورایدن = راه پیمودن (برای اهریمن و یاران او)
- گوزهر یا جوژهر = به فتح اول و زای هوز... فلک اول قمر است... و هر یک از عقده رأس و ذنب را نیز گویند و آن محل تقاطع ملک حامل و مایل قمر است، (برهان)
- در بُندهش به نام راه کایوسان نیز آمده است.

### منازل قمر

عربی	اوستایی	عربی	اوستایی
غفر	hvsrv	شرطان	Padevar
زیانی	Srōi	بطین	Pisparirz
اکلیل	nvr	ثریا	Parviz
قلب	gl	دبران	Paḥa
شوله	afša	هقعه	azesar
نعام	varaānt	هنه	bašn
بلده	gāw	ذراع	rawat
سعد ذابح	gōi	نزه	tarāha
سعد بلع	murū	طرف	azara
سعد السعود	bvodi	جبهه	naha
سعد الاخیه	kahtsar	زنبیره	maīān
فرغ مقدم	vahtma	صرفه	avdam
فرغ مؤخر	yān	عراه	mašāha
بطن حوت	kaht	سماک	spnr

- اوستایی ازین دهش بزرگ - ۲۳  
 - عربی از کتاب آثارالباقیه ابوریحان بیرونی - ۴۱۴

### اهم منابع

- بُندهش بزرگ (ایرانی) ت ۱۰- انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره، ۸۸
- آثارالباقیه ابوریحان بیرونی، توجیه اکبر داناسرشت، صیرفی- تهران ۱۳۲۱، شرکت طبع کتاب.
- رساله ماه فروردین روز خرداه- متن های پهلوی - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره، ۱۱۲.
- دین کورت. نسخه ۶۰ الفه - انتشارات دانشگاه شیراز، سال ۱۳۵۵.
- فرهنگ برهان قاطع.
- یادداشت های شخصی از منابع مؤلف.



زایچه آغا کریمش میر باذکر منازل سر  
به پهلوی و سندی و خوارزمی  
و عربی و اوستایی

۲۳	۱۷	۲۶
سرخ	الاطین	القره
۲۲	۱۷	۲۶
سرخ	خزنده	زینت
۲۱	۱۵	۲۴
سرخ	خزنده	زینت بان
۲۱	۱۵	۲۴
میرزا	گانوا	فان
۲۰	۱۵	۲۴

۲۰	۱۵	۲۴
سرخ	الاطین	القره
۲۲	۱۷	۲۶
سرخ	خزنده	زینت
۲۱	۱۵	۲۴
سرخ	خزنده	زینت بان
۲۱	۱۵	۲۴
میرزا	گانوا	فان
۲۰	۱۵	۲۴
۱۹	۱۴	۲۳
۱۸	۱۳	۲۲
۱۷	۱۲	۲۱
۱۶	۱۱	۲۰
۱۵	۱۰	۱۹
۱۴	۹	۱۸
۱۳	۸	۱۷
۱۲	۷	۱۶
۱۱	۶	۱۵
۱۰	۵	۱۴
۹	۴	۱۳
۸	۳	۱۲
۷	۲	۱۱
۶	۱	۱۰
۵	۰	۹
۴		۸
۳		۷
۲		۶
۱		۵
		۴
		۳
		۲
		۱
		۰

<p>۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱</p>	<p>۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱</p>	<p>۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱</p>
<p>۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱</p>	<p>۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱</p>	<p>۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱</p>

شعبه آغاز کردن سبزه - بندگی بزرگ ۲۲

۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱

<p>۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱</p>	<p>۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱</p>	<p>۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱</p>
<p>۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱</p>	<p>۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱</p>	<p>۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱</p>

شعبه آغاز کردن سبزه با ۱۵ کار منزل کمر - بندگی بزرگ ۲۲ و ۲۳

۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱

۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱

جدول منازل قمر

نامهای منازل قمر	نامهای آن	نامهای آن	نامهای منزل قمر	نامهای آن	نامهای آن
بافت عرب	بافت سفید	بافت سفید	بافت عرب	بافت سفید	بافت سفید
الثریا	بروی	بروی	الثریا	بروی	بروی
الذبران	بابرد	بابرد	الذبران	بابرد	بابرد
المقعة	مرارته	مرارته	المقعة	مرارته	مرارته
الهنعة	رشنوند	رشنوند	الهنعة	رشنوند	رشنوند
الذراع	غنف	غنف	الذراع	غنف	غنف
النشرة	غنب	غنب	النشرة	غنب	غنب
الطرف	خمشیش	خمشیش	الطرف	خمشیش	خمشیش
الجبهة	مغ	مغ	الجبهة	مغ	مغ
الزبره	وده - وڈ	وده - وڈ	الزبره	وده - وڈ	وده - وڈ
الصرفه	ویدو	ویدو	الصرفه	ویدو	ویدو
العواء	فتشت	فتشت	العواء	فتشت	فتشت
السمك	شفار	شفار	السمك	شفار	شفار
الغفر	سرو	سرو	الغفر	سرو	سرو
الزبانيان	فسرو	فسرو	الزبانيان	فسرو	فسرو
الاكلیل	بروی	بروی	الاكلیل	بروی	بروی
القلب	بابرد	بابرد	القلب	بابرد	بابرد
الشولة	اخعاه	اخعاه	الشولة	اخعاه	اخعاه
النعائم	خوبا	خوبا	النعائم	خوبا	خوبا
البادة	غونف	غونف	البادة	غونف	غونف
سعد الذابح	جبری	جبری	سعد الذابح	جبری	جبری
سعد بلع	خمشیش	خمشیش	سعد بلع	خمشیش	خمشیش
سعد السمود	اجیر	اجیر	سعد السمود	اجیر	اجیر
سعد الاخیره	امغ	امغ	سعد الاخیره	امغ	امغ
لفرغ المقدم	ویدو	ویدو	لفرغ المقدم	ویدو	ویدو
لفرغ المؤخر	افست	افست	لفرغ المؤخر	افست	افست
بطن الحوت	اختقرن	اختقرن	بطن الحوت	اختقرن	اختقرن
الشرطان	شوشك	شوشك	الشرطان	شوشك	شوشك
البطين	سراقسریو	سراقسریو	البطين	سراقسریو	سراقسریو
غنونند	غنونند	غنونند	غنونند	غنونند	غنونند
بغنونند	بغنونند	بغنونند	بغنونند	بغنونند	بغنونند
مغن سدویس	مغن سدویس	مغن سدویس	مغن سدویس	مغن سدویس	مغن سدویس
بسم	بسم	بسم	بسم	بسم	بسم
وژزیک	وژزیک	وژزیک	وژزیک	وژزیک	وژزیک
وتند	وتند	وتند	وتند	وتند	وتند
بوغ	بوغ	بوغ	بوغ	بوغ	بوغ
شدمسبح	شدمسبح	شدمسبح	شدمسبح	شدمسبح	شدمسبح
مشتوند	مشتوند	مشتوند	مشتوند	مشتوند	مشتوند
فرحشیش	فرحشیش	فرحشیش	فرحشیش	فرحشیش	فرحشیش
برفرشت	برفرشت	برفرشت	برفرشت	برفرشت	برفرشت
ریوند	ریوند	ریوند	ریوند	ریوند	ریوند
بشیش	بشیش	بشیش	بشیش	بشیش	بشیش
برو	برو	برو	برو	برو	برو
فرانجند	فرانجند	فرانجند	فرانجند	فرانجند	فرانجند

جدول احوال کواکب منازل

نمایهای منازل ماه	کمیت ستارگان آن	طالع آن در ماهی سرشاهی در سال حوازی و سینه اسکندر در روزی از آن که طلوع میکند	سقوط یا غروب آن در ماههای سرشاهی در سال حوازی و سینه اسکندر در روزی از آن که غروب میکند	مرااتب صورت ستارگان ماه بهینه اعمال نجوم	مرااتب صورت هستی کواکب آن بهینه تازیان
سرطان	۱	نیشابور	نیزون اول	دوشاخ بره	دو شاخ بره
بعلین	۲	کب	۰	دنبه بره	شکم بره
نریا	۳	ایبار	تشرین آخر	کوهان نور	دنبه بره
دران	۴	۰	۰	چشم نور	چشم نور
هغه	۵	جزیران	کانون	راس العجرا	راس العجرا
هنگ	۶	۰	کو	دو قدم نوام نالی	فوس جوزاه
ذراع	۷	نموز	کانون اول	دو آس توامان	ذراع گسترده برج شیر
نشره	۸	کب	آخر	سرطان	بیشی شیر
طرف	۹	د	شیاط	گردن شیر	دو چشم شیر
جبهه	۱۰	آب	یز	بال و قلب شیر	پیشانی شیر
زیره	۱۱	آب	لا	دم شیر	شانه شیر
صراه	۱۲	ایفون	آذار	طرف بهلوی شیر	دنب شیر
هول	۱۳	کوه	کب	سینه عقراء	ران اسد
سماک	۱۴	نشرین اول	نیشابور	بد عقراء	ساق شیر
غفر	۱۵	کب	کب	دمن عقراء	نیش کزدم
زبانی	۱۶	د	د	کفه میزان	دو شاخ عقرب
اکلیل	۱۷	نشرین آخر	ایبار	پیشانی عقرب	راس عقرب
قلب	۱۸	ل	لا	قلب عقرب	قلب عقرب
شول	۱۹	کانون اول	جزیران	نیش عقرب	مقعر عقرب
ناتم	۲۰	کو	کو	کمان رامی	شتر مرغ
بلده	۲۱	کانون آخر	نموز	بدن رامی	چابگاه تپی
سعدایح	۲۲	کا	کب	شاخ بزغاله	در صورتی نیست
سعدایح	۲۳	ح	د	دست چپ ساکب الماه	در صورتی نیست
سعد السعود	۲۴	شیاط	یو	شانه چپ ساکب الماه	در صورتی نیست
سعد الاشیبه	۲۵	ا	لا	ذراع راست ساکب الماه	در صورتی نیست
فرغ مقدم	۲۶	اذار	بد	دانه نور طرف راست آن	دسته دلو علیا
فرغ مؤخر	۲۷	کب	کب	بال فرس و ناف آن	دسته دلو سفلی
بطن حوت	۲۸	نیشابور	نیزون اول	پهلوی مرآه مستطله	بطن حوت

## عبداللطیف عباسی گجراتی و نسخۂ انتقادی مثنوی معنوی (بخش دوم)

بخش اول این مقاله در صفحات ۴۴۰-۴۵۰ سال ۱۷ چاپ شده است.

### عبداللطیف در دورۂ شاه جهانی

عبداللطیف در عهد شاه جهانی در ردیف منصب داران درآمد و بخدمت جلیله نامزد شده، عبدالحمید لاهوری در پادشاهنامه<sup>۲۱</sup> می نویسد:

در سال ۱۰۴۲ (پنجم سال جلوس) او را بخدمت دفتر تن تعیین نمودند. رأی مادی دس که بخدمت دفتر تن که طلب و تنخواہ به آن باز بسته است قیام می نمود و به هفت هزاری ذات و صد و پنجاه سوار سرفرازی داشت کیرمن دریافته بود بنابرین خدمت مسطور به ملا عبداللطیف گجراتی که از فن نویسندگی و قوف دارد تفویض فرمودند.

تدریجاً منصب او افزایش یافت و در سال ۱۰۴۳ عبداللطیف بعنوان سفیر پیش قطب الممالک در گولکنده فرستاده شد، در پادشاهنامه<sup>۲۲</sup> آمده است:

«و عبداللطیف گجراتی را که سررشته طلب و تنخواہ قبول باو بود به مرحمت خلعت و اسب و فیل نوازش نموده نزد قطب الممالک روانه ساختند و فرمان قدر توانا با کمر مرصع تبرکاً فرستادند.»

از منتخب الیاب خافی خان<sup>۲۳</sup> معلوم شد که عبداللطیف در اول صفر ۱۰۳۵ هـ با چهل لک روپہ نقد و جواهر و مرصع آلات و صد فیل و اسبان رسید و عرضداشت و عهدنامه قطب الممالک از نظر گذرانید، پس از آن عهدنامه قطب الممالک درج شد.

بگفته پادشاهنامه<sup>۲۴</sup> عبداللطیف در سال ۱۰۴۷ هـ بخطاب عقیدت خان سرفراز شده و این قولی را مؤلف عمل صالح<sup>۲۵</sup> مورد تأیید قرار می دهد، اما او در همین تاریخ مرخص شده و بنابر ضعیف نمی توانست بخدمت پرداخت و پس بجای او شخصی دیگر دفتردار تن مقرر شده. در پادشاهنامه آمده:

«چون عبداللطیف مخاطب به عقیدت خان که سر براهی دفتر تن باو متعلق بود از استیلا بیماری

۲۱- چاپ ایشانک سوسائیتی کلکته، ج ۱، جز ۱، ص ۴۴۲

۲۲- ج ۱، جز ۱، ص ۱۳۰

\* - چاپ سوسائیتی ج ۲، ص ۵۳۵.

۲۳- ج ۲، ص ۹۲.

۲۴- عمل صالح، ج ۳، ص ۳۳۹.

بخدمت مرجوعه نمی‌توانست پرداخت، دیانت رای دفتر دار خالصه را بعنایت خلعت و منصب هزاری ذات و صد و پنجاه سوار از اصل و اضافه بر نواخته خدمت دفتر تن نیز باو تفویض فرمودند.<sup>۲۵</sup> دربارهٔ منصب عبداللطیف باید علاوه نمود که بگفتهٔ عمل صالح<sup>۲۶</sup> او را به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز نموده بودند. اما بدقت معلوم نیست که در چه تاریخ او بدین منصب رسیده. در تاریخ عمل صالح خدمت دیوانی تن و خطاب عقیدت خان و منصب هزاری ذات و چهار صد سوار همراه آمده، اما معلوم است که خدمت دیوانی تن در ۱۰۴۲ و خطاب عقیدت خان در ۱۰۴۷ یعنی پنج سال بعد یافته بود، بظاهر در همین تاریخ اخیر به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز شده باشد. دربارهٔ درگذشت عبداللطیف سندی معتبر در دست نیست. فقط دانشمند انگلیسی سی.ای. استوری در کتاب معروف خود پرشین لتریچر نوشته که عبداللطیف در سال دوازدهم جلوس شاه جهانی درگذشته یعنی در میان سنوات ۱۰۴۸-۱۰۴۹، اما معلوم نیست که او از روی چه مأخذ این اطلاع فراهم نموده، ممکن است این اطلاع درست باشد، زیرا که در ۱۰۴۷ او بنا بر استیلای مرض نمی‌توانست بخدمت مرجوعه پرداخت و بنا بر همین علت او که او را از خدمت دفتر تن علیحده نمودند و دیانت رای را بدین خدمت نامزد کردند.

### سیاحت در کشور هند و افغانستان

عبداللطیف سیاحت را دوست داشت و شاید بنا بر همین علت بوده باشد که او سراسر هند را گشته و نیز از بعضی نقاط افغانستان دیدن کرده. یکی از آثارش که بنام روزنامه و سیر منازل و بلاد و امصار ذکر شده و از روی نسخه‌ای منحصر بفرید آقای دکتر آهوجیه مقالهٔ بسیار مهم و سودمند در Arts Punjab University Research Bulletin چندی گذشته ج ۴ شماره ۱، آوریل ۱۹۷۳ چاپ نموده دربارهٔ مسافرت عبداللطیف از احمدآباد تا بنگال می‌باشد. ازین رساله برمی‌آید که عبداللطیف همراه مخدوم اسبق الوزراء<sup>۲۷</sup> ابوالحسن معتقدخان اول رمضان ۱۰۱۶ هـ در سال دوم جلوس جهانگیر شاه از بلدهٔ طیبهٔ احمدآباد بر مسافرت بنگاله رهسپار گردید و از اکثر شهرهای هندوستان رد شده و کوائف بعضی شهرها را درج نموده. دکتر آهوجیه خلاصهٔ روزنامه را در مقالهٔ خود شامل نموده و از مندرجات آن ظاهر می‌شود که عبداللطیف از شهرها و جایهای زیر رد شده:

احمد آباد، جلاور، اجمیر، اناساگر (اجمیر) سانبهر، نارتول، جهم، کینهل، چند، سمانه، پهلور، لدیهان، سرهند، تهنیسر، پانی پت، دهلی، تعلق آباد، سلیم گره، بندرابن، ستمرا، سکندره، آگره (او در آگره یک ماه مقیم بوده و پس از آن همراه ابوالحسن که در همان ایام بخشی بنگال نامزد شده بود سفر خود ادامه داشت و اکثر این سفر را بوسیلهٔ کشتی طی نمود، و او درین سفر از جایهای زیر رد شده).

چندور، اتاوه، کالپی، مکن پور، الله آباد، کالنجر، شادی پور، جلال آباد، چنار، جونپور، سرجوندی، بنارس، زمانه، غازی پور، چوسه، سهرام، رهتاس، هلسه، سیتاکند، اکرننگر (راج محل)، عبداللطیف فقط بر همین یک سفر اکتفا ننموده بلکه سفرهای دیگر نموده، و دربارهٔ آن سفرها در فوق اشاره شد، و او شهرهای هندوستان را دیده، ما ذیلًا مختصری از آنها می‌آریم.

۲۵- ج ۳، ص ۲۲۹

۲۶- دکتر آهوجیه این نخست‌وزیر دانسته و این غلط است زیرا که معلوم است که معتقدخان دیون و بخشی سپاه بوده، و بعداً بمهدیهٔ استنادار و فوجدار سرفراز شده است در ۱۰۱۶ او را نخست‌وزیر قرار داد از صحت دور است.

۱- در ۱۰۲۱ در ادیسه بود و در کار تکمیل بت خانه مصروف بود. واضح است او از بنگال بدانجا رسیده باشد. ظاهراً اقامت او در بنگال از ۱۰۱۷ تا ۱۰۲۰ بوده باشد و درین دوره اسلام خان حاکم آن استان بود و مخدوم عبداللطیف یعنی معتقدخان بفرمان این استاندار در جنگ با عثمان افغانی کارهای نمایان انجام داد، و در همان ایام معتقدخان از دیوانی بنگال برطرف شده در ۱۰۲۱ در خدمت جهانگیر رسیده و بمهدیه بخشی مفتخر شده.

۲- در ۱۰۲۴ در کابل و تیراه بود و در تیراه نسخه مشوی معنوی که دانشمندان افغانستان از روی شصت نسخه خطی تهیه نموده بودند بدستش افتاد و ازین نسخه در تصحیح و ترتیب نسخه انتقادی مشوی استفاده زیاد نموده، تیراه یکی سرکارهای آن خطه است که در آنجا چندی پیش امداد افغان فساد برپا نموده بود و آن فساد بوسیله معتقدخان رفع شده بود. عبداللطیف به تشویق معتقدخان به آن خطه سفر نموده باشد.

۳- در ۱۰۲۵ در یولم گذر و غیرها در کار تصحیح و مقابله نسخ مشوی اشتغال داشته و این همان جای است که در تحت تأثیر امداد مفید بوده و فته اش بوسیله معتقدخان رفع شده. اقامت این خطه نیز به تشویق همین امیر بوده باشد. یولم گذر در نزدیکی پشاور است، و بطن قوی عبداللطیف این شهر قدیمی را دیده باشد. اما در رساله اش ذکر ازین شهر نشده. معتقدخان در یولم گذر چندی پیش رفته یعنی در سال ۱۰۲۳ برای دفع فته امداد.

۴- روانگی بسمت دکن در ۱۰۳۰ و در راه اشتغال در تصحیح و تنقیح مشوی.

۵- ورود بدارالسرور برهان پور در ۱۰۳۱ و تحقیق و تصحیح متن مشوی در حضور بعضی دانشمندان.

۶- بدلهی بدریار شاه جهان بخدمت دیوانی تن در ۱۰۴۲.

۷- مسافرت بگولکنده بعنوان سفیر کبیر به قطب الملک (عبدالله قطب شاه).

۸- ۱۰۴۵ بدلهی پس از برگشت سفر بگولکنده.

۹- ۱۰۴۷ بدلهی خطاب عقیدت خان، بیماری و برطرفی از خدمت سربراهی دیوان تن.

۱۰- ۱۰۴۸-۱۰۴۹، تاریخ درگذشت لطف الله بدقت معلوم نیست، اما فقط همین قدر معلوم است که سال دوازدهم جلوس شاه جهان سال وفات اوست، اما معلوم نیست که او در دهلی فوت شده یا در احمدآباد؟

## آثار تصد اللطیف عباسی

اگرچه درباره زندگانی این نویسنده معروف و محقق بزرگ اطلاع کافی در دست نیست، اما خوشبختانه اکثر آثارش بازمانده است، و ما ذیلاً آنها را معرفی می نمایم.

### ۱- مقدمه بتخانه و خلاصه الشعرا

چنانکه در فوق اشاره شده محمد صوفی مازندرانی مجموعه خود بنام بتخانه را در ۱۰۱۰ هـ مکمل ساخته، اما مقدمه بر آن نیفزوده. عبداللطیف عباسی که تربیت یافته محمد صوفی بود در سال ۱۰۲۱ بر آن کتاب یک مقدمه جامع اضافه نمود و تراجم شعرائی که کلامشان داخل بتخانه است نیز بعنوان جداگانه خلاصه الشعرا نوشت. این تحقیقات در ادیسه بانجام پذیرفته و از فقره، فهرست لطیف پس عجیب است. تاریخ ۱۰۲۱ برمی آید.

دو نسخه از خلاصه‌الشعرا معلوم است، یکی همراه بتخانه در کتابخانهٔ بادلیان آکسفورد، و دیگری در کتابخانهٔ شخصی قاضی صاحب در احمدآباد (مذکور در مقالهٔ سیدعلی ترمذی، اسلامک کلچر ژانویه ۱۹۵۷، ص ۴۵). خیلی وقت است که یکی از شاگردان از ترکیه بنام صائمہ بنال دانشجویی در بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگر، تحت راهنمایی بنده (نذیر احمد) این تذکره را از روی نسخهٔ بادلیان که تا آن موقع منحصر بفرده، با مقابلهٔ مندرجاتش از تذکره‌ها و تاریخها تصحیح نموده بود. اما این نسخهٔ مصححه هنوز بچاپ نرسیده. یک نسخه از بتخانه در سنترال لائبریری در بهوپال موجود است چنانچه بنده (نذیر احمد) دربارهٔ این نسخه مقالهٔ مفصل نوشته که در غالب نامه ژانویه ۱۹۸۵ چاپ شده. مقالهٔ دیگری راجع بهمین نسخه بتوسط پروفسر امیرحسن عابدی در مجلهٔ فوق چاپ شده، اما این نسخه از مقدمه و تذکرهٔ خلاصه‌الشعرا عاریست.

## ۲- نسخهٔ فاسخهٔ مثنویات سقیمه

این نسخه، نسخهٔ انتقادی مثنوی معنوی مولانای روم می‌باشد. عبداللطیف عباسی در تصحیح و ترتیب نسخهٔ مثنوی چندین سال مشغول بوده و سعی و روش تصحیح و مقابلهٔ آن در دیباچهٔ مفصل که بر آن نسخه بعنوان مرآة المثنوی افزوده شرح داده است. ازین دیباچه معلوم می‌شود که عبداللطیف هشت نه سال در این اشتغال می‌ورزید و بالاخره در ۱۰۳۲ هـ در برهان پور این کار بانجام رسید. بعضی از اطلاعات سودمند از دیباچهٔ ذیلآیراء می‌روند:

«این نسخهٔ فاسخهٔ مثنویات سقیمه... کتابی است مستطاب و کلامی است فصل الخطاب که اول مرتبه در سنهٔ اربع و عشرين و الف هجری در آهن پوس تیراه ۲۷ کابل با مثنوی که استادان کامل این طریقت آنرا بدفعات در مدت سی و پنج سال با شصت مثنوی مقابله کرده و بعد از جرح و تعدیل بسیار درست ساخته بودند و در کمیت و کیفیت تمام داشته، مقابله شده.

دفعهٔ ثانیه در خمس و عشرين و الف در یولم گذر ۲۸ و غیره از مضافات پشاور با چهار پنج مثنوی دیگر محاذات یافته.

و کرة ثالثه در سنهٔ ثلاثین و الف در حین توجهٔ دکن با عزیزی که رفیق سفر بود مناظره شده. و کرة رابعه در سنهٔ احدى و ثلاثین در دارالمحضور بیت‌السرور برهان پور در خدمت بعضی از افاضل و اهالی روزگار که بارها اوقات قدسی سمات خود را به تحقیق این نسخهٔ منیفه صرف نموده، با وجود سمو استعداد ظاهری و غلو درجات باطنی بیش صاحبان حال و فارسان مضمار مقابل سند کرده بودند و مکرر بتدریس آن اشتغال نموده کمال ممارست و مهارت داشتند، بطریق تحقیق معانی با چهار پنج مثنوی دیگر که هر کدام در صحت نظر ثانی نداشت مذکوره شده و درین چهار پنج مرتبه سوای آن نسخهٔ اول که با شصت مثنوی مقابله شده بود با بیست مثنوی دیگر، بلکه زیاده مقابله شده باشد که مجموع زیاده بر هشتاد مثنوی می‌شود.

و بحسب کمیت و کیفیت و صحت اگر در کتابخانه‌های اکابر و اعظام عالم بچویند اگرچه بحسن خط و تذهیب و تقطیع و افزونی ثمن و قدم زمان تحریر تفوق داشته باشند، اغلب آنست که نسخه‌ای

۲۷- تیراه از جلال آباد بماصلهٔ هشت کروه واقع است. همزه سرکار کابل و بنگش مفکور شده. این شهر دارای اهمیت زیاد بوده و فتهٔ امده از همین جا شروع شده. رک توزک جهانگیری ج ۱، ص ۴۲۷. نیز ص ۲۵۵، ۲۴۵، ۲۳۸، ج ۲، ص ۴۶۳ نیز عمل صالح.

۲۸- یولم گذر در بردیکی پشاور است، معلوم نیست که عبداللطیف چرا اقامت خود در جایی که به نسبت پشاور خیلی کوچک است، اختیار نموده. معتقدان که عبداللطیف با او وابستگی داشت در تیراه و یولم‌گذر با امدهٔ افغان و سپاه او جنگ نموده بود، ممکن است اقامت عبداللطیف بهمین واسطه باشد.



متصف باین صفات کمال معنوی یافته نمی‌شود. چه اعتقاد بنده نجف و ذرّه ضعیف عبداللطیف بن عبدالله العباسی عفی عنهما که راقم حروف و ساطر این سطور و متسع و مصحح این مثنوی است آنست که از زمان حضرت سلطان العاشقین، شمس الواصلین، حسام الطالبین، صلاح المسلمین، قطب العارفین، فدوة المدققین، وارث العایق یقین، اکمل المرسلین مولانا حلال الدین رومی نورالله مرقده الی یومنا هذا دست سعی و اجتهاد احدی باین طریق پرده سقیم و خطا از روی شاهد این کتاب برداشته و به این طریق مستغنی در تحقیق و تصحیح و تنقیح این نسخه من اوله الی آخره نکوشیده و باین مثابه تأکید تقشید نورزیده، چندین نسخه که اعزه بر صحت و دوستی آن اعتقاد و اعتماد تمام داشتند دیده شد، هیچ کدام صد یک در مراتب مذکور بنظر در نیامده.

این نسخه انتقادی در سال ۱۰۳۲ در دکن انجام پذیرفته و «دیباچه لطیف انصرام یافته» تاریخ اتمام این مثنوی و دیباچه می‌باشد. خوش بختانه نسخه‌های این تصحیح انتقادی مثنوی در کتابخانه‌های هند و بیرون هند نگاهداری می‌شود، و این گواهی است بر قبول عامه سعی عبداللطیف.

ناگفته نماند که طوری که عبداللطیف روی مثنوی کار کرده نه تنها از نسبت مثنوی بی مانند است بلکه حق این است که درباره هیچ کتاب فارسی، عربی و ترکی بلکه هیچ یک از کتابهای شرقی و شاید غربی هم این قدر توجه مبذول نشده باشد. نظر اکثر محققان این است که ترتیب و تهیه متن انتقادی کتب شرقی بوسیله شرق شناسان اروپا شروع شده و تدریجاً بدرجه کمال رسیده. اما این عقیده درست نیست. یک نویسنده در یک شهر گجرات با وسایل کمتری پیش از سیصد و هفتاد و شش سال یک کارنامه تحقیقی انجام می‌دهد که بدون شک در ادبیات شرق بی مانند است. او برای تکمیل این کار سراسر کشور هند و افغانستان را سیاحت می‌نماید. اما خیلی عجیب است که محققان عصر حاضر که در صدد تحقیق متن مثنوی بوده‌اند از کارنامه عبداللطیف یا اطلاعی نداشتند یا اگر داشتند آنرا مورد توجه قرار ندادند.

### ۳- لطایف اللغات با فرهنگ لغات مثنوی

این فرهنگ پس از دوازده سال مطالعه و بررسی متن مثنوی و پس از نشر نسخه ناسخه مثنویات سفیه در ۱۰۳۲ هـ تهیه شده و حق اینست که عبداللطیف عباسی در این کار تحقیق عمیق بکار برده است.

لطایف اللغات بسیار متداول بوده و در لکهنو در ۱۸۸۷ میلادی از چاپ در آمده و نسخه‌های خطی این فرهنگ در کتابخانه‌های هند مانند ایشیاتیک سوسائتی کلکته، خدابخش پتته و در موزه برطانیه لندن و غیر آنها نگاهداری می‌شود. نسخه مدراس مکتوبه ۱۰۹۸ هـ از نسخه مرتب استنساخ یافته. فهرست ج ۱ نمره ۴۱۵.

### ۴- لطایف المعنوی من حدایق المثنوی

این شرحی است مسوط و محققانه که عبداللطیف پس از تهیه و ترتیب نسخه ناسخه نوشته بود و این شرح بسیار مقبول و متداول بود و شارحین مثنوی از آن استفاده نمودند. این شرح در لکهنو در ۱۸۸۶ میلادی و در کانپور در ۱۸۷۶ از چاپ در آمده و نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های هند و بیرون هند یافته می‌شود. محمد صالح در کنبوه در عمل صالح این شرح را مورد ستایش قرار داده است. خود عبداللطیف در مرآة الحقایق ذکر کرده که کار تحقیقی‌اش بر مثنوی تا ۱۰۳۸ ادامه داشت. از این قول می‌توان حدس زد که لطایف المعنوی و لطایف اللغات درین سنوات انجام پذیرفته باشند.

سی‌ای. ستوری ۲۹ در پرشین لتریچر نوشته که خود عبداللطیف شرح دیگری بنام مرآة المثنوی

نوشته که نسخه آنرا اته (Ftthe) در فهرست خود معرفی نموده، چون عبداللطیف دیباجه مفصل خود را که بر نسخه ناسخه افزوده مرآة المشوی گفته ما نمی‌توانیم درباره شرح مرآة المشوی و دیباجه مرآة المشوی چیزی بطور قطع بگوئیم.

#### ۵- لطایف الحقایق من نفایس الدقایق

چنانکه عبداللطیف مشوی معنوی را موضوع مطالعه و تحقیق و بررسی دقیق قرار داشته و چندین سال از عمر عزیز را درین کار بسر برده، حدیقه الحقیقه حکیم سنائی را نیز مورد مطالعه و تحقیق داشته و چندین سال در این کار تحقیقی مصروف و مشغول بوده، و بگفته خودش در ۱۰۳۸ هـ عبداللطیف از تحقیق مشوی فارغ شده و پس از آن او کتابی بنام لطایف الحقایق من نفایس الدقایق نوشته که اگر چه اصلاً شرح مفصل از حدیقه سنائی می‌باشد، اما شامل متن انتقادی حدیقه و شرح لغات و مصطلحات حدیقه می‌باشد. در مقدمه این کتاب که بنام مرآة الحقایق اتمام یافته مذکور است که چون از کار تحقیقی مشوی در ۱۰۳۸ هـ فراغت یافته توجه به نوشتن شرحی بر حدیقه نموده؛ اگر چه ظاهر است که او خیلی پیش از این تاریخ حدیقه را مورد مطالعه قرار داده بود.

بگفته عبداللطیف، خان اعظم میرزا عزیز کولکناش در آن وقت حاکم گجرات بود نسخه خطی از حدیقه که پس از هشتاد سال از وفات سنائی رونویس شده بود در غزنی بدست آورد، چون خان اعظم ۳۰ مذکور بسر مکه برقت این نسخه‌ای را پیش عبدالرزاق معموری<sup>۳۰</sup> گذاشته بود. چون در ۱۰۳۵ هـ معموری به آگره آمده عبداللطیف از آن نسخه نسخه دیگری تهیه نموده در سال ۱۰۳۷ هـ در اقامت لاهور نسخه خود را با نسخه‌های دیگر مقابله نموده و ازین طور یک متن انتقادی از حدیقه ترتیب و تنظیم داده، یست برگ که در نسخه غزنی افتادگی داشته نیز در نسخه خود اضافه نموده. بدین طور او متن حدیقه را درست کرد و پس شرح مفصلی بر آن کتاب نوشت و این کتاب را بنام شاه جهان معنون کرد. بعلاوه مرآة الحقایق عبداللطیف دو مقدمه دیگری بر حدیقه نوشته، یکی بنام رسته خیابان دیگری بنام گل سرسبز. اگر چه در بعضی نسخه‌های در میان این دو مقدمه فرقی نگذاشتند، از این دیباجه‌ها معلوم می‌شود که در کار تحقیقی راجع بحدیقه، عبداللطیف از دانشمندان آن دوره کمک گرفته و خصوصاً میرالمی قمی دو قصیده بر این مقدمه افزوده که شامل مذاخ شاه جهان و لشکرخان شهدی می‌باشد و نیز از گفته عبداللطیف برمی‌آید که او در کار مقدمه نویسی و شرح نگاری بر حدیقه تا سال ۱۰۴۲ هـ

۳۰- برای حالات زندگی رجوع نموده مآثر الامراء ج ۱ (ص ۱۷۵-۱۷۶) خان اعظم میرزا عزیز کوهکه پسر کوچک شمس‌الدین محمدخان آنکه بوده، او هم سن اکبر بود و اکبر او را بسیار عزیز می‌داشت و مادرش جیبی آنکه مادر رضایی اکبر اعظم بوده، در میزدم جلوس جهانگیری همراه داود بخش پسر خسرو که نوه دختری خان اعظم بود، و استناد گجرات مأمور شده بوده گجرات رفت و در احمدآباد در سال ۱۰۳۳ هـ فوت شد. خسرو داماد او بود، پسر خواهر راجه مان سنگه، بنابرین هر دو می‌خواستند که خسرو را بر تخت نشانند، بهسین علت بود که جهانگیر این هر دو را بنظر احترام نمی‌دید (نوکن: توکن جهانگیری صفحات مختلف) ۳۰ م - عبدالرزاق معموری اول در خدمت جهانگیر (سلطان سلیم) بوده، بعد از آن خدمت اکبر اعظم شتافت، و همراه شیخ فرید به بنگال مأمور شد، در عهد جهانگیر با دوست محمد خواجه جهان بخشی دوم شد، ۱۰۲۰ هـ بمهدیه منسوب هزار و هشتاد و هفت سال یافت، در ۱۰۲۱ بعد از وفات غازی خان ترخان نهفته فرستاده شد. ۱۰۲۳ هـ استناداری نهفته مأمور شد، عبدالرزاق به لقب مظفرخان سرفراز بوده و در ۱۰۲۵ هـ جهانگیر او را یک حنجر مرصع عنایت کرد، بعد از آن او را به صوبه داری مالوه تعیین کردند، در اکبر آباد باقی بنام بان معموری داشت، جهانگیر بنابریخ ۴ محرم ۱۰۲۰ هـ شنب درین بان نزول کرد و ۳ محرم درین بان بمسند (نوکن: ۱) (۳۲۰) (نوکن مآثر الامراء، ج ۳ ص ۳۷۹-۳۷۹). عبدالرزاق معموری شخص علم دوست و کتاب دوست بود، و همین علت بود که خان اعظم نسخه حدیقه را باو سپرده، در کتابخانه شیخ عارف حکمت در مدینه نسخه خطی از تاریخ گجرات تألیف عبدالحسن است که به خطهای خان خانان مزین است. این تاریخ در ۹۸۹ در مکه مکره رونویس شده، پس از آن بگجرات آورده شد و در آخر در مدینه بکتابخانه عارف حکمت داخل شد.

۱۰۴۴ مشغول بوده. خلاصه این که عبداللطیف عباسی چنانکه پیش از پانزده سال در بررسی و تحقیق مشغول معنوی اشتغال داشت تقریباً هشت هفت سال در مطالعه حدیقه مشغول بوده است. آثار عبداللطیف راجع به حدیقه یعنی لطایف الحقایق را، متن و شرح مقدمه‌ها، نولکشور در ۱۸۸۶ میلادی چاپ نموده و علاوه آن نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌ها بخصوص در کتابخانه خدابخش پته و دانشگاه علیگر نگهداری می‌شود.

#### ۶- شرح حدیقه الحقیقه

این خلاصه لطایف الحقایق است که خود عبداللطیف در ۱۰۴۴ هـ بانجام رسانیده. لطایف الحقایق کتاب محققانه است و استفاده از آن کتاب مستلزم اطلاعات کافی است. از شرح حدیقه استفاده آسان است و برای همین منظور این شرح نوشته شده. نسخه‌های ازین شرح در اته وایوانف و کوزن معرفی شده.

دنباله دارد

سه شنبه

۲۷ فوریه ۱۳۷۱

توسیر زابین

سرور محترم مجله آینده

سلام عرض می‌کنم. نام من نورآکی گویندور است و در دانشگاه توسیر زابین، زبان فارسی خوانده‌ام و فوق لیسانس در تاریخ ظور میان محسم. چند روز پیش در کتابخانه یک مجله‌ای "آینده" دیدم. مثل دارم که این مجله را مشترک بشوم. خواهشمندم ترتیب اشتراک یکساله‌ی "آینده" را برای من بدهید و این مجله را بطور مرتب به‌توانیم که در زیر این نامه نوشتن، بفرستید. برای اشتراک و طرز پرداخت آنرا هم لطفاً اخراج بدهید تا پرداخت کنم. از ترحمی که به من خواستم خواهش کرد بسیارم.

با استنان  
نورآکی گویندور  
Nobuaki Goindor



دکتر محمود نجم آبادی

## میرزا ابوالحسن خان فروغی

از بنده خواسته بودید شرح حالی از مرحوم استاد ابوالحسن فروغی برای درج در مجله آینده ارسال دارم. اکنون تا آنجا که برایم مقدور و میسر بود از بایگانی خود و مشاهدات عینی و مدت تلمذ در خدمت آن مرحوم آنچه میسر شد ارسال خدمت می‌دارم.

### نام و نسب

می‌گویند در سفری که پدر استاد به مشهد کرده بود پس از مراجعت خداوند فرزندی بوی عطا فرمود که نامش را به مناسبت کتبه امام هشتم (ع) ابوالحسن گذاردند.

ابوالحسن کودکی بسال ۱۳۰۱ هجری قمری مطابق با ۱۲۶۳ شمسی قدم به عرصه وجود گذارد. تا آنجا که بنده اطلاع دارم تا نه پشت پدران وی خدمتگزاران فرهنگ بودند بدین شکل:

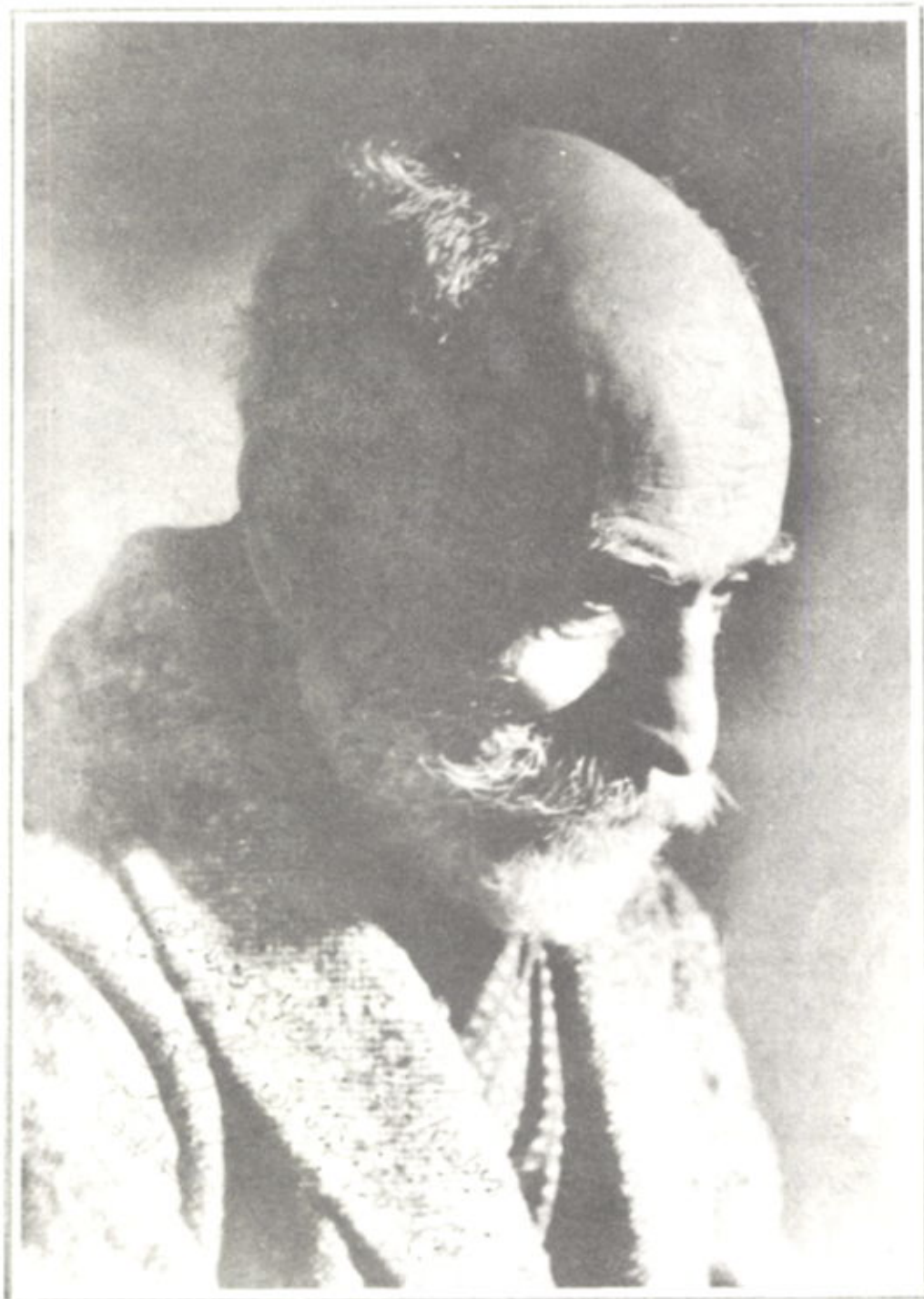
ابوالحسن بن محمد حسین (ذکاءالملک بزرگ) بن محمد مهدی (ارباب) بن حاجی محمد رضا بن محمد کاظم بن میرزا کوچک بن ابوتراب بن محسن بن جواد بن حاجی محمد مؤمن.

پدر استاد مرحوم ذکاءالملک بزرگ هجده ساله بود که پدرش آقا محمد مهدی ارباب از سفر هفده ساله هندوستان برگشت (۱۲۷۳ هجری قمری).

محمد حسین ذکاءالملک بزرگ خدمات بسیاری به کشور ما کرده که بزرگترین خدمتش به فرهنگ بود. وی نظرش آن بود که باید فرهنگ در قالب اصول قدیم باشد ولی با فکر جدید. وی مؤسس و نویسنده روزنامه تربیت بود که سالیان دراز با چاپ سنگی در تهران انتشار می‌یافت.<sup>۱</sup>

آقای محمد مهدی ارباب - پدر ذکاءالملک بزرگ از اصفهان برای درک و کسب علم به هندوستان رفت (۱۲۶۸ هجری قمری یعنی سال تأسیس دارالفنون) و هفده سال در آن دیار بود. وقتی برگشت (۱۲۷۳ هجری قمری) به فرزندش که آنوقت هجده ساله بود گفت: فرزند بدان که ما از بابت فرهنگ خیلی عقب هستیم و باید کوشش کرد که از نافله علم عقب نمانیم. ذکاءالملک بزرگ می‌گفت

۱- قسمت زیادی از روزنامه تربیت به خط مرحوم پدرم مرتضی نجم آبادی و (یعنی بیسی بیشتر از دوره این روزنامه به خط نستعلیق می‌باشد).



میرزا ابوالحسن خان فروغی

اسفندماه ۱۳۲۰

مقام منبع وزارت جلیله خارجیه

بفایده  
عبدالرزاق  
مستطاب

کارت مبارک دینی بوسیله مجلس پذیرائی با فقار خباب آقا سید محمد اسد  
 زیارت شد و موجب ابتهاج خاطر وزیر امتحان آیینها گردید  
 هر چند بلبار این بنده انتقاد این مجلس بر هیئت معارف بازماند است که نصیبه بود  
 مانع حرکت و خروج از منزل است تا این سبب از شرف حضور محروم خواهد بود لیکن در همین  
 زاویه تنها از مصمم حل شرکت شاد کامی و خوشنوتر قاضیان آن محضر و مجلس جان شوالی  
 بنیان شریف تتم بگذرد و اجب دادم بوسیله مطهر بنام خود از جهت بستن خانوادگی  
 و تاسف بکار فریاد و شرکت برام حضور بوسیله مطهر محترم مراتب تکلف خویش را از ابراز آن  
 حسن توجه و لطف قدر دان که عهد کن شرکان در خدمت ابغیر ذر فود و لبها پیران فرسوده  
 بگری جان میزد تقدیم کار گذاران کشته دان و دور از نیان آن مقام منبع دانسته  
 در تا کید شایسته و فرخنده اینگونه ساته پنیاسها و منبر پرور با که مردم آبی ساحت کلامی را  
 یاد آوریم که در کدن تر کنن بهر نو آوردن روح و بیدار کرد بک جیانی است که بفرمان  
 زبده و شادان در تازه کار را بر کنایه توانی در پنیاسها و نغده در نگاه دار تا بچینا  
 و آرد درخت شیره آموزد گاه کار را بسود جانم فرزند من در وقت از و بوسیله  
 همواره علیه یحیی در تهنیت حسنه بکار نهادن فرزند من در پندار انار غرض سلامت ایام آباد

ابوالمعین

بهدر آنکه نوره بینش

زهرشا

فدا رانده باش تا از بندگی بندگان آزاد باشی

بندگی فدا را در بر تو آزادگی حرمت استوایان در بندگان گذرشته دانار <sup>نیاز باشد</sup>

دوستی جانانه بر دوستی <sup>نیاز باشد</sup> حفظ شرافت ز خدمت غنی و دهر <sup>نیاز باشد</sup>

هر زهری که نفس درنگ ندارد و کار کردن مینش و در شنگ بدان

از بندگان حرمت و برقرردان شفقت داشته باش

همیشه روان را بدانش روشن تن را بکار نرم دل را با یاد خدا قوی دار

زیبان را از صفا طبیعت یا نمرود در کمال مهر بشناس

لطف پر خیزد بر کار را در طبیعت بدان آن بدان <sup>نیاز باشد</sup>

در بخند و آرایش بر و رسم و مدد باش و خلق سلیم در زیاده لطف <sup>نیاز باشد</sup>

از مینش بد پر نیز دیگر را از گفتار در کرد در بندگان <sup>نیاز باشد</sup>

بنازند برایت عافیت <sup>نیاز باشد</sup>

پندنامه ابوالحسن فروغی برای نور چشم خود

پدرم سه سال موضوع بالا یعنی عقب افتادگی کشور را از قافله علم برای روشنفکران آن دوران توضیح می داد.

وی هیئت جدید را به ایران آورد. شاهنامه را در هندوستان چاپ نمود. کتاب نصف جهان را در باب اصفهان تألیف کرده است. تاریخ و صاف را تصحیح نمود و آنرا در بمبئی چاپ کرده است (تاریخ چاپ ۱۲۶۹ هجری قمری در بمبئی است).

از محمدرضا و پدرش محمد کاظم اثری بزرگ در دست نیست.

میرزا کوچک - وی شخصی است که بسال ۱۱۴۸ هجری قمری نمایندۀ اصفهان در مجلس مؤسسان نادرشاه بود.

ابوتراب - در علم تجوید یدی بسزا داشت.

محسن و جواد و حاجی محمد مؤمن همه از فضیلتی دوران بودند.

این بود شرح مختصری از دودمان فروغی و خدمات آنان به فرهنگ ایران که از نظر اطلاع به نسب استاد لازم بود.

### تحصیلات

استاد ابوالحسن فروغی تحصیلات ابتدایی را در خانواده و نزد پدر آموخت و پس از طی دوران ابتدایی بسال ۱۳۱۲ هجری قمری به دارالفنون رفت و در آنجا نزد معلمین آن دوران تحصیلات متوسطه و متداول زمان را بسیار خوب آموخت. سپس برای تکمیل زبان فرانسه به مدرسه آلیاسی فرانسه رفت و برآستی در این دبیرستان که یکی از بهترین دبیرستانهای دوران بود زبان فرانسوی را خوب یاد گرفت. آنگاه رهسپار فرنگستان گردید و پس از مراجعت از سفر فرنگ بر اثر تسلط بر این زبان بسبب مترجمی آقای دانتان<sup>۱</sup> معلم طبیعی در دارالفنون (شعبه طب) برگزیده شد.

### تدریس در دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی

چنانکه در بالا مذکور افتاد استاد فروغی که از شاگردان برجسته دارالفنون بود اول مرتبه به مترجمی استاد دانتان برگزیده شد. آنگاه به تدریس در دارالفنون و سپس مدرسه علوم سیاسی در رشته تاریخ و تاریخ طبیعی انتخاب گردید.

خوب به خاطر دارم به سال ۱۲۹۸ شمسی یعنی سال تأسیس دارالمعلمین مرکزی<sup>۲</sup> قبل از آنکه استاد این مرکز بزرگ علمی را تأسیس نمایند از برجستگان استادان دارالفنون بوده و عده زیادی از دانشمندان و اساتید بعدی در آن تاریخ در کلاسهای پنجم و ششم دارالفنون در خدمتش تلمذ می نمودند.

### در دارالمعلمین مرکزی

به سال ۱۲۹۸ شمسی در دوران وزارت مرحوم احمد بدر نصیرالدوله<sup>۳</sup> (وفات نصیرالدوله ۱۳۰۹ شمسی) دارالمعلمین مرکزی را تأسیس کرد. این مرکز بزرگ علمی ابتدا در خیابان نادری سابق و

۱- Alliance Française.

۲- Danten.

۳- کلمه دارالمعلمین مرکزی ترجمه Ecole Normale Supérieure است.

۴- احمد بدر نصیرالدوله پسر مرحوم محمود و عبدالوهاب بدر و آقای دکتر ابوالقاسم بدر بود که در زمان وزارتت سی مدرسه ابتدایی در تهران و چند دبیرستان تأسیس کرد.



جمهوری کنونی اول کوچه نوبهار ۵ بود که فقط دو کلاس داشت یکی کلاس ابتدائی یکی کلاس عالی که مقصود از کلاس ابتدائی تربیت شاگردان برای معلمی مدارس ابتدائی و کلاس عالی جهت تربیت معلم برای دبیرستانها بود، سپس دارالمعلمین مرکزی به محل جدیدش در تخت زمرد سابق (کوچهٔ سهم الملک) انتقال یافت که بعداً به نام‌های رهنما و معرفت تغییر نام داده شد.

برای مزید اطلاع متذکر می‌گردد که در محل دبیرستان رهنمای آن زمان قبل از تأسیس دارالمعلمین مرکزی مدرسهٔ سپهر و قبل از آن مدرسهٔ فرهنگ بود که بهمت عده‌ای از فرهنگیان و دانش پژوهان تأسیس یافته بود. خداوند همه مؤسسين و بانیان آندو مدرسه را بامر زاد که حقی عظیم به گردن فرهنگ کشور دارند.

استاد فروغی سعی کرد که دارالمعلمین مرکزی را مرکز تربیت معلم کند و نخب دانشمندان وقت را در آن مرکز علم و دانش جمع کند و بنظر بندهٔ ناچیز می‌رسد بنحوی شایسته این نظر را تأمین نمود. در این مرکز مرحومین غلامحسین رهنما - شیخ محمد حسین بیچارهٔ گنابادی - اسمعیل مرآت - مرتضی نجم آبادی (پدر نویسنده) - سرتیب عبدالرزاق بغاوری (شوهرخواهر مرحوم ابوالحسن فروغی) - حبیب‌الله ذوالفنون و مترجم الممالک (عباسقلی قریب معروف به سیو عباسقلی خان) - محمد وحید تنگابنی و عباس اقبال آشتیانی و دکتر ابوالقاسم بهرامی و شیخ محمدحسین فاضل تونی (معروف به جناب فاضل) و میرزا عبدالعظیم خان گرگانی دکتر علی اکبر سیاسی و مرحوم دکتر رضازادهٔ شفق و بدیع‌الزمان فروزانفر و عبدالله انتظام - دکتر منار<sup>۱</sup> فرانسوی و حسن فروزان و دکتر عیسی صدیق سالیان دراز در این مرکز علمی به تدریس اشتغال داشتند.

استاد ابوالحسن فروغی توانست بنحو بسیار شایسته مدت قریب ده سال از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۷ شمسی این مرکز بزرگ علمی و ادبی را اداره کند.

#### مسافرت‌های خارجه

استاد فروغی جمعاً چهار سفر به اروپا رفته که سفر آخری وی به عنوان وزیر مختار ایران در کشور سوئیس بود.

#### در راه تعلیم و تربیت

الف) وی برای تنظیم برنامهٔ مدارس قدیمی با همکاری مرحوم شمس العلماء و صدرالافاضل و حبیب‌الله ذوالفنون و میرزا غلامحسین خان رهنما منتهای مجاهدت را کرد و حقأ توانست مکتبی نهیه کند که دنبالهٔ آن در این اواخر به صورت مجلس درس در منزل استاد برقرار بود و مدت سه سال در دانشکدهٔ معقول و منقول تدریس کرد و بحث در فلسفهٔ قدیم و جدید را عهده‌دار بود و چون می‌خواست مدرسه عالی روحانی در شرق تأسیس کند، لذا در سال ۱۳۲۴ شمسی به مشهد رفت و برای تأسیس مدرسهٔ عالی روحانی در مشهد اقدام کرده، متأسفانه نتوانست به آرزوی خود برسد. وی معتقد بود که یکی از مراکز بزرگ علوم اسلامی باید در مشهد باشد، بدین مناسبت به امام هشتم ارادت و اخلاص بی‌نظیری داشت.

ب) تعلیم به شاگردان از قرآن کریم - فروغی ایمان و اعتقاد بی‌نظیری به تعالیم قرآن داشت شاید بالغ بر سی سال تمام سروکارش با این کتاب بزرگ آسمانی بود.

خوب به خاطر دارم سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۳ که در دارالمعلمین مرکزی خدمت استاد تلمذ می‌کردم، وی با چه ایمانی به تفسیر قرآن کریم و تطبیق مطالب آن با موازین کنونی می‌کرد. وی با کمال

۱- این عمارت در جنوب خیابان و شرق خیابان میرزا کوچک خان (قوم السلطنه سابق) قرار داشت.

۲- دکتر زوزف منار Dr. Joseph Mesnard اولین رئیس مؤسسهٔ پاستور.

خشوع و خضوع در پائین کرسی استادی و مرحوم شیخ محمد حسین بیچاره گنابادی بر بالای کرسی بر روی صندلی می‌نشست و آندو به تفسیر قرآن مجید می‌پرداختند. مجلس درس مملو از شاگردان دارالمعلمین (تمام کلاسها) و عده زیادی مستمع آزاد بود.

علاقه وی به قرآن کریم چنان بود که دائماً این کتاب بزرگ آسمانی را همراه داشت و آنی از آن منفک نمی‌گردید.

ج) انتشار دو مجله اصول تعلیم و فروع تربیت علاقه وافر استاد فقید را در راه تعلیم و تربیت نشان می‌دهد.

احتیاجی نیست درین باب چیزی نوشته شود چرا که خوانندگان مجله آینده از این قسمت اطلاع دارند. بنده فقط عبارتی که منظر نظر مأسوف علیه درباره تعلیم و تربیت بوده و در پشت جلد مجله فروع تربیت بسال ۱۳۱۰ (حمل تخاقوی ثیل) مطابق ۱۱ رجب ۱۳۳۹ هجری قمری چاپ شده است ذیلاً می‌نگارم تا نظر استاد معلوم گردد:

«حل مسئله تعلیم و تربیت موقوف به جواب سه سؤال اصلی از مؤلفانی است که موضوع تمام حکمت و تحقیقات علمی بشری است:

۱) آدمی از زندگانی درین عالم چه می‌خواهد یا چه باید بخواهد؟

۲) مقصود از تشکیل جمعیت بشری چیست؟

۳) افرادی که جمعیت را تشکیل می‌دهند باید دارای چه صفات باشند تا منظور حاصل شود؟»

با مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری - ۲ فقید سعید در خدمت مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری مجلس شعر و ادب بسیار ممتازی داشتند که با مشارکت استاد و برادرش مرحوم محمد علی فروغی ذکاء الملک و مرحوم مرتضی نجم آبادی و مرحوم عبدالحسین اورنگ (شیخ الملک) و چند تن از شعرا و دانشمندان تشکیل می‌گردید و بیشتر این مجالس در منزل مرحوم مرتضی نجم آبادی (والد متوفای نویسنده) بود. بنده شخصاً خاطرات بسیار شیرین این مجالس را در نظر دارم. بعلاوه روزهای چهارشنبه در خدمت شادروان ادیب پیشاوری اشارات ابن سینا را می‌نوشتند که برای چاپ حاضر کنند. (وفات ادیب پیشاوری ۳ تیر ۱۳۰۹).

در فرهنگستان ایران - استاد فروغی سهمی بسزادر فرهنگستان ایران دارد و در وضع لغات منتهای جد را داشت که لغاتی مبتذل در زبان فارسی رخنه نکند. وی عضو فرهنگستان ایران بود.

#### آثار و مؤلفات

- ۱- دوره مجله اصول تعلیم.
- ۲- دوره مجله فروع تربیت.
- ۳- مجموعه اشعار جوانی.
- ۴- دوران مشوش (مجموعه مقالات اخلاقی و تاریخی).
- ۵- «سنتره» (زبان فرانسوی).
- ۶- مجموعه سخن‌رانیها و یادداشت‌های استاد در جامعه ملل و دانشگاه سربین.
- ۷- رساله تجدد و ملیت.

۷- مرحوم سید احمد پیشاوری از اهل پیشاور پاکستان بود که پس از تصرف کامل سرزمین شبه قاره هندوستان توسط انگلیسها بجای وطن کرد و به ایران آمد و چون عائله‌ای نداشت اغلب منزل مرحوم بهاء الملک فراگوزلو (برادر اعتمادالدوله بهمنی فراگوزلو) و ایضا منزل پدرم داشت که بیشتر مجالس ادبی در منزل مرحوم پدرم تشکیل می‌گردید. راوی مرحوم پیشاوری مرحوم عبدالحسین اورنگ شیخ الملک (معین الاسلام) بود.

#### ۸- منظومه شیدوش و ناهید.

بازماندگان - از استاد یک فرزند باقی ماند که نامش عبدالله (مهندس عبدالله فروغی) (با بقول استاد فقید «بنده خداه») که دیپلمه از دانشکده معماری و مهندسی و شغل وی تدریس در دانشکده مزبور و کارش مهندسی ساختمان (مخصوصاً ساختمان بیمارستانها) بود. متأسفانه در سال ۱۳۴۰ در عنوان جوانی فوت کرد.

ساعت پنج بامداد روز ششم بهمن ۱۳۳۸ شمسی (مبیت سال ۱۳۷۹ هجری) قمری استاد ابوالحسن فروغی رخت از این جهان خاکی بریست و برای جاودانی شتافت.

آن مرحوم با پدرم بسیار مانوس بود و اغلب به دیدار یکدیگر می رفتند و مدتها به مباحثه در علوم دینی و قرآنی و ادبی می پرداختند که شرح آن از حوصله این مقاله خارج است.

اما شاگردان دارالمعلمین مرکزی - از دیپلمه های دوره اول فعلاً دو نفر یکی سرلشکر علیرضا قریب و دیگری عبدالله معقول و از دیپلمه های دوره دوم فقط مخلص حیات داریم (تاکی نوبت رفتن نگارنده شود) و از دیگر دوره ها برادرم علی اکبر نجم آبادی (معلم نقاشی) و محمدحسین صدری (معروف به خانیایخان) و شاید حاج میرزا ابوالقاسم اولیائی (?) برادر مرحوم محمود اولیائی (از شاگردان میرز و برجسته مرحوم کمال الملک) حیات دارند.

\*\*\*

#### یادداشت مدیر مجله

تولد او طبق شناسنامه ۲۶ حوت ۱۲۶۰ و وفات ۶ بهمن ۱۳۳۸ شمسی است. چند سال پیش خانم وصال از خوبشان نزدیک میرزا ابوالحسن خان از من دعوت کرد که به اوراق بازمانده از آن مرحوم بنگرم. یادداشتها و نوشته هایی بود که بیشتر برای تدریس فراهم شده و به مناسبت سالهای دراز بسیار درهم برهم بود. آنقدر که توانستم آنها را به رشته نظم درآوردم و دوستم آقای علی صدر همت کرد و آنها را به صحافی سپرد تا دوباره پریشان و آمیخته نشود و در خانواده محفوظ بماند یا به یک کتابخانه عمومی سپرده شود. عناوین آنچه مرتب شد چنین بود.

#### تألیف و ترجمه

- مکاشفات علمی

- یونان قدیم

- علم منطق جدید و قدیم

- فلسفه و حکمت

- ترجمه خطابه ای از ب. اگوستن هامن در سال ۱۹۱۲ میلادی

- مثنوی زاله نامه (با تاریخ ۱۳۳۲ قمری)

- رباعیات و غزلیات

- تئاتر منظوم داستان خسرو و برجیس یا جوانی و جانفشانی (با تاریخ ۱۳۳۶ قمری)

- مجموعه اشعار

- گزارش مفصلی از مأموریت خراسان در سال ۱۳۲۴ شمسی. او از طرف وزارت فرهنگ به

آنجا رفته بود تا درباره امکان تأسیس دانشگاه بررسی کند. این گزارش مبسوط هم از لحاظ نظرات اجتماعی و فرهنگی فروغی جذاب و مفیدست و هم مقداری مطلب درباره اوضاع خراسان در بردارد.

در میان اوراق پراکنده بازمانده بعضی نوشته‌ها از مرحوم محمد قزوینی و دیگران و بعضی یادداشتها مربوط به احکام و مشاغل میرزا ابوالحسن خان دیده شد که فهرست وار به آگاهی علاقه‌مندان می‌رساند:

نامه‌های میرزا محمد خان قزوینی

۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۳ در احوال پرسی  
 ۲۲ فروردین ۱۳۱۰ = ۲۲ آوریل ۱۹۳۱  
 ۵ خرداد ۱۳۱۰  
 ۲۹ اسفند ۱۳۰۶ (۲۰ مارس ۱۹۲۸) بضمیمه یادداشت میرزا عباس خان اقبال  
 ۲۷ بهمن ۱۳۰۶ - ده هزار فرانک ارسالی رسید.  
 ۵ دی ۱۳۰۷ - کاغذ مفصل، چهار هزار فرانکی که در ۱۵ نوامبر تلگرافاً فرستاده بودید رسید. در حساب آقای ذکاءالملک گذاشتم. آقای ذکاءالملک ۱۷ این ماه دسامبر از لوگانو (سوئیس) بیاریس آمده هنوز هم هستند. از تصمیم شما به اترو مطلع شدم.  
 ۳ خرداد ۱۳۰۷ - ۲۴ مه ۱۹۲۸ - بیست هزار فرانکی که شما از گلبنکیان قرض کرده بودید پرداخت نشده. ده هزار فرانکی که از این پول بمن دادید دسترس آقای ذکاءالملک برای خرج بچه‌ها گذاشتم.  
 ۲۱ مهر ۱۳۰۸ - آقای ذکاءالملک دو هفته است از ژنو برگشته در پاریس هستند. عرض دستبوس به ادیب پیشاوری و دادن نامه جوف به آقا مرتضی نجم آبادی.  
 ۸ نوامبر ۱۹۲۸ - غرض از عرض عریضه باین سرعت و بلافاصله پس از حرکت حضرت تعالی - یکی اطلاع دادن این مطلب بود که چرا هزار فرانکی که داده بود بحساب آقای ذکاءالملک ریختم. دیگر اینکه طبق اطلاع آقای ذکاءالملک در ۸ OCT ۱۹۲۸ = دوشنبه ۱۶ مهر = ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۴۷ چهار ساعت و پنج دقیقه بظهور مانده نولد آقازاده. متاهل بودن شما را هیچکس نمی‌دانست نه آقا و نه آقازادگانشان.

نامه‌های دیگران

۱۹ دی ۱۳۰۶ از میرزا عباس خان اقبال از پاریس.  
 ۱۲ آذر ۱۳۱۲ (؟) از آقای مهدب‌الدوله کاظمی.  
 مسوده ۲۸ آذر ۱۳۱۲ به مقام وزارت خارجه.  
 کاغذ ۲۹ دی ۱۳۱۲ تقی‌زاده از پاریس. حساب مسعود خان ۲۰۶۵/۷۵ فرانک.  
 کاغذ ۴ آذر ۱۳۱۲ اسمعیل مرآت از پاریس (مسعودخانکلاس اول لسه کارنو) (قبلاً لسه ژانون) ۲۳۴۶ فرانک. برای مسعودخان معلم انگلیسی گرفته‌اند ۱۶۰ فرانک در ماه (۲۰ فرانک هر جلسه).  
 ۲۲ فروردین ۱۳۱۳ کاغذ تقی‌زاده: مخارج مسعود خان در مورد ۵۶۵ فرانک.  
 ۷ دی ۱۳۱۲ کاغذ اسمعیل مرآت در مورد پرداخت برای مسعودخان ۲۵۰۰ فرانک.  
 ۹ اوت ۱۹۳۴ فرناند از Juvisy  
 ۲۱ نوامبر ۱۹۳۴ کاغذ لوئی ماسینون آقای وزیرمختار (ما مطلع شدیم که شما در پاریس در جشن هزاره فردوسی خواهید بود).



۷ دسامبر ۱۹۳۴ کاغذ آقای جمال زاده از زنو.

اول ژانویه ۱۹۳۵ کاغذ پروفیسور لوئی ماسینیون.

۴ فوریه ۱۹۳۵ کاغذ آقای جمال زاده از جامعه ملل در زنو.

۸ فوریه ۱۹۳۵ کاغذ لوئی ماسینیون (به ایشان بآدرس ۸۴ خیابان ویکتور هوگو).

تاریخهایی از زندگی فروغی

۲۶ سنبله ۱۳۳۶ قمری ریاست دارالمعلمین.

۲۷ جدی ۱۲۹۸ مدیر مجله اصول تعلیم

۱۷ قوس ۱۲۹۹ امتیاز و اجازه نشر مجله

فروغ

۱۹ شهریور ۱۳۰۷ حکم ریاست مدرسه

دارالمعلمین عالی

۱ مهر ۱۳۰۸ انتظار خدمت

اردی بهشت ۱۳۱۱ سفر به شیراز به همراهی

تاگور

۲۰ شهریور ۱۳۱۳ توییح وزارت خارجه در

مورد عدم استقبال شایسته

۱۱ مهر ۱۳۱۳ نماینده دولت ایران در جشن

فردوسی (پاریس)

۱۲ مهر ۱۳۱۳ معرفی به عنوان نماینده ایران

به مناسبت جشن صدمین سال برتلو

۲۹ نیر ۱۳۱۲ وزیر مختاری در برن و نماینده

جامعه ملل

۱۱ مهر ۱۳۱۳ نماینده دولت ایران در جشن

فردوسی در پاریس

۲۸ مهر ۱۳۱۳ شرکت در جشن خانه شیمی

در پاریس

۲۴ خرداد ۱۳۲۴ حرکت به مشهد برای

مطالعه در تأسیس دانشگاه

### خبری از چین

لین بین شنگ استاد تاریخ دانشگاه نان جینگ (چین) در نامه اش نوشته است: اکنون به دو تألیف مشغولم که مرتبط با سرزمین شماست. یکی تاریخ تاجیکستان در روزگاران باستان است و دیگری منابع و مآخذ چینی است درباره ارتباطهای میان چین و سرزمینهای قلمرو زبان فارسی در دوره سلسله مینگ (۱۳۶۸-۱۶۴۴ میلادی). برای سرانجام دادن این تحقیق مدت هشت ماه به مدرسه زبانهای شرقی دانشگاه لندن خواهم رفت.

### تار عبادی

استاد عبادی آن پهن یار سه تار  
در هفتده اسفند، زه اوج گرفت  
گو بود تمام شعر، سالار سه تار  
اورفت و، شکست قدر و مقدار سه تار  
۱۷ اسفند ۱۳۷۱  
بدالله عاطفی کرمانشاهی

**سیاستمداران ایران**  
در اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا  
(بخش نهم)

**۱۵۲- فراگوزلو، حسینعلی**

حسینعلی فراگوزلو دومین و کوچکترین پسر ناصرالملک نایب السلطنه ایران حدود سال ۱۹۰۰ یا به جهان نهاد. او تحصیلات خود را در مدارس هارو (Harrow) و بالیول (Balliol) اگسفورد انجام داد. در سال ۱۹۳۱ با دختر تیمورتاش زناشویی کرد و سال ۱۹۳۵ او را رها کرد. در سال ۱۹۳۱ وابسته سفارت ایران در لندن و در ۱۹۳۲ وابسته ایران در پاریس شد. در پایان همین سال به تهران بازگشت و تا امروز در وزارت خارجه به خدمت ادامه می‌دهد. ابتدا در اداره قراردادهای و در آخر سال ۱۹۳۶ به اداره (پروتکل) انتقال یافت. به زبانهای فرانسه و انگلیسی کاملاً آشناست. مردی با آزر و محبوب است. آینده درخشانی در انتظار اوست.

**۱۵۳- فراگوزلو، محسن**

محسن فراگوزلو، بزرگترین فرزند ناصرالملک نایب السلطنه ایران حدود سال ۱۸۹۵ متولد شد و حدود چهارده سال همراه پدر در اروپا بود. تحصیلات خوبی در آنجا انجام داده است. در دوره هشتم و هشتم قانونگذاری از همدان نماینده مجلس شد. محسن فراگوزلو به زبانهای فرانسه و انگلیسی حرف می‌زند، مردی با آزر و محبوب و خونگرم است. تا بحال ازدواج نکرده است.

**۱۵۴- فراگوزلو، تقی**

تقی فراگوزلو حدود سال ۱۸۹۱ در همدان متولد شد. برادر کوچکتر علیرضا فراگوزلو است. تحصیلکرده فرانسه است. دارای ثروت زیادی در همدان است. در سالهای ۲۹-۱۹۲۸ در دفتر (A. P. O. C) خدمت کرد و سال ۱۹۲۹ عهده‌دار پستیهای در وزارت خارجه شد و به عنوان دبیر سفارت به رم مأموریت پیدا کرد و در سال ۱۹۳۴ به ریاست تشریفات در بارگمارده شد. تقی فراگوزلو بزبان فرانسه سخن می‌گوید. مردی محبوب و خوش فیافه است. دو دختر دم بخت دارد.

**۱۵۵- فراگوزلو، یحیی (اعتمادالدوله)**

یحیی فراگوزلو (اعتمادالدوله) حدود ۱۸۹۰ (۱۲۶۹) تولد یافت. پسر بهاءالملک فراگوزلو

است. تحصیلات خود را در فرانسه انجام داد. چند سالی معاون وزارت داخله بود. در سال ۱۹۲۷ در تشکیلات جدید عدلیه به عنوان مستشار دادگاه استیضاف بکار پرداخت. در ژانویه ۱۹۲۸ وزیر معارف شد، ولی بعلمت مشکلات اداری آموزش علاقه کمی به کار خود نشان می‌دهد.

فراگوزلو روابط دوستانه زیادی با تیمورتاش و نصرت‌الدوله داشت و بهمین جهت به پست وزارت رسید.

در ژانویه ۱۹۳۱ بعنوان نماینده مخصوص ایران در نمایشگاه لندن شرکت کرد. در ژوئن ۱۹۳۳ از وزارت معارف کناره‌گیری کرد. علت استعفای اوشکایات عده‌ای درباره امتحانات مدارس بود. فراگوزلو دارای املاک زیاد در همدان و دارای شهرت خوبی است. مردی شریف و فروتن می‌باشد. به روانی بزبان فرانسه حرف می‌زند.

### ۱۵۶ - قاجار، ابوالفتح (سالارالدوله)

ابوالفتح قاجار (سالارالدوله) در نوامبر ۱۸۸۱ دیده بجهان گشوده است. سویمین پسر مظفرالدین شاه است.

در سال ۱۸۹۷ حکمران کرمانشاه و در ۱۸۹۹ و ۱۹۰۰ حکمران زنجان و در ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۴ حکمران لرستان (خوزستان) بود. در خوزستان با دختر یکی از عشایر محلی زناشویی کرد. در آوریل ۱۹۰۴ از تهران به لرستان فرار کرد، اما دولت او را به تهران بازگرداند. در سال ۱۹۰۵ حکمران کردستان شد.

در ژوئن ۱۹۰۷ با گروهی از ایلات لرستان علیه محمد علیشاه سرکشی کرد. در جنگی که بین او و نیروهای شاه در اطراف نهاوند روی داد شکست خورد و به قسولخانه انگلیس در کرمانشاه پناهنده شد و بعد از تأمین از سوی دولت به تهران آمد و تحت نظر بود. سپس دچار ناراحتی روحی شد. بعد از کودتای ۱۹۰۸ محمد علیشاه به خارج ایران فرستاده شد.

در مه ۱۹۱۱ از سوی بغداد وارد ایران شد. در ژوئیه همانسال مرکز کردستان را بتصرف درآورد و به سوی کرمانشاه پیشروی کرد. با رسیدن به کرمانشاه با بخشی از عشایر کرد یعنی ایل کلهر به حرکت به سوی تهران اقدام کرد و از سوی سلطان آباد نیروهای نامنظم بختیاری و ارمنی بمقابله او شتافتند و برخورد شدیدی بین آنان روی داد. سالارالدوله نزدیک توران در سپتامبر ۱۹۱۱ دگر بار شکست خورد و سوی لرستان عقب نشینی کرد. مدنی در غرب بود که ناگهان بعد از مدتی خبر او در نزدیکی اعلام شد، ولی عملیات او به نتیجه‌ای نرسید. او سپس به استرآباد رفت و زیر نفوذ روسها دست به کار شد. بدنیال اعزام نمایندگان دولت و مذاکرات، ماجراجویی یا اشغال حکمرانی گیلان متوقف شد. بعد از تحریکاتی در کشور سرانجام کشور را با تعیین مقرری دولتی ترک کرد به سوئیس رفت و تا سال ۱۹۱۸ در اروپا بود.

در همین سال او برای چندمین بار با یک نقشه طراحی شده از ماورا خزر وارد ایران شد و شورش را در استرآباد پدید آورد، ولی پیش از عملیات در دسامبر ۱۹۱۸ بوسیله قوای انگلستان دستگیر شد و از راه قزوین به بغداد فرستاده شد. در پائیز دست بکار شورش و تجاوز جدیدی شد، ولی ناموفقانه دگر بار به سوئیس بازگشت.

او در ژوئن ۱۹۲۶ به خط مرزی میان ایران و عراق تن در داد و از آن پس از اقدامات دولت عراق علیه خود دوری جست و راه تحریکاتش در این سفر بسته شد. حکومت جدید (پهلوی) و واکنش نیروهای دولتی ماجراجوییها را بر او نامسکن کرد. به دنبال گفتگوهای بیهوده با سران کرد که با او خوشایند شده بودند در ۱۹۲۶ غرب را ترک گفت. حکومت ایران هم به گونه پنهانی مبلغی در حدود



پانزده هزار ریال مقرر برای او تعیین کرد. این مبلغ تا سپتامبر ۱۹۲۲ با اضافاتی به او پرداخت می‌شد. سالار پس از دادن قول دوبه‌دو درباره رفتار آینده خود اجازه گرفت در حین زندگی کند. در سال ۱۹۲۲ پس از اینکه کمک هزینه او قطع شد دولت انگلستان به او گفت آزاد است که هرکاری خواهد بکند. از سال ۱۹۲۵ در اسکندریه می‌زیست و وکلایی را استخدام کرد که درباره ادعاهای وی علیه دولت پادشاهی اقدام کنند. سالارالدوله به فرانسه حرف می‌زدند. دارای اندیشه‌های آشفته و غیرقابل کنترل و محتملاً دیوانه است.

### ۱۵۷ - قاجار، محمد حسن میرزا

محمد حسن میرزا قاجار در ششم شوال ۱۳۱۶ / ۲۰ فوریه ۱۸۹۹ متولد شده است. دومین فرزند محمد علی شاه و برادر تنی سلطان احمدشاه است که سال ۱۹۲۵ از شاهی خلع شد و در ۲۷ فوریه ۱۹۳۰ در پاریس بدرود زندگی گفت. املاک زیاد او نزدیک تهران در سلطان آباد است. بسیار کوشید آنها را به بهای خوبی بفروشد ولی موفق نشد.

محمد حسن میرزا در آخرین سفر احمدشاه در نوامبر ۱۹۲۴ به پاریس بعنوان ولیعهد در تهران بود و کار بنای سلطنت را بهمه گرفته. بهنگام رویداد جمهوری در ایران او بعنوان یک سیاستمدار فعال شناخته شد و درین دوران فعالیت خود را به اوج رسانید. بدنبال تصمیم مجلس در ۱۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ دائر به انقراض قاجاریان و خلع سلطنت احمدشاه، محمد حسن میرزا ناگزیر همان شب تهران را ترک گفت.

بعد از مدتی ماندن در بغداد به اروپا رفت، با مادرش (ملکه جهان) مقیم آنجا شد. بیشتر در پاریس زندگی می‌کرد.

بعد از مرگ احمدشاه در ۲۷ فوریه ۱۹۳۰ او بیانیه در روزنامه «مان» در ۲۰ ژوئیه انتشار داد و مدعی حق سلطنت ایران بعنوان جانشین احمدشاه شد. روزنامه «تان» سه روز بعد بی آنکه متأثر از حکومت جدید ایران باشد نوشت سلسله قاجار در ایران پایان رسیده است و دعوی محمد حسن میرزا پایه‌ای ندارد. محمد حسن میرزا قاجار چندین فرزند دارد که نامدارترین آنان شاهزاده حمید میرزا است که در سال ۱۹۰۹ با بجهان گذاشته است و در انگلستان سرگرم آموزش می‌باشد.

### ۱۵۸ - قشقایی، علی (سالار حشمت)

علی قشقایی سالار حشمت پسر ایل بیگی قشقایی حدود سال ۱۸۸۹/۱۲۶۸ خ. با بجهان نهاده است. برادر ناتنی اسماعیل خان صولت‌الدوله و برادر احمدخان سردار احتشام است که بوسیله فرمانفرما ایل بیگی شده بود و در برابر صولت‌الدوله به هواداری از اشغال نظامی انگلیسیها در جنوب پرداخت. در سپتامبر ۱۹۲۰ به مقام ایل بیگی همه ایل قشقایی رسید. در ۱۹۲۲ در خاور فارس مستقر شد و با هواخواهان خود به غارت و چپاول مردم پرداخت. بدنبال این اعمال در شیراز متوطن شد و مدعی نواحی‌ای شد که بوسیله برادر ناتنش اشغال شده بود. ولی حرفش بجای نرسید.

در ۱۹۲۹ در بخشی از قلمرو قشقایی دست به شورش و ناامنی زد و با هواداران خود علیه فرماندار نظامی فارس به موضعگیری پرداخت و بدست عده کمی از هواخواهانش سياهکو را در جنوب شیراز اشغال کرد، ولی مورد فشار خوانین قشقایی قرار گرفت. در دورانی که صولت‌الدوله به فعالیت مذبح‌خانه علیه دولت مرکزی پرداخت، علی خان کمترین واکنشی از خود نشان نداد. در سال ۱۹۳۲ با هواخواهانش کزوفری کرد، ولی پانصد تن قوای اعزامی از فارس او را سر جای خود نشانند. در سال

۱۹۲۳ او برای دوره‌ای کوتاه به دستور حکومت به نهران آمد. خود می‌پنداشت به او تأیید داده شده و با برآوردن بعضی خواسته‌هایش به فارس بازگردانده خواهد شد. علی خان سالار حشمت دو فرزند دارد که نام یکی چنگیزخان است. در میان خانواده‌اش به شجاعت نامزد است، ولی در کارهای سازماندهی و اداره هواخواهانش استمدادی از خود نشان نداده. از قرائین چنین برمی‌آید آدم سبک مغز و بی‌فهمی است.

### ۱۵۹ - قشقائی، محمد ناصر

محمد ناصر قشقائی حدود سال ۱۸۹۵/۱۲۷۴ خ. تولد یافت. پسر اسماعیل خان (صلوات‌الدوله) است. در دوره هشتم از سوی ایلش به نمایندگی مجلس برگزیده شد. به سال ۱۹۳۰ دوره کوتاهی ایلخانی قشقائی شد. در سال ۱۹۳۲ سلب مصونیت پارلمانی از او شد. زبان انگلیسی بلد است. در میان قشقائی‌ها خوش گمانی زیادی به او هست و معتقدند در جو موجود کار سودمندی علیه ایل نکرده و مشکلی را بر طرف نموده است، ولی شخصی عاقل و باهوش بنظر می‌رسد.

### ۱۶۰ - قوام، میرزا ابراهیم خان (قوام‌الملک)\*

میرزا ابراهیم خان قوام (قوام‌الملک) حدود سال ۱۹۸۸/۱۲۶۷ خ. زاده شد. پسر میرزا حبیب‌الله خان قوام‌الملک است که در مه ۱۹۱۶ بر اثر حادثه‌ای درگذشت. عنوان این خانواده مأخوذ از میرزا ابراهیم خان است.

در دوران جنگ جهانی او رفتار دوستانه‌ای با ما داشت. سنت سیاسی پدرش را در موضع‌گیری علیه ایل نیرومند قشقائی که رهبری آن را صلوات‌الدوله دارد دنبال می‌کند. دارای املاک موروئی زیادی در فارس است و افتخار رهبری ایلات عرب در استان فارس را دارد.

به هنگام کودتای ۱۹۲۱ او در جنوب ایران در اوج قدرت می‌بود. رضا خان (رضاشاه کنونی) در مقام وزارت جنگ او را در اصفهان می‌بیند و از او می‌خواهد که به تهران بیاید و در پایتخت جا می‌گیرد. سپس بعنوان نماینده ایلات خمسه به مجلس راه می‌یابد و در تهران اقامت می‌کند. در همه ادوار وی یکی از دوستان نزدیک قسولنگری پادشاهی در شیراز می‌بود.

قوام در سال ۱۹۲۶ به کمک متخصصان فلاحت دراملاک وسیع خود در شیراز دست به فعالیت گسترده‌ای زد، ولی نتیجه این کار به شکست او در مقابل فعالیت مخالفین شد. کارشناسان انگلیسی در سال ۱۹۲۸ دست از کار کشیدند.

در ۱۹۲۹ راه اروپا را در پیش گرفت و بی‌شک در همین سال پیش‌بینی سرکشی قشقائیان را می‌کرد. از لندن دیدن کرد و در سال بعد به تهران برگشت. پسرانش در بیروت درس می‌خوانند.

قوام املاک پهناور خود را به نوکرانش واگذار کرد که ماهانه پولی از آنان دریافت دارد. در ۱۹۲۹ طبق قانون املاک در جنوب توسط وزارت مالیه با املاک خالصه در نیشابور و پیرامون تهران و مراکز ایران معاوضه شد. او از این معامله خرسند و امروزه قوام یکی از ثروتمندترین مالک ایران است. در دوره نهم قانونگذاری از بلوچستان به نمایندگی مجلس تعیین گردید و در چندین سفر همراه شاه بود. چنین بنظر می‌رسد که شاه هم به او اعتماد دارد و هم از مصاحبت او لذت می‌برد.

در نوامبر ۱۹۳۲، وقتی که سردار اسعد وزیر جنگ در مسابقه اسبدوانی ترکمن صحرا در حضور شاه می‌بود از سوی شهربانی توقیف می‌گردد، قوام هم در مظان تهمت قرار گرفت و بازداشت شد.

\* این خاندان معروف به (قوام شیرازی) است. نیاکان ابراهیم خان بیش از چهار نفر به قوام‌الملک معروف بوده‌اند (ابراهیم قوام شیرازی) پنجمین قوام‌الملک است. (تاریخ سیاه یا حکومت خانواده‌ها در ایران، خاندان قوام‌الملک).

قوام در برخورد شخص جذابی است. دارای علاقه‌مندی شدید انگلیسی است. دو پسرانش (علی محمدخان و محمدرضا خان قوام) درس خوانده انگلستان‌اند.

تا بهنگام بازداشت یک شخصیت درباری برجسته آرام مقیم تهران بنظر می‌رسید. قوام به چوگان بازی دلبستگی زیادی دارد، ولی هرگز در انجمن چوگان بازان دیده نمی‌شود. صدای آرام و رفتار جذابی دارد. او شایستگی خود را در معامله‌گری با هموطنانش نشان داده، ولی شخص خودخواه و مغروری نیست. اگرچه شئون خانوادگی او در شیراز باقی است، ولی مانند رؤسای ایل فشایی در ایلات جنوب نفوذ ندارد. او مردی بغایت شریف است. خانواده او روزگاری اختیاردار بخش اعظمی از ایلات بوده و از این راه صاحب ثروت و اقتدار شده‌اند.

پسرش علی محمد با اشرف پهلوی در مارس ۱۹۲۷ زناشویی کرده است. او فارغ التحصیل دانشگاه بریتول است و در تحصیل ناشایستگی از خود نشان داده است.

### ۱۶۱- رهنما، زین‌العابدین \*

زین‌العابدین رهنما حدود سال ۱۸۸۸/۱۲۶۷ خ. دیده به گیتی می‌گشاید. یکی از پسران شیخ العراقین یک شخصیت ایرانی و مجتهد معمولی کربلا است.

رهنما تحصیل کرده عراق است. به سال ۱۹۱۰ به ایران بازمی‌گردد و یکی از اعضا حزب دموکرات و مدیر روزنامه رهنما و سپس مدیر روزنامه نیمه رسمی «ایران» می‌شود. او در دوره پنجم و ششم مجلس به نمایندگی تعیین شد و در ۱۹۲۳ همراه هیأتی مأمور پاریس گردید و مدتی در آنجا بود.

رهنما در پایان سال ۱۹۲۷ معاون وزارت فوائد عامه و در آوریل ۱۹۲۷ معاون وزارت داخله شد. اما در ژوئن ۱۹۲۷ از نظر دولت افتاد و کارش محدود به روزنامه‌نگاری شد. در اکتبر ۱۹۲۷ بعنوان روزنامه‌نگار همراه شاه به خوزستان می‌رود. در این سفر موقعیت مترنزل خود را نزد شاه بازمی‌یابد و روزنامه او بعنوان روزنامه ارگان دولت مورد توجه قرار می‌گیرد.

رهنما شخصیتی خودخواه و مغرور و مقتدر است. بجهت این خودخواهی همیشه در اندیشه رسیدن به پستهای بالاست. امیدوار است به شغل وزارت برسد. بهمین جهت او دست از کارهای روحانی برداشت و از عنوان شیخ دست کشید و مشاغل معاونت وزارتخانه‌ها را به دست آورد. رهنما مردی زیرک و باهوش و دارای برخی احساسات تند است. در امور روزنامه‌نگاری دقیق و در سالهای ۲۱ تا ۱۹۲۵ برخلاف همکاران خود از اخاذی و باج سیل گرفتن دوری می‌جست. در سال ۱۹۲۳ برای خرید ماشین چاب به اروپا رفت و در تابستان ۱۹۲۵ به عراق تبعید شد و در بیروت سکنی گرفت. متهم به دسیسه علیه رژیم پهلوی بود. قدری به زبان فرانسه آشناست.

### ۱۶۲- رئیس، محسن

محسن رئیس حدود ۱۸۹۵/۱۲۷۴ خ. در تهران متولد شد. در ایران تحصیلات خود را آغاز کرد و در فرانسه پایان برد. بزرگترین پسر ظهیرالملک اخیر است. در ۱۹۱۹ وارد وزارت امور خارجه ایران شد و بعنوان نماینده جامعه ملل از سوی ایران راهی سوئیس شد. رئیس در سال ۱۹۲۴ به ایران بازگشت و در وزارت خارجه به کار خود ادامه داد، تا اینکه در سال ۱۹۳۰ بعنوان رایزن سفارت ایران در پاریس به فرانسه رفت. در سال ۱۹۳۲ رئیس اداره و در سال ۱۹۳۵ وزیر مختار ایران در برلن شد. محسن رئیس مردی دلپسند است و از کار دشوار ناراحت نمی‌شود. وی زبان فرانسه می‌داند. در سال

۱۹۳۵ با یکی از دختران فرمانروا ازدواج کرد.

### ۱۶۳- رخشانی، حسنعلی

شاهزاده حسنعلی رخشانی حدود سال ۱۸۹۰/۱۲۶۹ خ. با بجهان گذاشت. قبلاً کمنل (سرهنک) قنون بود. سپس به خدمت عدلیه درآمد و سپس به مقام وزارت داخله رسید. به سال ۳۰-۱۹۲۸ حکمران خوزستان و سپس حاکم اردبیل بود و در سال ۱۹۳۴ به تهران فراخوانده شد.

### ۱۶۴- رمز، جعفر (اکنون پاک نظر نامیده می شود)، احتشام الوزاره

جعفر پاک نظر، رمز (احتشام الوزاره) حدود سال ۱۸۸۸ / تولد یافته است. او در آغاز کارمند وزارت خارجه و چندی عهده دار ریاست اداره مکاتبات و رمز بود. مدتی نیز رئیس بخش روادید وزارتخانه شد. در سال ۱۹۳۴ قسول ایران در تفریس بود و در ۱۹۳۶ به تهران بازگشت. پاک نظر قدری به زبان فرانسه آشناست. خیلی مهربان به نظر می رسد، ولی در خدمات مربوط چندان شایستگی از خود نشان نداده است.

### ۱۶۵- رضوی، سید محمد

سید محمد رضوی حدود سال ۱۸۸۸/۱۲۶۷ خ. متولد شد. چند سالی کارمند وزارت مالیه و در سالهای ۲۰-۱۹۲۰ به عنوان مأمور مالیات در اصفهان خدمت کرد. در سال ۱۹۳۱ به وزارت عدلیه انتقال یافت و در سالهای ۳۲-۱۹۳۰ مدیر اداره ثبت اصفهان بود. در سال ۱۹۳۳ معاون وزارت معارف و سپس عهده دار معاونت وزارت پست شد. در سال ۱۹۳۵ به اتهام اختلاس اداری در مأموریت مشهد بازداشت شد و اندکی بعد در اصفهان از کار برکنار شد.

سید محمد رضوی زبان فرانسه می داند. مردی کاهل و کمکار و افسرده به نظر می رسد. زنش خیلی سرزنده و با نشاط است. جزء نخستین زنان بود که حجاب برداشت.

### ۱۶۶- رکنی، محمدعلی

محمد علی رکنی پسر رکن الدوله است و رکن الدوله برادر زاده ناصرالدینشاه بود. او دارای مشاغل گوناگون در وزارت داخله و از جمله مدنی حکمران قم، قزوین و همدان و کنیل بنادر خلیج فارس بود و در سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۶ حکمران کرمانشاه بود. محمد علی رکنی مردی موقر متین و کوتاه قد است.

### ۱۶۷- صدیق، دکتر عیسی (صدیق اعلم)

دکتر عیسی صدیق حدود سال ۱۸۹۲/۱۲۷۱ خ. متولد می شود. مدتی در انگلستان تحصیل کرده است. در انگلستان دستیار پروفیسور براون بود. سپس در آمریکا به تحصیلات خود ادامه داد و به دریافت درجه دکتری نائل شد. کار خود را در وزارت معارف با یک مقام پائین اداری شروع کرد و سپس به ریاست اداره معارف گیلان رسید. در سال ۱۹۲۹ در کنگره روش های علمی و فرهنگی که در انگلستان تشکیل شد شرکت جست و در مدرسه دارالمعلمین تا حدود سال ۱۹۳۲ خدمت می کرد.

دکتر صدیق مردی باهوش و کوتاه قد و نریخواه است. به زبانهای انگلیسی و فرانسوی سخن می گوید. او استعداد خوبی از خود در کارهای فرهنگی به شیوه انگلیسی نشان داد و دارای چندین تألیف خوب می باشد.

### ۱۶۸ - صادق، صادق (مستشارالدوله)

صادق صادق (مستشارالدوله) حدود سال ۱۸۶۵/۱۲۴۴ خ. دیده به گیتی گشود. تحصیلکرده اسلامبول است. چند سالی به عنوان دبیر سفارت ایران در عثمانی به خدمت پرداخت. در سال ۱۹۰۶ به عنوان وکیل دوره اول قانونگزاری از تبریز که زادگاهش است انتخاب شد. در دوره دوم مجلس به سال ۱۹۰۹ به ریاست مجلس رسید.

در شور هیجان مشروطیت به سال ۱۹۰۸ از سوی محمد علی شاه بازداشت شد و تا سال ۱۹۰۹ زندانی بود. سپس به عضویت کمیته تنظیم آئین نامه و قانون انتخابات برگزیده شد.

در ۱۹۱۱ وزیر داخله، ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ وزیر پست و در ۱۹۱۵ بار دیگر وزیر داخله و در ژوئن ۱۹۱۷ کابینه بعدی وزیر مشاور گردید.

پیش از جنگ جهانی گرایش روسی داشت، ولی سپس تمایلات ترک و آلمانی پیدا کرد و درین راه بسیار فعال بود. وقتی جنگ پایان یافت ابوسیله سفارت بریتانیا به یکی از ایالات ایران تبعید شد.\*

بعد از مدت کوتاهی دیگر بار در سال ۱۹۲۱ وزیر مشاور شد و سپس به جهت استراحت نفوذ سیاسی او کاهش یافت. در سال ۱۹۳۱ سفیر ایران در ترکیه شد و سپس به تهران بازگشته در پایان سال ۱۹۳۵ از سیاست کناره گیری کرد.

صادق صادق بزبانهای فرانسه و ترکی حرف می زند.

### ۱۶۹ - صدر، سید محسن (صدرالاشراف)

سید محسن، صدر (صدرالاشراف) نسبت به شخص غیر معروفی در سیاست بود و برای اولین بار در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۳ در کابینه فروغی عهده دار وزیر عدلیه شد. وی پیش از این در وزارت عدلیه کار می کرد و به معاونت این وزارتخانه رسیده بود و مدتی نیز در استیفاف کار کرده بود. او دارای تحصیلات و مدارک قدیمی است و با عبا و عمامه می بود تا آنکه رضاشاه این لباس را تغییر داد. وی عهده دار اداره قوانین شد. در سال ۱۹۳۶ از کار برکنار گردید.

### ۱۷۰ - صدیقی، عبدالعلی (صدیق السلطنه)

عبدالعلی صدیقی (صدیق السلطنه) حدود سال ۱۸۸۶/۱۲۶۵ خ. در تبریز تولد یافت. آخرین پسر صدرالدوله است. از جوانی وارد خدمات درباری نزد مظفردالدین شاه و پیشخدمت دربار بود و چندین سال وابسته دربار بود. وی در سالهای ۱۸-۱۹۰۵ مأمور دولت در واشنگتن و در سالهای ۲۵-۱۹۲۴ وزیر مختار ایران در برلن و در سالهای ۲۷-۱۹۲۶ وزیر مختار ایران در لندن بود.

مدت پنج سال پس از سال ۱۹۳۲ بدون شغل در اروپا زندگی کرد.

صدیقی به زبانهای انگلیسی و فرانسوی آشناست. او یک مرد پشت هم انداز و دمیسه گراست. از شهرت خوبی برخوردار نیست. از لندن بجهت این فراخوانده شد که دارای روابط دوستانه با شیخ محمره (خزعل) بود و بستگی با قوامالدوله اخیر دارد. برادرش فرید صدیقی (فریدالسلطنه) شخص ماجراجوی معروفی است. او زندگی به ظاهر آراسته و مجلل بگونه یک شاهزاده فراهم کرد و توانست با خانمی انگلیسی ازدواج کند. پس از بدست آوردن ثروتی زنش را رها کرد. در اروپا زندگی می کند.

### ۱۷۱ - ساعد، محمد

محمد ساعد حدود سال ۱۸۸۵/۱۲۶۴ خ. دیده به جهان گشود. در قفقاز تحصیل کرده است.

\* - مفصود تبعید او در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ می باشد که به کاشان فرستاده شد (۱)

دارای مشاغل متعدد کنونی ایرانی در قفقاز بوده است. نایب قنصل باکو، باطوم و در سال ۱۹۲۷ ژنرال قنصل در باکو بود و در ۱۹۳۳ رئیس اداره روس در وزارت خارجه گردید. در فوریه ۱۹۳۴ کاردار سفارت در مسکو، سپس در ژوئن ۱۹۳۶ وزیر مختار ایران در روم گردید.

مرد با شخصیت و مطلوبی در کارهای سیاسی است. زبان روسی از فارسی بهتر است. او اطلاعاتی دربارهٔ اوضاع قفقاز و سازمان حکومت روسیه دارد.

ساعد دارای زن زیبایی است که گفته می‌شود از اهل استونی است و همواره هوای ساعد را دارد. ساعد عقاید خوبی دربارهٔ روسیه ندارد، ولی از نظر بعضی از دولتمردان از وقتی در روسیه بود آدم مشکوکی به نظر می‌آید.

### ۱۷۲ - صالح، اللهیار

اللهیار صالح فارغ التحصیل کالج آمریکایی ایران که حدود سال ۱۹۱۰/۱۲۷۹ خ. پا به گیتی نهاد. چند سالی کارمند سفارت آمریکا بود و به عنوان دبیر سفارت به کار پرداخت. سپس به خدمت وزارت عدلیه درآمد و به مشاغل گوناگون قضائی و مدعی العمومی رسید. داور او را به وزارت مالیه منتقل کرد. در وزارت مالیه مشاغل مهم مدیریت کل انحصارات تریاک و توتون را به عهده گرفت. مدتی نیز رئیس گمرکات بود. سپس مدیرکل امور مالی وزارتخانه شد.

اللهیار صالح مردی باهوش و جوانی شایسته و کاردان می‌باشد. زبانهای انگلیسی و فرانسه حرف می‌زند.

### ۱۷۳ - سمیعی، حسین (ادیب السلطنه)

حسین سمیعی (ادیب السلطنه) حدود سال ۱۸۷۸/۱۲۷۵ خ. تولد یافت. اهل رشت است. از ابتدا کار اداری را در وزارت داخله شروع کرد، به حکمرانی رشت مأمور گردید. از سال ۱۹۲۱ تا ژوئن ۱۹۲۲ وزیر فواید عامه شد. در مارس ۱۹۲۳ وزیر داخله به مدت سه ماه بود. در زمان ریاست وزراتی شاه فعلی در اکتبر ۱۹۲۳ بعنوان معاونت برگزیده شد و تا اگوست ۱۹۲۴ در این سمت باقی بود. او سپس وزیر عدلیه و به سال ۱۹۲۶ حاکم تهران شد. این پست را عهده‌دار بود تا اینکه در مه ۱۹۳۱ استاندار آذربایجان گردید، سپس مأمور تشریفات دربار شد و تا پائیز ۱۹۳۴ در این پست بود. سمیعی مرد دلبذیری است، اما صاحب نفوذ زیادی نیست. او آدم پرکاری نمی‌باشد. هوش او در سطح عادی است. بهیچ زبان خارجی آشنایی ندارد.

### ۱۷۴ - سمیعی، عنایت‌الله (مدیرالدوله)

عنایت‌الله سمیعی (مدیرالدوله) حدود سال ۱۸۸۷/۱۲۶۶ خ. پا بجهان گذاشت. تحصیل کردهٔ بلژیک است. یکی از اعضاء خاندانهای نامدار ایران است. با حسین سمیعی بستگی خانوادگی دارد. کاریر اداری سمیعی از وزارت داخله آغاز می‌گردد. در سال ۱۹۱۹ مدیرکل بخش امور شرقی وزارت خانه می‌شود. در سال ۱۹۲۳ در زمان ریاست وزراتی شاه فعلی منشی محرمانه و مطمئن او بود و بسال ۱۹۲۴ رئیس کابینه شد. در سال ۱۹۲۷ به معاونت وزارت داخله و سپس به معاونت وزارت فواید عامه رسید.

در ۱۹۲۹ هنگامی که دولت عراق از سوی ایران برسمیت شناخته شد، مدیرالدوله وزیر مختار ایران در بغداد شد، ولی مدت زیادی در این پست باقی نماند و به موفقیتی نایل نیامد. او علاقه‌ای به اقامت در عراق نداشت. از اینرو وقتی وزارت اقتصاد ملی تشکیل شد به عنوان وزیر در رأس آن قرار گرفت.

در ژوئن ۱۹۳۱ قوانین جدید بازرگانی انحصاری وضع گردید. از آن پس او تا دسامبر ۱۹۳۱ از کار برکنار بود. در این تاریخ وزیر مختار ایران در برلن گردید. در سال ۱۹۳۳ برای دومین بار عهده‌دار وزیر مختار ایران در بغداد شد. در آوریل ۱۹۳۶ به وزارت امور خارجه رسید.

سمعی زبان فرانسه و قدری نیز انگلیسی بلد است، اما بندرت در جوامع اروپائی شرکت می‌کند. او آدم زیرکی به نظر می‌رسد و شاید هم شخص حيله گری. از گروه وطنپرستان افراطی است.

#### ۱۷۵- سمعی، کاظم

کاظم سمعی حدود سال ۱۸۸۷/۱۲۶۶ خ. دیده به گیتی گشود. تحصیل کرده ایران است. با دختر امام جمعه تهران ازدواج کرد. مدتی از کارمندان وزارت عدلیه می‌بود. در سالهای ۲۷-۱۹۲۱ مدیرکل شد و در سالهای ۳۴-۱۹۲۸ مدیرکل اداره پست بود. به زبان فرانسه صحبت می‌کند. سابقاً طلبه مدارس قدیم بود.

#### ۱۷۶- ثقفی، عبدالحسین

عبدالحسین ثقفی از مردم سوادکوه و هشهری رضاشاه است و حدود سال ۱۸۹۰ تولد شده. مدتی در بریگاد قدیمی قزاقخانه خدمت کرده است دارای تحصیلات کم می‌باشد. بخود می‌بالد که در جنگ جهانی اول بحمايت آلمانها و ترکها علیه انگلستان شرکت داشته است. نفرت زیادی از انگلیسیها دارد. در سال ۱۹۳۵ به درجه سرهنگی در قشون رسید. به فرماندهی هنگ مستقل پیاده‌خانی فارس و حکومت بندرعباس گمارده شد. گفته می‌شود مورد علاقه شاه کنونی است.

#### ۱۷۷- سیاح، حمید

حمید سیاح حدود سال ۱۸۸۶/۱۲۶۵ خ. در اصفهان دیده به دنیا گشود. برادر همایون سیاح و تحصیل کرده سکو است. در سال ۱۹۱۶ وارد خدمات دولتی در وزارت امور خارجه شد. مدتی قاضی اداره محاکمات آن در وزارتخانه بود. در سالهای ۲۶-۱۹۲۲ دبیر و وابسته بازرگانی ایران در سکو شد. در سالهای ۳۱-۱۹۲۷، مدیر هیأت مدیره شیلات بحر خزر (شمال) گردید. در سال ۱۹۳۲ بریاست بخش امور روسیه در وزارت خارجه رسید. در سال ۱۹۳۳ عهده‌دار اداره خاوری در وزارتخانه و در مارس ۱۹۳۴ قسول ایران در بیروت و در ژوئن ۱۹۳۶ وزیر مختار ایران در ورشو شد.

حمید سیاح زبانهای فرانسه و روسی می‌داند. با فاطمه سیاح دختر عموی خود ازدواج کرد، ولی بعداً او را رها کرد. مردی متین و باآزرم و مطلع به شیوه‌های روسی بدون کوچکترین تمایل به بلشویسم است. بریج بازی می‌کند.

#### ۱۷۸- سیاح، همایون

همایون سیاح حدود سال ۱۸۸۳/۱۲۶۲ خ. تولد یافت. بزرگترین فرزند جهانگیر ایرانی حاجی سیاح است. در تهران تحصیل کرده است، سپس بخدمت وزارت مالیه درآمد و مأمور مالی در ایالات مختلف زیر نظر هیأت مستشاری (میلسو) بود.

در سالهای ۳۲-۱۹۲۹ معاون وزارت تجارت و در مه ۱۹۳۳ مدیر اداره تجارنی شد. در سپتامبر به وزارت داخله انتقال یافت تا هم اکنون معاون متنفذ و فعال آن وزارتخانه است.

همایون سیاح فرانسه بلد است. مردی باشخصیت است و بیش از این قابلیت از تقاه به مناصب بالاتر دارد

۱۷۹ - سپهبدی، انوشیروان

انوشیروان سپهبدی حدود سال ۱۸۹۰/۱۲۶۹ خ. در تهران پا بجهان نهاد. در تهران درس خوانده است. در سال ۱۹۰۷ خدمت در وزارت امور خارجه را پذیرفت و تا سال ۱۹۱۰ در وزارتخانه می بود. در همین سال نایب قنصل ایران در ولادی قفقاز شد. سپس در پستهای گوناگون قنصلگری در ناحیه قفقاز بود (تا ۱۹۱۸). در سالهای ۱۹۲۳-۱۹۲۹ وزیر مختار ایران در سوئیس شد. در ژوئیه ۱۹۳۳ معاون وزارت امور خارجه و در آغاز سال ۱۹۳۴ وزیر مختار ایران در رم با واکرودینه وین شد، سپس به وزیر مختاری پراگ و بوداپست رسید. در ژوئن سال ۱۹۳۶ سفیر ایران در مسکو گردید. انوشیروان سپهبدی از خاندان سرشناسی نیست و از جوانی وارد خدمات مهم گردید. به زبانهای فرانسه و روسیه حرف می زند. دارای مغز پرکار و مستعدی است، اما وی بجهت تبلی و کم کاری از آن بهره گیری نکرده است.

۱۹۹۱-۶/۱۱ دانشمند مخزنم آقای ایرج انوشیروان!

۲۰ ماه از بوی سال ۱۹۹۲ در شهر میناپولس (Minneapolis) زندگی میکنم

مدرسه و زبان را در حکومت امریکا خدمت پناهنده در پناهنده کرده ام

مقاله علمی تازه لغوی معجزه تا امروز در روسیه بند به کتاب کتاب کرد ام و شصت مقاله

علمی دیده لکن تازه نسخ خطی فارسی و فرانسوی و عربی در فون و وسطی است

سال ۱۹۱۸ در پراگ (امروز در جمهوری چک) در کتابخانه امینستان ایران فعالیت کردم

مکتوبی که امینا امینا بودید برای کتابخانه امینستان (امینستان) در فون و وسطی

در فون و وسطی (۱۹۱۸) در کتابخانه امینستان (امینستان) در فون و وسطی

پس از نامه شما که برای بنده فرستادید بودید که من میگویم که شما میخواستید چیزی

در روسیه نتیجه چه شد؟ در باره کتابخانه

آقای ایرج انوشیروان در پراگ در منزل کتابخانه خوبی داشتند ولی اینجا هیچ چیز ندارم

ممنون باشم برای اینکه جمله شما را در کتابخانه امینستان در فون و وسطی

بگذرد ۳۵ سال در انوشیروان میگذرد اینجا بسیار کنج جان برای کار

برای کتابخانه من مشکل است چون نمیشود ۲۴ جولای سال ۱۹۹۳ هفتاد سالگی

و میباشند اگر در انوشیروان امریکایی جان میباشند ولی میتوانم در منزل و کتابخانه

الانست بنویس چاره Minnepolis آمدم. در این شهر چهار سال بهرم

مگر میکنم کارهای خود را در هر ایستگاه است سر راه امینستان و در روسیه

مقاله علمی تازه لغوی معجزه تا امروز در روسیه بند به کتاب کتاب کرد ام و شصت مقاله

علمی دیده لکن تازه نسخ خطی فارسی و فرانسوی و عربی در فون و وسطی است

سال ۱۹۱۸ در پراگ (امروز در جمهوری چک) در کتابخانه امینستان ایران فعالیت کردم

مکتوبی که امینا امینا بودید برای کتابخانه امینستان (امینستان) در فون و وسطی

در فون و وسطی (۱۹۱۸) در کتابخانه امینستان (امینستان) در فون و وسطی

پس از نامه شما که برای بنده فرستادید بودید که من میگویم که شما میخواستید چیزی

در روسیه نتیجه چه شد؟ در باره کتابخانه

آدرس بنده: Dr. Solomon Bayevskiy  
8300W 31 St. # 303  
St. Louis Park MN 55426 U.S.A.  
Tel: (612) 9355438

انوشیروان که در ایران هیچ وقت نبودم



### علی خان ملک الشعراء صبا\*

خانه پدبزرگ مادری من، علی خان ملک الشعراء (صبا)، فرزند ارشد محمود خان ملک الشعراء در خیابان ظهیرالسلام بود. در طرف مغرب این خیابان، بعد از چهار راه آقاوچیه و تقریباً روبروی منزل ظهیرالسلام بن بست بود که در این بن بست در بیرونی خانه ملک الشعراء باز می شد. در اندرون خانه، در یکی از منسوبات کوچه حمام وزیر بود. در بیرونی، به یک سر پوشیده کوچک راه داشت که در طرز چپ آن دو اطاق پشت سر هم بود. در زیر این دو اطاق آب انار بود. می گفتند در این دو اطاق مدنی مرحوم میرزا شمس الدین<sup>۱۰</sup> (دانی مرحوم علیرضا خان صبا) منزل داشته. ولی در زمان طفولیت من این دو اطاق خالی بود. بعد از سر پوشیده باغچه ای بود مصفاً و پردرخت، و چون پدر بزرگ من و همچنین فرزند ارشد او، مرتضی خان صبا، به گل علاقه بسیار داشتند پر گل بود. علاقه آنها به گل بی دلیل نبود. در خیابانهای این باغچه و در درگاههای دو اطاق خالی صرف جنوب، کندوی زنبور عسل جیده بودند. کندوهای خیابانها تمام چوبی بود و از روی کندوهای فرنگی ساخته شده بود. دانی من، مرتضی خان صبا، نقشه کندو را از فرنگ وارد کرده و کندوها در تهران ساخته شده بود. سایر وسایل مانند قالب شان و کلدو و تور برای گرفتن دسته زنبورها را از فرنگ وارد کرده بودند.

باغچه از انواع گلها مزین بود. گلهای فصول مختلف در این باغچه کاشته و پرورانده می شد تا زنبورها بتوانند در هر فصلی از شیرۀ آنها استفاده کنند. در حوض این باغچه دو گلدان نیلوفر آبی گذارده بودند، تا اگر زنبوری در آب افتاد بتواند بزودی خود را به برگهائی نیلوفر برساند و خود را نجات دهد. درختهای باغچه نیز از درختهای گلدان مانند آفایا و ارغوان انتخاب شده بود و همچنین از درختهای میوه که در فصل بهار شکوفه داشت مانند بادام و هلو و غیره.

بنفشه ایرانی در کنار جویها و آبخوره های باغچه کاشته شده بود تا نخستین شانها را زنبورها از عسل بنفشه بربکنند. سپس فصل گلهای دیگر می شد و همیشه این باغچه تا پایان فصل پاییز و پیدایش زمستان پر گل و مصفا بود.

در سمت شمال باغچه ایرانی بود که درهای تالار بیرونی آن باز می شد. در دو انتهای این ایوان، در مقابل پله کانه ها، دو در بود که یکی از آنها به اطانی که در ورودی تالار در آن بوده باز می شد. در دیگر

\* سنا پیل این نوشته زیبا و خواندنی را مرحوم دکتر حسامه می داده بود و قصد داشت درباره عدای دیگر از خویشان و استادان خود به همین شیوه یادداشت نویسد. نمی دانم موفق شده است یا نه؟ مهر تقدیر شرمند دام این نوشته موقمی به جناب می رسد که حس درگذاشته است. (۱۰)

۱۰ میرزا شمس الدین برادر هبسر اول پدرم (مرحوم علامرف خان ندمیانی) بود و خط شکسته را بسیار زیبا می نوشتند.

بحیاط مطبخ می‌رفت.

در زیر این تالار زیرزمین بسیار بزرگی بود، که از باغچه نور می‌گرفت، ولی بله ورودی آن در حیاط اندرون بود.

حیاط مطبخ طوری ساخته شده بود که بین بیرونی و اندرونی بود و نقشه آن بنحوی ریخته شده بود که باسانی بتوان از اندرونی و هم از بیرونی به آنجا رفت.

تالار بیرونی اختصاص به میهمانی‌های مردانه داشت. مادر بزرگ من میهمانی‌های خود را اعم از مرد و زن در اندرون می‌پذیرفت. ولی چنانچه مهمانی‌ای بزرگ می‌شد و یا عروسی‌ای پیش می‌آمد برای جشن و پاتختی از این تالار استفاده می‌کردند.

درهای سمت شمال تالار، به حیاط اندرون باز می‌شد، ولی این درها که بالای آنها شیشه‌های رنگین داشت همیشه بسته بود. چهار طرف حیاط اندرون ساختمان بود. اطاقهای نشیمن اندرون طرف شمال حیاط بود و هر یک صندوقخانه‌ای داشت. پشت این اطاقها دو اطاق دیگر بود که درهای آنها بحیاط سومی باز می‌شد که چهار طرف آن حیاط نیز ساختمان بود.

بر روی هم این خانه دارای هجده اطاق با لوازم مانند آشپزخانه، انبار، زیرزمین و غیره بود. پدر بزرگ من که در ایام طفولیت من دوران بازنشستگی را می‌گذراند زمستانها، زیر کرسی، در اطاق شمالی اندرون و در فصول دیگر در اطاق قبل از تالار بیرونی کار می‌کرد. اینکه می‌گویم کار می‌کرد برای این است که هرگاه من با مادرم بخانه پدر بزرگم می‌رفتم، می‌دیدم او مشغول کار است و واقعا هیچگاه بخاطر من نمی‌آید که او رایکار دیده باشم و همیشه وسائل کارش در تمام فصول جلوی او بود و او مشغول بود. یا نقاشی می‌کرد، یا اطراف طرحی را که در روی تکه چوبی نقش کرده بود می‌کند و از آن قطعه منتقل می‌ساخت، یا عاجی را می‌تراشید، و یا قطعه‌های نی را کوچک کوچک قطع می‌کرد که از آنها در روی یک قطعه چوب منظره‌ای بسازد. در روزهای بلند تابستان وقتی از نقاشی کردن خسته می‌شد به باغچه می‌رفت و گلکاری می‌کرد.

اغلب روزها، وقتی من هنوز بمدرسه نمی‌رفتم، با مادرم به منزل پدر بزرگم می‌رفتم و من نزد پدر بزرگم می‌رفتم. اگر زمستان بود در زیر کرسی نزدیک او می‌نشتم و بدستهای او که مشغول کار بود نگاه می‌کردم و اگر فصول دیگر بود باطاق قبل از تالار می‌رفتم و او برای مشغول داشتن من مقداری کاغذ جلوی من می‌ریخت و من مشغول بازی یا کاغذ می‌شدم. بخاطر من می‌آید یک روز از ایشان قلم مو و رنگ خواستم. می‌خواستم گوسفندی نقاشی کنم. هنگامیکه درهم آمیختن رنگهای من تمام شد و بخیال خودم کارم پایان یافت، پدر بزرگم صفحه خیس شده از آب و رنگ را از دست من گرفت و گفت: «به! به! به! خیلی خوبست اینرا بمن می‌دهی که من آنرا قاب کنم و در این اطاق پهلوی بگذارم.» اطاق پهلوی همان تالار پذیرائی بود که نقاشیهای محمود خان ملکه الشعراء و کارهای پدر بزرگم در آنجا گذارده شده بود. تقریباً تمام کارهای محمود خان ملکه الشعراء که امروز در خانواده ما و در دست دیگران موجود است، در این تالار بود و همچنین کارهای خود پدر بزرگم در آنجا گذارده شده بود.

از کارهای پدر بزرگم آنچه در آن تالار خیلی جلب توجه مرا می‌کرد تابلوی یوسف و زلیخاست. هنگامیکه یوسف به مجلس میهمانی زلیخا وارد می‌شود. در همان مواقع پدر بزرگم روی یک تابلوی برجسته کار می‌کرد. این تابلو قصر فرح آباد بود که ساختمان آن و همچنین باغچه‌های اطراف قصر و درختهای آن برجسته بود. درختهای برجسته تابلو از ریشه انار بود که با مهارت خاصی به نسبت ساختمان، مانند درختی کهن بر روی صفحه نقاشی نصب شده بود و اطراف شاخه‌های آن نقاشی شده بود.

در آن زمان، که من هنوز بمدرسه نمی‌رفتم علی خان ملکه الشعراء روی این تابلو کار می‌کرد و

شاید ساختن آن بیش از دو سال طول کشید، زیرا تمام ساختمان وسط تابلو مثبت بود و تهیه آن بسیار دشوار و وقت گیر.

در همین اوان روزی اوائل پائیز با مادرم بمنزل پدر بزرگم رفتم. آنروز قرار شد پدر بزرگم مرا بمدرسه بپارد.

مدرسه نزدیک خانه پدر بزرگم بود. چند قدم بالاتر از بن بستى که خانه ایشان در آن واقع بود، کوچهای بود که مدرسه سادات در آن قرار داشت و بالاتر از آن کوچهای بود که مدرسه قاجاریه در آنجا بود. مدرسه قاجاریه که بنام سلسله سلطنتی آنروز باین نام خوانده می شد یک دبستان شش کلاسه بود. ما وارد مدرسه شدیم و بطرف اطاق مدیر مدرسه، مرحوم شیخ سیف الدین، رفتم. وقتی وارد اطاق مدیر مدرسه شدیم، همگی جلوی پدر بزرگ من از جابر خاستند و او را در صدر مجلس جا دادند. من در پائین اطاق ایستادم. بعد از مختصر احوال پرسشهای معمول پدر بزرگم نام مرا برد و من دیگر متوجه گفتگوها نشدم. مدیر، ناظم مدرسه (میرزا سید علی خان میرافضلی) را خواست، و ناظم مرا بکلاس اول برد و بدست معلم سپرد.

\* \* \*

تمام اعیاد از صبح، ما بمنزل پدر بزرگم می رفتم و تقریباً غروب یا پاسی از شب گذشته بمنزل خودمان بر می گشتیم.

علی خان ملک الشعراء از همسر خود فاطمه خانم دختر میرزا شکرالله خان آق اولی که در خانواده به او میرزا داداش می گفتند شش دختر و دو پسر داشت.

دختر بزرگ ایشان، غزاله خانم، مادر من بودند. پنج دختر دیگر بترتیب سن عبارت بودند از حُسنی خانم عیال فتح الله خان مبین السلطان (آق اولی)، نجمه خانم، صدیقه خانم همسر محمد علی خان مظفری، ام ایبها خانم عیال سید مرتضی خطیب الملک (امامی) تکم خانم علیرضا خان صبا و دو پسر او مرتضی خان صبا و هاشم خان صبا.

در زمان طفولیت من نجمه خانم، ام ایبها، خانم، تکم خانم شوهر نکرده بود و صدیقه خانم هنوز فرزندی نداشت. مادر من با سه پسر و یک دختر خود و حسنی خانم با دو دختر خود و صدیقه خانم بمنزل پدر بزرگ من می آمدند.

در ایام عید نوروز دیدار عید جداگانه در بیرونی و اندرونی صورت می گرفت. پدر بزرگم در تالار بیرونی مردهای خانواده و دوستان خود و مادر بزرگم در اندرونی خانمها را می پذیرفتند. پدر بزرگم چون بزرگ خاندان بود تقریباً تمام خانواده صبا و بستگان بدیدن او می آمدند و بهمین دلیل مادر بزرگم نیز در اندرون بانوان خانواده را می پذیرفت و هیچگاه آنها روز عید نوروز از منزل خود خارج نمی شدند.

در سایر اعیاد تقریباً دید و بازدید خانوادگی در بین نبود و فقط تمام دخترها، نوهها بدیدن پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ بخانه آنها می رفتند.

ناهار دسته جمعی در اندرون صرف می شد. در سفره پدر بزرگم در بالا می نشست. چند رسم که ظاهراً از زمان محمود خان ملکنه الشعراء رعایت می شده است، در سفره هنگام غذا خوردن معمول بود. یکی آنکه همگی یکبار سفره حاضر می شدند و دیگر اینکه همگی با هم از سر غذا پامی شدند و برای اینکه در غذا خوردن و رعایت این رسم ناراحتی پیش نیاید پدر بزرگم بسیار آهسته غذا می خورد.

رسم دیگر این بود که در بشقاب کسی غذایی باقی نماند و همه بهمان اندازه که می خوردند غذا در بشقاب خود بکشند و باین دلیل همه مقداری غذا در بشقاب خود می کشیدند و چنانچه هنوز سیر نشده بودند باز مقدار دیگری تا حد جوع غذا برمی داشتند.

ظرفهای غذا در این میهمانها همیشه چینی هائی بود که مادر خانواده خود بآنها چناری می گفتیم و در بازار به حاجی شبخی مشهور بود.

این ظروف ساخت کوبلند لندن بود و یک مجموعه آن شامل فدح و قاب و کاسه و بشقاب و آبگوشت خوری، ماست خوری، ترشی خوری، سبزی خوری و زیردستی بود. مقدار این ظروف در خانه پدر بزرگم بقدری بود که در سر سفره نوع دیگری ظرف دیده نمی شد. هنوز از این ظروف چینی در خانواده ما یافت می شود.

پذیرائیهای منزل پدر بزرگم اختصاص به اعیاد نداشت. بعضی از روزها اغلب جمعه ها، همه را از صبح دعوت می کردند و ما همگی با آنها می رفتیم.

این پذیرائیها اختصاص به دخترهائی داشت که بغضه شوهر رفته بودند. دخترها با کودکان خود بمنزل ملکش الشعراء می آمدند.

در این پذیرائیها و یا در روزهای عید هنگامیکه هوا مساعد بود کودکان همه به باغچه می رفتیم. فقط به ما تذکر می دادند که نزدیک کتدوهای زنبور نشویم، چون کتدوها به دور از باغچه و طرف جنوب بود ما بآن طرف نمی رفتیم.

اغلب اوقات در طرف شمال باغچه به بازی های کودکانه مانند گرگم بهوا یا قایم بوشک می پرداختیم و اگر بزرگتری در بین ما بود او ما را جمع می کرد و برای ما قصه می گفت.

از منزل ما که در خیابان شاه آباد واقع بود تا کوچه حمام وزیر که منزل پدر بزرگم در آن بود فاصله بسیار کم بود. بهمین جهت اغلب مادر من همراه با من چون هنوز بمدرسه نمی رفتیم، بمنزل ایشان می رفتیم. بعضی روزها ما دسته جمعی از صبح با بعد از ظهر بلندی بمنزل ایشان می رفتیم.

در چنین روزها خواهر برادرها باز برای بازی به باغچه می رفتیم و مشغول بازی می شدیم. خواهرم یک عروسک چینی داشت. این عروسک زنی ایستاده بود که دست گلی در بغل گرفته بود و چون لباس و زینت آلات عروسک تمام چینی بود ما بخوبی خود گاهی آنرا بحمام می بردیم و می شستیم.

در روزهایی که بمنزل پدر بزرگم می رفتیم خواهرم این عروسک را گاهی با خود همراه داشت. بعد از ظهر فصول تابستان یا اواسط بهار و اوائل پاییز ما، در باغچه، برای این عروسک جشن عروسی برپا می کردیم.

برای ظرفهای مورد لزوم این عروسی متوسل به پدر بزرگم می شدیم و گوده های رنگ و نعلبکی های قهوه خوری فلم آبی، که او فلم موهای خود را در آنها می شست می گرفتیم و می شستیم و آنها را بر از شیرینی های کوچک و آجیل مغز کرده می کردیم.

عروسک را در ایوان باغچه پشت بک درگاه می گذاشتیم و خوانچه های میوه و شیرینی را مقابل او می چیدیم و با سازه های دهنی کوچک که آنوقت ها یکی از اسباب بازیهای معمول بچه ها بود موزیک می زدیم، بعد شیرینی ها و آجیل ها را می خوردیم و جشن عروسی پایان می یافت. سپس به سراغ پدر بزرگم می رفتیم و ظروف عروسی را به ایشان می دادیم.

علی خان ملکش الشعراء صبا با بعضی از خویشان و دوستان خود دوره ای داشت. من بمناسبت صغرین هیچگاه در این دوره ها راه نیافتم، ولی از برادر بزرگتر از خود اسامی آنها بگوش من خورده بود.

گاهی هم اتفاقاً در روزهای دوره که در باغچه بیرونی بازی می‌کردیم بعضی را می‌دیدم که در این میهمانی حاضر می‌شوند.

از کسانی که در این روز بودند دو برادر کهنتر علی خان ملک‌الشعراء، احمدخان مجاهدالدوله و مهدی خان علیم‌الدوله بودند. من این دو عموی مادرم را می‌شناختم و می‌دیدم که مجاهدالدوله با قد خمیده آهسته و عسازنان از درباغچه وارد می‌شد و بطرف تالار پذیرائی می‌رفت. مهدی خان علیم‌الدوله جوانتر بود و راست و خدنگ و بدون عصاره می‌رفت. کمال‌السلطنه پدر ابوالحسن خان صبا که برادرزاده پدربزرگم بود نیز در این دوره‌ها حاضر می‌شد.

دیگر کسانی که نام آنها را شنیده بودم که به این دوره‌ها می‌آمدند شیخ ایشان و نعمت شیرازی

بودند.\*

گاهگاهی در این دوره‌ها اشخاص دیگری نیز می‌آمدند. مثلاً خاطر م است که یک روز میرزا عبدالعظیم خان گرکانی (قرب) آنجا آمد و جلد اول دستور زبان فارسی را که تازه تألیف کرده و بچاپ رسانیده، آورده بود و این تصنیف خود را به نظر حضار آن جمع رسانده بود.

یک روزی مرحوم کمال‌الملک (غفاری) با بعضی از شاگردان خود به آنجا آمده بود و قطعاً منظور او این بوده است که آثار نقاشی محمودخان ملک‌الشعراء و علی خان ملک‌الشعراء را بشاگردان خود نشان بدهد. از جمله شاگردان او که همراه او آمده بودند نام حسنعلی خان (وزیری) و شیخ اسمعیل (آشتیانی) بخاطر من مانده است.

شنیدم در آن روز کمال‌الملک در پای تابلوی برجسته فرح آباد و در تصحیح از آن تابلو این شعر را

خوانده بود.

هفت شهر عشق را طی کرد پیر ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

\* \* \*

در تاجگذاری احمدشاه ۱۲۹۲ شمسی قرار شد مسیر موکب شاه از کاخ سلطنتی ارنگ نامجلس شورای ملی تمام مغازه‌ها و دکاکین و خانه‌هایی که در مسیر بطرف خیابان بود چراغانی کنند. منزل ما که در سمت جنوب خیابان شاه آباد واقع بود و ساختمان اساسی آن قسمت بیرونی و بالاخانه‌ها رو بخیبان بود چراغانی و آذین بندی شد.

قالیچه‌ها و کناره‌های خوب و خوش نقش منزل را.....\*\* مشرف بخیبان آویختند و چراغهای بارقن و پایه‌دار و لاله‌های ساخت باکارا را در درگاههای بالاخانه‌ها به ترتیبی بسیار جالب قرار دادند. و سردر خانه را با چند آئینه بلند و مقداری پرده نقاشی که از تالار اندرون آوردند تزئین کردند. از جمله تزئیناتی که در نظر گرفته شد برای تماشای عموم گذارده بودند. یکی تابلوی فرح آباد کار علی خان ملک‌الشعراء بود. بمنزل ایشان رفتند و تابلو را بامانت گرفتند. تابلو را روی یک میز که در کنار خیابان پهلوی در خانه گذارده بودند و یک طاق شال روی آن گسترده قرار دادند.

تابلو را از ساعت پنج بعدازظهر تا اوائل شب در خیابان می‌گذارند و همیشه جمعیت بسیار برای تماشای آن می‌ایستادند.

\* سید محمود فسانلی متخلص به نعمت از بزرگان و ادبای مشهور رمان عمود در شیراز بود و در ۱۳۴۲ قمری درگذشت (برج

نشار).

\*\* یک کله ناخواند.

این چراغانی سه شب ادامه داشت و چون هوا بسیار مساعد بود من اغلب در خانه می‌ایستادم و تماشای مردم مشغول بودم. جمعیت انبوه دور میز تابلو مرا خیلی مشغول می‌کرد. قیافه محفلوظ و متعجب آنها بسیار دیدنی بود.

علی خان ملک الشعراء صبا مردی بسیار متواضع بود و من هیچگاه ندیدم در اطراف کارهای خود بحث کند و با آنها را باین و آن نشان دهد. شاید یک علت اساسی آن عدم آشنائی مردم آن زمان بنقاشی و کارهای هنری بود.

چگونه ممکن است نقاشی در ذهن خود ترکیبی را بسازد و دربارهٔ رنگها بیندیشد و این دو را روی پرده بیاورد و نخواهد در اطراف آنها بحث و گفتگوئی بشود!

یکی از گفته‌هایی که دربارهٔ علی خان ملک الشعراء شنیده‌ام آنست که محمود خان ملک الشعراء هیچ میل نداشته است که بره‌های او به نقاشی بپردازند و هیچگاه حاضر نشده است و سائل نقاشی در اختیار آنها بگذارد.

علی خان ملک الشعراء تعریف کرده بوده است که «چون من خیلی بنقاشی علاقه داشتم در فصل گل ناز، گل برگه‌های مختلف این گل را خشک می‌کردم و آنها را... می‌کردم و از آنها برای خودم رنگ درست می‌کردم و بدون آنکه کارهای خود را بکسی نشان دهم با علاقه بنقاشی می‌پرداختم. تا پایان عمر هنرهای تجسمی مورد توجه خاص علی خان ملک الشعراء بوده و همیشه روی آنها کار می‌کرد. یک شب زمستان سال ۱۲۹۷ خورشیدی ما منزل پدر بزرگمان بودیم. نظم الاطباء طبیب خانوادگی نیز آنجا بود. پدر بزرگم با نظم الاطباء صحبت می‌کرد. قدری اظهار خستگی کرده دست راست خود را که انگشتان آن در اثر آب آهکی که قطعهٔ عاجی که روی آن کار می‌کرد برای نرم شدن در آن آب می‌انداخت متورم شده بود به نظم الاطباء نشان داد و گفت نمی‌دانم انگشتانم توانایی گرفتن قلم را ندارد. نظم الاطباء پس از دادن دستور مختصری رفت و ما هم بمنزل برگشتیم. صبح زود به ما اطلاع دادند همه به منزل پدر بزرگمان برویم. علی بن محمود ملک الشعراء فوت کرده بود.

### آثار علی خان ملک الشعراء\*\*

- ۱- چند گره (در کاخ گلستان)
- ۲- پسر بچه با کلاه نمدی
- ۳- یک گوساله
- ۴- منظرهٔ یک روستا با نقطه چین
- ۵- تابلوی دورنمای رودخانه (۱۳۴۰ ه.ق.) (در کاخ گلستان)
- ۶- صورت زن ۱۳۱۲ ه.ق. (کاخ گلستان)
- ۷- منظرهٔ آبشار (کاخ گلستان)
- ۸- فرح آباء ۱۳۲۲ ه.ق. (کاخ گلستان)
- ۹- سوار و گنبد ۱۳۲۶ ه.ق. (کاخ گلستان)

\* - بکلمه ناخواند.

\*\* اطلاعات مربوط به کاخ گلستان را از آقای یحیی ذکی، اخذ کرده‌ام.

- ۱۰- دو مرد نشسته آبرنگ ۱۳۳۶ (نزد آقای محلائی)
- ۱۱- منظره امامزاده قاسم (در کاخ گلستان)
- ۱۲- گلاب درّه
- ۱۳- تابلوی برجسته عمارت دوشان تپه (نزد عطیه خانم صبا) (ناظمی)
- ۱۴- منظره برجسته عمارت که با کشیدن نوار زیر آن عمارت نمایان می شود (نزد عطیه خانم صبا) (ناظمی)
- ۱۵- مجلس یوسف و زلیخا (نزد تکم خانم صبا)
- ۱۶- چند صفحه تصاویر یک کتاب شعر (نزد تکم خانم صبا)
- ۱۷- موزائیک - تصویر یک گاو - با امضای بنده درگاه علی ۱۳۱۲ (نزد آقای پدرام صبا که از یک سمساری خریده اند)
- ۱۸- استاد و شاگرد. با امضای العبد علی ملکه اشعراء ۱۳۲۶ [ه.ق.] (در تصرف آقای ادیب برومند)
- ۱۹- موزائیک - تصویر ببر - با امضای بنده درگاه علی (نزد آقای دکتر صادق صبا)



موزائیک کار: بنده درگاه علی سنه ۱۳۱۲



ریاست وزراء

نمبر

۱۳۳

بیت ندرت

ضمیمہ

بیت ندرت آذربائیجان کے لیے خط ہندوستان کے لیے رسید کے لیے

درج ذیل درج ذیل آذربائیجان کے لیے خط ہندوستان کے لیے رسید کے لیے

آذربائیجان کے لیے خط ہندوستان کے لیے رسید کے لیے

بیت ندرت آذربائیجان کے لیے خط ہندوستان کے لیے رسید کے لیے

بیت ندرت آذربائیجان کے لیے خط ہندوستان کے لیے رسید کے لیے

بیت ندرت آذربائیجان کے لیے خط ہندوستان کے لیے رسید کے لیے

بیت ندرت آذربائیجان کے لیے خط ہندوستان کے لیے رسید کے لیے

بیت ندرت آذربائیجان کے لیے خط ہندوستان کے لیے رسید کے لیے

بیت ندرت آذربائیجان کے لیے خط ہندوستان کے لیے رسید کے لیے

صورت مجلس مربوط بہ  
تاجگذاری احمدشاه  
درکابینه علاء السلطنه  
(۱۳۳۲ ق)  
به امضای  
علاء السلطنه (محمد علی)  
قوام السلطنه  
وثوق الدوله  
مستشار الملک  
مؤمن الملک  
مشیر الدوله





مخارج، ۱۰ ص ۳۰۰ ..... تاریخ: ۱۲/۱۰/۱۳۳۱  
 شماره: .....

۱۰۰	درخت
۱۵۰	گلخانه
۱۰۰	غیردرخت
۲۰	مقیاس
۳۵۱۰	مکان

مجموعه تصویبات شماره ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰

برای تصویب این تصویبات در کمیسیون عالی  
 در تاریخ ۱۲/۱۰/۱۳۳۱  
 در جلسه شماره ۱۰۰  
 در وقت عصر  
 در محل وزارت معادن و  
 صنایع معدنی

صورت تصویبی مخارج  
 جشن تاج گذاری احمد شاه  
 در کشورهای خارج

(این اوراق را مرحوم دکتر محسن صبا در اختیار داشت و برای چاپ لطف کرد)

### قل من عیبین

که همه با همه با در پستان گشت	و که هر چوئی ازین رود کار با همه
که شکر بند خرد را همه را کار گشت	و در صد دروغ که آقا محمد با همه
چنان ز شاه جهان گشتا زدن گشت	کزین طرف نکارون سنوده گشت
بمکه عدل بزین کجا بستگان گشت	ز بعد که دایران از صبح توان
بمکه یاران در جسم پاک جهان گشت	چو سال بر نو و در سینه بعد نما
چو کج دوشن در خانه نین جهان گشت	بیا که جسمی ان شده که با کجا ن گشت
بده دوزاری تاریخ زنج و ازین گشت	خونش کجا گشتند چو در این گشت
ز در لوان جسمی کجا گشتند در جهان گشت	چو در این کجا گشتند چو در این گشت
برون در کجا گشتند چو در این گشت	دروغ و در چو سود ازین گشت
حاجا خرس و خوار همه گشت	ز روی با کجا گشتند و چو ازین گشت
که او گشت کجا ن همه گشت	خدا می در از کجا ن خدایان گشت
که ز او در چو در کجا گشتند	ز ز او در در شادی و خدی گشت

در کجا گشتند چو در این گشت

که او گشت کجا ن همه گشت

فون لوس نام در دست من ای کجا گشت  
 هر کجا گشتند چو در این گشت  
 در کجا گشتند چو در این گشت  
 در کجا گشتند چو در این گشت  
 در کجا گشتند چو در این گشت

سورده و نوشته میوزا محمد خان خجسته ندیمباشی  
 در رنای محمد ابواهییم بدایع نگار



بهار و خرداد - ج ۴ - شماره ۱ - ۱۳۳۳

شماره ۱

کتابخانه ریاست وزرا

نیت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در خصوص همکاری با وزارت معارف و اوقاف

و نظر نهاده است با توجه به این که دولت در تعیین تکلیف امور آذربایجان

حقوق و برابری آن در زمینه فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال ۱۳۳۳ به یاد داشته شد

کلام الله  
عبدالله  
محمد

### حواشی مقاله «جنگ روس و ژاپون»

متأسفانه در شماره پیش (صفحه ۳۲۸) جای نامنده بود که باور قبضای مقاله چاپ شود. اینک به چاپ می‌رسد.

۴۳- هدایت، سفرنامه...، ص ۱۱۹.

۴۴- همانجا، ص ۱۰۲-۱۰۱.

۴۵- همانجا، ص ۲۹.

«گوربانتکین در پادشاهی‌اش می‌نویسد: «ژاپن در همان حال که نیروی جنگیش را توسعه می‌داد، افسران را برای آموزش به اروپا فرستاد، و در آلمان به روسیه، و مناطقی را که صحنه‌های احتمالی جنگ آینده بود با دقت بررسی و شناسایی می‌کرد و کارها را از هر جهت سازمان می‌داد. خیلی از افسران ژاپنی هم با قداکاری بسیار در استخدام تأسیسات ما (و از جمله شرکت چرب که امتیاز بهره‌برداری آنرا روسها از کره گرفته بودند) در نازل‌ترین گاوها درآمدی بودند تا به اصول ما آگاهی بیابند، حال آنکه ما بوران نظامی ما در ژاپن ملت خودشانرا آدم حساب نمی‌کردند» (گوربانتکین، ص ۱، ص ۲۱۳).

۴۶- همانجا، ص ۲۴.

۴۷- همانجا، ص ۱۰۸.

۴۸- همانجا، ص ۹۳-۹۲.

۴۹- همانجا، ص ۱۰۳، و نیز گزارش ایران، ص ۱۶۱.

۵۰- همانجا، ص ۱۰۱-۱۰۸، و گزارش ایران، ص ۶۶-۱۶۱.

۵۱- هدایت، سفرنامه...، ص ۲۹.

۵۲- ناظم الاسلام کرمانی، ص ۴۵۹.

53- David Walder, *The Short Victorious War, The Russo- Japanese Conflict 1904- 05* (Harper & Row, NY, 1973), pp. 289- 90.

54- F.W. Unger, *History of War between Russia and Japan* (World Bible House, PA., 1973), pp.458-59.

\* مقفردنبدشاه از ۵ مه ۱۹۰۵ عازم سومین سفرش به فرنگستان شده بود.

۵۵- عبدالله مستوفی، ۲: ۱۳۵.

56 & 57- F.W. Unger, pp. 46-61, and B. Williams; *Emerging Japan* (Mc Grow- Hill, NY., 1969), pp. 46-47.

58- D. Walder, p. 29.

59- E.G. Browne; *Persian Revolution...*, p. 190.

۶۰ و ۶۱- همانجا، ص ۱۱۰.

۶۲- طالبوف؛ نقل از: فریدون آدمیت، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، نشر دماوند، تهران، ۱۳۶۳؛ ص ۴۹-۴۸.

۶۳- هدایت؛ سفرنامه...، ص ۱۴۹.

۶۴- همانجا، ص ۱۶۸.

65- E.G. Browne; *Persian Revolution...*, p. 110.

۶۶- عبدالله مستوفی، ۳: ۱۰۷-۱۰۵.

۶۷- هاردرینگ، ص ۳۹-۱۳۷.

۶۸- همانجا، ص ۴۰-۱۳۹.

۶۹- آقا میرزا حسین علی تاجر شیرازی، میگادنامه، دفتر حبل‌المتین، کلکته، ۱۳۲۵، ص ۸۱.

۷۰- همانجا، ص ۵۶.

۷۱- محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، خلسه (مشهور به *دخوابنامه*)، بگوشش محمود کیرانی، شعوری، تهران، ۱۳۴۸، ص

۴۱.

۷۲- دربارهٔ حملهٔ مقفردن نظام از سنگلج و صنیع حضرت از جاله میدان به مدرسهٔ سه‌الار نگاه کنید به: مهدیقلی هدایت؛

خاطرات و خطرات، ص ۱۶۰.

73- E.G. Browne; *Persian Revolution...*, p. 109.

۷۴- همانجا، ص ۱۰۷.

۷۵- هدایت، گزارش ایران...، ص ۱۹۷.

\* کوروپانتکین در بیان موضع دولت تزاری نسبت به ایران می‌نویسد: «موقع ایران در اقیانوس هند، در مسیر کوتاهترین راه میان اروپا به هند، همراه با منابع دست نخورده‌های و ضعف نظامی، او را عرصهٔ طبیعی هرگونه کفایتی میان قدرتهای بزرگ برای نفوق و غنچهٔ نفوذشان در خاورمیانه می‌تازد. لاکتور روسیه و بریتانیا رقبای اصلی بودند، اما لکتور آلمان پیدا می‌نماید و آماده است تا به این مسایفه بیوندد... مزایایی که ما با پیمان گلستان به دست آورده‌ایم، امتیاز مداخله در امور داخلی این کشور را به ما می‌دهد، و امکان می‌دهد که نفوق انحصاری بر عزر داشته باشیم... و سرانجام، برتری نظامی ما به روسیه نفوق فائق سیاسی در این کشور داده است... از نظر اقتصادی ما فقط تجارت سه ایالت شمالی ایران را در دست داریم (جنگ روس و ژاپن، ج ۱، ص ۶۰-۵۹) به نقل از گزارش رسمی خود در مقام وزیر جنگ روسیه اضافه می‌کند: «همز ما با ایران مشخص شده است و هیچ تغییر دیگری در آن، بدلیل اشتراک‌طلبی یا بهر دلیل دیگر، مطلوب نیست، و نه می‌خواهیم که امتیاز ارضی تازه‌ای از ایران بگیریم... آجل‌ترین کار ما، لکتور کسک به حفظ نظم در ایالات (ایران) نزدیک به خاکمان و تسلط بر بازارهای شمال این کشور است.» (همانجا، ص ۶۲-۶۱) اگر کوروپانتکین در ضیع نداشتن روسیه به خاک ایران راست گفته باشد عقیدهٔ او با سیاست پابرجای دولته روس دوتا بوده است.

۷۶- همانجا، ص ۱۹۸.

۷۷- یحیی آرخنپور، ۱۶: ۲۲۵-۲۲۶.

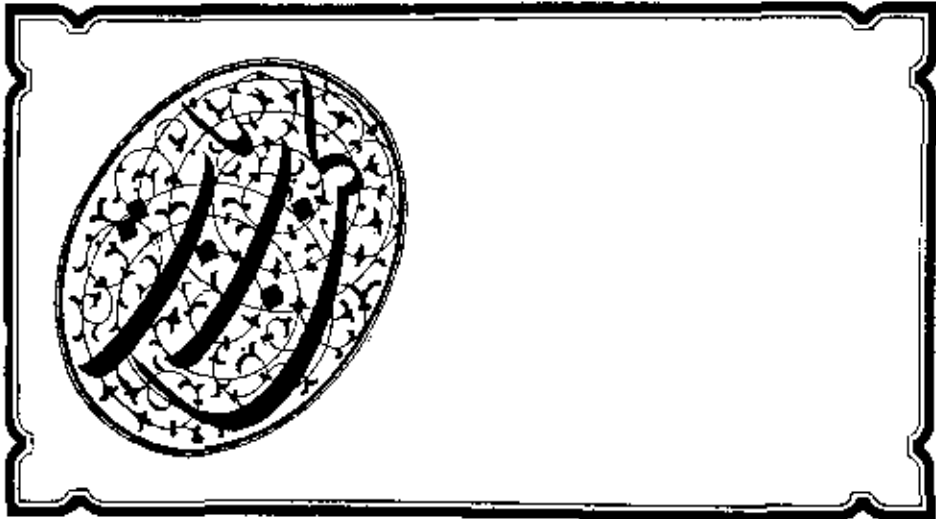
۷۸- نظم‌الاسلام کرمانی، ص ۵۹-۴۵۲.

۸۰- همانجا، ص ۲۹۰.

۸۱- همانجا، ص ۴۴۸.

۸۲- نظم‌الاسلام کرمانی، ص ۵۹-۴۵۲.

۸۳- عبدالله مستوفی، ۲: ۸۸.



ایرج افشار

**SOUVENIRS DE LA PERSE SAFAVIDE**  
et autres lieux de l'Orient (1664- 1678)

Par Ange de Saint-Joseph (Joseph Labrousse),  
Traduit et annotés par Michel Bastiaensen.  
Bruxelles. 1985. 220 p. (Faculté de Philosophie et Lettres XCIII).

یادگارهای ایران روزگار صفوی، برگرداننده دو روایت است به زبانهای اروپایی و فارسی درباره ایران و کشورهای دیگری که یکی از مبلغان مسیحی کرملی مذهب آنها را مقاله وار در کتابی که برای آموزش فارسی به مبلغان جوان نوشته بود گنجینه تا همگان از احوال و اوضاع و آداب و رسوم ایرانیان اطلاعاتی به دست بیاورند. نام آن کتاب که بیشتر جنبه فرهنگی و دستور زبان فارسی دارد *Gazophylacium Linguae Persarum* است به معنی گنجینه زبان فارسی. در سال ۱۶۸۴ در آمستردام به چاپ رسیده است. سن ژرف در سرآغاز نام کتابش راه فارسی چنین آورده است:  
لغة فرنگ و فارس تألیف بنده و قربان حضرت ایسوع پادری انجلو کرعلیط مولود شهر و دیوان عظیم ممالکک فرسه طولوزه.

مؤلف از اهل تولوز فرانسه است. ابتدا به ژرف لایروس معروف بود. پس ازین که مدارج روحانی مسیحیت را گذرانیده آنژ دوسن ژرف نامبردار شد. در ۱۶۳۶ زاده شد و در ۱۶۹۷ درگذشت. سالهای ۱۶۶۴ تا ۱۶۷۸ را در ایران گذرانید، یعنی دو سال از پایان پادشاهی شاه عباس دوم و روزگار شاه سلیمان صفحات کتاب از چپ به راست در چهار ستون است: ایتالیایی، لاتینی، فرانسه، فارسی. آقای میشل باستیاensen که در دانشگاه بروکسل تحصیل کرده، چون نوشته های لایروس را همتر از سفرنامه های دوره صفوی دانسته مناسب دیده است که بخش های مقاله ای کتاب گنجینه زبان فارسی را به فرانسه ترجمه کند تا در دسترس پژوهندگان تاریخ و فرهنگ دوره صفویه باشد. زیرا آن کتاب چندی دوره صفوی از نوادرس و در کتابخانه های اروپا هم به دشواری به دست می آید. \* مترجم در چاپ خود ترجمه روایت فارسی را در یک صفحه و روایت اروپایی (یعنی زبانهای ایتالیایی، لاتینی و فرانسه)

\* سی و چند سال پیش نسخه ای از این کتاب که در یکی از کتابفروشیهای هلند به دست آمد برای کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی خریداری شد و چند سال بعد که رشته مقالات و کهنه کتابها در برهه ایران را در مجله بعد می نوشتم معرفی آن را هم آورده بودم. آقای دکتر کریم مجتهدی هم به فضل و محفظانه این کتاب را در مجله آینده معرفی کرده است. ۱۶ (۱۳۶۴): ۲۷۹-۳۶۶.

را در یک صفحه، روبروی هم به چاپ رسانیده است تا مقابله آسان باشد و تفاوت‌های میان دو متن زود دیده شود.

از آژدوسن ژرف رسالهٔ چاپی دیگری هم در دست است که نشان دهندهٔ ذوق و علاقه و آگاهی او در زمینهٔ داروشناسی است. نام این رساله چنین است.

Pharmacopoea Persica, Exidiomate Persico in Latium Conversa, Paris. 1681.

درین رساله گیاهان طبی و داروهای ایرانی را معرفی کرده و در مقدمهٔ آن شمه‌ای از آنچه بر او در دوران اقامت در مشرق گذشت برشمرده است. همچنین از کتابهایی که طرح نگارش آنها را ریخته بود یاد کرده است. از جمله صورت نخستین همان فرهنگی است که بعدها به نام گنجینه منتشر شد و در طرح ابتدائی نامش فرهنگ جهانی زبان ایتالیایی و فارسی بود، اما موفق به چاپ این کتاب نشد. ناشران می‌گفتند چاپ کردن کتابی بدین گمترش به خط فارسی دشوار است. پس در صدهٔ تهیهٔ کتاب دیگر برآمد و برای اینکه خواستار پیدا کند مقاله‌هایی در معرفی ایران و ایرانیان نوشت و بر آن افزود و از شمار واژه‌ها کاست و بجز معنی ایتالیائی، معادل لاتینی و فرانسوی کلمات را بر افزود و این بار موفق یافت آن را به وسیلهٔ ناشری در آمستردام به چاپ برساند.

آژدوسن ژرف تألیفات دیگری داشته است که بنا به گفتهٔ مؤلف کتاب حاضر نشانی از نسخه‌های خطی آنها به دست نیامده. نام این کتابها چنین است:

۱- Historia Persica تاریخ ایران، نام آن در کتاب تاریخ تأسیس میسیون مسغان در ایران در سالهای ۱۶۰۴-۱۶۱۲ (بروکسل ۱۸۸۶) تألیف Berthold- Ignace آمده است.

۲- Sumena Divi Thomae in Persicum Idioma Conversa سن ژرف دو بخش ازین تألیف را در کتاب گنجینه مندرج ساخته است.

۳- Aphorismes تألیف بقراط که آن را به فارسی ترجمه کرده بود.

۴- عناصر زبان ماندایی (صابقان) با یادداشتهای دستوری و ادبی.

البته فرهنگ سن ژرف نخستین واژه نامهٔ فارسی نبود که در زبانهای اروپایی تألیف شده باشد. پیش از آن این کتابها به چاپ رسیده بود:

- Christian Ravius. Specimen Lexici Arabico - Persico - Latini (Leiden, 1945)

- Edmund Castle (Castellus). - Lexicon heptaglotton (London, 1669).

یکت بخش ازین فرهنگ مخصوص لغتهای فارسی است بر اساس یادداشتهای یاکوب گولیوس و مقداری از کتاب فرانسوا دومینین متیسنکی که بعدها چاپ شده.

François de Mesgnien Meninski. - Thesaurus Linguarum Orientalium. Turcicae, Arabicae, Persicae (Vienne, 1680).

گنجینهٔ سن ژرف در میان خاورشناسان نخستین تا عهد سیلستر دوساسی اهمیتی داشت و در بعضی از کتابهای این طبقه بدان اشارت شده و همه را مؤلف به تفصیل و دقت برشمرده است.

بخش مقاله‌های دائرةالمعارف کتاب گنجینه، مطالبی است متنوع دربارهٔ ایران و کشورهای دیگری که سن ژرف در آنها سفر کرده بوده است و نه تنها از نظر تاریخ روابط فرهنگی میان شرق و اروپا مفیدست، بلکه بسیاری از مندرجات آن برای آگاهی خود ما ایرانیان منبعی نازه است. اما بیشتر نوشته‌ها دربارهٔ ایران و در تبویب کتاب کنونی با این عنوان است:

- ایران و ساکنانش

- مناطق دیگر

- تشکیلات و بنیادهای مملکتی

- جانوران

- زندگی فرهنگی

- پیشه‌ها و زندگی اقتصادی

- ادیان (اسلام - مسیحیت - هندوی - صابئی - اوهام و عقاید)

- زندگی روزانه

سن ژُرف پیشگفتاری دارد که سرگذشت کوتاه سفر دراز و کارهای اوست و از جمله بیان اینکه خودش مقداری حروف چاپی درشت برای خط فارسی کتابش نقر کرده بوده است.

سن ژُرف چون به فارسی و عربی مسلط بود آشنایی خوبی با کتابهای فارسی و عربی داشت و جای جای در یادداشتهای خود از آنها یاد می‌کند. نام این کتابها را در نوشته‌های او می‌بینیم: شیرازنامه - هزار و یک مزار - جامع عباسی - شهرستانی (طبعا الملل و النحل).

درینجا به بعضی آگاهی‌هایی که در نوشته سن ژُرف نازگی دارد یا شنیدنی و خواندنی است اشاره می‌شود تا خوانندگان بهتر مندرجات کتاب را بشناسند.

سن ژُرف در مقام مقایسه، برآزندگی میدان نقش جهان و کاخ بزرگ و تجملی شاه، زیبایی چهارباغ اصفهان و همه زیبائیهای دیگر طبیعی و پر درختی ایران را از آنچه در پاریس هست کمتر می‌داند.

سن ژُرف در کتاب خود چند جاز دریای پارس یاد کرده است و این هم مأخذ دیگری که نام پارس برین دریا و خلیج همیشگی بوده است.

سن ژُرف در توصیف جزیره خارک می‌گوید جای تعجب است که حاصل جزیره‌ای چنین کوچک و دورافتاده انگورهای درشت و شیرین و خیار و پیازهای شیرین همچون سیب است. از مزار میرمحمد نیز یاد کرده است.

می‌نویسد جزیره بحرین در دریای فارس جای غواصان مرواریدست. می‌گویند درین بندر آب شیرین هست که از آنجا به جاهای دیگر برده می‌شود و پر تغالیه در دوره اشغال آنجا یک بمب گذارده بودند تا مخازن کشتیها را پر کنند.

می‌نویسد بسیاری از اعراب به کار بردن «تفنگ» و Pistolet «دوراندازه» (همین کلمه فارسی را نوشته) یاد گرفته‌اند.

می‌نویسد فرنگ (France) که نامی است اختصاصاً برای مردم فرانسه بطور عمومی از دوره Seigneur Gudfridos de Bulyeu که در اورشلیم سلطنت می‌کرد به دیگر اهالی اروپا هم اطلاق شده است. این اشتباه که از بی‌اطلاعی است آرام آرام نشر یافته و تا زمان ما جا افتاده است.

درباره تاج گذاری شاه سلیمان چند سطر از کتاب نوشته «شاردن بیگ» می‌آورد. از اشارت او معلوم می‌شود که شاردن در ایران به شاردن بیگ معروف بود.

قاعده پادشاهان ایران است که به دستور آنها برادران و عموهایشان را کور می‌کنند و چشمهای آنان را میل داغ می‌کنند.

می‌نویسد در ایران مجازات بچه‌ها خوب زدن به پشت لخت آنهاست، ولی در فرانسه بهیچوجه این ترتیب وجود ندارد.

می‌نویسد آن گروه از حکام ایالات ایران که دارای لشکر و استحکامات نظامی‌اند (مانند شماخی و دریند) عنوانشان بیگلر بیگی است. رؤسای سایر نواحی خان نامیده می‌شوند مانند حاکم لار و بندرعباس. آنکه یک شهر را اداره می‌کند وزیرست.

می‌نویسد برای راهداری از هر شتر پنج عباسی و از هر فاطر یک «محمدی» و از هر الاغ یک

هشامی، و از هر گوسفند یک «بیستی» گرفته می‌شود، ولی برای میوه و گندم عوارض راه نمی‌خواهند. می‌نویسد سفیر ایران در دربار هندوستان گفته است قلمرو پادشاه ایران همانند ماه نوست و قلمرو هندوستان چون ماه به هنگام بدر، زیرا این رو به کوچکی است و آن دیگری روز به روز درشت‌تر می‌شود.

می‌نویسد در راه شیراز به بهبهان منطقه‌ای را دیدم که نامش موردستان بود. من خیال نمی‌کنم که در هیچ کجای دنیا موردها به این بلندی و شادابی باشند.

می‌نویسد من اصفهان را شهر چنار می‌نامم همانطور که دیگران شیراز را شهر سرو می‌دانند. در ایران چنارهایی هست که مردم به آنها اعتقاد دارند بمانند یک پیر. کهن‌ترین چناری که دیدم در باغی نزدیک اصفهان است و بر بالای آن غرفه‌ای ساخته‌اند که پنجاه نفر را می‌تواند دربر بگیرد.

می‌نویسد فرنگیها پلو دوست ندارند. از غذاهایی که بر می‌شمارد اینهاست: پلو، کوکو پلو، کوکو، قلیه چلو، پلویا ماش هندی، پلو با نخود، پلو با شکر، پلو یا تخم مرغ و زعفران، پلو سیاه.

می‌نویسد انارکاشان آن لایه پوسته‌ای میان دانه‌ها را ندارند. انار یزد دانه‌های درشت ندارد. به این مناسبت است که این دو گونه انار تحفه هستند.

می‌نویسد انجیر هندی که «دوال» نام دارد یا خارق (؟) [خارک] شاخ و برگی دارد که هزار نفر می‌توانند در سایه آن بیارامند. میوه‌اش انجیر کمی است شیرین و خوشمزه. من در جزیره خارک که روبروی بندر ریگ است از آن خورده‌ام. در بندر کنگان و بندر عباس و مخصوصاً در ناحیه هندوستان هست.

می‌نویسد خربوزه اصفهان همانند ندارد. کرفس و آرتیشو و گل کلم در ایران دیده نمی‌شود. درین زمان فرنگیها کاشته‌اند و در اصفهان و شیراز معروف شده است. درخت پسته در چند ناحیه ایران هست و تجارت آن با هندوستان در اصفهان و شیراز رونق دارد.

می‌نویسد فرنگیهای پرتغالی تباکو را از جزیره تباکو که در ینگه دنیا است به ایران آوردند. شاه عباس بزرگ دود کردن آن را ممنوع کرد. اما فروشندگان هستند و نیک شهروست که دود این گیاه بسیار نیرومندتر از قدرت شاه است. تباکو در حوالی همدان و بهبهان بسیار کاشته می‌شود. دود کردن تباکو با قلیان (چقی آبی) مرسوم همه ایران است همانند همه مشرق.

می‌نویسد یکبار یک حب «هاشم بگی» بلعیدم به جای یک دوی قلب. بی‌اراده می‌خندیدم. سخنان پرت و پلا می‌گفتم و هیکل مردم را اشباحی سیاه و درخشان می‌دیدم.

می‌نویسد ایرانیان چای خطایی را بر قهوه برتری می‌نهند. تصورشان این است که چای گرم و خشک است و قهوه سرد و خشک. قهوه در «قاموس المحيط» مفهوم شراب دارد و نمی‌فهم مسلمانان که شراب بر آنها حرام است یا آن چه می‌کنند.

می‌نویسد عطارهای اصفهان و شیراز به جای Laurier برگهای malabathra را که از مازندران آورده می‌شود می‌فروشدند.

می‌نویسد چند بار کرگدن که در جایگاه قلیهای شاه ایران نگاهداری می‌شود دیده‌ام و شاهد جنگ آن با فیل بوده‌ام. صدای خوراک این حیوان همانند گاو است.

می‌نویسد بعضی تصور می‌کنند پرنده موسوم به «رخ» که آن را در متون مسیحی همسان پلیکان «فالیکان» دانسته‌اند مرغ سقا است که در باغهای پادشاه فرانسه برای تفنن نگاهداری می‌کنند.

می‌نویسد ماهی «سومون» و «استورژن» شور (ماهی سفید و ماهی خاویار دودی قاعده مورد نظرش است) و خاویار از دریای خزر تا اصفهان آورده می‌شود.

می‌نویسد مسلمانان یک قطعه خط خوشنویسی شده زیبایی بیشتری دارد از آنچه چایی است. می‌نویسد میان دانشمندان ایران کتابهای علمی که شهرت دارد اینهاست: رساله یعقوب کندی،



اسطراب آپولینوس، هندسه ابوالوفا، حساب علی قوشچی، موسیقی فارابی و ابوالصلت و دیگران، رساله مربوط به چشم، جداول نجومی کوشیار جیلی (که در متن جلیلی ضبط شده. چاپ کننده با اشاره به پروکلمان که هم جیلی و هم جلیلی را یاد کرده آن را نگاه داشته است)، رساله رصد ابن شاطر دمشقی، زیج ایلخانی، زیج الفی، رسائل بطلمیوس و قطب الدین شیرازی و بزرجمهر و ابو معشر بلخی و یعقوب بن یوسف قهرانی و شاهنامه، تقویم البلدان ابن معروف و تقویم البلدان ابوالفدا و معجم البلدان یاقوت حموی. می نویسد پزشکی ایران مطلقاً جالینوسی است و با پزشکی فرانسه اختلافی ندارد و میان نوشته های طبیب کتاب تألیف Utinjeros فرانسوی دیده می شود، و خودم از میان کتابهای فارسی ذخیره خوارزمشاهی و طب یوسفی و کفایه منصوری را به تجربه در آورده ام.

می نویسد نمی دانم چرا ترکها و ایرانیها سیفلیس را مرض فرنگی می خوانند، در حقیقت می باید آن را بیشتر بیماری ترکی یا ایرانی دانست. رهایی از آن به کمک گنه گنه و پرهیز از شیرینی و گوشت پرنده ممکن است.

می نویسد در اصفهان ساختمان هست موقوفه با نام دارالشفا که برای بیماران نیازمند ساخته اند. اما به درستی «دارالموت» است. هیچگونه مشابهتی با بیمارستانهای فرانسه ندارد.

می نویسد نور و سیله ای است که در آن نان می پزند و همچنین می توان یک گوسفند درسته را در آن پخت. تور را به هنگام سفر و کوچ چون دو تکه است بر پشت شتر می بندند.

می نویسد ترکها و ایرانیان چندان شراب می نوشند که حواس خود را از دست می دهند. مخصوصاً ترکها آنقدر می نوشند که مانند مردهای بر زمین می افتند.

می نویسد شیخ علی خان اعتمادالدوله را چندین ماه از دربار دور کرده بودند، زیرا این پیرمرد پذیرفته بود که به دستور شاه سلیمان ریشش را بتراشد و شراب بنوشد.

می نویسد ساکنان شهرهای ایران دو فرقه اند: حیدری و نعمة اللهی و همیشه میان آنها جنگ و نزاع است.

می نویسد بازی شطرنج به معنی «صد رنج» است. دانه های این بازی شش تا ست: شاه، ملکه، فیل، رخ، اسب و پیاده. می گویند این بازی را وزیران دختر داهر هندی درست کرد.

چند نکته کوچک که درباره یادداشتهای آقای باستانیسن باید گفت اینهاست:

- مراد از «مومی» قاعده «مومیایی» است که برای معالجه بوده است. موم مراد نیست. (یادداشت

۵۲)

- تاریخ مفیدی (یادداشت ۳۸۹) اشتباه و جامع مفیدی درست است.

\*\*\*

از میشل باستانیسن چند مقاله تحقیقی دیگر در دست است که ذکر آنها پایان دهنده این نوشته تواند شد:

- Chardin, le P. Ange de Saint - Joseph et les "Lumières" *Revue de l'Institut de Sociologie* (Bruxelles). 1971. pp. 509- 540.
- La Persia Safavide vista da un Lessicografo Europeo. Presentazione del "Gazophylacum". *Rivista Degli Studi Orientali*. 48 (1974): 175-203.
- Mission, orientisme et l'histoire des religions dans une lettre inédite d'Ange de Saint Joseph. *Problèmes d'histoire du Christianisme*. Bruxelles. 12 (1983), pp. 117-123.
- Bible, missions et iranologie Le cas du Gazophylacum. *Le Grande Siècle et la Bible*. Paris, 1989. pp. 375-381.

## خاطرات اسارت

به کوشش صفاءالدین نیرائیان، مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰، وزیری، ۱۷۷ ص.

مؤلف یعنی سرهنگ اسماعیل میربنجه کتاب را به نام «روزنامه سفر خوارزم و خیوه» خوانده و عنوان «خاطرات اسارت» افزوده از سوی ناشر است.

البته باب پانزدهم در سبب استخلاص مؤلف از خیوه و آمدن به ارض اقدس و ورود به دارالخلافه العلیه الکبری است و دنبال آن نه مطلب در جغرافیا و تاریخ و آداب و رسوم خیوه و خوارزم است. کتاب با تصاویر اسناد، فهرست اعلام، کتابنامه و شش تصویر پایان می‌گیرد.

این سفرنامه یادگار اردوکنشی به سوی مرو در سال ۱۲۶۹ قمری از سوی حسام‌السلطنه بود که سرهنگ اسماعیل خان در آن کار مشارکت داشت و سپس به حبس افتاد و چون رهایی یافت به سفارش ناصرالدین شاه شرح مأموریت و شهادت خود را از خوارزم و خیوه به رشته تحریر در آورد. این سفرنامه از روی نسخه مورخ سال ۱۲۸۰ قمری نقل و تصحیح شده است. متن سفرنامه صفحات ۳۱ تا ۱۲۹ چاپی است و عناوین فصول آن چنین است:

- در مأموریت غلام به مرو.
- استیلای خان خیوق بر ایلات جمشیدی.
- حکومت میراحمدخان جمشیدی در قریاب و کشتن میراحمدخان کریم‌دادخان را.
- در النجا و توسل جستن ایل سارق به ایران.
- در تعلل سرداران خراسانی از رفتن به مرو و هرات.
- در مأموریت غلام به امداد رعیت هرات و اصلاح امر مرو.
- در حرکت اردو به مأموریت غلام.
- در تفصیل حرکت اردو در راه منازل از آق دربند به مرو.
- در تسلیم پل اتان و اطاعت سالور.
- شرح اسیری غلام و مدت توقف ده سائو و سایر حالات اتفاقیه.
- آمدن محمد امین خان به سرخس و کشته شدن او.
- آشوب و انقلاب خیوق و کشته شدن عبدالله خان.
- مقدمه خانی قوتلی مرادخان.
- در خانی صید محمدخان.
- استخلاص غلام از خیوق و آمدن به ارض اقدس و ورود به دارالخلافه.
- مساحت خیوق.
- عدد قشون و سپاهی آنها.
- ایلات ترکمان و قزاق و قزاق‌باق (۴).
- بعضی آداب و رسوم معین و معلوم خان خیوق.
- مالیات خیوق که آن را سائقوت می‌گویند.
- تصرف روسیه در اطراف خوارزم.
- سلوک او با دول اطراف.
- فاصله خیوق تا بلاد اطراف و وضع راهها و منازل.

- بعضی آداب و رسوم آنها.

در پیشینه خوارزم که قسمتی از پیشگفتار مصحح است از قول لسترنج نوشته‌اند: «ایالت خوارزم در اوایل قرون وسطی دو کرسی داشت، حدود سالهای اوایل قرون وسطی بر این خواننده ناچیز روشن نیست و اساساً نمی‌داند ابتدا و انتهای قرون وسطی اسلامی چه ستوانی است.

در تعیین محل‌های این دو کرسی نوشته‌اند: یکی در جانب باختری یعنی جانب ایرانی رود جیحون موسوم به جرجانیه یا ارگنج و دیگری در جانب خاوری یعنی جانب ترکی آن رود موسوم به «کاث». در قرون سوم و چهارم و پنجم تا جایی که تاریخ گواهی می‌دهد، ترکان (= توریکان یا تورانیان آریایی) هنوز چادر نشین و صحراگردند و زندگی شهرنشین ندارند تا در جانب خاوری جیحون ماوا و مسکن داشته باشند.

باز می‌نویسند: «پهنای رود در این نقطه (یعنی نزدیک کاث) به دو فرسخ می‌رسید. دو فرسخ یعنی دوازده کیلومتر یعنی فاصله تهران تا تهریش. طبعاً مراد آنجاست که کمی بعد از کهنه او رگنج آمدوریا عمود خود را از دست می‌دهد و در صحرای عظیم زیر دریاچه آرال پخش می‌شود و به ده دوازده شاخه تقسیم می‌شود و چون میان شاخه‌ها خشکی است نمی‌توان این پهنه را مصب رودخانه دانست.

در صفحه ۱۰ نوشته‌اند: «تاریخ فتوحات اسلامی نقل می‌کنند که در سال ۹۲ هجری وقتی که اعراب به سرکردگی قتیبه به خوارزم حمله کردند کرسی خوارزم که به تصرف آنان درآمد «الفیل» نام داشت و اعراب همان وقت آن شهر را «منصوره» نام دادند. اگر منظور از کتب فتوح، فتوح البلدان بلاذری و نظایر آن است بنده چنین مطلبی را در این کتب نیافتم. اگر نام کتاب و صفحه آن ذکر می‌شد ضرری نداشت.

در صفحه ۱۱ می‌نویسند: «قزوینی که در نیمه دوم قرن هفتم کتاب خود را تألیف کرده گوید گرگانج از جهت داشتن آهنگران و نجاران زیر دست و کاسه‌های عاج و آبنوس و اسباب و لوازم دیگر که به دست هنرمندان ورزیده ساخته می‌شود شهرت فراوان یافته و نمونه کارهای آنجا فقط در بلده و طرقة نزدیک اصفهان دیده می‌شود. اگر لطفی بکنند و محل دقیق بلده طرقة و ذکر آن را در متون جغرافیای قدیمی نشان بدهند بسیار به حال حقیر مفید است، چون مدتی است که این ناچیز مشغول مقایسه هنر ایران و وراود (ماوراءالنهر) است.

در همین صفحه نوشته‌اند و گفته می‌شود که خوارزمیها در قرون هفتم و ششم پیش از میلاد ریاست یک اتحادیه قبیله‌ای را که تمامی آسیای میانه و بخشی از شرق ایران را شامل می‌گردیده برعهده داشته‌اند. تا جایی که خوانده‌ام در قرون ششم و هفتم پیش از میلاد هپتال‌ها (= اتالیق‌ها) در این سرزمین زندگی می‌کردند. منظور از اتحادیه قبیله‌ای و ریاست آن چیست. طبیعی است که افراد هر قبیله برای حفظ حیات و دوام و بقا خود مجبورند با هم متحد باشند. آیا از «تمامی آسیای میانه» همان ادعای روسها است که یک حد این سرزمین را تا پای کوه‌های تبت می‌کشاند. منظور از شرق ایران هم لابد حدود سند است.

در صفحه ۱۲ نوشته‌اند: «خوارزم ساتراپی جداگانه بوده و مرکز آن شهر قلعه قیر بوده است. شهر قلعه قیر در کجای خوارزم بوده و نزدیک کدام یک از شهرها یا دهکده‌های امروزی بوده است. محل کوی قیر یلقان قلعه که یکی از مراکز مذهبی بوده کجاست. آیا تمام این چهار کلمه نام یک محل است؟ در همین صفحه می‌نویسد: «معماری سپولنگرال با ساختمانهای برج مانند و طبقه پایین به شکل صلیب در شهر کیوزلی گیر با استحکامات نظامی (سده پنجم پیش از میلاد) و ساختمان معدنی شکل و استوانه‌ای کوی کر یلنگان قلعه (سده‌های چهارم و سوم قبل از میلاد) مشخص می‌شود. این جمله‌ها شرح و تفسیر بیشتری لازم دارد و ترکیب موجود افاده معنایی نمی‌کند. آیا کوی قیر یلقان قلعه با کوی کر یلنگان

تلمه یکی است یا دو محل جداگانه است؟

در صفحه ۱۳ می‌نویسند: «شکل منحصر به فردی از هنر خوارزمی را در کاشیها و مجسمه‌هایی که در قرن پنجم پیش از میلاد تا عصر کمون شکوفا شد می‌توان یافت». هنری به نام هنر خوارزمی تا امروز نداشتیم. شاید روسها برای اینکه بادی از هنر ایرانی نکنند این ترکیب من در آوردی را ساخته‌اند.

در همین صفحه می‌نویسند: «مجسمه‌های الهه باروری که نمایانگر سن کر SAINT COEUR در تمامی جنوب غربی آسیاست در سراسر خوارزم پیدا می‌شده است». اگر در سراسر خوارزم که مهد تمدن ایرانی است این مجسمه‌ها پیدا شده است چرا نمایانگر آن‌هاست («ناهید» مهر پرستی نباشد؟

باز در همین صفحه می‌نویسند: «به نوشته بیرونی فریفون شاه KING AFRICA در ۳۰۵ میلادی به سلطنت خوارزم رسید و دودمان او در کات یک پادگان بنا کرد. قطعاً این ترکیب نادرست انگلیسی اشتباه است و خللی در آن روی آورده است و دودمان فریفون شاه یک تن نیست که فعل مفرد برای او به کار برده شود؟ آیا فریفی‌های سطور بعد همان فریفونی‌ها هستند؟

در همین صفحه آمده است: «در اواخر سده پنجم هجری (یازدهم میلادی) خوارزمشاهیان در اورگنج قدرت یافتند و همچنان سیاست کشورگشایی را تا شمال باختری خوارزم و مرز اروپا ادامه دادند. منظور از مرز اروپا کجاست. خوارزمشاهیان هیچگاه توانستند دشت وسیع شمال باختری خوارزم را مسخر کنند و عقل هم حکم می‌کرد چنین کاری نکنند و خود را گرفتار ایلات جنگجوی این پهنه سازند.

در صفحه ۱۴ می‌نویسند: «به دنبال سلطه اعراب هنر مسلط خوارزم نیز همان هنر متداول قلمرو خلافت بوده. تمدن و هنر و وارود قدمت بسیار دارد و از قدیمی‌ترین ایام پهنه میان آمودریا و سیردریا آباد بوده و تمدن شکوفائی داشته است. هنر امروز و وارود (ماوراءالنهر) هم در اوج قدرت و رواج است. هنر آجرکاری بقعه امیر اسماعیل سامانی (بخارا) در همه سرزمینهای اسلام بی‌نظیر است.

در صفحه ۱۴ می‌نویسند: «در معماری قرون وسطای خوارزم گنبد‌های خیمه‌ای شکل (مثل بناهای اورگنج سده ششم) رواج یافت. شاید منظور از خیمه، چادرهای قلندری یک تیرکی باشد اما وجه مشابهتی میان این چادر و گنبد‌های قدیم و جدید خوارزم نیست. ممکن است کلمه خیمه را مصحح محترم به جای آلاچیق آورده باشند. اگرچه میان آلاچیق و گنبد‌های قدیم و جدید و وارود (ماوراءالنهر) شباهتی وجود دارد و باشک و تردید می‌توان گفت که شکل ظاهری گنبد‌ها از آلاچیق گرفته شده باشد.

در همین صفحه مرقوم فرموده‌اند: «ترک شدن خوارزم نیز در همین دوره کامل شد. خوارزم نه می‌تواند ترک بشود و نه فارس. اگر خوارزم ساکنانی داشته است چگونه اینان شب تاجیک خوابیده‌اند و صبح ترک از خواب برخاسته‌اند. از همه اینها گذشته نویسنده محترم معلوم نیست واژه ترک به برای چه کسانی به کار می‌برند. اگر منظورشان تورانیان صحرائین همجوار خوارزم هستند که در نیمه دوم سده هشتم اینان وارد خاک خوارزم نشده‌اند و اگر منظورشان مغول و تاتار است که خودشان سه چهار سطر بعد نوشته‌اند: «از اوایل سده دوازدهم به بعد سرداران قنقرات فراتر وای عملی خوارزم شدند که طایفه‌ای از ازبک بودند و یک مغول را به حکومت برمی‌داشتند. یک فرد مغول اگر بر سرزمینی حکومت کند زبردستان او همه مغول نمی‌شوند.

در صفحه ۱۶ آمده است: «در روزگار قاجار با دست اندازی روسیه تراری به ترکستان و مدخله استعماری انگلیس در هندوستان و افغانستان جدائی خوارزم از ایران که تا آن هنگام جزء خراسان بزرگ شمرده می‌شد، واقعیت یافت. «اطلاق لفظ ترکستان» به خاک و وارود (ماوراءالنهر) تازه است. تغییر نامهای جغرافیایی یکی از دستاویزهای استعمارگران است. در این موارد می‌خواهند با این تغییر بگویند

که ما خاک خراسان یا ورارود را نخورده‌ایم. ما سرزمین ترکستان را تصاحب کرده‌ایم. روسها این نام را در سال ۱۸۸۶ میلادی بر قسمت شمالی خراسان و سراسر خاک و ورارود گذاشتند. بار تلذ هم در سال ۱۹۰۰ میلادی این نام ساختگی را بر کتاب خود اطلاق کرد. کم کم دستگاههای تراری و کمونیستی این نام را رواج دادند و بر کرسی نشاندند.

در صفحه ۱۸ به همان [کذا] و بهمان درست است و لذا [کذا] زائدست.

صفحه ۲۲ - زبان عامه ترکمانان ترکی بود و فارسی نیز در میان ایشان رواج داشت. دین آنان اسلام بود و از مذاهب اریبه پیروی می‌کردند. بیشتر ترکمانان حنفی مذهب‌اند و کمی شافعی نیز در میان ایشان دیده می‌شود. درین روزگار افرادی که مذهب حنبلی و مالکی داشته باشند دیده نشد.

در صفحه ۳۰ نوشته‌اند: «ابوالغازی محمد امین خان همان کسی است که در تاریخ ایران به خان خیره معروف است و در جنگ با ایران به قتل رسیده، مناره پنجاه متری خیره که از زیباترین آثار این شهر است در زمان حکومت او ساخته شد.» اگر منظور مؤلف، کلمه مناره است که متصل به مدرسه محمد امین خان است هیچگاه تمام نشد و بر اثر قتل محمد امین خان از ده متر تجاوز نکرد و تا امروز ناقص باقی مانده است.

اینک می‌پردازد به بعضی نکات در متن سفرنامه.

صفحه ۳۳: نصرت انتصاب به و انتصاب تصحیح شود.

صفحات ۳۱ و ۳۲ و ۳۵ و ۴۰ - کلمه «سارق» بهتر است به شکل سازوق نوشته شود: چون بیشتر متون به این شکل ضبط کرده‌اند.

صفحه ۴۲ - قوریان با قاف نداریم. اگر از نواحی کوهستانی هرات است ظاهراً باید «غوریان» ضبط شود.

صفحه ۴۴ - قلع ماده به جای قلع مادی باید چاپ می‌شد.

صفحه ۵۰ - نصرالله خان خاخی باید خوافی نوشته شود.

صفحه ۵۱ - به جای خوان اگر خان نوشته شود بهتر است.

صفحه ۵۲ - قروم بهتر است به شکل قراقوم، و کوچه قم به شکل کوچه قوم ضبط شود.

صفحه ۵۷ - عرازخان را در متون غالباً ارازخان یا اراضی خان نوشته‌اند.

صفحه ۸۹ - کلمات «قولیمراوخان» و «قولیمراورینگ» صحیح به نظر نمی‌رسد و ظاهراً قولی مرادخان و قولی مراد بیگ درست است.

صفحه ۹۳: «بیرون آوردن و دوباره محبوس نمودن بد یا منش بدتر است. زن به او بدهید همانند» معنی جمله روشن نیست.

در همین صفحه آمده است: «بر سر بند محمد امین که آب بی‌موت می‌رود رفته در آنجا متوقف باشی.» شاید منظور آب بی‌نوبت می‌رود درست است.

صفحه ۹۶ - معانی کلمات «کوزچی» و «رافع» و «تومان محمد حسینی» روشن نیست.

صفحه ۱۰۲ - نزدیک به گرماب راز قوشخانه غلام را رسانیده مراجعت کردند. گرماب راز قوشخانه کجاست؟

صفحه ۱۰۳ - روضه عرش خوشه تا من الأیمة ظاهراً عرش درجه بوده.

صفحه ۱۰۷ - قراقایق نداریم و صحیح آن قراقلباق و قراپایاخ است که از تورانیان شجاع و جنگجو هستند که سلطان محمود یک بار ایشان را به اطراف غزنه آورد ولی از قدرت و جسارت ایشان ترسید و دوباره در جنوب دریاچه خوارزم جای داد که تا امروز در آنجا زندگی خوشی دارند. در همین صفحه کلمه «دنگیز» با دال به جای «درنگیز» صحیح است.

صفحة ۱۰۸ - دو قلعه فلتنک و هتفا در متون دیده نشد. همچنین ه دو خزیه (صفحة ۱۲۲).

صفحة ۱۲۳ - منظور از «توکستان و توران» چیست و حدود این دو سرزمین کجاست؟

صفحة ۱۲۷ - به جای «سهل الماونه»، سهل المؤمنه بهتر است.

صفحة ۱۳۱ - ذیل یادداشتها نوشته‌اند: «مرج: مرز زمین زمینی که کناردهای آن را بلند ساخته در درون آن چیزی بکارند». آنچه درون آن چیزی می‌کارند، کرده یا کرت، بفتح کاف است. مرج همان کلمهٔ مرج فارسی است و به معنی چمنزار است و تا امروز دهکدهٔ مرج یا لورود تور که زمین آن روزی چمنزار بوده برقرار است. مرج معرب مرج است و نام کتاب معروف سعودی یعنی مروج الذهب از همین کلمه است.

صفحة ۱۳۲ - بادی از آرمینوس و امبری درویش دروغین کرده‌اید. آنچه این مرد نوشته چون خودش دروغین است نگاه کنید به:

Review of Vamberys. History of Bukara, by Prof Grigorief in Eugene Schuyler  
Turkistan, Appendix II pp. 360-389.

صفحة ۱۳۸ - شرحی دربارهٔ رودخانهٔ تجن نوشته‌اند. ظاهراً تخلیطی در این دو نام پیش آمده و بخش ساری مازندران با تجن خوراسان یکی شده. برای روشن شدن مطلب شرحی دربارهٔ تجن خوراسان که همان هری رود است می‌نویسد.

رودخانهٔ تجن یا هری رود پس از گذشتن از هرات در مدار سی و شش درجهٔ شمالی وارد تنگهٔ «قرل قیه» می‌شود. قبل از ورود به این تنگه «کشف رود» که توریکان (= ترکان) فراسو می‌خوانند به عمود اصلی تجن می‌ریزد. خود کشف رود از کوه‌های هزار مسجد سرچشمه می‌گیرد و دو سرچشمهٔ اصلی آن در رادکان و چهار محال است و از شمال چناران می‌گذرد.

عمود این رودخانه موازی جادهٔ قوچان به مشهد است و از شمال این جاده می‌گذرد. شاخه‌های طرف راست این رود آبریزهای رشته کوه‌های بینالود است. این رود از شمال مشهد می‌گذرد و نزدیک نلعه و لنگک (به کسر واو) شاخهٔ باسی تپه و آلتین تپه از طرف چپ به عمود اصلی ملحق می‌گردد و پس از گذشتن از احمدآباد و علی آباد و چهارگنبد و آق دربند و شورجه به آب تجن می‌رسد.

عمود اصلی تجن پس از گذشتن از تنگهٔ قرل قیه به دولت آباد و کاسان می‌رسد. در اینجا شاخه‌ای از آن به طرف راست جدا می‌شود و اراضی شمالی سرخس اشغالی روسیه را که شامل کجان قلعه سی و نیازآباد و قانلی تپه و چکدور تپه (به ضم چ) و قرمز تپه است آبیاری می‌کند.

دنبالهٔ عمود اصلی تجن از شرق سرخس ناصری می‌گذرد و از طرف چپ، شاخهٔ قراوکان که از کوه‌های قراداغ سرچشمه می‌گیرد به آن می‌پیوندد و مستقیم از قراقله و ایستگاه راه آهن تجن می‌گذرد و به پنجاه شصت شاخه تقسیم می‌شود و پس از آبیاری دهکده‌های پراکندهٔ واحهٔ تجن به بیابان قراقوم فرو می‌رود.

اصغر جانقدا

دوشنبه - تاجیکستان

### تحفة السرور در موسیقی \*

منظور ما در این مقاله آشنا نمودن خوانندگان گرامسی را با یک اثر موسیقی موسوم به «تحفة السرور» می‌باشد. مؤلف اثر درویش علی چنگی قانونی ابن میرزا علی (سال تولد و وفاتش

نامعلوم) مطرب موسیقی شناس و شاعر قرون ۱۷-۱۶ فارسی زبان و اصل و نسبش از مردم میانکالان بخارا بوده در خانواده نوازنده و شاعر به دنیا آمده است. درویش علی چنگی از دوران خردسالی به موسیقی شوق و ذوق وافر پیدا می‌کند. وی برای فرا گرفتن این هنر به نزد استادان ماهر و معروف همانند علی دوست نائی، خواجه جمشید قانونی میرمستی، حسین عودی، مولانا کولکلی بخارائی و دیگران رفته نواختن غیزک، قانون، عود، چنگ و غیره را به خوبی فرا گرفته بخصوص در چنگ نوازی شهرت پیدا کرد. پس از معروف گشتن به درویش علی چنگی توجه درباریان زمانش را به خود جلب کرده و بنا به درخواست امامقلی خان اشترخانی (۴۲-۱۶۱۱) به دربار او رفته و در اندک مدت چنگی خاقانی لقب گرفت. وی نه فقط در نواختن موسیقی مهارت پیدا کرده بود، بلکه خودش ابتکاراتی در رشته موسیقی نشان داده و آهنگهای نوین و گوناگون همچون پیشرو، نقش، عمل، صوت و امثال اینها را ساخته است. در علم ادوار نیز دست رسا داشته است و غزل و قصیده نیز نیکو گفته است. درویش علی چنگی دایره به نظریه موسیقی چند کتاب و رساله به رشته تحریر کشیده که مشهورترین و جالبترین آنها «تحفة السورور» می‌باشد. در این اثر مؤلف راجع به تمام انواع اسباب موسیقی و پیدایش و توسعه آنها در بین مردم، این چنین درباره اختراع کنندگان و تکمیل دهندگان آنها به طور مفصل معلومات می‌دهد. خدمت بزرگ چنگی در این اثر تعیین و نشان دادن مقام و سهم مطربان، نوازندگان، حافظان و عالمانی که در این رشته فعالیت نشان داده‌اند، عبارت می‌باشد. محتوی اثر از مقدمه و دوازده مقام عبارت است. اینک مضمون مختصر هر یک از مقام به طریق زیر معرفی می‌شود:

مقام اول - در بیان احادیث.

مقام دوم - در بیان علم موسیقی و الحان و ابداع.

مقام سوم - در بیان دوازده مقام و بیست و چهار شعبه و شش آواز و سه رنگ.

مقام چهارم - در معرفت هفده بحر اصول متعارف و بیست و چهار اصول غیر متعارف.

مقام پنجم - در معرفت کار و قول و عمل و پیشه و صوت و نقش و ریخته و سجع و ضربین.

مقام ششم - در بیان سازها، طنبوره، چنگ، نی، عود و قیو، قانون و بربط و موسیقار و رباب نی انبان، چغانه، روح افزا، کنگره، عشرت انگیزه رود و ارغوان، ستور، معنی و سه تار.

مقام هفتم - در بیان پادشاهانی که از این وادی و قوف داشته‌اند.

مقام هشتم - در بیان علما و فضلا و صلحانی که از این وادی و قوف دارند.

مقام نهم - در بیان معرفت کاملان و فاضلان که در این وادی مصنفات بسیار و مؤلفات بیشمار در روزگار دارند.

مقام دهم - در بیان سادات عظام با احترام.

مقام یازدهم - در بیان حافظان خوش الحان که بعضی از ایشان در ایام پادشاه نشو و نما یافته‌اند و در مجلس

خوالین و سلاطین راه دارند.

مقام دوازدهم - در بیان اسنادانی که الان در میان اقام و خواص و عوام راهی دارند.

طوری که توجه می‌فرمائید از شرح خلاصه مقادیر اهمیت اثر خود به خود معلوم می‌گردد. این اثر نه تنها منبع پر بها در رشته موسیقی شناسی است، بلکه به مثابه تذکره که درباره عالمان و سخنوران و دانشمندان گذشته تاجیک و اصولاً فارسی زبانان قرون ۱۷-۱۶ معلومات بسی مفید و نادر در اختیار ما گذاشته است. «تحفة السورور» اثری است نادر و فقط شش نسخه در کتابخانه‌های سابق شوروی: لنینگراد، تاشکند و دوشنبه و سمرقند موجودند.

با در نظر گرفتن اهمیت «تحفة السورور» انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم تاجیکستان تصمیم گرفت که از روی نسخات موجوده متن انتقادی این اثر را تدوین و دسترس خوانندگان و دوستداران هنر موسیقی قرار دهد. باید خاطر نشان کرد که دانشمند محترم آقای محمد تقی دانش پژوه هنگامی که

در شهر دوشنبه بودند از جریان کارهای تحقیقاتی او اطلاع داشتیم و خوشبختانه ملاقاتی با ایشان برایم میسر گشت. اینکه در مجله «آینده» نتایج زحمات پر مشقت او درج گردیده و راجع به «تحفة السورره» نیز اظهاراتی بیان کرده است. از بس که این اثر تا حال در هیچ چاپ و نشر نگردیده است، بنابراین ما خواستیم که برای مزید خوانندگان عزیز و اهل علم و ادب نمونه‌ای بطور مختصر از یک مقام اثر عرضه بداریم.

باید تذکر داد که انجام این کار بعهده نویسنده این سطور محول گردید، چونکه در این رشته تجارب کافی در نتیجه تنظیم و تدوین چاپ انتقادی یک سلسله تذکرها: «تذکره الشعراء» نشر عشق، در پنج جلد مؤلفش حسینقلی خان عظیم آبادی فارسی زبان در هندوستان آخر قرن ۱۷ و اوایل عصر ۱۸، «تذکره الشعراء» نعمت‌الله محترم بخاری عصر ۱۹، «تحفة الاحباب» فی تذکره الاصحاب، قاری رحمت‌الله و اتمح عصر ۱۸ بخارایی، «سوانح المسالک و فراسخ المسالک» رحمت‌الله واضح، «تذکره الشعراء» خواجه عبدالله عبیدی بخارایی عصر ۱۹، «تذکره مقیمی» باتاریخ سید راقم عصر ۱۶ و سایر آثار کلاسیک صورت پذیرفته و طبع و نشر گردیده‌اند.

«تحفة السورره» از روی شش نسخه با فهارس و توضیحات انجام یافته است. متأسفانه در نتیجه بحران سخت سیاسی و اقتصادی جمهوری تاجیکستان دشواریهای مادی و کاغذ و سایر لوازمات چاپ کار آماده در ناقصه‌های چاپخانه با چنگک و غبار هم آغوش گشته است.

### نمونه‌ای از مقام پنجم اثر

کاو: «بدان که کار آن را گویند که ابیات او عربی باشد و در اصول خفیف بسته باشند و پیش از ابیات مستهل داشته باشد و میانخانه‌ای داشته باشد و بازگویی نیز داشته باشد. پوشیده نمائید که هر نغمه که پیش از ابیات واقع شود مستهل گویند و اگر بعد از ابیات واقع شود فقرات نامند و در دو بیت بهمین ترتیب است و دو سرخانه می‌گویند و هر چه از دو بیت ابیات واقع شود میانخانه می‌گویند. خواه ابیات باشد خواه فقرات ولیکن در کار نیست که ابیات بسته شود، بلکه همان فقرات بسته است، اما در بازگویی عمل بهتر آنست که به جای فقرات ابیات بسته شود و یا رباعی، اما ابیات عربی معتبر است.

قول: «آنست که در اصول ثقیل بندند و آن را که قول در اصول خفیف بندند آن را قول نگویند بلکه کار گویند. فرق میان قول و کار در اصول خفیف بسته می‌شود و قول را در ثقیل و دیگر آنکه کار میانخانه دارد و قول میانخانه ندارد. و عمل آنست که پیش از ابیات مستهل داشته باشد، اما بی میانخانه و بازگویی تمام نیست و اگر بی میانخانه و بازگویی واقع شود او را عمل نگویند، بلکه صوت‌الععمل گویند و عمل را فایده آنست که در هر اصول خواهند می‌بندند، الا در دو اصول بسته نمی‌شود و او را کار به اصول گویند و بازگویی عمل را در هر اصول که خواهند می‌بندند و آن را اصول گردان می‌گویند.

پیشرو: «آنست که به قاعده عمل درست می‌شود و بی بینی می‌گویند و سه سرخانه دارد و سرخانه اول اگر پستی واقع شود در میانخانه در بلندی خواهد بود، اما رنگ تغییر می‌یابد و سرخانه اول سه قسم است. قسم اول را ترکیب می‌گویند، قسم دوم را آویزه



گویند، قسم سوم را لازمه گویند. آویزه آنست که ترکیب اول را با ترکیب دیگر ربط دهند. لازمه آنست که همیشه در سرخانه و میانخانه با بازگویی همراه است و هرچه در اول سرخانه واقع شود او را ترکیب گویند و بعد او را آویزه گویند و هرچه از این باقی ماند لازمه گویند. لازمه آنست که هرگز تغییر نمی یابد.

صوت: - آنست که سه بیت را می بندند و هر بیت اول بسته شود و آن دو بیت دیگر را بهمان طریق مستهل و میانخانه و بازگویی ندارد، اما بی ذیل خوب نیست. ذیل آنست که بعد از ایات و فقرات نغمه که حاصل می شود آن را ذیل می نامند. اما صوت بی ذیل نمی باشد، ولی بدون فقرات. بجای فقرات چند نغمه می آرند. چنانکه مولانا بنایی در پنجگاه و اصول مخمس که ایات او اینست:

دلا دیگر زبزم بی غمان دامن فراهم کش  
سری در جیب اندوه آر یا در دامن غم کش  
پس صوت بی فقرات می بوده است. در قدیم همچون عمل بود. اما مسیح فصیح زبان و کلیم نادره بیان جناب استاد شادی صوت را از عمل جدا کرده و ذیل را از یک ترکیب زیاده نساخت.

نقش: - آنست که در رباعی و در هر بیت می گنجد، اما او را در اصولهای کلان نمی بندند و اگر بسته شود آن را نقش می گویند و اگر در مخمس بسته شود از محسنات است. چرا که مخمس خاصه سنبلی می باشد، زیرا که استادان این فن ۳۶۰ سنبلی را بسته اند همه در اصول مخمس است.

یک سنبلی که حضرت شیخ آذری فرموده ایاتش این است:

سنبلی سیه بر سمن مزن	لشکر حبش برختن مزن
تا دل شبی تیره لشکری	زلف را شکن پرشکن مزن
باد صبح اگر همدم گلی	غنچه را دهن بر دهن مزن.

و این سه بیت را یوسف اندکانی ۳۶۰ نقش بسته در اصول مخمس و استادان دیگر نیز بسته اند، اما در اصولهای دیگر مثل فرع، ترک و ضرب و فاخته ضرب در این بحرها بسته اند، ولی سنبلی خاصه اوست.

ریخته: آنست که ایات او را به زبان هندی بندند. چنانکه خواجه عبدالقادر در نعت پیغمبر (ص) به زبان هندی و در بازگویی آن دوازده امام را درج کرده و ریخته نام نهاده. سجع: آنست که همچون بحر طویل ترکیبها با یکدیگر ترتیب می دهند مانند عمل دو سرخانه و میانخانه و بازگویی دارد. مانند: باز چون مستان، از سردستان، رفته به بستان، کرده گلستان، خوشدل و بی غم، بلبل محرم، نغمه سرایان، رقص نمایان، خامه سرکش، جام منقش...

ضویب: آنست که یک عمل را در دو اصول بندند. باید که هر سرخانه در دو اصول گفته شود، بطوری که اگر ایات او در خفیات و فقرات او در دو یک بازگویی عمل را

سیار کرده و سیزده اصول را نیز درج نموده و سیزده کوچک نام نهاده است:  
 ای پیک رامتان خبریار ما بگویی      احوال گل به بلبل نغمه سرا بگویی  
 برهم چه میزنی سر زلفین مشکسای      با ما چه داشتی تو ز بهر خدایبگویی

### در بیان پیدا شدن سازها و چوب و تار آن

بدان که اکثر سازها از چوب توت مربوط می‌شود و تارهای آنها را از ابریشم سرانجام می‌نمایند، زیرا که تأثیر ناله زیر و بم سازها در زیر بام فلک بیشتر باشد از ناله غمزدگان زاویه فراق و لب تشنگان بادیه اشتیاق. غرض از تمهید این واقعه و تقریر این مقدمه آنست که شجره فرصاد را با ابریشم اتصال قدیم است. چون به سبب حوادث زمان و عوارض دوران از هم مهجور گشتند و پس از مدت مدیدی به وصال هم رسیدند. بطوری که ابیات مولانا جامی مدلل این مضمون است:

چه خوش باشد که بعد از انتظاری      به امید رسید امیدواری  
 از این خوشتر چه باشد در دو عالم      که ناگاهی رسد یاری به یاری  
 اگر توت نباشد و تارهایی از او از سیم ترتیب دهند، آن را هم تأثیر از بیم فراق و از ترس اشتیاق خواهد بود، زیرا که تارهای سیم از رشته‌های ابریشم مشابهت تمام دارد، چون دست بر او مالند از درد جدائی و محتتهای تنهایی در ناله آید.

طنبوره: سازی است از سازهای قدیم و به زبان حکمای یونان مرکب از دو کلمه است. طن یعنی دل بوره، یعنی خراشیدن. پس معنی این دو کلمه خراشیدن دل می‌شود. و در این اصطلاح چوبی را گویند که الان در میان خلق اشتهار پذیرفته و جناب مولانا حسین المقلب به گربه می‌فرمایند که طنبوره در آن زمان پیدا شد که روح در برابر قالب آدم ایستاده بود. منقول است که طنبوره استاد همه سازهاست. مستزاد:

چوبی بتراشیده دو صد تار بر او بست - قانونی عالم  
 صد ناله زار از دل هر تار بر آمد - تا روح روان شد.

چنگ: سازی است عروس سازها. بعضی براینند که حکما از روی سی و دو پرده طنبوره گرفته‌اند و روایت اصح آنست که در آسمان سوم ستاره‌ای است که او را زهره گویند و او یکی از کواکب سبعة مباره است و او را حوالی شمس زیاد از ۴۹ درجه دور نشود و از آن رو او را به چنگ نسبت می‌دهند و بعضی گویند که در اصل او چنگی بوده. (مؤلف در اینجا حکایت افسانه‌ای درباره زهره بطور مفصل نوشته است). و منقول است که چنگ را جمشید پیدا کرده است از برای دفع دق است و این معرب است. جناب خواجه جوینی را بیماری دق عارض شد و مولانا سلطان محمد طبیب ایشان را به استماع چنگ ترغیب نمود و خواجه مذکور این فقیر را طلب نموده مدت سه ماه در

ملازمت ایشان چنگ نواختن به حال صحت آمدند. اما چنگ ۲۸ تار دارد ولی پرده هفت می باشد، پرده اول راست، پرده دوم نوست، پرده سوم حجاز است، پرده چهارم زنگوله، پرده پنجم حسینی، پرده ششم عراق، پرده هفتم کوچک. و از هفت پرده چنگ هفت مقام برمی آید. نزد ارباب هنر این پرده ها معلوم است. استاد کامل باید که از این هفت پرده دوازده مقام استخراج نماید.

نی: سازی است در زمان حضرت محمد پیدا شد. استادانی نی را اکثر از چوب می تراشند و از نی عزو زیاده از چند مقام بر نمی آید و آواز نی راست و هر چه می خواهند برمی آید، زیرا که پرده مرفع دارد و پرده هشتم نی را مبرقع گویند و از مقامهای راست پنجگانه و نوانی الککل و سه گانه بعد برمی آید. نی راست را زیر و بم نیز گویند.

قانون: قانون سازی است که از افلاطون حکیم مانده و آواز عکس برداشته گویند که چون چنگ را راست ساخت بر زمین گذاشت؛ صورت او را دیده قانون را ترتیب داد و او نیز هشت آهنگ می شود.

عود: سازی است که شاه همه سازهاست، زیرا که در لطافت از همه سازها بهتر است. ۱۲ تار دارد زوج و روح، گویا که پدر و مادر نعمات است و تارهای او همه ابریشم است، پس ۱۲ زوج شش می شود و هریک از آن شش را استادان نامی نهاده اند. تار اول را حاد گویند، تار دوم را زیر گویند، تار سوم را لسان گویند، تار چهارم را مثلث گویند، تار پنجم را بم گویند، تار ششم را مختلف گویند. و این ساز نیز از جمشید مانده است.

بربط: سازی است که فیساغورث حکیم پیدا کرده است. چنانکه شبی در خواب دید که شخصی پیش او آمد و گفت فردا به بازار آهنگران گذر کن تا سری از اسرار به تو روشن شود. چون بیدار شد وقت سحر بود، برخاست و در آن بازار گذر کرد و در اندیشه کشف آن اسرار می بود، ناگاه آواز مصادمت دو جسم ثقیل شنید و آن را با هم نسبتی داد تا از آن تناسب لذتی یافت و از آنجا به گوشه ای رفت و موئی در دهن گرفت و بکسر موی در دست.

چون آن سر موی را به سر ناخن جنبانید، آوازی از آنجا بیرون آمد اما ضعیف. آن موی را به ابریشم بدل کرد. فکر می کرد تا که روز شد به دامان کوهی رسید سنگ پستی پوسیده افتاده دید و پوستی بر روی کاسه آن باقی مانده، چون باد تکان می داد آوازی از آنجا بیرون می آمد، برداشته به او سه تار ترتیب نموده و آن را بربط نام نهاد. استادان متأخرین چهار تار دیگر بر او افزودند و همه تارهای او ابریشم است مانند عشرت انگیز، اما گوشه های او را دو دسته تعبیه کرده اند به مراتب همچون قانون می نوازند.

رباب: سازی است که در زمان سلطان محمد خوارزمشاه رواج یافت و استاد محمود که از جمله نادره های زمان خود بود در ملازمت سلطان مذکور نشو و نما یافت، بطوری که هیچ یک از سازنده ربابیان را چنان مکنت دست نداده و نخواهد داد، اما در آخر عمر

به جانب روم انتقال فرموده و در سلک خدام مولانا جلال‌الدین رومی قدس سره انتظام پذیرفته و همچنین در ملازمت ایشان اکثر اوقات می‌نواخت. اما ریاب سازی است که پنج تار دارد و چهار تار او ابریشم است و یک تار او از سیم و از تمام سازها تنگتر، اما اسناد کامل می‌باید تا از او نغمه به تکمیل تواند برآورد.

**قبوز:** سازی است که نعمات خوب و صدای مرغوب دارد و حادث او سلطان اویس جلایر است که در فن علم ادوار مهارت بسیار و استحضار بیشمار اظهار می‌نمود و نیز نسخه بیحد و تصنیف بی‌عدد در روزگار دارد. اما در میان سازها با ریاب میل بی‌حساب داشت. روزی به خاطرش آمد که اگر ریاب را و دسته او را دراز کرده شود و کاسه او را در خورد دسته ترتیب نموده شود، آواز خوش و صدای دلکش خواهد برآمد. چون چنان کرد آواز حزین و نعمات نمکین از او ظاهر شد و آن را قبوز نام نهاد. بعضی گویند که سلطان اویس این ساز را از روی اوزان گرفته است.

**رود:** سازی است که در زمان اسکندر رواج یافت و از آن منسوخ بود تا زمان امیر احمد سامانی؛ همچنانکه در تذکره دولتشاه سمرقندی مسطور است. بعضی گویند که بربط همان رود است. جمهور این فن برآند که بربط ساز علیحده است و رود نیز ساز علیحده، زیرا میان رود و بربط تفاوت بسیار است، بواسطه آن که یکی را تار او از موی است و دیگری را از سیم. اما رود چهار تار دارد و هر دو روی او پوست کشیده است و دسته او زیاده از وجب است و مانند غچک با کمانچه می‌نوازند.

**غچک:** سازی است در زمان محمود غزنوی پیدا شده است و حادث او گویند حکیم ناصر خسرو و ابوعلی سینا است که هر دو به اتفاق پیدا کرده‌اند. در باب ناصر خسرو مردم را سخن بسیار است؛ بعضی گویند که موحد و عارفست، بعضی گویند تناسخ است، اما مردی فاضل و حکیم و ریاضت کش بوده و در باب موسیقی و قوف تمام داشته است. اما شنید غچک نغز نیست، زیرا که آواز او مغز سر را خالی می‌کند.

**شمامه:** سازی است که در زمان خلیفه بغداد پیدا شده و گویند خلیفه را پریشانی دماغ عارض شده، او را از ممر به صلاح آوردن دماغ ترتیب نموده. او سازی است از سازهای قدیم، زیرا که از جمشید مانده است، لیکن منسوخ شده بود چون خلیفه را از آن محنت عارض شد، آن ساز را باز به روی کار آوردند و در آن زمان رواج یافت و او را موسیقار نیز گویند.

**نی اتیان:** سازی است که در زمان خوارزمشاه در طوی پیدا شده و حادث او مولانا سیف‌الله عبدالؤمن است. چنین مقبول است که مولانای مذکور این ساز را از دم آهنگران تصنیف نموده‌اند.

**چفانه:** سازی است حکمای یونان پیدا کرده‌اند و صورتش با عود می‌ماند و از سازهای قدیم است.

**روح افزا:** سازی است که او مانند ریاب شش تار دارد و آن ساز در طرف چین ما چین می باشد و آن ساز در آنجا پیدا می شود و بسیار است، زیرا که حکمای آنجا پیدا کرده اند.

**کنگروه:** سازی است حکمای هند پیدا کرده اند و او پنج پرده دارد و او سازی است به حال، اگر استاد کامل پرده های او را موافق پرده طنبور بندد هیچ چیز از وی خلاصی ندارد.

**ارغنون:** سازی است او را حکمای روم پیدا کرده اند. روایتی هست که او را چهل کس بنوازند و صورت او چون صندوق بوده و در اطراف او استادان می ایستادند، همچون استادان قالی باف و در نوازش می آرند و این سخن عوام است، زیرا که فقیر هر چند تردد کرد و تجسس نمود معلوم نشد که به چه روش است.

استاد فقیر می گفت که در هندوستان سازی است چون کماندانان و او یک تار دارد از سیم و او را با انگشت در نوازش می آرند و یک دو گرفت می کنند و آن را در آنجا ارغنون می نامند.

\* \* \*

چنین است خلاصه از مقام پنجم که بطور فشرده به دستداران علم هنر موسیقی عرضه گردید.

هاشم دهقان

تبریز

### نگاهی دیگر به فرهنگ معین

بی تردید یکی از تألیفاتی که در ربع دوم قرن اخیر در ایران به زیور طبع آراسته شد و در اندک زمانی مقبولیت عامه یافت فرهنگ معین بود. اصولاً تمام جنبه های علمی که هنگام نوشتن یک لغت نامه لازم است از قبیل آگاهی به لهجه های محلی و فقه اللغة ایرانی و وقوف به مسائل زبانشناسی و دانستن چند زبان معتبر خارجی و دقت تا سرحد وسواس که یک موهبت است در مؤلف آن جمع بوده است، و از آنجا که در نگارش فرهنگ مذکور سپردن تحقیق لغات هر بخش از علوم به متخصصان همان فن مد نظر قرار داده است و محققان و دانشوران بلند مقام را بر آن داشته که از این میراث عظیم علمی و فرهنگی تجلیل و تکریم نمایند. با وجود مزایای بیشماری که بر این کتاب می توان شمرد پاره ای نکات نیز در آن دیده می شود که هر چند ناچیز است شایسته است به آنها اشاره شود تا در چاپهای بعدی در صورت صحت پیشنهادها به تصحیح آنها اقدام شود.

هنگامی که فرهنگ معین منتشر می شد انتظار می رفت که براحتی بتوان مشکلات لغوی بسیاری از کتابها و ابوابهای شعر را به وسیله آن حل نمود و از ارجاعات بیشمار به دیگر قوامیس غرب و عجم خودداری کرد، ولی به زودی روشن شد که این فرهنگ چنانکه باید پاسخگوی همه نیازهای ما در حد معمول و متداول آن نمی باشد، چرا که با مراجعات مکرر به فرهنگ معین دیده شد که این کتاب همه

لغات و مقررات و اصطلاحات و کتابات هیچیک از متداولترین کتابهای مشهور زبان فارسی را دربر ندارد. شما هرگز نمی‌توانید این لغات و ترکیبات متداول شاهنامه: «آستی به معنی آستین، کمینور، بازارگاه، بی‌مایه، بی‌بها، نیمه دل، زنده پیل، خرداد روز و نیز دندان، رادر آن پیدا کنید. در مورد کلیات سعدی و مولانا و دیوان حافظ و کتاب کلیله، هم وضع به همین نحو است. گاه اتفاق می‌افتد که شخص به دنبال ساده‌ترین لغت می‌گردد، ولی از یافتن آن مأیوس می‌شود، در صورتی که فرهنگ مذکور از لغات نامتداول و مهجور و مربوط به گویش‌های محلی اقباشه است.

متأسفانه از این نقص، لغت‌نامه دهخدا نیز برحذر نمانده است. با وجود حجم عظیمش بسیاری از مقررات مهم را دربر ندارد. عیب کار از آنجا ناشی است که همه فرهنگ نویسان هنگام نگارش کتاب خود، دامنه منابع و مأخذ خود را به حدود چندین کتاب مهم و معتبر محدود نموده‌اند؛ و به آثار درجه دو و سه زبان فارسی بی‌اعتنا شده‌اند؛ غالباً از یک امر مهم غفلت ورزیده‌اند که زبان فارسی، زبانی است ترکیبی نه اشتقاقی. در چنین زبانهایی هر قدر در دایره منابع و مأخذ وسیعتر باشد به همان اندازه ترکیبات و لغات تازه‌تری به دست می‌آید. بنابراین شایسته است که هنگام تدوین فرهنگی برای زبان فارسی تمام جنگ‌ها، دست نوشته‌ها و مجلات را به دقت واریسی نمود.

منابعی که هنگام تألیف فرهنگ معین در اختیار مؤلف آن بوده است از پانصد تجاوز نمی‌کند. نفس دیگری که غالب فرهنگها دارند این است که مؤلفان آنها در گردآوری لغات، بیشتر اهتمام خود را به کتابهای نثر معطوف داشته‌اند، در صورتی که ترکیبات نو و بدیع و گوشنواز و آهنگین در دیوان شاعران بی‌نهایت فراوان است.

در پایان سخن فهرستی ارائه خواهد شد که از ساده‌ترین و معمول‌ترین لغات و مفردات تشکیل یافته که هیچکدام آنها در فرهنگ معین ضبط نشده است.

در ضبط و معنی و هویت دستوری کلمات و ریشه‌یابی لغات و صحت و سقم تلفظ الفاظ و املاء آنها و جواز استعمال هر کدام نکته‌هایی وجود دارد که به برخی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

\* آبسال - در ذیل معنی این لغت، توضیحی وجود دارد که از مجتبی مینوی است. ولی مأخذ این توضیح مشخص نگردیده است.

\* آزمون و رهنمون - این دو کلمه از حیث ساختمان شبیه یکدیگر است، ولی مشخص نشده است که آزمون چه نوع کلمه‌ای است. اما در مفهوم مصدری معنی شده است، در صورتی که رهنمون باعلامت صفت فاعلی معرفی نشده است. حال اگر رهنمون را از مصدر رهنمودن بپذیریم، در آن صورت صفت فاعلی آن رهنمای خواهد بود، نه رهنمون. وانگهی آزمون با رهنمون چه فرقی دارد که یکی در مفهوم مصدری و دیگری در معنای صفت فاعلی به کار رود؟

\* کلمات اخاذ، افلیح، باکره، تضامن، خجول، سخاوت و نظافت از لغات جمعی است که به جعلی یا ساختگی بودن آنها اشاره نشده است.

\* آزه، درّه، بزه... این لغات و امثال آنها فارسی بوده و در اصل تشدید ندارند، چنانکه در زبان آذری (اره و دره) و در اطراف شیراز (بره) به تخفیف راه، تلفظ می‌شود.

\* اورمیه یا ارومیه - در فرهنگ معین به تقدیم راه بر واو ضبط شده است. مرحوم عباس اقبال در

مجله یادگار می‌نویسد: اور در زبان عبری به معنی شهر است مانند اورشلیم یعنی شهر سالم، و میه به معنی آب است. اورمیه یعنی شهر کنار آب. مردم آن دیار نیز سرزمین خود را اورمی یا اورمیه تلفظ می‌کنند.

• ذیل کلمات: (ایراندوست، دموکرات، کاشالو، نادوستی، هرزه‌گرد، دوستداری، زهره‌طبع، دوستدار و نادوستی) علاقه‌منده بدون هاء غیر ملفوظ ضبط شده است، در صورتی که ذیلی بر اسقاط هاء آن نداریم. در غیر اینصورت (علاقه‌دار، علاقه‌بند، گلهمند و غصه‌مند) را بایستی به صورت:

(علاقدار، علاقبند، گلمند و غضبنند) نوشت. جایگز آنکه، اگر (اندیشه مند) را که به معنی ترسنده و بیسناک است به صورت (اندیشمند) بنویسیم. به معنی متفکر خواهد بود.

\* بارانی - یکی از معانی آن (نوعی پوشاک) است که فوت شده است.

\* بزه، بزه کار، بزه کاری - هر سه بر وزن زَبَد ضبط شده است، در صورتی که با هاء غیر ملفوظ و بر وزن مَرّه صحیح است.

\* بلعجب - این کلمه را اغلب به خیال اینکه مرکب اضافی است از (اب و العجب) به شکل (بوالعجب) نویسند. (در فرهنگ معین نیز چنین پنداشته شده است). ولی چنانکه فرهنگ نویسان تصریح کرده‌اند، باید به صورت (بلعجب) نوشته شود، زیرا (بُل) لفظ فارسی است به معنی بسیار، و با کلمه عجیب ترکیب یافته است. بلهوس و بلگامه و بلفصول و بلغاک هم چنین است.

\* پدرود - ذیل آن (سلامتی) و در ذیل تعزیت (سر سلامتی) و در ذیل (نا سلامت) (ناسلامتی) ضبط شده، و در عنوان لغتها (سلامتی) و (سر سلامتی) و (ناسلامتی) هیچکدام ذکر نشده است. اگر سلامت و سر سلامت به دلیل آنکه مصدر است و افزودن یاء مصدری به آخر آن دو نادرست می‌باشد، بهتر بود که (سلامتی) و (سر سلامتی) در عنوان لغتها قید شود، آنگاه به نادرستی کاربرد آنها اشاره‌ای می‌رفت. درست همان کاری که درباره (بهبودی) صورت گرفت است، بدین معنی که (بهبودی) در عنوان لغتها ضبط شده، سپس نادرستی کاربرد آن توضیح داده شده است.

\* پرباک - به (اندیشمند) معنی شده و (اندیشمند) به معنی متفکر است که باید به (اندیشه‌مند) معنی می‌شد.

\* یرس - ذیل این لغت، (یوسف و زلیخا) به فردوسی نسبت داده شده است، در صورتی که رد آن انتساب از مدتها پیش به اثبات رسیده است.

\* ترکش - به معنی تیردان به کسر تاء صحیح است، زیرا که در اصل (تیرکش) بوده است.

\* تمرکز - در فرهنگ معین ضبط نشده است.

\* تعرفه - با علامت مصدری ضبط شده است، در صورتی که مصدر نیست. در (تعرفه گمرکی) و امثال آن که به زبان فرانسه *Tarif* گویند، در اصل (تعریفه) است که مصدر (عَرَفَ) به تشدید راء را گرفته و تاء نقلی بر آن افزوده‌اند، ولی اغلب گمان کنند که آن خود مصدری است مانند: تکمله و تبصره و از این رو آن را به شکل (تعرفه) بدون یاء استعمال کنند.

\* تلمذ - بر وزن تصرف. چون در اغلب کتب لغت موجود نیست و به جای آن تلمذ، بر وزن تدرج است ازینرو آنرا جزو غلطهای مشهور می‌شمارند.

\* جَبون - که صورت نادرستی از جبان به معنی ترسو است. در فرهنگ معین ضبط نشده است. ممکن است پرسیده شود، لغتی که نادرست است، چه اصراری وجود دارد که در فرهنگ مذکور ضبط شود. پاسخ این است که چون شیوه مرضیه در فرهنگ معین این است که هر جا لغتی را که نادرست تشخیص داده، ضمن ضبط لغت درباره آن توضیحات مفید و اشارات سودمند کرده است. بنابراین بهتر بود واژه مذکور و امثال آن نیز در عنوان لغتها ذکر می‌شد و آنگاه احتراز از کاربرد یاهر توضیح دیگری را یادآور می‌شد.

\* جَذبه - بر وزن حربه که در حال مخصوص ارباب سلوک استعمال می‌شود. در اصل (جَذَب) بدون هاء است و جذبه به هاء در لغت مسافت و فاصله را گویند.

\* جزوه - به معنی دفتر در کتب لغت موجود نیست، ولی در فرهنگ معین بدان اشاره‌ای نشده است.

\* جوراب - به معرب بودن آن اشاره‌ای نرفته است. جوراب معرب گوراب است.

\* حَراج - با هاء هَوُز و تخفیف راه صحیح است: هرج harāz

\* حلیم - این لغت با این املاء نادرست است و در صورت صحیح آن با هاء هَوُز می‌باشد و شاید بدین مناسبت در عنوان لغتها ضبط نشده است، ولی بهتر آن بود که در عنوان لغتها ضبط شده و به نادرستی املاء آن اشاره‌ای می‌رفت. چنانکه همین کار دربارهٔ حیز (hiz) که نادرست و (هیز) که درست آن می‌باشد انجام یافته است.

\* خشکیت - در فرهنگ مذکور ضبط نشده ولی از قبیل (خریت) است.

\* خیزران - معرب است ولی با علامت (ع) عربی نشان داده شده است. بنا به گفته مؤلف الالفاظ المعربیه الفارسیه از کلمهٔ فارسی (خیزران) معرب شده و (خیزران) را در فرهنگ‌های فارسی بر وزن (بیزبان) و (همزبان) و (همگنان) ضبط کرده‌اند.

\* دانشکده و دانشگاه - افزودن پسوند مکان به آخر اسم معنی نادرست است، محل و مکان دانش فقط مفر است.

\* دل نگرانی و پس - ذیل هر دو (عدم استعمال) آمده است. عدم به معنی نیستی و نابودی است. پس عدم استعمال یعنی نیستی و نابودی استعمال. به جای آن (استعمال نکردن) مناسبتر است.

\* دل گرانی - به (عدم رغبت) معنی شده که (بی‌رغبتی) صحیح تر است.

\* رباعیات - به ضم راه و تشدید یاء ضبط شده که به فتح راه و تخفیف یاء صحیح است.

\* ساعت - این لغت با علامت (ع) عربی ضبط شده است، در صورتی که (ساعت) معرب سایه یا

سایک است، چون سایه در آفتاب علاوه بر معنی معمول خود، در فارسی، در اندازه‌گیری زمان به کار می‌رفته است. مثلاً می‌گفته‌اند سایه چیست؟ سایه چقدر است؟ یعنی چقدر از روز می‌گذرد؟ یا چه مقدار از روز باقی مانده است؟

\* سالک - یکی دیگر از معانی سالک (پیر) است. این معنی از فرهنگ معین فوت شده است.

مثال:

به می سجاده‌رنگین کن گرت پیرمغان گوید که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها حافظ

\* سکنیه - بر وزن خدیجه ضبط شده، که بر وزن زبیده صحیح است.

\* شانس، شوفر، فامیل... - در ذیل این لغات در توضیحی آمده است که: (برهیز از استعمال این کلمات بیگانه اولی است). گمان من آنست که دیگر حذف یا برهیز از استعمال آنها در زبان فارسی محال است. از سویی هم احتراز از استعمال لغات فوق را یاد آور شده، ولی برای احتراز از کاربرد پاره‌ای لغات بیگانهٔ دیگر از قبیل فاکتور و امثال آن متعرض نشده است. از این قبیل موارد نیاز به یک تجدید نظر کلی کاملاً محسوس است.

\* شخار - این لغت به (ناهمواره) معنی شده است، که هاء مخفی آن زاید است.

\* صیروت - کاربرد این لغت بیشتر در دستور زبان فارسی است، و دستور هر زبان به منزلهٔ رکن و اساس همان زبان است. فوت این لغات در فرهنگ فارسی معین محل تأمل است. مثال: (گردید به معنی سیر کردن و چرخ زدن، تام است و به معنی صیروت ناقص).

\* طلایه - معرّف طلایع است، ولی اشاره‌ای به تحریف آن نشده است.

\* عافیه الامر - به فتح و ضم تاء ضبط شده، در صورتی که به فتح تاء صحیح است. عجب آنکه در ذیل همین لغت به صحت فتح تاء اشاره شده است.

\* عقلانی - این لغت بدون آنکه به نادرستی اش اشاره‌ای شود، در عنوان لغتها ذکر شده است، در صورتی که نه با قواعد زبان عرب تطبیق می‌کند و نه با قواعد زبان فارسی، چنانکه علمائی و حکمائی و



وزرانی هم نگفته‌اند.

\* عینک و سمعک - عینک را از (عین) عربی و (کاف) فارسی دانسته است، در صورتی که اصل آن (آینک) است که در لهجه شیرازی مستعمل است و به تأسی از آن ترکیب نادرست (سمعک) نیز ساخته شده است. در حاشیه صفحه ۱۸۷ و ۱۸۸ کتاب «عزالی در بغداد» تألیف «ادوارد توماس» به ترجمه «ذبیح‌الله منصوری» می‌نویسد: عینک از اختراعات ایرانیان است و پروفور پوپ در کتاب «هنرهای زیبای ایران» عکس دسته یک عینک را در کتاب خود چاپ کرده که مسیوق به قبل از میلاد می‌باشد و در ایران کشف شده و دسته عینک هیچ فرقی با دسته‌های عینک امروزی ندارد. در بیمارستان گندی شاپور یک شعبه کحالی وجود داشت و در آن جا به معلولین عینک می‌دادند. نباید حیرت کنیم که در دوره هارون الرشید عینک وجود داشته، اعراب استعمال عینک را از ایرانیان آموختند.

\* فنومن و فنومولوژی - هر دو به (پدیده) معنی شده، در صورتی که (پدیده) در عنوان لغتها ضبط نشده است، و دلیل آن اینست که افزودن هاء مخفی به آخر (پدید) نادرست است و در متون قدیم نیز دیده نمی‌شود.

\* قانونگذاری - این لغات در ذیل (تفتین) یا «زاه» ضبط شده است که باید تصحیح شود.

\* قتم و هویت - معادل لاتینی هر دو نادرست است.

\* قرائت و برائت - بدون کرسی همزه صحیح است: قراءت و برأت.

\* قلب - در ذیل این لغات مثالی آورده که در آن (اقلاً) به کار رفته است و چون اقل مانند اکثر افعال تفصیل و غیر منصرف است، ننوین بر نمی‌دارد، اگر مثالی ذکر می‌شد که (اقلاً) را نداشت بهتر می‌بود. نیز همانجا (شادباش) ضبط شده که (شاباش) صحیح است.

\* کارپرداز - در ذیل این لغت (ایرانیّت) آمده که نادرست است.

\* مناسفانه - ترکیب نادرستی است، در عنوان لغت‌ها هم ضبط نشده ولی صحیح آن را که (مناسفاً) می‌باشد ذکر نکرده است.

\* متخصص، متخلف، متشاعر... این کلمات و امثال آنها با (ین) جمع بسته شده است، در صورتی که (ین) علامت جمع زبان عربی است، و همه این کلمات را می‌توان با علامت جمع فارسی (ان) جمع بست: متخصصان، متخلفان و متشاعران.

\* مدرک - به معنی مأخذ و دلیل که در فرهنگ معین به فتح میم ضبط شده، در اصل به ضم میم است که اسم مکان (ادرک) باشد و برای (ادرک) فعل مجرد نیامده است تا استعمال (مدرک) به فتح میم از روی قیاس درست باشد.

\* مسئله، مشؤل - املاء هر دو برخلاف رسم الخط است.

\* مسلمان - به آنکه (بدین اسلام متدین است) معنی شده، سپس با الف و نون جمع بسته شده: مسلمانان در صورتی که مسلمان خود جمع مسلم است. ضمناً نوع کلمه نیز مشخص نگردیده است.

\* معرق - که با عین ضبط گردیده همان معرق است.

\* مکان - ذیل آن (اماکن) را جمع مکان دانسته، در صورتی که جمع مکان (امکنه) و (اماکن) جمع الجمع مکان است.

\* ملافه - به فتح میم ضبط شده، که به کسر آن صحیح است.

\* متترع - در ذیل آن الف انتراع افتاده است.

\* منتظم - به کسر ظاء صحیح است که در فرهنگ معین به فتح آن ضبط شده است.

\* منقل - به معنی آتشدان یک لغت عربی معرقی شده است، در صورتی که احمد بهمینیار می‌نویسد: اصل منقل، منقله بر وزن غلغله به معنی زغالدان است، و چون در زبان فارسی فاف نیست اصل

مُقلَّه نیز سُکله است، چنانکه اهالی بعضی دهات و ایلات هنوز منقل را منکلو گویند و اینکه بعضی کلمه مزبور را از اصل عربی و صحیح آن منقل بر وزن مرفق به معنی آلت نقل کردن پنداشته گویند: چون آتش را به وسیله آن از جایی به جایی ببرند منقل گفته‌اند. تصوّر ناصحیح و اشتباهی واضح و صریح است.

\* منیّت - این لغت از (من) فارسی و (یت) (iyat) علامت مصدر جعلی عربی ترکیب یافته است که (یت) مصدر جعلی فقط بر آخر کلمات عربی درمی آید. در فرهنگ معین فقط به استناد استعمال آن در اسرارالوحید کاربرد آن جایز شمرده شده است، در صورتی که استناد به شدّ و ندر صحیح نمی‌باشد.

\* ناپسری - ذیل آن (پسراندر) دوبار تکرار شده، یکی زاید است.  
\* نازنینی - این لغت به (ارزشمندی) معنی شده است. (ارزشمند) کلمه درستی نیست، زیرا تاکنون هیچیک از بزرگان زبان فارسی استعمال نکرده‌اند، حتی در همین فرهنگ نیز (ارزشمند و ارزشمندی) در عنوان لغتها ذکر نشده است.

\* نصیری - فقط به نوعی خریزه اصفهان معنی شده، در حالی که در آذربایجان هم به نوعی زردآلو اطلاق می‌شود.

\* نغاع - با علامت عربی (ع) ضبط شده، در صورتی که معرّب (نانه) فارسی است.  
\* هاگک - در ذیل این لغت (نسبته) با الف ضبط شده که نادرست است و صحیح آن بدون الف می‌باشد: نسه.

\* هشلهف - مینوی حشلهف می‌داند.

\* ینگه دنیا - این ترکیب را از دو کلمه ترکی و فارسی دانسته است، در صورتی که جزء اوّل آن از Jang انگلیسی به معنی جوان و جزء دوّم آن از (دنیای) عربی تشکیل یافته است، یعنی دنیای جوان.

\*\*\*

□ علایم اختصاری منابع مورد استفاده یکدست نیست، چنانکه ذیل (مخراق زدن و مخرق و نعل افکندن) دکتر خوئی زریاب ضبط شده که دکتر زریاب خوئی صحیح است. ذیل (یکه رویه) کلیلّه مینوی و ذیل (همه) کلیلّه، مصحح مینوی، و ذیل (آبادان) کلیلّه، بدون ذکر نام مصحح آورده است، و ذیل (هنگامه) دکتر بزگردی و ذیل (نفته المصدور) همان نام به علامت اختصاری (یز) و ذیل (نقصانی) محمد معین یا دو بیم (م.م.) و ذیل (ناکاج) م. معین آمده است.

(۱) بعضی کلمات هم بدون تصویر و علامت ضبط شده است، چنانکه واكك، والكك، نگاری، همه درجات نظامی و همه پولهای قدیم و غیر رایج ایران (شاهی، بیستی، اشرفی، محمودی) و گیاهانی از قبیل شاه لوج و سمسبقا و سمود ازین قبیل است.

□ در عبارات این فرهنگ ضمن معنی لغات، برخی کلمات متداول و پاره‌ای ترکیبات معمول به کار رفته است که هیچ کدام از آنها در عنوان لغتها قید نشده است و خواننده‌ای که آن کلمه را نشناسد نمی‌تواند در همین فرهنگ به معنای آنها دست یابد.

پاره‌ای از این افتادگیها و سقطاست چنین است:\*

سواری، تاپ کردن، بیوگرافی، باله، چارنمل، یشگفتار، برقی، تیر، بخودی خود، خودآموز، تک مضراب، تُرشیدن، تخته پاک کن، چرکنویس، تنه زدن، حفاری، بازخرید، دهباشی، آدامس، جمعه بازار، جادگمه، هفتگی، تکفیر، برهه، تلف، آشتی ناپذیر، آگاهانه، آهنگار، آهنگاری، آینده‌نگر، آینده‌نگری، آینه گردانی، ابر قدرت، ابر مرد، احتیاط آمیز، اسارت پاره، اسب سوار، اسب

\* کاش این صورت را القابین نقل کرده بودند که کار تطبیق و رسیدگی آسان می‌شود. بهرحال آن را چاپ می‌کند. فرهنگ نویسان دیگر هم مفید تواند بود. (آینده).

سواری، اسب فروش، استبدادی، استعمارگر، اصلاح طلب، اضحوکه، نوآوری، نوسازی، نوظهور، واردکننده، واقع بینانه، واقع نگار، واقع نگاری، وحشیانه، وارسته، ویژه نامه، همخون، هم‌رزم، هم‌طرازی، همفکری، همه پرسی، یاوگی، یاوه‌سرای، یاوه‌سراپی، یکپارچه، یکپارچگی، ستمگرانه، ستمکارانه، تندزبان، بی‌وفائی، جفتگیری، اخلاقاً، تصنیف ساز، سرودساز، خوش قدم، بی‌نزاکت، قیاساً، ستابنده، آهن فروش، برزیگری، عاده، ترانه سرای، تصنیف سرای، چانه بند، احترام آمیز، تعجب انگیز، ناهماهنگ، بی‌زبان، بی‌زبانی، زشت سیرت، بدبیت، نیزفهم، نوشنده، جفاکش، جرعه کش، قلعه گشائی، خلفی، عطابخش، حق شناسی، بزرگ اندام، سالدیدگی، مسئی، تئاری، کلاهفروش، کلاهفروشی، مثنی گری، تکوینی، کلندگر، کلنگی، تھی مغزی، تند مزاجی، دیوانه مزاج، دیوانه مزاجی، خمدار، بی‌اذیت، بی‌آزاری، کم توجهی، کم قیمت، کم ارزش، تقریباً، ندره، بی‌جرائی، کم سن، کم هوش، کم ادراک، کم هوشی، کم ادراکی، کم تجربگی، بتدریج، بی‌لطفی، بی‌لطفی، کم توجه، کم‌مذاکرن، کم مانند، کم مثل، بی‌مثل، بی‌مانند، کم‌مانندی، کم مثلی، بی‌مثلی، بی‌مانندی، دون همت، پست همت، کم‌انچه نواز، کم‌اهمیت، دیرفهم، دیرفهمی، سمفونیک، قسول گری، نواختی، دریدری، خانه بدوشی، نک خال، کم حافظه، کم حافظگی، بعضاً، تمام قدم، کلیه، متواو، جبراً، چسبناک، اطافک، دکولته، مقاربتی، آرش، سموبیت، کاتالیزور، شیفته‌سار، کشیده خوردن، رگبرگ، درختچه، مسامحه کار، گل مالی، عارفانه، چای سازی، تجربه کار، جنگ دیده، جنگ آزموده، چایکاری، صنار، قدیمی و گنجگاهی، بیگناهی، سفره‌پرواز، تخم مرغی، چرم‌سازی، صلیبی، کاغذفروش، ملحدانه، جفاجو، جفاجویی، کافر صفت، کافر صفتی، سیاه دلی، حق شناس، حق ناشناس، بازدارنده، شوکولات، زبیتی، کالا فروش، بی‌نقص، سست مزاج، سست مزاجی، تابستانه، زمستانه، تدریجاً - پسته بسته - بزرگ منشی، با استقامت، نامه رسانی، جدنی، آستین دار، منحصر، بدخلق، بداخلاق، بدخلفی، بداخلاقی، کج ذوق، بدسلیقه، کج ذوقی، بدسلیقگی، چشم پزشکی، پشکرانه، نفرت آور، نفرت انگیز، رأس الخط، ارگانیک، قلابدار، بخشندگی، شتابکار، تیز تک، کلاه باصدا، خالصاً، با مهابت، مصلحت جو، مصلحت جویی، چنگ نواز، ریش تراشی، ریش تراشیدن، زداننده، کم بینی، زیونگر، عاجزکش، زمینگیری، متکبرانه، تیره‌زنی، تقدیر، تودمیدگی، بیدادگرانه، تنگ حوصله، عاقبت جویی، سلامت خواهی، نعره زنی، مقام دوست، عشوہ کار، بی‌پیرایه، بی‌پیرایگی، پس‌ماندگی، برنج فروش، تصادفاً، دهان شویه، خاوری، باختری، فریفتگی، قه جویی، ناستعمل، سفالینه، بی‌اعتنائی، عربی دان، با فرهنگ، بی‌قابلیت، ابتکاراً، عامل، بی‌مصرف، بیحاصلی، پست همتی، ناکسی، آزردہ دلی، چوبفروش، هیزم فروش، خشک‌ر، یکدلی، بی‌آرایی، باده‌خوار، باده‌خواری، باسانی، بی‌دیانت، بی‌دیانتی، ذاق، افسانه‌سرا، سفال بز، سفال پزی، سرشکبار، گره‌دار، بلنداندام، خبرگی، خوگر فنگی، شریعت‌مدار، دهشت آور، متحدانه، نقش پذیر، نوحه سرایی، با مهابت، شجاعانه، افسانه گو، عقلاً، ناشناسنده، بخشودگی، بوکس باز، بوکس‌بازی، مشک پراکنی، نمازخوان، علاوه بر این، اهماال کار، نامحقق، سبک عقل، نامه‌ها، فراماسوئری، فتواچه، درفشانی، گردکان بازی، بی‌آبرویی، مجاناً، فرح آور، کنگره‌دار، سیم اندود، بدو، فرشته ییگر، چانه زنی، زینب بخش، اصطلاحاً، نامعتقد، برگزیننده، گره‌دار، جلوه گر، بانظم، میان بازی، ناشناختگی، خالدار، یاری‌گری، هم فکر، جاهلانه، یاوه‌سرای، نامه‌ها، نامنظم، شناختگی، بداخلاق، بی‌امانی، ناموزونی، بی‌استعداد، ذله‌دزدی، بافاده، بی‌لیاقتی، بی‌لیاقت، فاسدشدنی، شکافته گوش، کناره‌نشین، رنگارنگی، زیاده گو، دعاگویی، اغراق‌گویی، بزرگ‌گری، کشتکاری، دنیاطلبی، سرآغوش، فریبندگی، بازیکن، دایما، پرعش، زیرکانه، تومسری‌خور، قطعه قطعه، ارداناس، گوشتی، سرور، وجوباً، جواهر شناس، بی‌موی، فرخنده لقا، خجسته لقا، خانم رئیس، اصلاً، دهن کجی، لواطه کار، لولاساز، تصحیم، کلینیکی، معمولاً،

پرنقش و نگار، کاویانی، خفتنگاه، شکفته، باصیرت، جنبشی، سوخت و ساز، درمان شناسی، شاعر نما، مفصل شناسی، انتزاعی، جمعاً، متحداً، بی همسری، جبراً، جسمیت، پاسخگویی، باحشمت، خیره چشم، بی غش، بی آمیغ، کاهنده، می زدگی، پشت خمیده، رنجیده خاطر، کوهنورد، کوهنوردی، امردبازی، کاهنی، پس پسگی، راستگی، سیخکی، هول هولکی، تیز فهمی، بدسگالیدن، برنجکاری، ستمکاره، نوالزین، چاشتگاهان، خورانگاه، نیمه وحشی، در یوزه گر، سبک شناسی، باتمکین، دیوهضم، باتلاق، باتلاقی، تفرج کنان، تفریح کنان، منجسی، خوش معاشرت، مهرورز، خوش معاشرتی، مهرورزی، شلمسی، لاابالیگری، تالارخانه، اشک ریزان، گزاینده، برگزیدگی، بی ادبانه، بی یار، بی مدد، مهرگل، بخت گشا، سخاوتمند، سخاوتمندی، خریچه، ناشنوایی، غلام گردشی، باکترم، بدقیافه، بدقیانگی، بی مشتری، بی رونق، بی رواج، زن باز، اندوهبار، پاره پاره گی، کرانه گیری، تیزنگری، دروغ آمیز، درمان شناسی، چرکینی، انباشتگی، شعبده گر، شعبده گری، ترس آور، خوانگیز، خوف انگیزی، زشت گوئی، خوابگزاری، شکافتگی، بهم پیوستگی، بی اندام، تن آسایی، هم وزنی، رمیدگی، اندوزنده، شکم بندگی، حدساً، سحرخیز، سحرخیزی، بی هنر، بی هنری، چیره زبان، ابلقی، کهنگی، حضوراً، برحسب، بمناسبت، فوراً، سریعاً، ژرف نگر، کم قیمت، کم سرمایه، بی علاج، بی مانند، ناصحیح، کم حافظه، کم حافظگی، بی اختیار، بی اختیاری، بی تعصب، بدشکل، بدترکیب، بدقواره، بی نظم، بی توشه، بیخانمان، بی نظمی، بی خانمانی، بی طراوت، بی معرفت، بی منصب، بی اعتبار، بی آبرو، بی ناموس، باجلال، کیوسک، بالاخره، غرور آور، بخشایشگر، باجگیر، ریسمانباز، بازیان، مطبوعه چی، یارانی، هم‌ریشه، بی گذشت، دهلیزخانه، شدیداً، بی مزه، بی مزگی، باوقر، بی وقار، بی وقار، بامهابت، باشوکت، کاوشگر، خوش ادبی، خوش باطن، کینه ورز، کودبی، تندذهنی، خوب سرشت، عاقل، بی عاطفگی، بدطعم، بدشکل، بدصورت، خوش یمنی، ناسازگویی، چپین دار، سالمندی، بی معنی، دیدگی، آسانی، بی تدبیر، بی بصیرت، خلاصه، تفضلاً، شمرندی، تیزخاطر، رزمنده، شیر نشان، بهتان گوی، جاودانگی، جلق زنی، اشرافیت، ایرادگیری، شکسته بالی، دشواریاب، بی آبرویی، برانگیزاننده، روزه گشایی، ابداء، برافروختگی، پاتیناز، چپین خوردگی، بازگونگی، بهم خوردگی، شرمزدگی، بدعق، بدخلق، ترانگین، بداقبال، بالیدگی، تندمزاجی، تندخویی، علایه، فتنه جویی، هرج و مرج طلبی، پر آشوب، جفتک پرانی، جفتک پران، جفتک زن، جفتک زدن، خوگر، روشنگر، دورافتادگی، بخت آور، آهک فروش، خیانت گر، چسبیدگی، متحداً، اجمالاً، شرعاً، توسعاً، برگزیدگی، لغه، کمک کار، بی تفاوت، ناهم وزن، بی توقع، بی مناسبت، بی مروت، بی مروتی، نامجهز، ناشناختن، نابرابر، ناهمساز، نابرابری، ناهمسازی، بی فراست، شکاربان، شکاربانی، شکارافکن، شکارافکنی، شکارانداز، درشت هیكل، تره دیو، تره غول، بی فرهنگه، تنزیل خور، تیرگر، خسته خانه، بآیین، آموزندگی، سفیدگری، خیرگیر، خیرگیری، بنازگی، خوش فطرت، نجیب زادگی، مجرداً، باوجاهت، بدقول، بی موقع، بی مورد، نامنظم، نامشهود، نامعفی، نامبهم، بی تشخیص، ناهمجنس، بی اراج، بی حرمتی، نخرائیده، بدخدمتی، بدطعم، نوکیسگی، شکندگی، ناخراشیده، ناشسته، بی اطلاع، نامتغیر، نامقطع، بی یاقتی، بی ارزش، نیشکرزار، معروفیت، سرشناسی، مبارک دم، مبارک نفس، نامنتظر، نامتداول، بی تکلف، بی انتها، درمان ناپذیر، بی آرایش، مرثیه سرای، پروغن، باجرات، خوش قلبی، نرم دلی، بی رغبتی، رنجیدگی، بی میلی، ضروراً، دوگانگی، دیرنشین، بی قابلیت، دیو صورت، دیونهاد، تیزطبع، تندبوی، تیززبان، رویدنگاه، ریشه ای، خوش معامله، بالا برنده، حقیقت جوی، شگفتی آور، شگفتی انگیز، فرود آمدنگاه، مشروب سازی، رضامندی، ملالت آور، جوراجور، نوع بنوع، برآمدگی، ازهم پاشیدگی، بلندمنظر، توهین آمیز، دلزدگی، بی رغبت، زره ساز، زره گر، ملک دار، قرسانی، نفرت انگیز، نفرت انگیزی، تندفهم، کهنه پوش، بی زیور، بی زینت، بی زیوری،

فهارست، سپاهگیری، سگانده، کم سواد، کم اطلاع، روسپیگری، دوشادوش، عنان با عنان، یحتمل، بی‌مزد، ناهماهنگ، تظلم نامه، دشمن شکر، بی‌استعداد، خوش صحبت، بدکرداری.

### توکیبات خارجی (عربی)

بالاستحقاق، بالبداهه، بلانحراف، بلاتغییر، بلارقیب، بلامحتوی، بین‌العائمه، ذی ربط، ذی مدخل، ذی نفع، ذی نفوذ، سریع‌الهضم، شیخ‌المراقین، صاحب‌الامر، علی‌الترتیب، فوق‌التصور، کثیرالعدده، کثیرالمله، مأموف علیه، متساوی‌الحقوق، متنوع‌الخروج، منبع‌النفس، مهدورالدم، نعم‌الخلف، واجب‌الحرمة، واجب‌النفقه، مختلف‌المسلک، کریم‌المنظر، امیرالجهش، بلاتعددی، بالاخص، مستمتع‌الحصول، بطش‌التأثیر، رئیس‌التجار، مشارالیه، بلادوام.

\* \* \*

### کتابهای تازه ایرانشناسی

**Blair, Sheila S.:** The monumental inscriptions from early Islamic Iran and Transoxiana / by Sheila S. Blair. - Leiden [u.a.]: Brill, 1992. - XV, 307 S. (Studies in Islamic art and architecture; 5).

**Chitty, Jean:** Posting to Persia: British Embassy, Tehran 1948- 1950 / by Jean Chitty. - 1. publ. Lymington: Belhaven, 1990. - VI, 116 S.

**Fawcett, Louise L.:** Iran and the Cold War: the Azerbaijan crisis of 1946 / Louise L'Estrange Fawcett. - 1. publ. - Cambridge [u.a.]: Cambridge University Press, 1992. - XII, 227 S. (Cambridge Middle East library; 26).

**Friedl, Erika:** Die Frauen von Deh Koh: Geschichten aus e. iranischen Dorf / Erika Friedl. Aus d. Amerikan. von Jutta Ostendorf. - München: Knesbeck u. Schuler, 1991. - 227 S.

**Ġalāl. ad. Dīn Rūmī:** Traumbild des Herzens: hundert Vierzeiler / Dschalaluddin Rumi. Ausgew., aus dem Pers. übertr., eingel. u. erl. von Johann Christoph Bürgel. - Zürich: Manesse- Verl., 1992. - 143 S. - (Manesse - Bücherei; 45).

**Humbach, Helmut:** The Gāthās of Zarathushtra and the other old Avestan texts / by Helmut Humbach. - Heidelberg: Winter. - (Indogermanische Bibliothek: Reith 1, Lehr- und Handbücher).

**Ibrahim, Jamshid:** Kulturgeschichtliche Wortfor. schung: persisches Lehngut in europäischen Sprachen / Jamshid Ibrahim. - Wiesbaden: Harrassowitz, 1991. - XLII, 367 S.

**Machhour, Mohga:** La révolution iranienne dans la presse égyptienne / Mohga Machhour; Alain Roussillon. - [Le Caire]: CEDLJ, 1982. - 110 S. - (Dossier / Centre d'Etudes et de Documentation Economique, Juridique et Sociale; 1982,4).

**Mani:** [Kosmogonische Sabuhragan- Texte] Manis kosmogonische Sabuhragan-Texte: Edition, Kommentar und literaturgeschichtliche Einordnung der manichäisch-mittelpersischen Handschriften M 98/99 I und M 7980- 7981 / Manfred Hutter. - Wiesbaden: Harrassowitz, 1992. - IX, 175 S. - (Studies in oriental religions ; Vol. 21).

**Nizāmi:** Das Alexanderbuch = Iskandarname / Nizami. Übertr. aus dem Pers., Nachw. und Anm. von J. Christoph Bürgel. - Zürich; [Stuttgart]: Manesse - Verl., 1991. - 678 S. III- (Persian heritage series: 37) - (Manesse Bibliothek der Weltliteratur). Einheitssacht.: Iskandar- nāma

**Teague, Jones, Reginald:** Adventures in Persia: to India by the back door / Ronald Sinclair. - 1. publ. - London: Witherby, 1988. - 216 S.

\* \* \*

**Erzählungen aus Persien:** persische Prosa aus elf Jahrhunderten / Uto von Metzler. Hrg. von Nosratollah Rastegar. - Graz: Leykam, 1991. - 415 S. - (Arbeiten aus der Abteilung "Vergleichende Sprachwissenschaft" Graz; 3).

**The Holmes expeditions to Luristan** / Erich F. Schmidt; Maurits N. van Loon; Hans H. Curvers. - Chicago, Ill.: Oriental Institute of the Univ. of Chicago. - (University of Chicago Oriental Institute publications; 108).

### رسالہ ها

**Bagheri, Hamid:** Wohnungsbau in heisstrockenen Gebieten des Iran am Beispiel der Stadt Yazd / vorgelegt von Hamid Bagheri. - 1991. - V, 374 S. graph. Darst., Kt. Stuttgart, Univ., Diss., 1991.

**Babrami, Alijomah:** Analyse und Bilanz der wirtschaftlich- industriellen Entwicklung in Iran von Amir Kabir bis zur Schwarzen Revolution 1848-1978 / vorgelegt von Alijomah Bahrami. - 1988. - 565 S.; graph. Darst. Marburg, Univ., Diss., 1988.

**Hoglund, Kenneth G.:** Achaemenid imperial administration in Syria - Palestine and the missions of Ezra and Nehemiah / by Kenneth George Hoglund. - 1989. - X, 496 S.: Duke Univ., Diss., 1989.

**Kheirabadi, Masoud:** Iranian cities: formation and development / by Masoud Kheirabadi. - 1. ed. - Austin, Tex: Univ. of Texas Pr., 1991. - XIV, 132 S.

## جشن نامه لوئی واندن برگ

در سال ۱۹۸۹ جشن نامه لوئی واندن برگ باستانشناس بلژیکی در دو مجلد در شهر گانت (گنت) انتشار یافت. چون غالب مقاله‌های مندرج درین کتاب حجیم مربوط به باستانشناسی ایران است نام کتاب و فهرست مندرجات آن آورده می‌شود.

ARCHAEOLOGIA IRANICA ET ORIENTALIS

- Edenda Curaverunt L. De Meyer et E. Haerinck. Gent. 1989. 1054

مهمترین کتاب واندن برگ درباره ایران کتاب باستانشناسی ایران اوست که مرحوم دکتر عیسی بهنام رنج ترجمه آن را کشید و دانشگاه تهران آن را به چاپ رسانید. البته اکنون بر آن کتاب باید فصول و اطلاعات متعدد و تازه‌تر را افزود، ولی هنوز برای تاریخ باستانشناسی ایران تألیفی یگانه است. خوشبختانه اکنون دارای دوستان و آگاهان در رشته باستانشناسی است و مکتبی است که مهدی بهرامی، محمدتقی مصطفوی، عیسی بهنام، علی سامی و مخصوصاً دکتر عزت‌الله نگهبان پایه‌گذاران آن بوده‌اند و می‌باید قدر و ارزش خدمات و جانفشانی‌های همه آنها را دانست.



## Volumen I

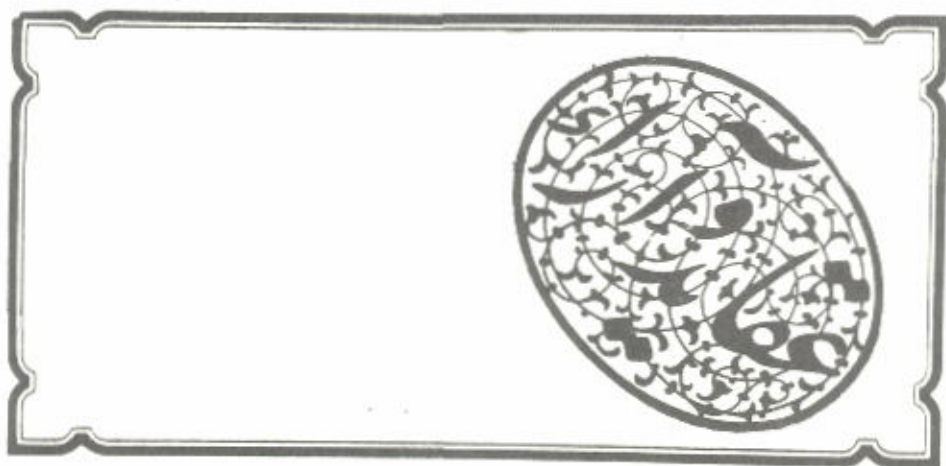
L. DE MEYER, Préface	xi
E. HAERINCK, Biographie et bibliographie du Professeur Louis Vanden Berghe	xiii
K.G. STEVENS, Eine ikonographische Untersuchung der Schlange im vorgeschichtlichen Mesopotamien	1
M. LEBEAU, Notes sur l'expansion urukéenne	33
A. TOUROVETZ, De l'espace libre à la rue. Origine, processus de formation et conception de la voie de circulation en Mésopotamie	49
L. TRÜMPPELMANN, Zum frühgeschichtlichen Silobau im Alten Mesopotamien	67
B. COESSENS, Bent Pins in the Near East in the Third Millennium B.C.	85
I.N. KHLOPIN, L.I. KHLOPINA, Double-spiral Headpins in the Middle East	99
M.A. LITTAUER, J.H. CROUWEL, Metal Wheel Tyres from the Ancient Near East	111
M. DUCHESNE-GUILLEMIN, Sur la lyre-kithara géante	127
W.M. SUMNER, Anshan in the Kaftari Phase: Patterns of Settlement and Land Use	135
G. AZARPAY, The Neo-Sumerian Canon of Proportions in Art	163
G.P.F. VAN DEN BOORN, The Life and Times of a Leiden Torso	181
B. HROUDA, Zu einer männlichen Terrakotta aus Isin	207
L. DE MEYER, Le dieu Ninsianna ou l'art de transposer les logogrammes	213
M.-J. STEVE, F. VALLAT, La dynastie des Ighalkides: nouvelles interprétations	223
G. GROPP, Ein elamischer Baderitus	239
P.R.S. MOOREY, The Hurrians, the Mittani and Technological Innovation	273
E.O. NEGAHBAN, Horse and Mule Figurines from Marlik	287
P. AMIET, Autour de Marlik	311
J. CURTIS, A Grave-group from Qeytariyeh near Teheran (?)	323
R.M. BOEHMER, Rillenverzierte Keramik vom Zendan-i Suleiman	335
O.W. MUSCARELLA, Multi-piece iron Swords from Luristan	349
P. MATTHIAE, Old Syrian Ancestors of some Neo-Assyrian Figurative Symbols of Kingship	367
R. MUYLDERMANS, Two Banquet Scenes in the Levant	393
T. ÖZGÜÇ, Horsebits from Altintepe	409
C. METDEPENNINGHEN, The Urartian Belts	421
I. MEDVEDSKAYA, The end of Urartian Presence in the Region of Lake Urmia	439
E. HAERINCK, The Achaemenid (Iron Age IV) Period in Gilan, Iran	455
D. STRONACH, The Royal Garden at Pasargadae: Evolution and Legacy	475
H. VON GALL, Das achämenidische Königsgrab. Neue Überlegungen	



und Beobachtungen	503
K. TANABE, An Achaemenid Silver Pegasus-Rhyton	525
E. PORADA, A Ram's Head from Iran	537
W. VOGELSANG, Peripheral Remarks on the Persian Achaemenid Empire	543
H. SANCISI-WEERDENBURG, The Personality of Xerxes, King of Kings	549
M.A. DANDAMAYEV, The Old Iranian <i>pasa'du</i>	563
H. DE MEULENAERE, Recherches chronologiques sur un groupe de monuments memphites	567

Volumen II

D. HOMÈS-FREDERICQ, Un temple nabatéen à Lehun (Jordanie)	575
D.T. POTTS, Seleucid Karmania	581
P. CALMEYER, Gute Geister	605
A. INVERNIZZI, L'Héraclès Epitrapezios de Ninive	623
J. WOLSKI, Sur l'impérialisme des Parthes Arsacides	637
M. AZARNOUSH, Mil-e Naqârah Hânah, a Complex of two Čahâr-Tâqs in eastern Fars	651
W. KLEISS, Niasar — Chahar Taq und Burg-Siedlung	663
R. BOUCHARLAT, Cairns et pseudo-cairns du Fars. L'utilisation des tombes de surface au 1 <sup>er</sup> millénaire de notre ère	675
D. HUFF, Ein christliches Felsgrab bei Istakhr	713
R.N. FRYE, Retractiones Archaeologiae	731
B. OVERLAET, Swords of the Sasanians. Notes on Scabbard Tips	741
G. HERRMANN, Parthian and Sasanian Saddlery. New Light from the Roman West	757
E. DE WAELE, L'investiture et le triomphe dans la thématique de la sculpture rupestre sassanide	811
B. GOLDMAN, The Imperial Jewel at Taq-i Bustan	831
P.O. HARPER, A Kushano-Sasanian Silver Bowl	847
R. GÖBL, Silberappliance mit dem Porträt eines vornehmen Iranischen Hunnen des Alyon-Zweiges	867
Ph. GIGNOUX, R. GYSELEN, Sceaux de femmes à l'époque sassanide	877
A. JEROUSSALIMSKAJA, A propos de l'influence sassanide sur l'art des tribus alains (une trouvaille au Caucase du Nord)	897
J. DUCHESNE-GUILLEMIN, Gozihr	917
G. GNOLI, On Kushan and Avestan Yima	919
I. DEMANT-MORTENSEN, P. MORTENSEN, On the Origin of Nomadism in Northern Luristan	929
C.C. LAMBERG-KARLOVSKY, Ethnoarchaeology: Legend, Observations and Critical Theory	953
E. KEALL, Islam's Debt to Parthian Art	977
B. BRENTJES, Akyr-Tash, eine Umayyadische(?) Residenz in Kirgisien	1001
F. BAGHERZADEH, Iconographie iranienne. Deux illustrations de Xel'at de l'Année 583H. 1187 après J.-C.	1007
E. YARSHATER, The Dialect of Borujerd Jews	1029
I. AFSHAR, فهرست آثار تاریخی بیابانک (List)	1047



دکتر مظاهر مصفا

### شیوهٔ املایی من \*

شیوهٔ املایی من درین کتاب تا آنجا که دست کارگزاران طبع و نشر و تصرف خواه و ناخواه و آگاه و ناخود آگاه ایشان به حکم عادت چشمی و اعتیاد ذهنی راه را بسته نداشته است، اعمال تدریجی همان اعتقاد دیرین چهل ساله است که در باب انفصال مرکب و بسیط کلمه‌ها دارم. اعمال این شیوه تدریجی و برای کسانی که ذهن و چشم‌شان به صورت مألوف و شکل مانوس شیوه‌های معمول خوی گریست موجب کندخوانی و بدخوانی است. من خود در بازخوانی نوشتهٔ خود به سبب همین عادت گرفتار وقفه و تأخیر در بازشناسی مقصود و درک سهل و ساده و روان مطلب می‌شوم و انتظار ندارم که هیچ کس یک باره از عادت و الفت روزگاران گذشتهٔ خود روی گردان شود. این شیوه که به نظر من معقول‌ترین سببی است برای رسیدن به آسانی و یکسانی کتابت و رهایی از روش‌های صعب و پیچیدهٔ قاعده‌سازان املا و سلیقه‌های کج‌منشیان دوران صفوی و قاجاری و کاتبان بی‌اعتنا به ارتباط لازم و کافی میان نویسنده و خواننده، در گردش دوران و گذشت روزگاران نه چندان کوتاه از طریق سوادآموزی و ترویج آن در کتاب‌های درسی ابتدایی ثمربخش است.

هیچ استدلالی درست در قبال پیش نهاد اصل انفصال براساس منطق و سابقهٔ خط و حکومت عقل دیده نمی‌شود. اصل این است که هر کلمه حرمت و حیثیت و شکل و صورت و حد و رسم و مرز طرف جغرافیایی خود را داشته باشد و همیشه و همه جا یک سان نوشته شود و سرودم و دست و پای کلمه‌ها را در هم فرو نکنیم و شکل‌های عجب‌انگیز از بسیط و مرکب کلمه‌ها در نیآوریم.

این استدلال که اگر کتاب چه را جدا بنویسیم در دو جمله که یکی سؤال است و یکی اخبار گرفتار التباس می‌شویم درست نمی‌نماید.

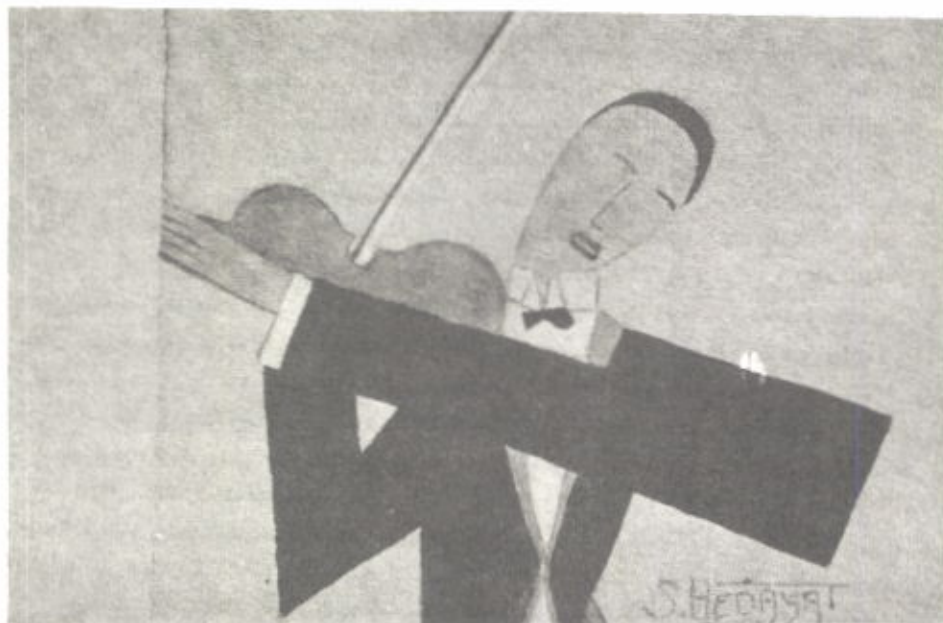
تو می‌گویی در دو جمله «ازین کتاب چه می‌خوانی» و «ازین کتاب چه می‌خوانی». باید در حال اخبار «کتابچه» و در سؤال «کتاب چه» نوشت. همین حال را با دفتر چه داریم. آخر برای رفع التباس دفتر را چه گونه به چه می‌چسبانی و مثل دفتر چه، چه قدر مصغر و مرکب داریم. آسانی سایه‌نشین یکسانی و یک نواختی است و استحکام قانون و قاعده و حکم و آیین به نداشتن یا بسیار کم داشتن استنشاست. ماست

\* نوشته‌هایی که درین بخش چاپ می‌شود دلالت بر آن ندارد که آینده یا نظرهای مندرج آنها موافق نظر دارد. (آینده).

مالی کن یک وقت فعل امرست، یکوقت صفت فاعلی مرگب مرخم. پس گاهی باید ماست مالی کن بنویسیم و گاهی ماستمالیکن و همین حال دارد ریش تراش و ماهی سرخ کن و مستعمل فروش و مصیبت کش و صلوات فرست و ملقح پوش و مملکت فروش و معلق زن و مکافات ده و کشتی نشین و متلک گو و محکم کار و سفت کوب و سفت کار و مال مردم خور و مباحثات کن و سیکی فروش و موهوم پرست و پوست تخت انداز و فرصت طلب و ماشین نویسی کن و پی کن و پی ریز. این ها را یک بار سرهم بنویسید ببینید چه شکل های عجیبی و چه نمودارهای چندش انگیزی از اسکلت بعضی از سوسماران روزگاران پیش از تاریخ و جانوران رعب آور چهار کله و هشت پا و شش دست خیالی به دست می آید. با مرگب مخنوم به های مختلفی چه کنیم با جامه دران و جامه دار و سینه سوز و کینه طلب و روضه خوان و مویه گیر و مویه گر و نامه نویس و خامه به مزد و جامه ساز و حماسه پرداز و سرمایه دار و پاچه بگیر و گربه صفت. و چه کنیم با مرگبی که جزء اول آن به الف و دال و ذال و را و زا و زو و او مخنوم است. با دربند و درکوب و زرکوب و خربگیر و خبردان و مزدبگیر و نخودبریز و باده ها و سدها نظیر این جمله چه کنیم. از برای رفع اشتباه و التباس باید به سایه دیوار یک سانی و یک نواختی تکیه داد، تا جایی که ممکن است و می توانیم. من می گویم در طول زمان و به شرط بی اعتنا بودن به زمان و زبان و ادب و تاریخ و مدتیّت و فرهنگ ایران می توان از شرّ این بهل بشوی خط و زبان نجات یافت. تو غیرت کن و نامه ننگین و رنگین نظام لعنتی آموزش واحدی را از هم بدران. حال و آینده زبان و فرهنگ ملّتی کهن سال و مدتیّت عمیق و عریق را از دست مثنی تازه کار مغرور بازی گوش سر به هوا به درکن، می توان با عشق و اشتیاق از گرداب این پریشانی و افتراق به ساحل نظم و سامان آمد.\*

\* \* \*

\* نقل از دیوان حکیم نزاری قهستانی. جلد اول. چاپ شده به نفعه دکتر محمود رفیعی (تهران، ۱۳۷۱).



از نقاشیهای صادق هدایت که مصطفی فرزانه به صورت کارت پستال در فرانسه چاپ کرده است

## خاطره‌ای دربارهٔ نصره الدوله \*

- ۱ -

از موقعی که رضاشاه در شمال ایران علاقه ملکی پیدا کرد، هر سال سه مرتبه بمازندران مسافرت می‌نمود، یکی در اردی بهشت و دوم در آبان که این دو سفر تا گنبد قابوس سرکشی می‌کرد و هر دفعه متجاوز از بیست روز طول می‌کشید و سوم در نیمهٔ مرداد و بجزوچهٔ گرما بود که فقط دو شب در کلاردشت می‌خوابید. در مسافرت بهار و پائیز در ترکمن صحرا مراسم اسب دوانی در حضور او انجام می‌شد و در اسب دوانی پائیز هیأت دولت و عده‌ای از رجال هم دعوت می‌شدند که در راه آهن بندرشاه از ایشان پذیرایی بعمل می‌آمد و بعد از مراسم اسب دوانی مدعوین به طهران مراجعت نموده و رضاخان بمسافرت خود برای سرکشی باملاکش ادامه می‌داد. در تمام مسافرتهاش کامنکار هر یک با هفت نظامی مسلح سرنشین بریاست یک سروان بلافاصله بعد از اتمیل رضاخان حرکت می‌کردند و هرکجا هم که او شب اقامت می‌نمود همین عده که گارد نامیده می‌شدند در اطراف خوابگاه او کشیک می‌دادند.

در یکی از مسافرتها پائیز حاج مخیرالسلطنه رئیس‌الوزراء بود، تیمورتاش وزیر دربار و نصرت‌الدوله وزیر مالیه. رضاشاه معمولاً شبها زود می‌خوابید و صبح زود از خواب برمی‌خاست. یک شب اقامت در بندرشاه میل کرد که بعد از شام ساعتی بازی بکند. تیمورتاش قبلاً افراد را بعرض رسانده که خودش و جعفر قلی خان سردار اسعد وزیر جنگ و ادیب السلطنه سمعی وزیر داخله و فیروز میرزا نصرت‌الدوله وزیر مالیه بودند. گویا سردار رفعت نقدی هم بود. پذیرایی اسب دوانی پائیز با وزارت راه بود. اینچنان هم برای بازدید راهها رفته و شب در بندرشاه بوم. موقعیکه همگی در اطاقهای خود مشغول مقدمات خوابیدن بودند ناگهان فریادی در فضا بلند شد، رئیس گارد، رئیس گارده. سروان رئیس گارد از اطاق بیرون آمد دید پیشخدمت رضاشاه است می‌گوید امر فرمودند نصرت‌الدوله را زندانی کنید. در ایستگاه راه آهن محلی بعنوان زندان وجود نداشت. سروان، نصرت‌الدوله را باطاق خود برد. بعد تیمورتاش آمد بیرون و با دست پاچگی پرسید اطاق آقای رئیس‌الوزراء کدامست؟ اطاق مخیرالسلطنه را باو نشان دادند. دق‌الباب کرد و داخل شد و بعد از چند دقیقه بیرون آمد و رقت بطرف اطاق خودش. بنافاصله ده دقیقه مخیرالسلطنه از اطاق بیرون آمد پرسید اطاق خواب اعلیحضرت کدامست؟ همراه او رفتند و نشان دادند. توسط پیشخدمت اطلاع داد و داخل شد.

بعد نقل کرد که رضاشاه می‌خواست بخوابد. روی رختخواب نشسته و یک عبا روی دوش انداخته بود. رضاشاه همیشه روی زمین می‌خوابید و هیچ موقعی از تختخواب استفاده نمی‌کرد. حتی موقع افتتاح راه آهن جنوب یک تختخواب چوبی با شیر و خورشید و تاج از طرف نجاران راه آهن ساخته شد و به رضاشاه گفتند که نجاران افتخار می‌کنند که اعلیحضرت از آن استفاده فرمایند. گفت آنرا بدربار طهران بفرستید و پولش را هر قیمت برای راه آهن تمام شده از دربار بگیریید.

بهر حال مخبرالسلطنه گفته بود اگر چه رویم سیاه است ولی ریشم سفید است. نصرت الدوله اگر بی ادبی هم کرده وزیر دولت اعلیحضرت است و برای چاکر اسباب سرشکستگی است. استدعا دارم اجازه فرمایید مرخص شود. رضاشاه گفته بود خودت از طرف من به رئیس گارد بگو آزادش کنند. مخبرالسلطنه از اطاق بیرون آمده رئیس گارد را احضار و امر رضاشاه را ابلاغ نمود و نصرت الدوله آزاد شده باطاق خودش رفت. نصرت الدوله وزیر کابینه مخبرالسلطنه بود، ولی چون مخبرالسلطنه اهل زدوبند نبود او با تیمورتاش وزیر دربار زدوبند داشت.

## - ۲ -

سیاه‌الدین دیده‌ور رئیس دفتر نصرت الدوله یک روز نقل کرد که صبح از فرماتیه تلفن زدند وزیر کسالت دارند و بشهر نخواستند آمد. بعد نصرت الدوله شخصاً تلفن زد و دستور داد پرونده نفت جنوب را که در قفسه پشت میز خودش است بردارم و ببرم فرماتیه. من (یعنی دیده‌ور) پرونده را برداشتم احتیاطاً با دفتر رمز لندن بردم به فرماتیه. پیشخدمت گفت آقای وزیر دربار در اطاق وزیراند. گفتم بایشان بگویید پرونده که خواسته بودید حاضر است. پیشخدمت رفت و مراجعت کرد و مرا بداخل اطاق راهنمایی کرد. من پرونده را روی میز گذاشتم. دستور دادند خودم در اطاق انتظار بمانم. بعد از تقریباً یکساعت و نیم پیشخدمت آمد و گفت شما را احضار کرده‌اند. رفتم داخل اطاق پیش‌نویس یک تلگراف به لندن را که خودشان نوشته بودند بمن دادند و گفتند این تلگراف را خودت در اینجا رمز کن و فقط رمزش را ببر نزد پاکروان کنیل وزارت خارجه بده امضا کند و بر گردان اینجا. من تلگراف را رمز کردم آمدم بشهر و رفتم بوزارت خارجه و پیغام دادم برای پاکروان که از طرف وزیر مالیه آمده‌ام. فوراً مرا پذیرفت ورقه تلگراف را دادم و گفتم که آقای وزیر دربار الان در فرماتیه نزد وزیر مالیه هستند و مرا فرستاده‌اند که این تلگراف را بامضاء جنابعالی برسانم و نزد ایشان برگردانم. پاکروان اسم وزیر دربار را که شنید با دست پاچگی بالای ورقه را گرفت و برگرداند روی تمام تلگراف و انتهای پایین ورقه را نشان داده پرسید اینجا را باید امضاء کنم؟ گفتم بله. امضاء کرد و دو دستی داد بمن. خواستم خداحافظی کنم و راه بیفتم گفت یک خواهش از شما دارم. گفتم امر بفرمایید. گفت شما بحضرت اشرف تیمورتاش عرض بکنید که چون امر ایشان بود بنده تلگراف را نخوانده امضاء کردم. من گفتم اگر می‌خواندید هم چیزی ملتفت نمی‌شدید، زیرا تلگراف رمز است. گفتم بهر حال این جمله را به حضرت اشرف عرض کنید. برگشتم به فرماتیه. پس از کسب اجازه وارد اطاق شدم. عرض کردم تلگراف امضا شده حاضر است. تلگراف را از من گرفتند و پرونده را دادند که بشهر بیاورم و بجای خودش بگذارم. وقتیکه تعظیم کردم و خواستم از اطاق بیرون بیایم نصرت الدوله گفت بگو بیستم پاکروان با چه زستی تلگراف را امضاء کرد. گفتم اگر حقیقت را بخواهید خودایشان هم تقاضا کرده‌اند که زستان را بعرض حضرت اشرف وزیر دربار برسانم و تفصیل را نقل کردم. مدتی خندیدند. نصرت الدوله به تیمورتاش گفت ملاحظه بفرمایید پیش‌بینی ما صحیح بود.

## آینده

مرحوم عباس رأفت چند سال است که درگذشته است. از او چند مقاله و خاطره در دوره‌های ۶ و ۷ مجله چاپ شده است. واسطه رسیدن مقالات او مرحوم مهندس احمد مصدق بود که با آن مرحوم در وزارت راه همکار بودند. خدا روان هر دو را شاد کند.



احمد سهیلی خوانساری

## نامة ملکم خان به میرزا حسین خان سپهسالار\*

در سال ۱۲۵۹ هجری قمری طفلی ده ساله برای تحصیل علم و دانش روانهٔ پاریس شد و باهوش و استعدادی که داشت پس از هشت سال در فلسفه و حکمت طبیعی و مهندسی فارغ التحصیل شد. اواخر سال ۱۲۶۷ بایران بازگشت، یعنی زمان صدارت میرزا تقی خان امیر و مترجم دولت و سال بعد که دارالفنون افتتاح شد در آنجا معلم زبان و مترجم معلمین اطریشی گردید.

این جوان ملکم نام داشت و بسال ۱۲۴۹ در اصفهان ولادت یافته بود. پدر ملکم میرزا یعقوب خان از ارامنهٔ جلفای اصفهان و ظاهراً مسلمان جدید - الاسلام و در خدمت سفارت روس به مترجمی اشتغال داشت، ولی چنانکه بعضی از نویسندگان نوشته‌اند برای انگلستان جاسوسی می‌کرد. ملکم پیش از آنکه به پاریس رود فارسی را خوب آموخته و با آداب اسلامی آشنایی داشت و چون فرنگ رفته بود در اجتماع آنروز خوش می‌درخشید. در دارالفنون برای روشن کردن افکار شاگردان جوان در راه آزادی و برقراری قانون کوشش

\* - این نامه که از ملکم است آقای سهیلی خوانساری فرستاده بودند که به کوشش آقای محمدرسون دریاگشت استنساخ شده و با سرگذشت ملکم چاپ می‌شود. فرضی است برای اینکه پژوهشگران با سندی دیگر به تجسس در احوال او بپردازند. گاش آقای سهیلی خوانساری محل نگاه‌داری سند را نوشته بودند و دربارهٔ تاریخ نگارش گزارش تفضیلی داده بودند. ظاهراً مربوط به سال ۱۲۸۹ قمری است (۱).



فراوان می‌کرد، هرچند این سعی با اصول و روش محیط سازگار نبود و بقول مخبرالسلطنه هدایت بالاخره دسته گل آب داد و مسئولین وی را مخزب تشخیص داده، از دارالفنون بیرون کردند و ناصرالدین شاه که سالی یکبار از آنجا بازدید می‌نمود از آن پس دیگر به دارالفنون نرفت. ملکم در سال ۱۲۷۲ مترجم وزارت خارجه و با درجه سرهنگی آتامازور و مترجم مخصوص شده و به دریافت نشان درجه اول سرهنگی و حمایل سفید مفتخر و آنگاه مأمور سفارتخانه ایران در اسلامبول گردید.

در همین سال فرخ خان امین‌الملک با هیأتی برای مصالحه و رفع اختلاف و عقد معاهده با انگلستان مأمور دربار فرانسه روانه و ملکم از اسلامبول با این هیأت بسمت مترجمی همراه گردید و اختلاف ایران و انگلستان در مورد هرات بوساطت ناپلئون سیم پادشاه فرانسه رفع و قرارداد و مصالحه جدید بسته شد. در این سفر ملکم فراماسونر و بعد از آنکه بایران بازگشت در تهران بسال ۱۲۷۵ فراماسون را که در آنوقت به فراموشخانه مشهور بود دایر و گروهی از اعیان و شاهزادگان را گرد خود جمع کرد و همه را به آزادی و جمهوریت راغب می‌نمود و پنهانی چند سال جلسات این انجمن را تشکیل می‌داد و پدر و دو برادرش اسکندرخان و میکائیل خان با وی همکاری داشتند و هم در سال ۱۲۷۵ نخستین خط تلگراف را در ایران احداث کرد. بالاخره اسرار اساس فراموشخانه فاش گردید و جمعی شاه را نگران ساختند و کشف شد که ملکم در چه کارست و فراموشخانه را به چه مقصود برپا ساخته است.

در سال ۱۲۷۸ بامر دولت بساط فراموشخانه برچیده شد و تنی چند از اعضای انجمن را که نام و نشانی داشتند دستگیر کرده بزندان افکندند و گروهی را به بغداد تبعید کرده و بعضی از بیم مخفی شده و یا بخارج از ایران گریختند و در روزنامه دولتی نوشته شد که هرگاه بعد از این اجامر و او باش شهر لفظ فراموشخانه را بر زبان جاری کنند و پیرامون این مزخرفات گردند مورد خشم و غضب دولت قرار خواهند گرفت.

پدر ملکم به بخارا فرار کرد و ملکم به بغداد تبعید شد. باب عالی از وجود او در بغداد ناراضی بود. به دولت ایران نوشت این شخص مقصد است و وجودش در عراق موجب اختلال خواهد شد و ذر پی آن از بغداد اخراج گردید و او ناگزیر به اسلامبول رفت و در آنجا با میرزا حسین خان سپهسالار که در آنوقت وزیر مختار ایران بود ملاقات کرد. میرزا حسین خان سبب مسافرت از او پرسید. وی داستان فراموشخانه و تأسیس و انحلال آنرا بشاه نسبت داد و میرزا حسین خان اظهارات او را به تهران گزارش داد. وزارت خارجه در پاسخ نوشت شاه از ملکم مگدر نیست، بنابراین میرزا حسین خان در کار ملکم از تهران کسب دستور کرد. وزارت خارجه او را بسمت جنرال فونسول در مصر تعیین و ملکم در سال ۱۲۸۰ رهسپار مصر شد. گویند در آنجا از اسمعیل پاشا خدیو مصر معادل ده هزار تومان انعام گرفت، لذا او را از قاهره به اسلامبول فراخواندند.<sup>۱</sup> بنا بقولی بعد از مدتی بدون اجازه باسلامبول برگشت و در آنجا بسال ۱۲۸۱ با هانزیت دختر آراکل ارمنی در کلیسا ازدواج کرد. در صورتی که همیشه تظاهر بمسلمانی می‌نمود. در همین وقت نامه‌ای به میرزا حسین خان نوشت، که اگر دولت ایران او را وزیر مختار لندن نکند اسرار دولت ایران را به عثمانی خواهد فروخت. میرزا حسین خان این معنی را به وزارت خارجه نوشت ولی هنوز جوابی دریافت نکرد. بعد بوی خبر دادند که ملکم به تبعیت دولت عثمانی درآمده و با ماهی چهل لیره در وزارت خارجه عثمانی استخدام شده است.

ملکم در خدمت دولت عثمانی بود که میرزا حسین خان در سال ۱۲۸۸ برای صدارت به تهران احضار گردید. با سوابقی که میرزا حسین خان با ملکم داشت وی را به تهران خواسته و با لقب

۱- فاضل ارجمند آقای دکتر آدمیت نوشته است باین مأموریت نرفت، اگر چنین باشد دریافت ده هزار تومان هم حقیقت



ناظم‌الملکی او را مستشار صدارت کرده و برایش نشان نمثال همایون از شاه گرفت. میرزا یعقوب خان چون اوضاع را چنین دید و پسر را در این مقام، از بخارا به اسلامبول آمده و در سفارت راه یافته در رتق و فتق امور سفارت دخیل شد.

ملکم بتوسط میرزا حسین خان در مقام صدارت سعی داشت مشکلاتی که بر سر راه اصلاحات بود از میان بردارد، ولی این کار با اوضاع زمان و خزانه خالی آسان نمی‌نمود. در این موقع میرزا حسین خان شاه را برای مسافرت اروپا آماده می‌ساخت تا از نزدیک مظاهر تمدن و ترقیات اروپا را دیده و حاضر بقبول اصلاحات در مملکت شود. در این هنگام ملکم را با سمت وزیر مختاری در لندن روانه اروپا ساخت تا مقدمات پذیرایی شاه را در اروپا فراهم سازد.

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۰ برای نخستین بار رهسپار فرنگستان شد و چون سخت در مضیقه مالی بود از هر پیشنهاد و گذاری امتیاز استقبال می‌کرد. بنابراین در لندن امتیاز راه آهن و تراموا و بانک و استخراج معادن و خطوط تلگراف در سراسر ایران به بارون زولیوس روتنر واگذار شد و همه همراهان شاه در قبال واگذاری این امتیازات از پیشکشیهای برخوردار شدند.

روتنر چون اصلاً یهودی آلمانی بود، دولت انگلستان در اخذ این امتیازات از وی حمایت نمی‌کرد. به همین سبب وی نتیجه مطلوبی عایدش نشد، فقط پس از چند سال توانست از امتیاز بانک استفاده کند آنهم بنامیل انگلستان.

واگذاری این امتیازات انعکاس بدی در ایران بار آورد و چنان شد که شاه ناگزیر پس از بازگشت میرزا حسین خان را از صدارت معزول و بجای میرزا سعیدخان به وزارت خارجه منصوب ساخت، ولی ملکم همچنان در مأموریت اروپا باقی ماند و بیشتر در لندن اقامت داشت. این انعکاس بد را در آنوقت بیشتر بتحریرکن روسها می‌دانستند و از این راه خسارات مالی فراوان بایران وارد شد.

میرزا حسین خان که در صدارت همیشه اسباب ارتقاء و مرتبه و مقام ملکم بود، وقتی که از صدارت معزول گردید علت عزل خود را طر فرداری از ملکم و پیروی از عقاید او دانسته و از آن پس دنگر از او طر فرداری نمی‌کرد.

شاه در سال ۱۲۹۵ برای دومین بار عازم سفر فرنگستان شد، لکن ملکم نتوانست انگلستان را برای پذیرایی ناصرالدین شاه آماده ساخته و از وی دعوت رسمی بعمل آورد، ولی سمت وکالت مختار مأمور کنگره برلین گردید و در این کنگره بود که اسباب تخلیه قطور را از تصرف عثمانی فراهم ساخت و پیاداش این حسن خدمت از وزیر مختاری سفارت کبری و لقب پرنسیسی مفتخر شد.

در سال ۱۲۹۸ میرزا حسین خان سهسالار در فرمانفرمایی خراسان و سیستان و نیابت تولیت آستان قدس وفات یافت.

در صدارت میرزا یوسف مستوفی الممالک، مخالفان ملکم سعی داشتند اسباب عزل او را فراهم آورند. ملکم دریافت سال ۱۲۹۹ به تهران آمد، وقتی بتهران رسید که مستوفی جهان را بدرود گفته بود. سوم رجب ۱۳۰۴ و مورد عنایت شاه قرار گرفت و در اینوقت بود که روزنامه شرف شرح حال و خدمات او را بتفصیل بانصیر وی انتشار داد.

ملکم در این زمان علاوه بر سفارت انگلستان، سفارت آلمان و هلند را گرفته، ملقب به ناظم‌الدوله شد. دوم ربیع الاول ۱۳۰۴ روانه اروپا گردید و هنگام مسافرت پدر خود را که بیمار در اسلامبول می‌زیست عیادت کرد و چون او در همین احوال وفات یافت، وی را بخاک سپرده به لندن رفت.

در سال ۱۳۰۶ ناصرالدین شاه برای سومین بار بفرنگستان رفت، انگلستان از شاه پذیرایی باشکوهی بعمل آورد. در این سفر صدراعظم میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان با شاه بود و او باطنایا

ملکم مناسبات خوبی نداشت، بهمین جهت پس از مراجعت سعی در براندازی ملکم داشت و توفیق هم داشت.

وقتی که شاه در انگلستان بود ملکم درخواست واگذاری امتیاز لاطاری را از شاه نمود و چنانکه استاد محیط طباطبایی در مقدمه مجموعه رسائل وی نگاشته است (هزار لیره طلا پیشکش کرده فرمان امتیاز را گرفت از قرار معلوم امین السلطان هم انتظار تقدیمی داشته و چون منظور او برآورده نشد وقتی به ایران بازگشت فتوایی از علما و فقها دایره حرمت عمل لاطار و قمار بودن آن را گرفت و شاه را با لطایف الحیل و ادار به لغو امتیاز لاطاری کرد). تلگرافی برای لغو امتیاز لاطاری به ملکم زدند و او قبل از ثبت در دفتر سفارت امتیاز را به چهل هزار لیره به یک شرکت انگلیسی فروخت و پس از انجام این عمل در جواب تلگراف اظهار تأسف کرد که پیش از وصول تلگراف امتیاز به بوزیک دوکار داوال نامی واگذار شده و او تشکیل کمپانی داده وارد عمل شده و پس از آنکه امتیاز لغو شد بوزیک دوکار داوال از ملکم چهل هزار لیره خود را مطالبه کرد و او استنکاف ورزید و چون پس از مکاتبات ملکم حاضر نشد لیره دریافتی را مسترد دارد، بعد از شانزده سال وزیر مخاری و سفارت در اروپا روز سوم ربیع الثانی سال ۱۳۰۷ او را معزول و از تمام القاب محروم کردند و کمپانی بوزیک دوکار داوال هم بر علیه وی به دادگاه عرضحال داده و او را محکوم به پرداخت چهل هزار لیره دریافتی نمود و ملکم مدعی افلاس شد. اعتمادالسلطنه در خاطرات خود نوشته است، امروز امین السلطان تعزیتی بمن کرد و سر سلامتی از عزل میرزا ملکم خان بمن داد، اگرچه میرزا ملکم خان استاد من بود و بدو تحصیل فرانسه را پیش او نمودم، لیکن مدتها بود که من از پولنیک او اعتذار جسته بودم و اعتقاد باو نداشتم. از آنجایی که مرد قابل و فاضلی است در اطلاع و بصیرت مثل و مانند ندارد، این تعزیت وزیر اعظم باید بشام ایران باشد نه بمن و هنوز تقصیر این معزول مجهول است.

میکائیل خان برادر کوچک که از سال ۱۲۹۲ تا سال ۱۳۰۰ هجری قمری نایب سفارت در لندن بود و برادر بزرگ اسکندر خان منقّب به ناظم الممالک که از شاگردان سال اول دارالفنون و پس از تحصیل کارمند دولت گردید و در سال ۱۲۹۰ هنگام وزیر مخاری ملکم در لندن بسال ۱۳۰۴ با درجه سرنشی نایب دوم سفارت در لندن شده بودند با ملکم بهران احضار گردیدند. ملکم سر باز زد ولی دو برادر اطاعت کرده بهران آمده منظر خدمت شدند و تا زنده بودند بآنان کاری داده نشد. ملکم بعد از عزل و هتک حیثیت سیاسی در لندن با انتشار روزنامه قانون شروع به ناسزاگویی و دشنام نویسی کرد و مقالات روزنامه قانون سراسر فحش بامناه دولت ایران و بالاحص میرزا علی اصغر خان صدراعظم بود، زیرا عزل خود را در اثر دشمنی وی می دانست و این روزنامه را برای اکثر اعیان و بزرگان بایران می فرستاد. پس از وصول چند شماره برحسب دستور شاه در روزنامه رسمی مقالاتی در مذمت ملکم نوشته شد و است سانسور کرده نمی گذاشت این روزنامه به دست کسی برسد.

در سال ۱۳۰۷ که سید جمال الدین اسدآبادی با فصاحت از ایران اخراج شد به لندن رفت و به ملکم وارد شد و بعد مجله عروة الوثقی را منتشر ساخت. متفقاً بایران دشنام می دادند و این روزنامه‌ها را بایران می فرستادند. پست نمی گذاشت بدست کسی برسد و در روزنامه‌های اطلاع و ایران خواندن این دو روزنامه سخت ممنوع اعلام شد و میکائیل خان و اسکندر خان را گرفته تبعید کردند. ملکم در لندن چون تحت تعقیب بوزیک کار داوال فرار گرفت پاریس رفت.

ناصرالدین شاه کشته و مظفردالدین شاه پادشاه شده بود. مظفردالدین شاه در سال ۱۳۱۷ رهسپار اروپا گردید و ملکم مغضوب را در پاریس دید، او را مورد مهر قرار داده بیست وزیر مخاری به ایتالیا مأمور ساخت و در همین ملاقات ملکم برای پسر خود فریدون لقب پرنسی از شاه گرفت. ملکم تا پایان عمر مظفردالدین شاه (۱۳۲۴) در این سمت بود تا در سال ۱۳۲۶ پس از هفتاد و

هفت سال عمر بنا بقول خان ملک ساسانی در سیاستگران قاجاریه در شهر لوزان سویس وقت یافت و بر حسب وصیت او را بشهر برن برده سوختند، ولی ناظم الاسلام در کتاب بیداری ایرانیان نوشته: در رم پس از آنکه وصیت نمود که مرا بر حسب آئین مسلمانی کفن و دفن کنید بدرود زندگانی گفت. ملک از نخستین کسانی است که برای تغییر خط فارسی تلاش می کرد و گلستانی بخط ابداعی خود چاپ کرده است. وی زمانی که برای تحصیل پاریس رفته بود چشم بندی و حقه بازی آموخته و هرگاه بایران می آمد در مجالس و حضور شاه بدان کارها اسباب شهرت خود را فراهم ساخته بود.

ملک از همسر خود هانریت دارای سه فرزند شد یک پسر و دو دختر بود. فریدون کتابی ترجمه و تألیف کرده بنام تاریخ گزیده راجع به تاریخ پیدایش مشروطه انگلستان تا اعدام شارل اول که در پاریس بسال ۱۳۲۷ چاپ و انتشار یافته است.

راجع به ملک و شخصیت وی بسیار اظهار عقیده و مقاله نوشته شده. از میان آنها قسمتی از شرحی که احتشام السلطنه در خاطرات خود نگاشته چون درخور خواندن است در اینجا بنقل آن می پردازم.

\* \* \*

### نوشته احتشام السلطنه

آنچه از احوال ملک خان شخصاً اطلاع دارم اینست که اوعلی التحقیق استحقاق شهرت و معروفیتی را که در ایران تحصیل کرده بود نداشت. آنچه از او در ظرف چند سال همقطاری دیده ام اینست که خیلی شهرت پرست و شارلاتان بود. علوم و اطلاعاتش خیلی سطحی و به هیچ مکتبی داخل نگردیده و از هیچ مکتبی خارج نشده بود. وقتی اسم ملک خان در ایران شهرت یافت که مردم ایران علی الخصوص کسانی که از پایتخت دورتر بودند از اوضاع فرنگ و ترقیات و تمدن جدید که نصیب مسالک آن قاره شده بود خبری نداشتند و هر اظهار اطلاع مختصری برای آنها خیلی اهمیت داشت. هنر ملک خان این بود که شهرتی را که پنجاه سال قبل از مشروطیت با دایر کردن بساط تردستی و چشم بندی و راه انداختن مجمع فراماسون و رخنه و نفوذ در میان جمعی از رجال و طبقات مختلف مردم آنروز بدست آورده بود، علیرغم سیاهکاریهایی که لاطاری بالا آورد و کلاه برداری از یک کمپانی انگلیسی و محاکمه و محکومیت او در محاکم لندن و اخراج یا بدنامی و بی آبرویی از انگلیس، معذالک ملک با استفاده از ضعف و زبونی مظفرالدین شاه و فساد و تباهی رجال دربار و دولت و جهل و بی اطلاعی مردم بکسک وقاحت و پررویی ذاتی آن شهرت و معروفیت اولیه را همچنان در ایران حفظ نمود و حتی در طی این مدت نسبتاً طولانی اشتهار کاذب خود را بسط و توسعه هم داد و این شانس توأم با هنرمندی و موفقیت نیز در سایه جهل و عدم آگاهی مردم ایران از دنیای خارج نصیب او گردید.

از خصوصیات ملک یکی هم این بود که کلمات و شعارهای کوتاه ذکر می کرد و هر شخصی را که اول مرتبه با او روبرو می شد در مقابل سؤالات پی در پی و متوع قرار می داد و بهیچ وجه فرصت و مجال اینکه مخاطبش سئوالی بکند نمی داد و سپس شروع به تعریف و تملق از او می نمود. مثلاً فلان جوان ایرانی که به اروپا وارد می شد و با هزار اشتیاق به خدمت ملک خان می رسید و آنطور که در ایران جسته و گریخته از این و آن شنیده بود ملک را مصلح کبیر و عقل کل و مرشد کامل و منبع لایزال علوم و فنون و مروج و راهنمای تمدن و ترقی فرض می کرد. چون با ملک روبرو می شد و به سؤالات پیش پا افتاده و دسته شده او جواب می گفت، بلافاصله ملک با قیافه حیرت زده و متعجب باو می گفت عجب من تصور می کردم ایران بهمان حالتی که من دیده ام باقی مانده است و حال خوشوقتم که می بینم شما باین جوانی اطلاعاتی دارید که من لذت بردم و تعجب می کنم که از کجا اینقدر معلومات کسب کرده اید و باز مجدداً

چند لحظه بحالت تعجب او را نگاه می‌کرد و ساکت می‌ماند، سپس می‌گفت آقا من باید شما را جانشین خود قرار دهم و اینهمه استعداد و هوش را تربیت کنم و از وجود شما زمامدار لایقی برای مملکت بسازم. این صحنه را مکرر از ملکم خان دیدم. ابتدا خیلی از این گفتار و رفتار متالم و متأثر می‌شدم که چه احتیاجی باینقدر زبان بازی و کنمان حقیقت دارد و چرا اینگونه مردم ساده لوحی را که بملاقات او می‌آیند منحرف می‌کند و ایشان را درباره خودشان باشتباه می‌اندازد که در دل بگویند ای عجب این منم ظا و وس علبین شده، اما بعداً فهمیدم که ملکم با اجرای همین صحنه چند دقیقه‌ای که بدون استثناء و یا مختصر تغییراتی در سئوال و جوابهایی که با تغییر وضع و شخصیت ایرانیانی که بملاقاتش می‌آیند می‌دهد. در طول پنجاه شصت سال تمام ایرانیانی را که گذارشان بفرنگستان افتاده اسیر و مسحور خویش ساخته و جمله آن اشخاص پس از بازگشت به ایران مبشر و مبلغ شخصیت کاذب و موهوم ملکم در هر محفل و مجلسی شده‌اند و بدین طریق و با کمک چند صفحه رسالات بی سر و ته و مشحون از عبارت پردازی و انتشار مخفیانه روزنامه قانون ملکم برای مردم ایران بشکل قهرمان ملی یا بت بزرگ درآمده است. ملکم خان عادت داشت در هر مجلس و محفل که وارد می‌شد چون چشمش بیک یا چند تن از مردم ایران می‌افتاد از شئون علمی و معجزات شخصی خود گرافه‌گویی نماید و بدون اینکه در هیچ مسئله‌ای راه حل و طریق اصلاح را بگوید به عیب جویی از همه کس می‌پرداخت و از خرابی مملکت و رفتار دولت داد سخن می‌داد.

\*\*\*

این بود شرحی که احتشام السلطنه راجع به ملکم نگاشته بود؛ ولی این مردار منی بی‌ملیت و متظاهر به مسلمانی خائن یا خادم از هوش و ذکاوت و نبوغی برخوردار بود که قابل تحسین و آنچه نوشته جهت بیداری اولیای امور و مردم و اصلاح مملکت در آن عهد است. اما در استخدام دولت عثمانی اسناد دولت ایران را وسیله تهدید قرار دادن نامی جز خیانت ندارد. در سمت وزیر مختاری عقد قراردادهای ننگین و خواستن امتیازات سراسر بسود بیگانه اگر خیانت نیست پس چیست؟ شاید بعضی محیط و مکتب روز را دلیل گرایش او بفساد اخلاق و رشوه‌خواری و پول دوستی و جاه طلبی بدانند، ولی به آنان باید گفت مگر امیر نظام‌ها و مشیرالدوله‌ها از این محیط دور بوده‌اند؟ چگونه آنان نیکام زیستند و از خود جز نیکامی بجای نگذاشتند.

چنانکه می‌دانیم میرزا حسین خان پس از عزل از صدارت در سال ۱۲۹۰ به وزارت خارجه منصوب گردید. این نامه که بیشتر به رساله‌ای می‌ماند ظاهراً در موقع وزارت خارجه میرزا حسین خان بوی نوشته و مانند اکثر نوشته‌جات ملکم ضمن گزارش کنایاتی برای اصلاح امور خراب مملکت و پریشانی اوضاع و دستگاه و استقرار قانون و برانداختن اساس ظلم و جور و استبداد در تشکیلات دولتی است. اعطای امتیاز راه آهن حضرت عبدالعظیم که در این نامه از آن یاد شده ابتدا شیخ مجسم خان معین‌الملک وزیر مختار ایران در لندن عنوان و بعد اقبال الملک کاردار سفارت تعقیب و بالاخره ملکم با تأسیس بانک و استخراج معادن این امتیاز را برای رویتراخذ و پنجاه هزار لیره حق‌العمر گرفته است. ناگفته نماند که رابطه با خارجیان و تأسیس فراموشخانه که اساس فراماسونری در ایران است و اعمال و افعال دیگر وی که باعث جزر و مدهای دریای زندگانی سیاسی اوست، خود چشمه‌ای از حقه‌بازی‌های ملکم بشمار می‌آید.

\*\*\*

### منحصر بر یک نمونه

خداوندگارا  
غداری که از عدم وصول تحریرات مهربان پریشان بودم از زیارت دو پاکت مورخه ۳ و ۱۲ صفر که به فاصله چند روز پی در پی رسیدند مسرت و سرافرازی حاصل نمودم. در پاکت مورخه ۱۲ صفر می‌فرمایند این پاکت سوم است، پس پاکت دیگر باید در راه مفقود شده باشد، زیرا که به بنده فقط همین دو پاکت رسیده است.

به محض وصول تلفراف جنابعالی در باب تبعید تاج محمدخان از سرحد سیستان از لارڈ گرانویل مجلس ملاقات خواستم و تفصیل را بطوری که لازم بود بیان نمودم. همه تقریرات بنده را در حضور من یادداشت کرد و گفت با کارگزاران هند بلافاصله مذاکره خواهد کرد. بعد از دو روز آورده دوباره دیدم، هنوز خبر نداشت. پس از دو روز دیگر به بنده رفته نوشت و به عجله خواهش کرد که بروم به وزارت خارجه او را ببینم. وقتی رفتم کاغذی بیرون آورد که وزیر هند به خود لارڈ گرانویل نوشته بود. آن کاغذ را به من داد که در همان اوطاق خود سواد و بعضی از فقرات آن را بردارم.

معنی کاغذ این بود که بنا به مذاکرات وزیر مختار ایران با جناب شما در باب تبعید تاج محمد خان در سرحدات سیستان برای فرما فرما دستورالعمل فرستاده شد. مقصود لارڈ گرانویل از این قسم عجله و محرمیت این بود که نسبت به ما یک اظهار همراهی مخصوص کرده باشد. بنده هم از این حسن احوال او بیان استنان کردم. بعد همان شب خبر رسید که تاج محمدخان را پس خواستند ر به قندهار برگشت. بنده هم این معنی را با تلفراف به تاریخ ۱۷ فوریه به جنابعالی عرض کردم. ولی این فقره تاج محمدخان در جنب آن مطالب دیگر که در آن صفحات دارم خیلی سهل است. چندی است که بنده در باب مسأله کلیه سیستان با وزرای اینها رسماً یک مذاکره تازه‌ای برپا نمودم. اگرچه در این باب از اولیای دولت علیه هیچ دستورالعمل ندارم، ولیکن چون به اقتضای سبک قدیم بنده در پیشرفت خدمات دولت هرگز هیچ فرصتی را به واسطه عدم دستورالعمل از دست نمی‌دهم. به مناسبت امور افغانستان از لارڈ گرانویل مجلس مخصوص خواستم و تمام مسأله سیستان را از سرگرفتم. پس از بیان آن مقدمات و وقایعی که بنندگان عالی خوب می‌توانند تصور بفرمایند، مطلب را به این معنی ختم کردم که تمام سیستان مال و جزو ایران است. دولت انگلیس محض اینکه شیرعلی خان را برتجانند نصف سیستان را به او واگذارند. حالاکه شیرعلی خانی در میان نیست باید تمام سیستان را که حق ایران است به ایران واگذارند.

هیچ لازم نیست که به جهت خودنمایی به تفصیل عرض نمایم که به این ادعای بنده وزرای اینها چه می‌گویند و از بنده چه می‌شنوند؟ چندین بار لارڈ گرانویل را مخصوصاً از برای این مذاکرات دیده‌ام. هنوز نمی‌دانم نتیجه چه خواهد شد؟ این قدر را می‌توانم عرض بکنم که به جهت انجام یک خدمت با معنی هر قدر تدبیر و علم و جرأتی که از یک سفیر پروبال شکسته می‌توان توقع کرد به عمل خواهد آمد و ان شاءالله سیستان مال ما خواهد شد. در باب کردها نیز بی آنکه منتظر دستورالعمل باشم مکرراً لارڈ گرانویل خوف زدم و اصل مایه این فتنه و مخصوص آن شایمی که از انقلابات آن صفحات به واسطه حضور همجوار مقتدر حاصل خواهد شد، همه را مشروحاً بیان و خاطر نشان کرده‌ام.

دستورالعمل مؤکد برای سفارت انگلیس به اسلامبول فرستاده‌اند. به سفیر عثمانی مقیم اینجا نیز که این اوقات در نظر سلطان محل اعتماد خاص است مطالب لازمه را حالی کرده‌ام. عقاید و تأکیدات او نیز قطعاً در اسلامبول مؤثر خواهد بود. ولیکن بدیهی است که ما هرگز نباید به این تدابیر بی‌مایه دل خود را خوش نمایم. حفظ دولت در این اوقات شرایط و تدابیر دیگر لازم دارد. می‌فرمایند آنچه در این بابها به نظر بنده می‌رسد عرض نمایم. قبل از همه مطالب لازم است که اول یک نکته را خوب توضیح بکنم. در دنیا خیلی آمده‌ها یافت می‌شوند که خیال خود را از وقوعات آینده بهیچوجه پریشان نمی‌کنند. آسوده می‌نشینند و منتظر حوادث می‌شوند و پس از ظهور یک حادثه به فکر دفع آن می‌افتند و اغلب اوقات کار را به یک طوری پیش می‌برند. سلیته و استعداد بنده بکلی برعکس آن نوع کفایت است. بنده حوادث آینده را بطور عجیب مثل اینکه واقع شده باشند قبل از وقت آشکار و روشن می‌بینم و هر حادثه‌ای که قبل از وقوع در نظر مجسم می‌شود عظمت و خطرات آن هر قدر هم زیاد باشد چاره آن قبل از وقت برای من ممکن و سهل می‌نماید. به این جهت رفیع هر حادثه آینده را با کمال جرأت برعهده می‌گیرم. برخلاف آن همین که حادثه ظهور کرد دیگر از من بیگانه‌تر آدم در دنیا نیست. آن وقوعات افغانستان و این حرکات کرد و عثمانی و آن اقداماتی که در سمت خراسان ظهور می‌کند همه را بیست سال قبل از این مثل روز روشن می‌دیدم و چاره همه آنها به نظر بنده خیلی آسان می‌آمد.

اما حالاً به جهت اصلاح این حوادث واقع حقیقتاً به نظر بنده هیچ چاره نمی‌آید و باز امروز در کمال وضوح مثل اینکه واقع شده باشند می‌بینم که عنقریب انواع مشکلات و خرابیها و بلایای عظیم بر سر دولت علیه هجوم خواهند

آورد. در این باب چنان علم فطمی دارم که اگر بخواهند از حالا می‌توانم جمیع تفصیل و فروعات و نتایج آن بلاهای آینده را یک به یک بشکافم. از آن طرف این راهم عرض کنم که چون این بلاها هنوز بروز نکرده‌اند، اگر چاره رفع آنها را حالا از من بپرسند باز با کمال جرأت عرض خواهم کرد که چاره کار هنوز خیلی آسان است.

در این مسائل مهم آنچه به عقل ناقص بنده برسد در کتابچه‌های جداگانه عرض خواهم کرد. ولیکن باید این فقره را از حالا باز مکرراً تصریح نمایم که نقص کلی کار ما این است که همیشه اصول مطالب را می‌گذاریم و بی فروعات می‌رویم. این عطای اصلی را که بکلی از بدبختیهای عهد ماست به هر تدبیری که باشد باید دفع کرد. اگر طالب ترقی هستیم باید اول عقل خود را تا به اصول ترقی برسانیم. بیست و پنج سال است که در این حسرت باقی هستیم که اقلای یک روز یا یک دقیقه وزرای ما مشغول اصول مطالب باشند.

بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحنا فداه هزار بار به اولیای دولت به فرمایش ملوکانه به هر نوع زبان حتی به التماس اصرار فرمودند که بروید بنشینید و به جهت انتظام و ترقی دولت یکقره قرار درستی بدهید. شد که در یک مسئله اقلایر حسب اتفاق به اصول امور بپردازند. نشستند و می‌حساب کردند و باز هم حساب ساختند. آخر این حساب و اینها این شد که سیر می‌کنیم.

مقصودم این است که بعد از این باید حکماً قدری هم مشغول اصول شد تا با کمال تأسف عرض می‌کنم که این مسئله بزرگ خالی از اشکال نیست و اشکال عمده در این است که اصول تنظیم دول بر حسب ظاهر هیچ ربطی به نتایج عمل ندارند. مثلاً اگر از یک معلم تعلیم بپرسیم که به جهت نظم خراسان چه باید کرد؟ جواب خواهد گفت که باید وزارت داخله را از سایر وزارتها جدا کرد و همچنین اگر بپرسیم که مالیات غازی را چه طور باید وصول کرد؟ خواهد گفت باید در شیراز بانک ساخت، و اگر باز بپرسیم چه باید کرد که افواج ما با کردها خوب بچنگند خواهد گفت باید رسم برات نویسی را از دفتر دیوان برداشت.

موافق علم و سیلقت ما این جوابها هیچوجه ربطی به مقصودات ما ندارد. عموم مطالب دولتی در همین حالت هستند.

سبب ترقی فرنگستان این است که در هر عمل تا به مبدأ اصلی بالا رفته‌اند و چون حصول این معنی بدون اجتهاد زیاد ممکن نیست، اغلب دول آسیایی آنکه نتوانند مبادی ترقی را ببینند، در فروعات جزئی غرق و متغیر مانده‌اند. در این بابها ان شاءالله کتابچه‌های روشن عرض خواهم کرد. اینکه می‌فرمائید بندگان اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه از اعطای امتیاز راه آهن از طهران تا به شاهزاده عبدالعظیم مضایقه نخواهند فرمود کمال مسرت حاصل شد. بتفصیل عمل در کتابچه علیحده عرض می‌شود.

در باب قندهار منازعه عظیمی در میان این ملت هست. وزرای حال که بنا به بولطیک اساسی و دائمی خود منکر هر نوع تسخیر تازه هستند، اصرار دارند که قندهار را تخلیه بکنند و از افغانستان بکلی بیرون برونند. وزرای سابق و کارگزاران هند فریاد می‌کنند که ما بیست میلیون لیره خرج کردیم و از برای حفظ امنیت سرحدات هند، قندهار را تصرف کردیم. حالا اگر این موقع معتبر را از دست بدهیم هزار نوع ضرر و پشیمانی خواهیم داشت.

دوشیه آینده در پارلمانت بر این مسئله مباحثه عظیم خواهد شد. چندیست که از طرفین در قدارک این منازعه هستند. اگر وزرا مغلوب شدند ناچار قندهار را حفظ می‌کنند تا به جهت ترک آن یک موقع دیگر به دست بیآورند، ولیکن اگر جانب وزرا غالب بیاید فی‌القور قندهار را تخلیه خواهند کرد.

در باب مقرری این سفارت مرفوم فرموده بودید که وزارت جلیله به اخذ تنخواه مداخله نخواهد کرد. بهتر از این فرمایش نمی‌شود. این فرمایش یکی از آن اصول است که در اوراق قبل ذکر می‌کردم. هیچ وزیر ابتدا نباید به اخذ هیچ تنخواه مداخله بکند. بدیهی است که دیانت و دولتنواهی جنابعالی خیلی ارفع از بعضی تصورات است، ولیکن در اینجا حرف بر صفات شخصی وزرا نیست. مقصود کلیه قانون است که باید هیچ وزیر در هیچ موقع تحویلدار و مباشر حساب واقع نشود. تحویلداری و مباشرت حساب از مسند وزارت باید بکلی جدا و محول به مأمورین مخصوص باشد. در این باب هم عرضهای مفصل خواهم داشت.

می‌فرمائید که یک وکیل در طهران معین بکنم که برات بنده را تصاحب کرده تنخواه آن را به من برساند. وکیل بنده امین‌السلطان است، ولیکن نمی‌توانم پنهان بدارم که از شنیدن این لفظ برات و شرایط وصول و ایصال تنخواه به چه حد مغموم و مأیوس و ملول شدم. سی سال است که در فرنگستان مأمور داریم، کتابها نوشته شد، عمرها تلف شد، رسوایشها بار آمد و باز همان کثافتها\* و همان قبایح که در ایصال جزئی مقرری سفرا از اول معمول بود هنوز باقی و برقرار است.

ما ناظرمان ملوک، ما مشیران دولت به فرنگستان آمدیم، علوم و تجربه‌ها\*\* جمع کردیم، بقدر وزرا بلکه سلاطین فرنگستان اختیار و قدرت از بندگان شاهنشاهی اخذ نمودیم، فریتهای طولانی به دست آوردیم، خزانه دولت را بطور

\* اصل: کثافتها

\*\* اصل: تجربها

دلخواه زیر و رو کردیم و آخر اینقدر کنایت و دولتمناوی پیدا نکردیم که زدالت این مرات بازی را که در این عهد حتی میان ایلات بلوچ هم جایز نیست افلا از دایره وزارت خارجه رفع نمایم.

شاید اولیای دولت بکن صاحب منصب مالیه از خارج آورده‌اند و حالا به توسط او می‌خواهند رسوم تحصیل مالیات را نظم بدهند. نمی‌دانم صاحب منصب مشارالیه صاحب چه نوع پایه و مایه است. فهم و کنایات او هرچه باشد این نکته را باید مسلم بدانیم که یکی از کارهای عمده ما، بنده اولین کار ما تنظیم امور مالیه ماست، ولیکن قبل از نظم رسوم تحصیل مالیات بکن فخره دیگر هست که لزوم آن برای ما صد مرتبه مقدم‌تر است. باید اول همین قدر بولی که داریم دقت‌داری و رسوم جمع و خرج آن را یاد بگیریم. به عبارت فونگیها باید اول..... دولت را درست بکنیم.

در این باب تفصیلی عرض نمی‌کنم. اگر صاحب منصب مشارالیه واقعا دارای علم است قطعاً مسئله را از همین فخره شروع کرده است. در هر صورت بکن [ای] که در مسائل مالیه مخصوصاً متعلق به وزارت خارجه دارد و مراقبت آن به هر ملاحظه بر عهده بنندگان عالی است اینست که از این مرد فونگی پیرسیم آیا مقرری سفرا را به چه طریق باید رساند؟ این مشکل معظم که سی سال به خزانه و به اعتبار دولت علی‌الدوام ضرر را وارد می‌آورد و عقلای ایران در دفع آن سخت متحیر مانده‌اند! اگر موافق قاعده به این صاحب منصب اجنبی با به یکی از شاگردهای او معمول شود شبهه نیست که در چند روز بدون هیچ زحمت و هیچ ضرر رفع خواهد شد.

در این مسئله منحوس که عبارت از مقرری مأمورین باشد در تحریرات وزارت جلیله بکن نکته دیگری هم بود که شکایات و نگرانیهای گذشته را تازه کرد. بنده نوشته بودم که بکن ساله مقرری سفارت نرسیده است. در جواب می‌فرمایند سه هزار تومان از بابت مقرری اساله عاید شما گردیده است. در امر مقرری سفارت تینم فلان ماه و فلان سال چه فایده‌ای دارد. بنده عرض می‌کنم مقرری بکن ساله این سفارت باقی است. این باقی را اگر مستوفیهای ما از بابت اسال حساب بکنند یا از بابت سال گذشته، و این طلب ما خواه در تحت ماه گار بتویسند و خواه محمول به برج شتر نمایند برای بنده و برای سفارت دولت چه فرقی خواهد کرد. مطلب اصلی این است که بکن ساله مقرری این سفارت بر عهده دولت باقی است. اگر این باقی را از بابت اسال حساب می‌کنند که باید داد و اگر از بابت سال گذشته حساب می‌کنند که باز به طریق اولی باید داد.

در مسئله پول توقع مخصوص بنده از اولیای دولت علیه همیشه این بوده است که مرا از آن حکمت‌های کاردانی که در میان رذله‌های بازار معمول است معاف بدارند. هر وقت ادعای بیجا بکنم مرا تئیه بفرمایند. هر طلی که دارم بدون اذیت بدهند و هر وقت حکمشان اقتضا نماید که حقوق مثل بنده نوکری را نوش جان بفرمایند، پس صاف و صریح بگویند تا اسباب اذیت بیجا نشویم.

احتیاج به عرض نیست که این شکایات بنده بهیچوجه دخلی به شخص جنابعالی یا به شخص سایر وزرا ندارد. حرف من راجع به مسند وزارت جلیله خارجه است و این را هم عرض می‌کنم که اگرچه فقیر هستم و اگرچه در کثرت مضارح لندن سخت درمانده‌ام، ولیکن خدا شاهد است در این موقع مقصود عمده من حفظ حقوق شخصی خودم نیست. چون می‌دانم در حق جمع چاکران همین طور معاملات و بلکه صد مرتبه بیشتر از اینها را روا می‌دارند، و چون خیلی روشن می‌بینم که از این سبک دیوان چه نوع خرابیهای وسیع بر دولت ما وارد می‌آید، تکلیف انسانیت می‌دانم که در اصلاح این سبک شوم که ما را به این روزگار انداخته بقدر فوه اسرار و ایستادگی نمایم. به مناسبت این مطالب عرض یک معنی دیگر که راجع به ملازمان عالی است به نظر بنده لازم می‌آید. بعد از این برای جنابعالی نه بول لازم است، نه حساب رنگارنگ و نه مسند وزارت. سوابق خدمات و تجربیات سن و صفات معروفه جنابعالی، شما را از هر نوع احتیارات رسمی مستثنی کرده است. بعد از این در عین معزولی نیز کلام شخص جنابعالی از حکم وزرای منصوب محترم‌تر خواهد بود. شما امروز در ایران حجت دولتمناوی هستید. با چنان مقام و با آن عمق تدابیر که مخصوص جنابعالی است می‌توانید امروز در دایره وزرای ایران حکمران ترقی واقع بشوید. از چه می‌ترسید و منتظر چه موقع دیگر هستید؟ چه خطراتی بالاتر از اینها که امروز دور ما را گرفته‌اند و از برای اطمینان قلب شما چه مایه‌ای بهتر از اعتماد ملوکانه که قطعاً درباره شما به حد کمال است. پس برخیزید و از روی بکن جوانی دولتمناوی این خودپرستان بی‌انصاف را که محض غارت حقوق ملت هم خود را و هم دولت را از دوش روزگار به این شدت عقب انداخته‌اند به شلاق کلام خود پیش برانید.

یکی از خوشبینیهای عصر ما این است که بنندگان اقدم همایون شاهنشاه روحنا غده از برای شنیدن حرف حق و از برای قبول طرحهای بزرگ همیشه حاضر بوده‌اند. با چنان شاهنشاه ترقی پرست و با چنان مواظت اوضاع شکی ندارم که اگر واقعا کمر هست بیند می‌توانید کارهای بزرگ بکنید.

اثر این عرایض بنده به خاطر عالی هرچه باشد این نکته را باید همیشه در نظر داشت که در ایران به هرکاری که اقدام نمایند، خواه راه آهن، خواه تنظیم لشکر، خواه پولتیک \* دولت، خواه از زیاد مالیات باید همیشه به اصول مطالب پرداخت. انگلیسها در کابل مکاتبات دولت روس را یا شیر علی خان به دست آوردند. وزرای حاضر به اقتضای مصلحت

وقت این تحریرات را مضمفی نگاه داشتند، این روزها مجبوراً چاپ کردند و اگر کنگره برلین منتهی به جنگ می شد دولت روس به اتفاق شیرعلی خان در سرحدات هند مشکلات گوناگون برها می کرد. ظهور این طرح روس بالطبع میان خلق اینجا موجب شمانت زیاد شد، ولیکن وزرای حاضر انگلیس که مخصوصاً با دولت روس خواصاً مسالمت هستند سر این گفتگو را پوشاندند.

به مناسبت این تحریرات کابلی بیک مباحثه دیگری ظهور کرد که اهمیت آن خیلی بیش از اینها بود. در میان بزرگان و روزنامه های \* معتبر شهرت یافت که دولت روس به وزرای سابق انگلیس تکلیف کرده بوده است که افغانستان و ایران را میان خود یعنی میان دولت انگلیس و روس تقسیم نمایند و وزرای انگلیس به این معنی ن در نداده بودند. این تکلیف روس را برای عدم دیانت پو لیتیک آن دولت بیک تقصیر بزرگ قرار دادند. مباحثه به پارلمان کشید. وزرای حاضر جواب گفتند که از چنان تکلیف روس در دفاتر رسمی دولت انگلیس هیچ آثاری نیست.

به واسطه این جواب وزرا گنگنوی رسمی در این مسئله خاموش شد، ولیکن از باب تحقیق می گویند این جهاب وزرا حقیقت چنان مذاکرات روس را بیشتر تقویت می دهند، زیرا که اگر در دفاتر رسمی آثاری از این مذاکرات نیست، پس در دفاتر غیر رسمی هست. وانگهی اگر میان روس و وزرای سابق چنان مذاکرات واقع شده بود می بایستی خود وزرای سابق آشکارا منکر این شهرتها باشند و حال اینکه وزرای سابق سکوت کردند.

به اعتقاد بنده دولت انگلیس به تقسیم ایران و افغانستان هیچ مایل نیست، بلکه به اقتضای وسعت مستملکات بی اندازه خود از اضافه تسخیرات تازه منتهای اکراه و تعاضی را دارد و از آن طرف آشکار است که دولت روس اگرچه بعضی از قطعات ایران را مال خود می داند، ولیکن مادامی که با انگلیس در صلح است در تصرف آن قطعات تعجیلی نخواهد کرد. با وصف چنان حالت این دو دولت به حکم جریان امور دنیا برای اصحاب بصیرت جای تردید نیست که منظور میل این دو دولت هرچه نباشد، اوضاع ایران که آن دولت را روز بروز از اسلوب دولتی خارج می سازد. دولت روس و انگلیس را عقرب مجبور خواهد کرد که وضع ایران را هم به اقتضای وضع حالیه دنیا تغییر بدهند.

نوه امپراطور آلمانیا که نوه ملکه انگلیس است این روزها عروسی می کند. از همه دول سفرای مخصوص فرستادند. حتی سفرای چین و جاپون هم حاضر شدند. بنده که به اصطلاح در نزد دولت آلمانیا نیز ایلچی و مظهر دولت ایران هستم می بایستی به اقتضای شرایط دولتی در آن مجلس حاضر باشم، ولیکن وقتی فکر کردم که بول زیست خود را و بول فرستادن این باکت به چه تدبیرهای تنگ آور باید جا به جا بکنم و وقتی حساب کردم که علاوه بر مرارتها که به جهت تحصیل مخارج گذشته دارم، برای مخارج تازه تا چند ماه و تا چند سال باید در درگاه خیرخواهان دولت به خاک سجده بيفتم. دیدم یا چنان سلیقه و خیرخواهی اولیای دولت ما، در این موقع بهترین خدمات در نظر ایشان این خواهد بود که از این قبیل مطالب هیچ حرف نزنم.

می فرمائید پس آخر چه باید کرد؟ جوانی که دارم کم کسی در ایران خواهد فهمید، ولیکن گمان من این است که بندگان عالی خوب درک خواهند فرمود. در این عهد حفظ دولت قواعد و شرایط معین دارد. همه این قواعد دولتی مثل قواعد صرف و نحو عربی مشخص و مقرر شده است، چنانکه به جهت تحصیل زبان عربی کمال سفاقت خواهد بود که بخوایم اساس زبان را به میل خود تغییر بدهیم. از برای تنظیم دولت نیز منتهای جهالت خواهد بود که ما بنشینیم و شرایط علوم دولتی را موافق دلخواه خود تغییر بدهیم. یا باید از تحصیل زبان عرب صرف نظر نماییم، یا باید قواعد صرف و نحو را خواه ناخواه نقطه به نقطه متابعت بکنیم. یا باید از تنظیم دولت چشم پوشیم، یا باید اصول تنظیم را نقطه به نقطه قبول و پرستش نماییم.

اصول نظم کدام است؟ هر وقت این میانی که عرض کردم اولیای دولت ما قبول بفرمایند، خود ایشان بدون گفتن بنده بی اصول خواهند دود و روح اصول را بهتر از بنده به دست خواهند آورد. در باب ممالک عثمانی که دول فرنگستان می خواهند به دولت یونانی پیشکشی بکنند دو روز است سفرای دول در اسلامبول مجدداً مذاکره رسمی برپا کرده اند. از احتمالات این مذاکرات چیزی عرض نمی کنم، زیرا که تا ورود این باکت نتایج مسئله در طهران مشهود خواهد بود.

ملکم



## سندی درباره یکی از شهدای مشروطیت

(تصویر ۱)

به هنگام حمله قوای محمدعلی شاه به مجلس شورای ملی حاجی میرزا ابراهیم آقاتبیزی که نماینده آذربایجان و از وکلای بسیار با حرارت و فداکار بود در همان ساعات نخستین به دست حمله کنندگان کشته شد. پس از یک سال که فتح تهران پیش آید و محمدعلی شاه خلع شد و آزادیخواهان مصدر امور مملکت داری شدند، مستشارالدوله (صادق صادق) که از دوستان نزدیک حاجی میرزا ابراهیم آقا بود درصدد آن برآمد که با گرفتن وجوه اعانه از علاقه مندان مقبره او را بسازند و در پی اجرای این نیت مشروحهای نوشته می شود تا پردازندگان وجوه و کمک کنندگان به این مقصود ملئ ذیل آن رامضا کنند و مبلغ مورد تمهد را بنویسند. مخارج ایجاد مقبره در متن مشروحه ششصد تومان یاد شده است.

این ورقه به خط خوشی است به قلم درشت و تصورم بر آن است که خط مستشارالدوله است. بهر حال آن مشروحه در اوراق بازمانده نزد مستشارالدوله بود که بانوی گرامی خانم مینا صادق نوه مرحوم مستشارالدوله اخیراً یافته و در اختیار من گذارده است.

ذیل مشروحه مذکور فقط پنج نفر امضا کرده اند: فتح الله رشتی سردار منصور (پنججاه تومان) - عبدالحمین معزالسلطان مشهور به سردار محیی (بیست تومان) - حمیدالسلطان (ده تومان) - معین التجار بوشهری (پنججاه تومان).

متأسفانه درجایی ندیدم که ذکری از چگونگی این موضوع شده باشد و هیچ نمی دانم که مقبره آن مرحوم کجای تهران بوده است و اکنون کسی از مردم آن روزگار نمانده است که درین باره به پرس و جوی بپردازم. ناچار این یادداشت با هکس مشروحه موضوع سخن به چاپ می رسد تا اگر کسی اطلاعی دارد یا نوشتن کلمه ای چند تاریخ دوستان عصر مشروطیت را آگاه سازد.

\*\*\*

نظری که این جریان داشت در مورد مرحوم ستارخان است و نامه ای که از سوی تقی زاده تهیه شده بود که بقية الماضین وکلای دوره اول به امضا برسانند و از مردم اعانه طلب کنند که به مصرف مرمت مقبره سردار ملی رسانیده شود.

این نامه و مشروحه که در اوراق مستشارالدوله به دست آمده است برای عبرت روزگار چاپ می شود.



## مقبره ستارخان

خدمت جناب آقای صادق (مستشارالدوله)

شرح خدمات و مجاهدات مرحوم ستارخان (سردار ملی) در استقرار مشروطیت خدمت جنابعالی زائد بنظر می‌رسد و در حکم توضیح و اوضحات خواهد بود و تصور می‌رود و بلکه یقین است که مایل بتکریم و تعظیم نام او که قطعاً باعث خشنودی روح آن مرحوم نیز خواهد بود می‌باشید؛ اینست که با اطمینان به این نیت خیر جنابعالی بدینوسیله تصدیق می‌دهد که مقبره آن مرحوم در جوار بقعه حضرت عبدالعظیم (ع) بحال فراموشی و خرابی افتاده که بهیچوجه شایسته مقام جلیل آن رادمرد آزادی طلب نیست و بمنظور تعمیر آنجا و بنای مقبره جدید بنظر رسیده که اعانه‌ای از علاقمندان جمع آوری شده و پس از تحصیل مبلغ قابلی شروع بکار شود.

اینک در صورتیکه جنابعالی که بقیه‌الماضین و کلای حق دوره اول مجلس شورای ملی می‌باشید با این نظر موافقت دارید شرح ضمیمه را ملاحظه و نسخه مربوط را امضاء فرمائید که در جریده اطلاعات برای استحضار عموم علاقمندان چاپ و مقدمات کار فراهم شود.

سید حسن تقی‌زاده

ما امضاء کنندگان ذیل که از وکلای دوره اول مجلس شورای ملی هنوز در قید حیات هستیم شرح ذیل را با اعتماد با احساسات مشروطه خواهی ملت ایران و امید اینکه استدعا و التماس بیقرضانه ما را اجابت و باین وسیله نشانه قدردانی از مجاهدت کنندگان برای قانون اساسی ایران نشان بدهند استمداد ذیل را از کافه ملت ایران می‌کنیم.

چون تصور می‌کنیم احدی از ایرانیان منکر نبوده و کلاً اتفاق دارند بر اینکه مرحوم ستارخان سردار ملی حق عظیمی در آزادی سیاسی این مملکت و استقرار مشروطیت بر ذمه همه دارد؛ لذا حاجت بشرح و بسط در این موضوع نمی‌بینیم؛ همیقدر می‌خواهیم اظهار کنیم که بعقیده اینجانبان وجود مشروطیت در ایران پیش از هر کسی بالخصوص و در درجه اول مرهون و مدیون چند نفر است که پس از برقراری مشروطیت در موقع انعقاد مجلس دوم آن مجلس بنام ملت ایران رسماً و علناً از آنها اظهار قدردانی و تشکر نمود، یعنی بعضی از علمای عتبات عالیات و بعضی از علمای طهران و بعضی از رؤسای مجاهدین تبریز و بعضی از رؤسای اردوی انقلابی گیلان و بختیاری که در فتح طهران شرکت کردند و در آن میان خدمات مرحوم ستارخان بنحو خاصی در سخت‌ترین موقع نومییدی جنبه خصوصی دارد که نباید ملت ایران آن را فراموش کند.

بدبخانه مقبره آن مرحوم در جوار بقعه حضرت عبدالعظیم (ع) بحال فراموشی و غفلت و خرابی و اهمال افتاده که نه زیننده آن مرحوم است و نه شایسته ملت ایران؛ لذا می‌خواهیم بوسیله روزنامه اطلاعات از عموم علاقمندان بمشروطیت و قدردانان خدمات آن مرحوم در طهران و همه ولایات ایران و ایرانیان مقیم خارجه و البته مخصوصاً آذربایجان و آذربایجانیهای مقیم طهران تمنی نمائیم که در فهرست اعاناتی که برای تعمیر مقبره آن مرحوم در اداره روزنامه مذکور باز می‌شود اسم خود را ثبت و بقدری که مقدور است کمک نقدی بفرمایند؛ تا باین کار خیر بوسیله انتخاب هیات معتمدی اقدام عاجل شود.

البته هرچه وجه معنی‌بهری جمع بشود مایه خشنودی و قدردانی این خدمتگزاران قدیم خواهد بود؛ ولی امید است مجموع این وجوه از میزان حداقلی که برای تعمیرات ضروری و بنای مقبره کم خرجی لازم می‌باشد کمتر نباشد.

حسن وثوق (وثوق‌الدوله)

صادق صادق (مستشارالدوله)

ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)  
هدایت (مخبر الملک)  
حسنعلی کمال هدایت (نصر الملک)  
شمس ملک آراه (شهاب الدوله)  
مظاهر (مدیق حضرت)  
عبسی امیر سلیمانی (مجد السلطنه)  
حاجی محمد تقی بنکدار  
صدرالعلماء نظری  
سید حسن تقی زاده

## دو تلگراف تاریخی

(تصویر ۳ و ۲)

در یکی از عتیقه فروشی های مشهد تعدادی اوراق اسناد قدیمی را دیدم، و چند برگگی از آن ها را که مربوط به وقایع تاریخی کشور بود خریداری نمودم. چون آینده را علاقتند به این قبیل اسناد می دانم اینک فتوکپی دو سند را بشرح زیر برای چاپ می فرستم.

۱- تلگراف مورخ ۲۱ رجب ۱۳۰۹ ه.ق. از قصر به کرمانشاه بامضای محمدحسین الحسینی خطاب به حاجی آقا مجتهد، در مورد اعلام اذن استعمال و ترخیص دخانیات.

۲- تلگراف مورخ ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ه.ق. از طهران به کرمانشاه بامضای وزارت داخله خطاب به میرزا صالح مجتهد، در مورد اعلام رفع اتهام همزایی او با اشخاص معلوم الحال محلی نزد پادشاه (محمدعلی شاه قاجار).

علی میرینیا

## تذکره مبارکه ناصری

(تصویر ۴)

فاضل ارجمند آقای محمدعلی کریم زاده تبریزی که سالی چندست در انگلستان اقامت کرده اند اخیراً نسخه ای از تذکره مبارکه ناصری را به دست آورده اند. این تذکره بطوری که از مقدمه آن برمی آید در احوال خاندان امین السلطان است. عکس دو صفحه از آن را که فرستاده اند برای آگاهی علاقه مندان به چاپ می رسانیم.

## روزنامه مجانی!

(تصویر ۵)

دوست و فاضل ارجمند آقای محمود دهقان از رشت عکس اعلامی را فرستاده اند که مربوط به حق

اشتراک روزنامه حبل المتین است. ایشان آن را به مناسبت یادآوریهای متعدد مجله خطاب به مشترکان گرامی که در پرداخت وجه اشتراک غفلت می‌ورزند فرستاده‌اند، ظاهراً برای اینکه معلوم باشد همیشه روزنگار بر همین منوال بوده است.

در نامه خود نوشته‌اند که این اعلان را در میان اوراق میر شمس‌الدین و قارالسلطنه وزیر داخله حکومت جنگل دیده‌اند. بهر تقدیر چون گوشه‌ای مربوط به تاریخ مطبوعات است بطور عکسی چاپ می‌شود.

## اعلان

موافق دستگیر در امین اداره، در روز نامه حبل المتین  
با حدی قسب داده نمیشود و عکس که میل می‌اندن  
دار و باید وجه یکساله را پیشگی بدهد و ختم نره سر  
مستری در همین شماره <sup>مکمل</sup> شده است = وکیل رشت

۳۳ فم

## تصویر ۵

### دو نامه از قوام السلطنه در خانواده آذربایجان

(تصویر ۷ و ۶)

در کتابی که دو سه سال پیش در پاریس از سوی همسر مظفر فیروز انتشار یافت عکس دو نامه از قوام السلطنه چاپ شده است. چون این دو نامه برای دستیابی محققان تاریخ آن دوره مأخذ و منبعی است که باید دیده شود به چاپ آنها مبادرت می‌شود.



از قصر بهار افکار و اندیشه‌های ملت علی‌شیرازی

اطلاعات	تاریخ اصلا مطلب			عدد کلمات	شماره
	روز	ساعت	دقیقه	۱۶	۵

جانب طاب عن بعد الطایر صحی آ سیدہ تکہ مرہے سابقہ رئیس ازں ہستال دغانیہ بر الحیات  
 طارخو ہجر نرود دوم و جن سیدہ تکہ ازین رجعت کامہ حضرت امام عصر عجلتہ تکہ فریب  
 رض اقیاز بارہ کہ خبر نزلہ بود بہت و کمانہ انہام باف الجمع سیدہ کہ کورۃ مال خیر ازں  
 زین اصغر بر غیر و تہر نامہ ہم کمال اہم کہ شہرہ و کار نہ و ہج مبارک شہادہ ہمدہ بناہ  
 انجمنہ قالا نصرت بہتہ ہمہ ہمہ



واسطہ ملکر افغانہ	کوفتہ شدہ	کبرتہ مطلب
شماره ۲۱	شہر رس	مناعت
تاریخ	دقیقہ	نیل



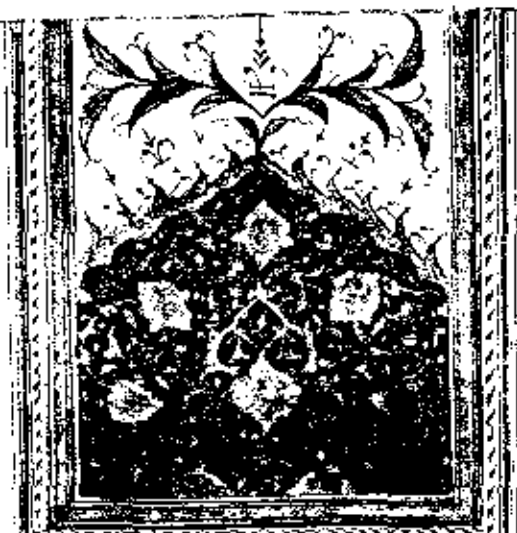
از طرف به ریاست اداره تلگرافی دولت عالی ایران - صفحه

نمبره ۵۹	عدد کلمات	تاریخ اعلیٰ مطلب		اطلاعات
۱۳۳	روز	ساعت	دقیقه	

جناب سید مرتضیٰ در افکار سیرا صالح مجتهد سید مرتضیٰ قزوینی حضرت سید مرتضیٰ صاحب عالی و ممتاز در  
 حق و عدم مبرم با شرف معلوم چون که انجا آمده اند ریخ همیت داده کار مبارک در حافظه در جانب  
 جای دیدیم سید مرتضیٰ صاحب عالی را شرف عمر محمد عمر طریقت سکون در نزد سید مرتضیٰ  
 دروا خانه رسانیدند که شاید در این ریخ همیت را نهر و بارگت سیرم در سمت عالی بیع بود  
 بر مظهر ولایت شریف جناب صاحب هر اکرم کار غیر الدوله در طرف دولت و در همین وضعه در این  
 بیعت عالی که سیرا دیده داده شریف است قدر دارد تا سیر سید مرتضیٰ عالی و عالی و سیر سید مرتضیٰ



تاریخ ۱۴	شهر	ساعت	دقیقه	نیل	سند ۳۳۴
----------	-----	------	-------	-----	---------



سید الشهدا

قدسی جاب سحاب جهاناب عین الکف و  
 عون لولاه شمس الزرار برالامراء قوام الحجب والدر  
 نظام لظفر والشمس که الاصل الامجد الاکرم ذو المحب المزیج  
 و نسب النبی و الفضائل الجميله و المناقب الجید و الاحسان  
 الممدوح و الاوصاف المحموده سیر اعلی صغر فغان بین  
 در زیر ناله و در بار عیشم و در درد و آرزو صد دولت  
 دست آیام غزه و اقبال و آفت عمام عمره و جباله

۱۱۱۱

سید مراد که چون مبنای این مکره و مباح که آنسوی بر آن  
 مقرر است که در کارش احوال اعدایان و انعمت دارگان  
 از نخست بشرح حال آیه و اجداد است دست سرود لاجرم  
 کسوف میدارد و پدرش سید جاب خست است آب ابرایان  
 بین سلطان ثانی لازال غریبا فی سباجه الرضوان و نظیر  
 یعنی از اصول توابع کتلت و فکلی از فحول و زرار و دولت  
 یعنی از غصون یعنی کرمت و یعنی از غیون و سیمت  
 و قدومه انسانی ندارد و زنده اندای کا سکار بود در او  
 سلطنت ذاتان مغفور که بسن که کی و امدهای روزگار  
 بنام کچی مخصوص اندون سرای شهراری شمش و در او  
 جهانماری شاهنشاه سرد محمد شاه مغفور اللسان  
 من محل النور خجسته شخصه آن شایسته که کار منتظر



تاریخ ۳۰ / ۲ / ۱۳۲۵

شماره ۴۹۱

پوست



(سوه ۱)

جناب آقای پیشه وری      تشراف جنابعالی رسیده از طرف اینجانب دستور اکید داده شده است که از هرگونه تجاوز و تعرض اجتناب شود و نمیتوانم تصور کنم از دستور من تخلف شده باشد گزارش فرماید، لکن کردستان حاکی است که از طرف مقابل به نوائ دولتی تعرض شده و ناجارانز مدافعه بوده اند پس از وصول خبر نیز و تکرار جنابعالی تشراف شد فوراً در کیفیت غائله رسیدگی شود و مساعدت جنابعالی و انبیز جهت روشن شدن حقایق نتوانهانیم و مخصوصاً تذکر میدهم برای جنوینری از هر پیش آمد سره باید دارین در مواضع خود باقی بمانند و بهین وجه تعرض و تجاوز نکنند از تهران دستور اکید داده شده از تبریز هم باید تشراف فوری و دستور صریح و اکید داده شود که از مراکزی که داشته اند تجاوز نکنند و ریه اینجانب را در مسالمت و موالات د تکیف مراعات نمود، محترم شمارند جنابعالی محلمن باشیسم از این طرف اقدام بتعرض و تجاوز نخواهد شد و در طرف این دو روز نیز برای ادا م مذاکرات که در تهران شروع شده بود هیلتی بتبریز خواهم مرستاد که مذاکرات را ادامه دهند تاریخ این نشرانیها و گفتگوها که شایسته وحدت ملی و و دین خواهی ما نیست هرچه زود تر باشد .

مدیریکه جناب لایحه در تاریخ ۲۳ / ۲ / ۱۳۲۵  
 حضوراً جهت ارفع از درگت تاندر باشد طرفی که تا  
 مهر آرمه میگردد تمسک از تاریخ ۲۳ / ۲ / ۱۳۲۵  
 مهر آرمه

(سوره ۱)



مخت و وزیر

تاریخ ...

شماره ...

پوشش ...

جناب آقای مهندس ...

با احترام خاطر، بدینوسیله بفرموده حضرت عالی است که در خصوص ...  
 اینهمه حال نیز هر چه در شأن است ...  
 کرده است ...  
 مدتها تا از دست نرود ...  
 نسبت به ...  
 در دفع ...

نسبت به ...  
 اهمیت ...  
 بدین جهت ...  
 و اینهمه ...  
 در این ...  
 سایر ...  
 سایر ...  
 در صورت ...  
 کما ...  
 بکم ...

تصویر

تصویر ۲

## نوخ صرافیه‌های اصفهان

(تصویر ۸)

ورقه اعلانی است چاپی مربوط به سال ۱۳۳۴ که آقای محمد حسن رجایی زفرهای از راه لطف به مناسبت انتشار کتاب «قبائل تاریخ» برای درج در مجله فرستاده‌اند.

## اعلان رئیس قشون دولت روسیه در خراسان

(تصویر ۹)

قضیه ورود قشون روس به خراسان و متعاقب آن به توپ بستن حرم حضرت رضا (ع) در سال ۱۳۳۰ به بهانه التیماتوم در تواریخ ضبط است. اخیراً دوست علاقه‌مند آقای باقر ترقی عکس یک برگه اعلانی را که رئیس قشون دولت روسیه به نام جنرال ردکو به تاریخ ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ در مشهد منتشر کرده و رفتار جمعی اشرار را بهانه تجاوزات و عملیات خود قرار داده است به دست آورده برای چاپ در مجله لطف کرده‌اند.

## آلیانس فرانسوی - در تهران - ۱۳۱۸ قمری

(تصویر ۱۰)

آلیانس فرانسه به امضای ویزویوز اعلانی خطی درباره تدریس زبان فرانسه منتشر کرده است. عکس آن را که آقای باقر ترقی داده‌اند برای آنکه مضبوط و باقی بماند در مجله چاپ می‌کنیم.

## استفتا و فتوی درباره زردشتیان

(تصویر ۱۱)

زرد دوست فاضل آقای جمشید سروشیان فتوکی استفتایی که مرحوم شیخ حسن تبریزی در سال ۱۳۲۸ قمری از حضرات حجج اسلام آخوند محمدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی (مقیمان نجف اشرف) کرده بوده است دیده شد. شیخ حسن تبریزی که اصلاً قزوینی است ولی خود را تبریزی می‌خواند، سالها در کیمبریج مقیم و دستیار ادوارد براون انگلیسی در فارسی آموختن به شاگردان دانشگاه کمبریج و ضمناً از مشروطه خواهان بود.

## حکم و فرمان درباره ارامنه ایران

(تصویر ۱۲ و ۱۳)

آقای حسین تقفی اعزاز سواد حکم علیرادخان و فرمان نادرشاه را که از روی اصل برای میرزابانس ارمنی (وکیل ارامنه در مجالس دوره پنجم به بعد) تهیه شده بوده است در اختیار دارند و بنا به

گفته خودشان هایتک کاراکاش واسطه آن بوده است که آنها را به دست آورده‌اند. چون متن این دو سند برای تاریخ رفاه ارامنه در ایران مفیدست به نقل آنها مبادرت می‌شود. از آقای حسین ثقفی اعزاز متشکرم که سانی چند پیش ازین فتوکی این دو سند را برای چاپ داده‌اند و عذر خواهم که پس از چند سال تواسته‌ام آن را استساخت کرده به چاپ برسانم.

۱۱

## اعلان

عموم صراف و صرافخانه ها بمموم اهالی اسفهان اعلان میکنند  
صبح شنبه ( ۱۰ ) شهر جمادی الثانیه ۱۳۴۴ قرآن و دو قرانی  
چرخی نو و کهنه مطابق حکم دولت که سوای دو قرانی الحیمی و  
سوراج دار باشد بر میداریم و میدهیم بدون کسر و صرف بر حسب  
این اعلان اطمینان باهالی میدهیم که ابدأ خود داری در برداشتن  
و قبول کردن و دادن بطریق مذکور نداریم عموم صرافخانه ها

صرافخانه بشکدار - صرافخانه محمودیه - صرافخانه کمیانی  
مسعودیه - صرافخانه حاج میرزا عبدالغفار صراف - صرافخانه  
شرکت - صرافخانه حاج سید محمد تقی امین التجار - صرافخانه میرزا  
تقی صراف و اخوان - صرافخانه محمد آقا ضرابی - صرافخانه  
علیمحمد ضرابی - صرافخانه حاج ابوالقاسم صراف - صرافخانه  
حاج آقا رضا صراف - صرافخانه حاج سید رضا صراف - صراف  
خانه حاج زین العابدین و اخوان - صرافخانه شرافت

— ﴿﴾ — معرف ۲ ﴿﴾ —

## ۱- فرمان علیمراد خان (تصویر ۱۲)

### حکم والاشد

آنکه درین دوران عمده‌المسیحیه پادری اوانوس حکیم وارد حضور و به عرض والا رسانید که بموجب ارقام سلاطین خلف... صفویه انارالله براهینهم همیشه پادریان فرنگیان و خلیفه‌ها در ممالک محروسه ایران جا و مکان داشته، هر یک به رسم و آیین خویش به عبادت مشغول و تجار و سوداگران این طایفه به تجارت قیام و عشور و متوجهات حسابی خود را مهمسازی عمال خیریت اعمال دیوان می‌نموده‌اند، مشروط بر اینکه احدی از آنها مرتکب امری که خلاف ملة مقدس اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر باشد بحسب ظاهر نگردیده احدی را هم با ایشان رجوعی نباشد و هرگاه جماعت ارامنه به آنها ضرر و نقصانی برساند بخلاف حساب متعرض احوال آنها شوند. بعد از ثبوت آن آنها را ترجمان نمایند و پادریان کرملیان دومیگان<sup>۱</sup> و جزویت و... و آنگوسن و غیره که از ولایت آذربایجان از شروان و قریباغ و دارالسلطنه تبریز و گنجه و نخجوان و قلمرو عیشکر و دارالسلطنه اصفهان و الکای فارس از شیراز و بندرعباس و سایر ممالک محروسه می‌باشند و در هر جا که خواسته باشند متوقف و سکنی کرده هر یک از ارامنه و عیسویان و اولادشان که خواسته باشند نزد ایشان آمد و شد کرده تعلیم گیرند و درس بخوانند نیز معانعت نکرده چنانچه جماعت مزبوره امورات خود را در مقامی که بجهت مدفون [کردن] آنها تعیین می‌نمایند به دستور و آیین دین خود برده دفن نمایند غایق و مانعی جهت آنها نباشد و امداد و اعانت لازمه که درباره آنها به عمل آمده احدی نسبت به ایشان ظلم و ستم ننماید.

و در خصوص صدق ادعا و عرض خود ارقام مذکوره رابه نظر رسانند. لهذا عالیجنابان بیگلربیگیان عظام و حکام کرام و عمال ولایات محروسه در خصوص امر مذکوره به نحوی که حسب الارقام سلاطین مراد مذکوره مقرر شده از آن قرار معمول و عشور و متوجهات حسابی تجار و سوداگران را بازیافت و تخلف از فرموده جایز ندارند و در عهده شناسند. تحریر فی شهر جمادی‌الثانی سنه ۱۱۱۵.

## ۲- فرمان نادرشاه (تصویر ۱۳)

### فرمان همایون شد

آنکه چون فیما بین ملت عیسویه علی نبینا و علیه السلام چند فرقه مختلفه می‌باشند که طریقه و اعمال هر یک مغایر یکدیگر است و فرق مذکوره هر یک به قومی متوسل و فرقه دیگر تکلیف کیش و آیین خود می‌نمایند از آنجا که همگی ایشان مطیع این دولت ابد مدت‌اند مقرر فرمودیم که حکام هر ولایت مانع و مزاحم نشده که به رضای خود به طریق فرنگی یا فرنگی به طریق ایشان عمل نمایند، مزاحمت نرسانند.

و اگر خواهند که کتابس و معابد خود را تعمیر نمایند یا از نو احداث کنند احدی در مقام منع درنیامده و از جوانب برین جمله رفته و در عهده شناسند. تحریر فی شهر رجب‌المرجب سنه ۱۱۴۹.

۱- اصل: دومیگان

۲- کسحومی (۱)

سنة ۱۳۱۱

سید محمد

تقدیر در این ایام همه را در دست خود گرفته و در اختیار خود دارد و هر چه در این ایام میسر آید همه در دست خود خواهد بود

لا بد بر اینهمه پیشه کار بیان در میان ضعیف در میان محروم ایران و بعضی در میان سربازان و بعضی در میان کسب و کار و بعضی در میان

تجارت تمام محروم و ضعیف است چه در این ایام در میان ضعیف و محروم ایران و بعضی در میان سربازان و بعضی در میان کسب و کار و بعضی در میان

علم و ادب است که در این ایام در میان ضعیف و محروم ایران و بعضی در میان سربازان و بعضی در میان کسب و کار و بعضی در میان

دانش و ادب است که در این ایام در میان ضعیف و محروم ایران و بعضی در میان سربازان و بعضی در میان کسب و کار و بعضی در میان

دانش و ادب است که در این ایام در میان ضعیف و محروم ایران و بعضی در میان سربازان و بعضی در میان کسب و کار و بعضی در میان

دانش و ادب است که در این ایام در میان ضعیف و محروم ایران و بعضی در میان سربازان و بعضی در میان کسب و کار و بعضی در میان

دانش و ادب است که در این ایام در میان ضعیف و محروم ایران و بعضی در میان سربازان و بعضی در میان کسب و کار و بعضی در میان

نور شاه

لاکچر فین است میرید علی سیاه کله اسدوم جندوزو کتف بکسته که توتو عیار است

سکاپوش

سکاپوشک دوزن کتف بکسته جندوزو کتف بکسته که توتو عیار است

که حکم برده است مع ذم جوشه که بعضی خود بطریق قوی با فرمایان این معرینه است زنده و کز نمید که کتف بکسته

تقریباً به اندازه است کتف اسدوم مع ذم جوشه در روپ رگه رگه در عینه

۱۱۴۹

سکاپوش ۲ نیم درم - بریس

تصویر ۱۳ - فرمان نادرشاه

# اِخْلَان

جس بنی اقرار است و بعد از آن خود برانده و بواسطه اقراس و تقاضای شعبان در وقت کباب بخت  
 اضطرار و وقت عموم اهالی شهر کرده و بر روی آن را می کنند و طرف می گردند و بواسطه این فعل  
 و عادت مانع از کسب کسی نمی آید و متقاضی بر روی خود را می بیند تا آنکه شیوه مردم محض است  
 در شهر و راه اهالی هر چه از برای امور دولت بیرون رود از اقراس و عادات می شود و از اعلام با ما  
 محول نگردد و در هر دو قسم مشغول که کرده و از این طریق است که در وقت و عادت از طرف آنها نیست قتل  
 دولت همه روسیه تسلیم کرده و بیرون می آید و بیرون می آید و بیرون می آید و بیرون می آید  
 (۱) تسلیم روسای اشراف و زمین فعل اقامت المانی  
 (۲) با نهایت تودر عجز است که باشد تا تسلیم قتل دولت چه روسیه نماید  
 (۳) تسلیم اقراس و عادات مازان کرده و بیرون می آید و بیرون می آید و بیرون می آید  
 و آنچه که می توانند مشغول تجارت باشند  
 (۴) همه اید بدانند که روسها فقط اشراف طرف بودند نه اهالی بی شرف شهر از اقراس گاه مسکن و اموال  
 آنها مانند دست خورده بلکه بواسطه مشغول شدن بیرون روسیه و اقراس می شود که همه می توانستند کند  
 (۵) هر کس با اقراس این اعلان می آید و بیرون می آید و بیرون می آید و بیرون می آید  
 می آید و بیرون می آید و بیرون می آید و بیرون می آید و بیرون می آید و بیرون می آید و بیرون می آید



## مجلس ترجمہ شرکت فرانسوی

آخر ہفت روزہ مجلس ترجمہ شرکت فرانسوی با کمال احترام معمولاً مالی طہران اطوار و اعلان ہوا

کہ اندر ساعت نظر مانده در سپار غائب انجمن بخت تعلیم فرانسه بریت جناب سید ویزا

کہ من باب کتب فرانسیسی صاحب دستاویزات و بعد از وہ در مسلمانہ فرانسه از خبر و معلومین

بودہ است و در ایرات یک ترجمہ ایرانی و یک ترجمہ عربی معاوضت اور یکشنبہ ابر

از کتاب کردان در دستہ او بر ما فقط پانزدہ قرآن گرفتہ شود

در ضمن باغبان مجلس ترجمہ کہ میں باطلوع ترقات این مدرسہ دارند اخذ میہ ارد کہ نمود در مغا

لاکہ کہ واقع است در کوجہ سیدہ جناب اشرف صدر عظیم شریف پاورند و حتی المقد

طرف صبح با شدت

هو الله تعالى شانه العزیز

محمد ایا سلام چه میفرمائید در سند اذیت و تحقیر کردن

بطلان نوزد شنیه که در حمایت اسلام و مطیع اسلامند  
استدعا از حضور مقدس آنکه جبراب سئو را با خط شریف  
و شنبه مرقوم و با مهر مبارک مسموم فرمائید تا عند الحاجة  
سند باشد و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته  
المذنب صابی شیخ حسن تبریزی  
دم شهر صفر المظفر ۱۳۳۵ هجری

بسم الله الرحمن الرحیم  
باز در کفر ظاهر و نه در اذیت و تحقیر  
۱۳۳۵ هجری  
و الله اعلم  
بسم الله الرحمن الرحیم  
باز در کفر ظاهر و نه در اذیت و تحقیر  
۱۳۳۵ هجری  
و الله اعلم

## فرمان سرکردگی سواره و ایلات

میان اوراق و اسناد کتابخانه محقر خود پیش نویس یکت فرمان از عهد ناصری دارم که از دید تاریخی و نیز از لحاظ چگونگی صدور فرمان‌های اینچینی و اعطاء القاب و مناصب در آن دوره که لازمه آن طی معابر و هفتخوان‌های دریاری بوده است، جالب و درخور مطالعه می‌باشد.

اینک تصویر آن را (شماره ۱)، همراه با چند توضیح کوتاه تقدیم خوانندگان عزیز آینده می‌کنم: کاغذ فرمان به قطع ۵۷×۳۰ سانتیمتر، از نوع کاغذ ضخیم فیل نشان است که بیشتر به کار نقاشی سیاه قلم می‌آید و برودر ایام برای استحکام بخشیدن به آن و سماعت از گزند پاره شدن و یا هر دلیل دیگر، به حاشیه فوقانی آن تکه کاغذی چسبانده‌اند که این تکه خود نیز پارهای ناقص از یکت متن متعلق به دوره ناصری است و در آن، بعد از چند نقطه، چنین نوشته شده:

... ل سرب خود را مأمور دانسته بطوریکه در احکام علیه مقرر شده مطالب کتابچه را باطلاع آنطرف قرین انجام داشته قبض و سند اتمام آنها را بیاورد و در عهده شناسد. ۲۵ شهر ربیع، سیس به تحریر: بسم الله تعالی شاه‌العزيز، پرداخته است و در زیر این کلام مبارک مهر مخصوص ناصری، (شماره ۲۷)، را نشانده‌اند که حاوی متن زیر است:

أَمْلِكُ اللهُ تَعَالَى

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه ناماهی گرفت

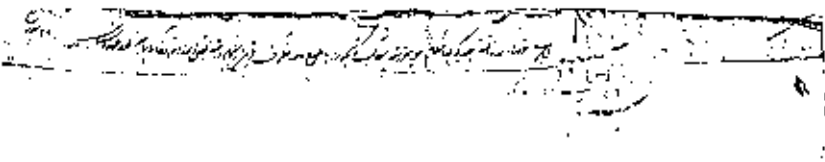
- همانطور که در تصویر دیده می‌شود در سمت راست سطر نخست، بعد از تحریر: «هوه، طغرای فرمان نوشته شده و چون با مرکب زعفرانی است، بخوبی به تصویر نیامده و متن آن چنین است: «هوالله الملک الملک تعالی شاه»

بعد، متن فرمان با خط خوش نستعلیق برشته تحریر در آمده و برخی از کلمه‌های آن به رسم و سیاق آن دوره، بی نقطه نوشته شده‌اند که برای سهولت در مطالعه آن، بعد از نقطه گذاری عیناً صورت کامل آنرا ذیلاً می‌آوریم:

«که چون عالیجاه عزت و سعادت همراه اخلاص و ارادت انتباه زیده‌الاشباه حاجی محمد خان از جمله خدمتکاران قدیم این دولت روزافزون است و از بدو جوانی و عنفوان شباب بارادت و صداقت و درستی و راستی در راه این شوکت بیهیة لوازم جان نثاری بعمل آورده و کفایت خود را مشهود رای اولیای دولت قاهره داشته، لهذا محض لیاقت و شایستگی عالیجاه مشارالیه و ظهور مرحمت خدیوانه درباره او در هذه السنة مبارکه پیچی ثیل خیریت تحویل و مابعدها سواره و طوایف هداوندی و سیل سیر و کنگرلو<sup>۱</sup> را از فرین همین منشور قدر دستور سپرده بمشارالیه فرمودیم و سرکردگی سواره و طوایف مزبوره را بعهدة کفایت و درستکاری او واگذار داشتیم که مراتب صداقت و خدمتکاری خود را در نگاهداری آنها به پیشگاه حضور خسروی ظاهر سازد و مقرر آنکه سرکردگان وریش سفیدان و بزرگان و آحاد و افراد طوایف مزبوره مشارالیه را سرکرده بالاستقلال خود دانسته، اوامر و نواهی او را اطاعت کنند. المقرّر کتاب عطار دانساب شرح منشور مبارک را ثبت و ضبط نموده از تغییر مصون دارند و در عهده شناسند حُرّ فی شهر محرم ۱۲۶۵»

۱- بنظر می‌رسد حاجی محتاجان حاجب الدوله باشد. م

۲- در فرهنگ دهخدا، کنگرلو نام سه دهستان است از خطه آذربایجان: سلماس، بدین آباد و بحر، مرکزی می‌بود. م



۲۲

که چون نایب عزت و سادت سر راه خلاص و آرزو شایسته<sup>الایضا</sup>



عاجی محمدخان آریه بده نگاران قدم این دولت روز رسون است و از بدجولی<sup>عجمانی</sup>

شایب باوقصه اق و دینی و راستی در راه دارن سگت لوام ساری عمل آورده و کنایه خورا

مشهورای او می دولت قاهره داشته اند محصل وقت سبکی عا پها ساریه و ظهور به

دبارة او درین ایساکه چچی<sup>قدار</sup> نضریت من و بعد ما سواره و طوایف مراد و کسین سگت لوام

هم مشورت و تور سپرده مشایره فرمودیم و سرکردگی سواره و طوایف<sup>استی</sup> به راهبه و کنایه سگت لوام

و انکه از دستیم که مرتب صلوات صدک ری خردا در کجا بداری آنها بیچا<sup>اود</sup> خنجر خنجر و سگت لوام

مقرر کرد که سگت لوام در کجا<sup>اود</sup> در کجا و طوایف مراد را در کجا با استعلاج و در کجا<sup>اود</sup> در کجا

در انتهای سمت چپ سطر نخست و بالای کلمه «زبدۃالاشباه» جمله کوتاه «صحیح است» نوشته شده و چنین برمی آید که فرمان بعد از طی مراحل مختلف و تمهیدات بسیار بصورت پیش نویس بعرض سلطان رسیده و مورد تأیید وی قرار گرفته است. تاریخ صدور فرمان نیز نشان می‌دهد که ناصرالدین میرزا یک سال بعد از جلوس به تخت شاهی که در آن زمان کاملاً تحت نفوذ صدراعظم مدیر و مدبر خود میرزا تقی خان امیرکبیر بود صادر شده است و با احتمال قریب به یقین امیرکبیر نسبت به صدور فرمان مزبور نظر مساعد داشته است.

پشت برگ فرمان، (تصویر ۲)، مهر و امضاء کارگذاران، پیشکاران و رجال دربار دیده می‌شود که به نحوی در مسیر صدور این قبیل فوامین قرار داشتند و تا از هریک از آنان مبلغی نمی‌گرفت به ثبت و امضای سند اقدام نمی‌کرد.

اکنون بطوریکه اشارت رفت، پشت برگ فرمان دارای تعدادی مهر و امضاء رجال و منشیان و کارگذاران ثبت و ضبط فرمان در دفاتر دیوانی است که برای تسهیل مراجعه بدانها، مهرها را با شماره و امضاءها را با حروف ابجد مشخص نموده<sup>۱</sup> و آنچه را که تا حد مقدور و میسر خوانده شد به ترتیب زیر می‌نگاریم:

۱. مهر ۱. متعلق به اتابک اعظم میرزا تقی خان و متن آن شرح زیر است:  
لااله الا الله الملك الحق المبين محمد تقی
۲. امضاء ۲. متعلق به اتابک است، بدین شرح:  
بملاحظه نفاذ امیرکبیر نظام و اتابک اعظم رسید.
۳. مهر ۳. فقط روی مهر نام ابوالقاسم حکم شده است.
۴. امضاء ۴. به نظر می‌رسد، متعلق به ابوالقاسم مهر ۳ باشد. ولی متأسفانه خوب خوانده نشد.
۵. مهر ۵. الواثق بالله الغنی عبده موسی الحسینی.
۶. مهر ۶. افوض امری الی الله عبدالراجی محمد صادق.
۷. مهر ۷. لااله الا الله الملك الحق المبين عبدالحسین ابن گلشن، (در خواندن و صحت نام گلشن تردید است).

۸. مهر ۸. محمد هادی پناه
- ۹ و ۱۰. مهر ۹ و ۱۰. المتوکل علی الله محمد تقی
۱۱. مهر ۱۱. عبدالوهاب گلستانه<sup>۲</sup>
۱۲. مهر ۱۲. لااله الا الله الملك الحق المبين عبده زین العابدین محمدرضا
۱۳. مهر ۱۳. افوض امری الی الله، (باقی خوانده نشد).
- امضاء الف. ثبت دفتر مقام عالی تبریز شد.
- امضاء ه. در دفتر پیشکار سلطانی ثبت شد.
- امضاء ح. ثبت دفتر سلماش شد.
- امضاء ط. سرکار مستوفی نظام.

۱- امضاء متعلق به اتابک استثناء با شماره ۲ مشخص شد. م

۲- احتمالاً میرزا عبدالوهاب خان فرزند بدرخان زند باشد که در زمان ولایت عهدی مظفرالدین برای انتظام امور نامبرده و با به آذربایجان می‌فرستند. م.

## نامهٔ تقی‌زاده به عبدالرحیم خلخالی

قریب مدت سه سال (مرداد ۱۳۰۹ - بهار ۱۳۱۲ هجری شمسی) مرحوم سید حسن تقی‌زاده تصدی وزارت مالیه را عهده دار بود.



سید عبدالرحیم خلخالی

بدیهی است برای دیکتاتور مقتدری فعال مابشاه برکناری و عزل وزیری ولو تقی‌زاده کار بسیار سهل و ساده‌ای بود، ولی او با توجه به پرستیژ و شخصیت خاص تقی‌زاده و زحماتی که طی مدت سه سال در امر بهبود و تنظیم مالیه و بالتبقیه اقتصاد منکک متحمل شده بود صلاح ندید و شاید رویش نشد تقی‌زاده را مستقیماً و منبرداً عزل نماید. برئیس الوزراء دستور استعفا داد و باین ترتیب در کابینه بعد تقی‌زاده وزیر مالیه نبود، گرچه بصورت ظاهری برکناری تقی‌زاده آبرومندانه صورت گرفت مع الوصف با توجه بمسئولیت مهمی که وزیر مالیه در کابینه و کار مملکت دارد، این تغییر وضع در محافل و مجالس و بازار موجب شایعاتی مبنی بر عدم رضایت شاه و احتمالاً مفضوب شدن و امکان بروز خطراتی برای او گردید. مرحوم فروغی نخست‌وزیر و باقر کاظمی وزیر امور خارجه وقت که از دوستان صمیمی و قدیمی تقی‌زاده بودند چنین صلاح دیدند که رفیقشان در این موقعیت بهتر است مرچه زودتر بخارج برود. خوشبختانه خود رضاشاه هم قلباً و قبلاباً این نظر موافق بود.

تقی‌زاده با سمت وزیر مختار بیاریس رفت، ولی مقارن این ایام روزنامه‌های معروف پاریس حملات و انتقادات زیادی از اوضاع ایران نمودند که خشم شدید رضا شاه را برانگیخت و نسبت بوزیر مختار هم که دستور داده بود جدا در مقام سرکوبی روزنامه‌های مزبور برآید و مسلماً توفیقی نمی‌توانست در این مورد داشته باشد ظنین گردید و دستور برکناری او را داد، گرچه در پاسخ نامه‌ای که تقی‌زاده مبنی بر بیگناهی خود مستقیماً بشاه نوشته بود، رئیس دفتر سلطنتی زیرکانه رضایت خاطر ملوکانه و بازگشت او را بایران ابلاغ نمود، ولی دوستان تقی‌زاده بر رمز و اشاره باو اطلاع دادند که اگر مجدداً بایران بیاید احتمالاً سرزبشتی کمتر از آنچه بر نصرت‌الدوله و تیمورتاش رفت در انتظارش نخواهد بود. در چنین اوضاع و احوالی دوستان فرس و پابرجائی که تقی‌زاده در ایران داشت نگران بودند. با وضعی که پیش آمده بخصوص سانسور شدیدی که در مورد مراسلات خارج از طرف شهربانی وجود دارد و چگونه با او در مقام حنی مکاتبات عادی و دوستانه که حاکی از وفا و صفا و صمیمیت قیما بین است برآیند و آبا برای آنها محدودراتی وجود خواهد داشت یا نه؟ پاسخی که تقی‌زاده در این مورد بیکی از صمیمی‌ترین دوستان خود مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی (پدر اینجناب) داده است چگونه جریبان را روشن مینماید. اکنون بعد از گذشت ۵۵ سال آنرا عیناً در اختیار خوانندگان مجلهٔ محترم آینده می‌گذارم. باید توجه داشت تقی‌زاده مطالب نامه را با توجه با اوضاع و احوال و سانسور شدید و کامل آنروز و علم و اطلاع از اینکه مفاد نامه از طرف مقامات شهربانی سانسور و مسلماً بدقت مخصوص رضا شاه گزارش می‌شود نوشته است.

۲۶ دی ۱۳۱۵

دوست خیلی عزیزم قربانت شوم از تأخیر در عرض جواب مرقومهٔ مرحمت آمیز مورخه ۲۷ آذر شرمندهام، ولی علت این تأخیر فقط کسالت مزاجی بوده که در ایام عید فرنگها دامن گیر ما شد یعنی هم خانم و هم خودم هر دو مبتلا شدیم به مرض آنفلونزا یا گریپ که اینجا شایع است. هر زمستان سه چهار هفته بطور وبائی عام و منتشر می‌گردد و امسال دیگر معرکه کرده و خانه‌ای نیست که مبتلا نباشد. با آنکه اسم ناخوشی کوچک است و وحشتناک نیست، ولی بسیار موذی است و از همه بدتر پس [از] رفع تب و پاشدن از بستر فوق‌العاده ضعیف می‌کند و فوی را تا حدی سلب می‌کند، بطوریکه خود بنده تا دو هفته هیچ کاری نمی‌توانستم بکنم. در همان ایام وصول مرقومهٔ سرنایا محبت و دستخط مبارک سرکار خانم ما را هر دو را جان نازه بخشید. هدایای مرحمتی عید هم رسید و عیال بنده مانند تبرک از صرف آنها حظ وافر برد و هم چنین خود بنده راستی عجب مراقبتی دارید که ایام اعیاد فرنگی را هم فراموش نمی‌فرمائید و همیشه یاد از این خانم که ارادتمند سرکار خانم و حضر تعالی هستند می‌فرمائید و این نیست مگر از نهایت لطف و محبت صمیمی و مبالغه در مرحمت، ولی باید عرض کنم که ما ازینگونه زحمات فوق‌العاده که حضر تعالی به خود می‌دهید خیلی شرمند می‌شویم و جز دعای سلامت عالی و خانوادهٔ محترم چیزی عرض نمی‌کنیم.

با اینکه بنده به زحمت فوق‌العادهٔ حضر تعالی در صورت بودن محدودراتی یا زحمت به چشم یا مانع بودن از کار واجب‌تر یا مخالف بودن بصلاح خودتان راضی نیستم، باید عرض کنم که اگر چنین مواعی در پیش نباشد خیلی مایل هستم که گاهی از سلامت حالات خودتان و سرکار خانم و آقاها دانگان مطلع و از جریان کارهای خودتان و گزارش امور شخصی مستحضر شوم، یعنی نمی‌خواهم انقطاعی کلی در مکاتبه که نصف مواصله است پیش آید. چه برای دوستان قدیم که معدودی مانند داند بکلی

بریده شدن از هم‌و بی‌خبری جایز نیست و اگر چه اصلاً سالها هم مکاتبه واقع نشود چیزی از محبت و دوستی کم نمی‌شود. چنانکه ارادت بنده به آقای حکیم‌الملک که رسم مکاتبه و حتی جواب معروضات را ندارند از تاخیر تطاول زمان مصون است، ولی باز تنها تسلی غرباء و تسکین اشتیاق مهاجورین با زیارت خط احباب است. اینست که آنچه در ابتدای مرقومه نوشته‌اید که مدتی است از مکاتبه خودداری نشده و عاقبت امروز باصرار و خواهش خانم این مختصر را می‌نویسم باعث تأسف شد، خصوصاً که مرقوم می‌دارید که نمی‌خواهم اوقات گرانبهای شما که وقف مطالعه و تدوین رسائل مفیده است با... مشغول سازم که این واقعاً بیخشید پر رسمی است و هیچ سعادت و خوشی برای اوقات «گرانبهای» بنده بیش از زیارت و مطالعه خط شریف و دوستان نیست. پس باز تکرار می‌کنم که اگر محذوری باشد و مانعی ببینید البته خودداری فرمائید و لازم نباشد نوشتن محذور هم نیست و الا گاهی ما را زیارت دستخط خود سرور و خوشبخت بفرمائید.

این مطلب را هم که تا حال درین دو سال هیچ وقت بهیچ کس نگفتم و نوشتنم بکبار می‌خواهم به آن دوست عزیز عرض کنم که اگر چه صریحاً چیزی ننشیده‌ام و کسی نگفته و خود نیز ابدأ هیچ وقت بمخاطب نخواست‌ام بیاورم و اگر هم آمده حمل بر شبهه و وسوسه شیطانی و خیال نیش غول می‌کرده‌ام و اصلاً چنین چیزی را ممکن نپنداشته و دلیل برای آن ندیده‌ام، لکن گاهی از بعضی نوشتجات یا اشارت بعضی آشنایان (بعقیده بنده کم ظرف و کوتاه نظر) بطور دورادور و وهم و قیاس ضعیف استنباط شده که در مکاتبه یا بنده مثلاً محذوری تصور می‌کرده‌اند، بنده بیک در هزار هم چنین احتمالی نمی‌دهم چه در ایران محذوری جز سوء نظر و بی‌بیلی اولیای دولت و مقامات عالی مملکتی متصور نیست و بنده هیچ وقت ادنی حسن نظر سوئی نسبت به خودم نکرده‌ام. چه خود قلباً هواخواه و دعا خوان اولیای امور و مخصوصاً پیشوای اول مملکت بوده و هستم و سیاست و حکمت و عقل و عظمت فکر ایشان را هم خوب می‌دانم که روئے ایشان نیست به این نوع کوچک کاری که کار حاشیه نشینان کوچک و کوتاه نظر است توجه کنند و مخصوصاً اشخاص را خیلی خوب می‌شناسند و مردمان پاکدل و پاک اعتقاد و وطن دوست و مملکت خواه و خیر خواه و پاک سرشت را خوب بجا آورده‌اند و اگر در جریان کار مملکتی و اداره کاری به آن بزرگی که حکم خانه بسیار وسیعی را دارد، بر یکی از فرزندان خود ترشرومی کنند یا منخیر شوند که کاری است که طبعاً هر روز واقع می‌شود، ابدأ دلیل آن نیست که خدای نخواستہ بی‌لطفی مستد یا معاذالله کینه‌ای در دل باشد.

نه بالعکس من خود یقین دارم که هیچ چیزی ازین قبیل نیست و چون خوب می‌دانند که ما از صمیم قلب خیر خواه و دعاگوی سلامت و عظمت و بقای ایشان هستیم، محال است که با آن فکر بلند و دورین و نقاد و نکته‌سنج حقیقت را کما هو حقه ملتفت نباشند. آنچه خود بنده به رأی‌العین دیدم دلیل بر غیر اینست. مخصوصاً محرمانه عرض می‌کنم که اعلیحضرت همايونی وقتی در ضمن بیان اینکه ممکن نیست خاطرشان نسبت به بنده مشوب گردد به خود من فرمودند، من شما را می‌شناسم، خوب می‌شناسم. خیلی خوب و کامل می‌شناسم، و بعد پس از یک ثانیه تأمل فرمودند «مثل پسر خودم می‌شناسم». بنده از این بیان بیش از اظهار لطف و مرحمت معمولی خوشوقت شده و گفتم همین پس است و از هر حیث کاملاً کافی است. چه اگر واقعاً باطن مرا کاملاً بشناسند دیگر هیچ وقت هیچ نوع جای نگرانی نیست. چه من خودم را هم می‌شناسم و آرزو دارم کاش دیگران ضمیر مرا بشناسند بخوانند، آنوقت من آسوده‌ام که اشتباهی پیش نمی‌تواند بیاید.

حالا نیز همین عقیده را دارم و یقین قطعی دارم که ابدأ شایه با سوء نظری نیست و اگر هم موفقی مطلبی مطابق مطلوب و پسندیده واقع نشده، این کار جازری دائمی روزانه است که نسبت به هر کسی واقع می‌شود. بعضی از دوستان و آشنایان بی هیچ ملاحظه همان لطف قدیم خود را نسبت به من نگاه



داشته و مداومت دادند و هیچ معروض ناملایمی نشدند. بعضی دیگر البته که طبعاً همیشه از سایه هم وهم داشتند و به خیالات موهوم ترتیب اثر داده احتیاط کاری بی لزوم کردند، معدنک الحاضر یری مالایراه الغایب. شاید حقیقت بر بنده مسنور است. اگر واقعاً چنین محذوری موجود باشد و روابط با بنده مطلوب مصدر کل امور که بلاشک باید هرکسی رعایت اجسامات ایشان را بکند نباشد، درین صورت البته لازم نیست مداومت شود و اگر چنین محذوری نیست، چنانکه بقین بنده آنست دیگر ابدا عطف نظر به چیز دیگر لازم نیست.

ببخشید مطلب را صریح و واضح و پوست کنده عرض کردم. چه روا نیست وهمی خیالی غیر موجود باشد و به وسوسه در اذهان ایجاد شود و البته روا هم نیست که اگر ادنی محذوری چنانکه عرضی شد باشد ترتیب اثر داده نشود.

از کسائتی که مجدداً بر مزاج شریف کاری شد، و صدمه بر یابان وارد آمده بوده است مسوق و متأثر شدم. الحمدلله که بهمت استاد شعبانعلی رفع شده است. آفرین بر استاد مزبور که وجودش غنیمت است.

از یادآوری آقای وحیدالملک متشکرم و خواهشمندم هر وقت ملاقات شد مراتب تشکرات بنده را با سلام خالصانه و مودت صمیمی قدیم خدمتشان ابلاغ فرمائید. هم چنین خدمت آقای فرامری که در لطف ثابت و وفا دارند خیلی سلام دارند. یکی دو مرقومه در گذشته از ایشان رسید و من در جواب اعمال و تأخیر کردم. همیشه قصد داشتم بنویسم و دیر شد دیگر همین طور ماند. امیدوارم به توسط عالی چند سطر عرض کنم. به آقایان اشتری هر دو سلام دارم وهم چنین آقای نجم آبادی و از یادآوریشان تشکر می‌کنم. به آقای هژبر هم سلام خالصانه می‌رسانم. عیال من از الطاف عالی و سرکار خانم خیلی خیلی عرض تشکر می‌کند. خودش نیز چند سطر خدمت سرکار خانم عرض کرده است. زیاده تصدیع نمی‌دهد و از خداوند سلامت و صحت و سعادت عالی را خواهانم.

مخلص صمیمی قدیمی، حسن تقی زاده

## پنج نامه دیگر از فروغی به تقی زاده

تهران - ۶ نوامبر ۱۹۲۱

دوست معزز محترماً رقیمة شریفه که در بیست و یکم سپتامبر به پست داده شده بود زیارت و از تفقداتی که درباره مخلص فرموده بودید نهایت امتنان حاصل کردم. از اینکه به وصول حواله شما در روزنامه کاوه برنخورده بودم سبب آن است که از روزی که از برلن و از خدمت حضرت عالی مرخص شده‌ام تا امروز یک نمره از جریده شریفه را زیارت نکرده‌ام و خیلی از این جهت تعجب دارم. با اینکه به یقین می‌دانم در فکر بنده بوده‌اید و حتی آقای علوی اظهار اطلاع کردند که به مقصد بنده ارسال فرموده‌اید. بنابراین مطلب معاست که اگر از بی ترتیبی پستخانه است، چرا لااقل بر حسب اتفاق یک نمره هم ترسیده و حال آنکه روزنامه‌های فرنگی که آئونه هستم می‌رسد؛ اگرچه غیر مرتب است. گمان می‌کنم در پستخانه بعضی اشخاص باشند که خود را مستحق تر از بنده بدانند. به هر حال چون بی اطلاع بودم و برات هم در وجه حامل بوده می‌ترسیدم که در غیر محل

برود.

قبل از اینکه وارد مقصود اصلی شوم این جمله معترضه را هم عرض کنم که از اهمیاتی که درباره تحقیقات مراجعه به مطبعه فرمودید کمال تشکر را دارم. چندی قبل رفته‌ای هم از آقای تربیت رسیده\* از نتیجه آن امر استفسار فرموده بودند چون در واقع خودم هم نمی‌دانستم چه جواب بدهم جواب ایشان را عرض نکرده‌ام. اینک موقع را مغتنم شمرده به حضرت عالی و هم به ایشان عرض می‌کنم بنده خودم که استطاعت ابتیاع مطبعه را ندارم. اهل تشکیل شرکت و کمپانی هم نیستم. اصل این خیال از نصره‌الدوله بود و او بواسطه پیش‌آمدهائی که پیدا کرد از این خیال بازماند. معهدا این اواخر که بالنسبه فراغتی پیدا کرد با او مذاکره و نشویقش کردم، اظهار داشت که آن خیال را تعقیب دارد. دیگر نمی‌دانم چه کرده و چه خواهد کرد.

نیز چندی قبل کارت پستی از طرف آقای جمال‌زاده که به اتفاق خانم خودشان و آقای نواب و خانم ایشان اجماعاً لطف کرده تسلیت گفته بودند زیارت کردم و در نیت داشتم که جواب به ایشان عرض کنم. نمی‌دانم کرده‌ام یا نه؟ چون بقدری از هر جهت افسرده و دل مردام که منوجه اعمال خود نیستم. در هر صورت از حضرت عالی خواهش نمودم از حضراتی که اسم بر دم از قول بنده تشکر فرمائید و عرض ارادت و سلام مشتاقانه ابلاغ فرمائید که یا لیتنی کنت معکم.

اما راجع به خود حضرت عالی. آقای میرزا محمدعلی خیان گلوب را (که حالا باید میرزا محمدعلی خان فرزین نامید چون این اسم را اختیار کرده‌اند) خدمتشان کم می‌رسم، زیرا که سخت گرفتار مشاغل اداری هستند. چون چندی قبل مدیرکل وزارت مایه و بعد خزانه‌دار کل شدند. سابق بر آن که بیشتر خدمتشان می‌رسیدم یاد دارم که در این خصوص با ایشان صحبت کردم و چنان استنباط نمودم که موجباتی برای تشویق حضرت عالی به مسافرت در ایران هنوز نیافته‌اند. اوقات را نمی‌دانم. البته سعی خواهیم کرد که عقیده ایشان را باز به دست آورم و شاید اادارشان کنم که خودشان چیزی خدمت حضرت عالی عرض کنند.

پس فعلاً ناچارم فقط نظریات شخص خودم را عرض کنم. اما متحیرم که چه عرض کنم. مجلس شورای ملی تمایش غریبی از خود می‌دهد. آنچه در روزنامه‌ها ملاحظه می‌فرمائید نمونه خیلی ضعیفی از حقیقت است. بیرون مجلس هم نمودباله. آنچه به تحقیق می‌توانم عرض کنم این است که امروز مجلس شورای ملی نماینده حقیقی و مظهر کامل ملت ایران است. اما حقیقت ملت ایران را اگر از حیث مدارک مشاعر یک اندازه اطلاع دارید از حیث صلاح و فساد نمی‌توانید تصور کنید و به وهم در آورید. بنده هم از عهده بیان بر نمی‌آیم. چیزی که منظور نیست حتی در اخبار مصلحت و بهبودی حال مملکت و ملت است.

می‌فرمائید در این مدت کسی به فکر من نیندازد. بفرمائید کسی به فکر چه افتاد. آنچه من می‌بینم در این مملکت همه کس از اعلی و ادنی بدون استثنا (یعنی اگر استثنائی باشد همان در حکم التا‌در کالمعدوم است) وجهه همش تحصیل مال است و بس. آن هم گویی ملت‌م شده‌اند از غیر مجرای صحیح باشند و اصاف این است که از مجرای صحیح نمی‌شود. مگر اینکه شخص به قوت لایموت قانع شود. آن هم باز نه برای همه کس.

یگانه وسیله تحصیل شغل و مقام و هر مقصود دیگر امروز دست‌بندی و اتریگ بازی و شارلاتانی است. تا آنجا که معلم شدن و حتی رد و قبول شاگردان در امتحانات از روی دست‌بندی به ملاحظاتی شخصی می‌شود.

وزراء به قول عوام مثل پیراهن وزیر جامه عوض می‌شوند و هر وزیری که عوض می‌شود و بر سر کار می‌آید اجزای ادارات را بیرون می‌کند و یک دسته تازه از قوم و خویشهای خود یا دوستان یا کسانی که با او برای وزیر شدنش در دسیسه کاری شریک بوده‌اند بر سر کار می‌آورد. بی‌هیچ مناسبتی تجار و کسبه دست از کاسبی برداشته و سیاست مآب شده و منظور واحد از سیاست مآبی این است که از این نمذ کلاهی داشته باشند. هر چه هست می‌خواهد یا در ادارات مستخدم باشد یا مستعری [خور] باشد.

حضرت عالی می‌دانید که قحط‌الرجال امروزی ما نتیجه آن است که در دوره سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه از لیاقت اشخاص صرف نظر شده و هوساکی اولیای مملکت مدار امور بود. حالا به مراتب بدتر شده و فقط انترینگ و دسیسه و دسته بندی و فحاشی و بستگی به مقامات مقتدر و خارجی و داخلی میزان پیشرفت مقصود است و بنده پیش‌بینی می‌کنم که اگر امر بر همین منوال بگذرد تا ده پانزده سال دیگر معلومات ایرانیها به درجه‌ای برسد که یک نفر آدم قابل مخاطبه و مصاحبه یافت نشود و اعضای ادارات همه اشخاصی باشند که پانزده سال قبل قابل مهتری و جلوداری شمرده نمی‌شدند.

سست عنصری و سبکسری ما به جایی رسیده که از یک طرف جراید جدیدالتأسیس ما به مناسبت احوال روسیه موسوم به «طوفان» و «آتش فشان» و «احشور و روش» می‌باشند (به مناسبت اینکه وزیر مختار روس یهودی است). از طرف دیگر... منکر مدارس جدید شده می‌خواهند در آنها را ببندند و روزنامه‌های را که برای نسوان طبع می‌شود توقیف می‌کنند. مختصر خر بازار غریبی است.

وقتی که من از طهران به اروپا مسافرت کردم اوضاع معنوی مملکت صد درجه بدتر از آن بود که حضرت عالی مشاهده کرده بودید. چون به طهران مراجعت کردم هزار درجه از آن هم بدتر شده بود. حرکت قهقرائی، مثل قوه ثقل به قانون تصاعدی سریع می‌شود و خدا عاقبت آن را خیر کند.

بنده که عقلم نمی‌رسد که چگونه تصور نجاج و فلاحی برای این قوم می‌شود کرد. فقط امید می‌توانم به خود بدهم این است که همانطور که برخلاف قواعد عقلی تاکنون این ملت و دولت باقی مانده (اگرچه به کثافت و فصاحت) بازم بماند یا بهبودی یابد والا در جبین این کشتی نور رستگاری نیست. با این تفصیل برای حضرت عالی چه رای بدهم. در مجلس شورای ملی جمع کثیری با شما مخالفت خواهند کرد و بعضی بیطرف خواهند بود. شاید معدود قلبی هم دوست باشند. اما به شرایط دوستی آیا عمل بکنند یا نکنند یا نتوانند بکنند.

حاصل کلام عقیده بنده پوست کنده این است که اگر می‌توانید در اروپا اقامت کنید عجاله به فکر آمدن به ایران نباشید. استفای از وکالت را هم بنده لازم نمی‌دانم. در صورتیکه اعتبارنامه حضرت عالی هنوز در مجلس مطرح و تصویب نشده چه داعی بر این کار دارید. چه می‌دانیم آینده چه در پیش دارد. اگر به طهران تشریف بیاورید یا باید گوشه انزوا اختیار کنید یا در عرصه این معرکه که مختصری از آن وصف کردم مبارزه کنید. معهذا در این قبیل امور کسی نمی‌تواند از روی موازین عقلیه حکم بشی کند. خاصه با اینکه امور مملکت ما هیچ میزانی ندارد.

شاید هم که اگر تشریف بیاورید برای مصلکت نتایج حسنه داشته باشد. اما اینکه در خارجه از حضرت عالی انجام وظیفه و کاری بخواهند به عقیده بنده اسلم شقوق همین است و اگر جدا در این خط اقدام شود گمانم این است که زود یا در نتیجه بدهد. اگر اجازه بدهید بنده آنچه بتوانم در این مقصود قدم خواهم زد. اگرچه قدرت بسیار خیلی محدود است. کسان دیگر را هم که مناسب بدانم با خود

کمک خواهم گرفت. هر دستوری را که لازم بدانید خود حضرت عالی ارسال خواهید فرمود. دیگر بسته به نظریات خود حضرت عالی است و بنده منتظر زیارت مرقومات شریفه خواهم بود. آقای حاج سید نصرالله عرض ارادت می‌رسانند. فروغی اخوی از توجهات عالی متشکر است. اگر در روزنامه کاهو نسبت به فروغ تربیت اظهار لطفی بشود (در صورتی که لایق باشد) موجب مزید امتنان خواهد بود. خیلی مصدع شدم و خاطر شریف را مکدر می‌ساختم ببخشید. ایام افاضا مستدام.

ذکاء الملک

\*\*\*

طهران - پانزدهم شوال ۱۳۳۹

گرامی دوست محترماً مدتی است که از فیض عریضه نگاری خدمت حضرت مستطاب عالی محروم ماندم. علت آن را اگر بخواهم عرض کنم در صورت تفصیل موجب ملالت است و بوجه اختصار هم مفید نیست. معذک اگر شمه‌ای از آن بخواهید این است که مسافرت بنده از بغداد به طهران بواسطه برف و سرما و عوائقی که از این جهت پیش آمد چهل روز به طول کشید. در صورتیکه مترقب بودیم بیش از یک هفته نشود. صدمات جسمانی و روحانی و مخاطراتی که در ضمن سفر تحمل کردیم قابل وصف نیست.

پس از ورود طهران به فاصله یک هفته انقلاب سید ضیاء‌الدین پیش آمد. تصور وخامت نتایج این واقعه را هم به نظر دورانیش خود حضرت عالی وامی‌گذارم. گذشته از مسائل نوعی امور شخصی بنده هم طوری پرباشان شد که به قول معروف مسلمان نشود کافر میناد.

از بدو ورود به طهران گرفتار مریض داری شدم و از این جهت عوالم جگر خراش جانگامی سیر کردم که لازم نیست بواسطه وصف آن حس لطیف حضرت عالی را مجروح کنم. خلاصه آن هم این است که در صورتی که برای شفای آن مریضه در صورت امکان برای هر فداکاری حاضر بودم بواسطه یاسی که از بهبودی او حاصل شده بود عاقبت برای خاتمه یافتن رنج و مرارت او دعا می‌کردم که اجلس زودتر برسد و پس از دو ماه و نیم واقع شد و اینک شغل شاغل بنده پرستاری مثنی اطفال بی‌مادر است.

باری مقصود این است که اگر در عرض عریضه و جواب مرقومه حضرت عالی تأخیری رفته به این جهت بوده است. امیدوارم حضرت عالی جسماً و روحاً آسوده و سالم بوده باشید.

از فراری که آقای میرزا محمدعلی خان اظهار می‌داشتند در ضمن مرقوماتی که به ایشان نوشته بودید از وضع اداره کاهو اظهار نگرانی فرموده بودید. خیلی از این بابت افسرده شدم. اگرچه غیر از این مترقب نبودم قرار شد با ایشان وقت فراغتی پیدا کنیم در صورت امکان درصدد چاره‌جویی برآئیم. به مناسبت به خاطر آمدن در جوف عریضه‌ای که از بصره ارسال داشته بودم حواله‌ای هم فرستادم، اشعار به رسید آن نفرموده بودید. اگر نرسیده باشد خیلی اسباب نگرانی و تأسف بنده خواهد شد. مستدعی هستم رسید یا عدم رسید آن را ولو به اشاره هم باشد اشعار بفرمائید. نگرانی بنده از این است که در بین راه پاکت را باز کرده و حواله را برداشته و ضبط کرده باشند.

در مرقومه شریفه راجع به کتب سلسله انتشارات کاوه شرحی مرقوم فرموده بودید. همان وقت در صدد تحقیق بر آدم معلوم شد منبع و حجری که شده از روی ترتیب و استحکامی نبوده که حاجت به اقدام خاص باشد و می توان آن را کان لم یکن پنداشت. بنابراین بنده دنبال نکردم. حضرت عالی هم در خیال نباشید.

خیال ابتیاع مطبعه را اکنون که مؤسسين آن استخلاص یافته اند احتمال دارد باز تعقیب کنیم و زحمت اقدام آن را کتباً یا تلگرافاً از حضرت عالی تمنا کنیم. هرگاه بنا شد خواهشمندم توجه بفرمائید که اسباب حروف ریزی هم تهیه شود، زیرا که بدون آن اسباب حروفی که خریده شود بقاصله کمی خواب و ناقص خواهد شد و هر روز باید آن را با مخارج گزاف تجدید کرد.

در خاتمه این فقره را هم عرض می کنم که از وقتی که بنده از فرنگستان حرکت کرده ام برای بنده روزنامه کاوه نیامده است، نه مستقیماً و نه به توسط گماشتگان طهران. خواهشمندم جبران این فقره را بفرمائید بکنند و تأدیه قیمت را هم بفرمائید که به چه وسیله [باید] کرد. اگر چه بی ترتیبی پست طوری است که شخص رغبت به خواستن کتاب و روزنامه نمی کند. چون غالباً نمی رسد.

خدمت دوستان عزیز مخصوصاً آقای جمال زاده به عرض ارادت مصدعم. خدمت آقای نواب عریضه جداگانه عرض خواهم کرد. از قراری که از مرقومه ایشان معلوم شد اسکندر خان نقاش به برلین رفته است. تفصیل کار او برای بنده اسباب حیرت شده، ولی شرح آن را به آقای نواب عرض خواهم کرد و زیاده بر این مصدع اوقات شریف نمی شوم. ایام افاقت مستدام باد. ارادت کبیش حقیقی.

ذکاء الملک

امروز که این عریضه را عرض می کنم مجلس شورای ملی یعنی دوره تقنینه چهارم شروع و افتتاح می شود. ان شاء الله نتیجه آن به خیر و بهتر از دفعات سابقه باشد.

\*\*\*

۳۰ مهر ماه سنه ۱۳۰۹

### جناب مستطاب اجل آقای تقی زاده وزیر محترم مالیه

این نامه روی کاغذ معمولی است و باینکه به وزیر مالیه در مورد امری رسمی فرستاده شده بوده است در دفتر وزارت مالیه به ثبت فرسیده و در اوراق تقی زاده مانده است. معلوم می شود تقی زاده آن را به مناسبتی یا رغبانی پیش خود نگاه داشته. از دفاتر و اوراق وزارت مالیه می توان دریافت که آیا نظر مرحوم فروغی پذیرفته شده است یا نه؟ نامه به خط فروغی نیست و منشی آن را نوشته و فروغی امضاء کرده است.

چنانکه خاطر عالی مستحضر است اینجانب از روز ۲۲ اردیبهشت هذمه السنه متصدی امر وزارت خارجه شده و به امر مطاع هماپونی تکفل وزارت اقتصاد ملی را نیز عهده دار گردیدم. چندی بعد از آن ورقه درخواستی برای اخذ حقوق کفالت وزارت اقتصاد به وزارت جلیله مالیه فرستادم که

حواله صادر شود. کارکنان آن وزارت جلیله از صدور حواله امتناع نمودند. بعنوان اینکه اخذ این حق الکفاله مخالف اصل شصت و هشتم متمم قانون اساسی است که می‌گوید وزراء موظفاً نمی‌توانند شغل دیگری تعهد نمایند.

به عقیده اینجانب کارکنان وزارت مالیه در تفسیر اصل مزبور اشتباه کرده‌اند و مقصود از آن اصل این است که وزیر نمی‌تواند کارهای اداری از قبیل سفارت یا ریاست اداره یا عضویت آن را تعهد کند. دلیل آن هم واضح است که متصدیان این امور مسئولی وزراء هستند و وزراء مسئول ذات مقدس ملوکانه و مجلس شورای ملی، پس اگر وزیری از امثال مشاغل که مذکور شد تعهد کند گذشته از مسئولیتی که در پیشگاه همایونی و مجلس شورای ملی دارد، در مقابل وزیر دیگر هم که همقطار خود اوست و با او مسئولیت مشترک دارد مسئول خواهد شد و عیب این ترتیب ظاهر است.

اما وزیری که وزارتخانه دیگر را هم تکفل می‌کند این عیب در کارش پیدا نمی‌شود. فقط به جای اینکه مسئولیت بکن وزارتخانه را داشته باشد، مسئولیت دو وزارتخانه را خواهد داشت و شغلی غیر از وزارت تعهد نکرده که مشمول ممنوعیت اصل ۶۸ قانون اساسی شود.

حال اگر امتناع کارکنان وزارت مالیه از پرداخت حق الکفاله وزارت اقتصاد ملی از جهت تنگدستی است اینجانب اصرار نمی‌کنم. زیرا که خودم نیز مانند سایر اولیاء امور مکلف به رعایت احوال مالیه مملکت هستم. سابق بر این هم این قسم رعایتها را کرده‌ام، چنانکه هم‌اکنون مبلغی از دولت طلب دارم و مطالبه آن را موکول به موقع مساعد کرده‌ام. مورد کنونی را هم می‌توانم چنین کنم. اما در این صورت خواهشمندم عنوان نقض قانون اساسی را پیش نیاورند و صراحتاً بگویند بواسطه تنگدستی نمی‌پردازیم.

اما چون اینجانب مطمئن هستم که بواسطه مساعی حضرت مستطاب عالی و همکاران مائیه خودتان اوضاع مالیه بحمدالله روبه بهبودی است و نگرانی‌هایی که چندی پیش داشتیم مرتفع می‌شود خود را ذبح می‌دانم که مطابق فقره ج از ماده ۵ قانون ۱۶ جوزای ۱۳۰۱ مطالبه حق الکفاله برای وزارت اقتصاد ملی بنمایم و معتمد که با این حال بواسطه قبول این مسئولیت اضافی و زحمت فوق‌العاده ماهی پانصد تومان هم به دولت صرفه می‌رسانم. بنابراین از وزارت جلیله مالیه و شخص حضرت عالی در این خصوص انصاف می‌خواهم.

فروغی

\* \* \*

روی کاغذ ریاست وزراء

موقع را مغتنم شمرده ضرورتاً در باب مخارج بنای فردوسی و مساعدتی که با احمد زکی ولیدی<sup>۱</sup> بنا بوده بفرمائید تذکر داده خاطر محترم را مستحضر می‌کنم که از قراری که آقای وزیر مالیه اظهار می‌داشتند ترتیبی را حضرت عالی برای فراهم کردن وجه بجهت این دو فقره در نظر داشتید نمی‌توانند اختیار نمایند و تفصیل را جناب آقای نجم‌الملک می‌دانند و می‌توانند به حضرت عالی توضیح دهند. در هر صورت آن امید گویا منقطع باشد.

از طرف دیگر آقای داور می‌گفتند از قراری که با ایشان مذاکره فرموده‌اید الآن و جوهری معادل ده دوازده هزار تومان برای مصارف خیریه در اختیار حضرت عالی هست.<sup>۲</sup> لذا می‌خواستم استفسار

۱- احمد زکی ولیدی طرغیان خانم مشهور ترک

۲- منظور جوهری است که امین‌البحار امفغانی در اختیار نفی‌زاده برای مصارف فرهنگی گذارده بود. و اسنادش در جلد نهم

مقالات نفی‌زاده چاپ شده است.

کنم آیا ممکن است عجله همان وجوه را به این مصارف منظوره بزنیم، یعنی در حدود دو هزار تومان برای احمد زکی بفرستیم و بقیه را هم به بنای فردوسی مصرف کنیم تا عمل بنائی آنجا باز چندی جریان داشته باشد و مجال کنیم برای بقیه آن مخارج فکری بکنیم. اگر این طریق ممکن باشد و موافقت بفرمائید موجب کمال امتنان خواهد بود.

معنی هستم نظر خود را در این باب اشعار فرمائید که تکلیف معلوم شود. جلسه انجمن آثار ملی را هم این دو روزه برای اخذ بعضی تصمیمات قطعی باید منعقد کنیم و ثانیاً وقت را معین کرده تمنای حضور خواهم نمود.

ارادت کیش صمیمی، فروغی

\* \* \*

وزارت امور خارجه

صبح شنبه

قربانت شوم امروز که برای معرفی وزیر مختار لیتوانی شریفاب حضور همایونی بودم از مسئله اداره تجارت استفسار فرمودند. عرض کردم دیروز در همان اسب دوانی که بودیم در نظر گرفتیم که باید آقای یاسائی از کارخارج شود و عجله دو نفر به نظرمان رسید که به عرض می‌رسانیم. یکی بهمین او یکی افشار آواگر این دو نفر را پسند فرمائید دیگری در نظر گرفته می‌شود. فرمودند هیچ کدام از این دو نفر مناسب نیستند. بهمین در ایران نوده و سابقه از کارها ندارد. افشار هم به درد این کار نمی‌خورد. نظر من این است که از اشخاص اداری باید باشند و عقیده‌ام این است که در وزارت مالیه و اداره گمرک باید کسی پیدا شود که به درد این کار بخورد. با آقای وزیر مالیه مشورت کنید و آدم مناسبی پیدا کنید. عرض کردم اطاعت می‌شود، ولی در هر حال ما عقیده داشتیم که یاسائی هرچه زودتر منصرف شود. همینطور تصویب فرمودند. این است که به عرض این مختصر تصدیح دادم که خاطر محترم مستحضر باشد.

فروغی

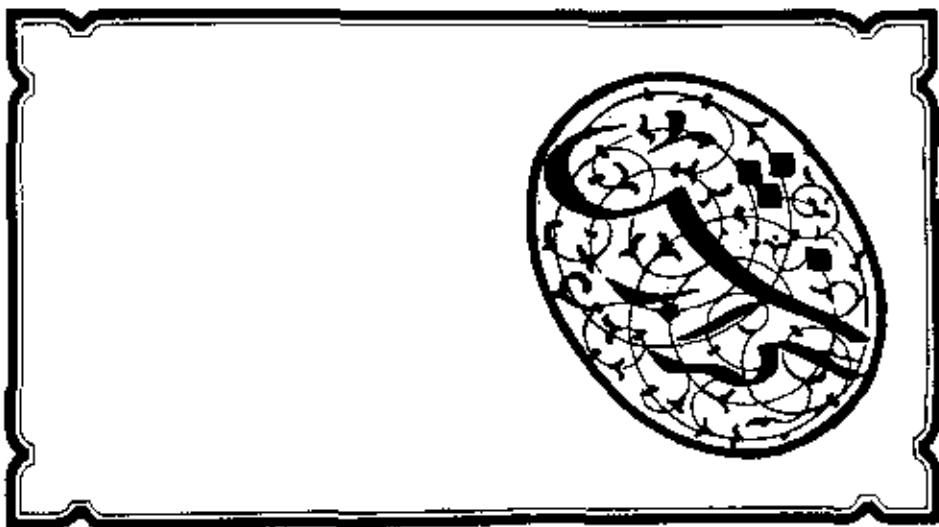
فدایت بیشتر لازم شد که حضرت عالی نسبت به نایب مناسب یاسائی شخصی را در نظر بگیرید که به عرض برسد.

عهد یقینی \*

۱- علی اکبر بهمین

۲- میرزا رضاخان افشار

\* مخبرالسلطنه هدایت رئیس الوزراء بوده است.



دکتر غلامرضا ستوده

## تدریس زبان فارسی در کشورهای جهان

در آبان سال ۱۳۷۰ نخستین سمینار استادان ادبیات فارسی سراسر چین در شهر پکن تشکیل شد. نویسنده به عنوان نماینده مؤسسه لغت نامه دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی در آن مجلس شرکت کرد و گزارشی از فعالیت‌های این مرکز که در سال ۱۳۶۷ در دانشگاه تهران تأسیس شده است و همچنین اطلاعاتی درباره مراکز آموزش زبان فارسی در سراسر جهان در اختیار سمینار قرار داد. از آنجا که ممکن است این گزارش مورد توجه علاقه‌مندان زبان فارسی باشد برای چاپ به مجله آینده می‌فرستد.

### آسیا

#### هندوئری

- دانشگاه شریف هدایت‌الله جاکار نادنشکده ادبیات یکی از مراکز تدریس فارسی در هندوئری است.

#### بنگلادش

- کلاسهای فارسی آموزشی نمایندگی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.  
- برای تجدید فعالیت کرسی در دانشگاههای چیتاگنگ - دارالاحسان - جهانگیر نگر اقداماتی در جریان است.

#### پاکستان

- شهر کراچی دانشگاه کراچی دارای دوره دکتری.  
- شهر پنجاب دارای دوره دکتری.  
- شهر پشاور دارای دوره دکتری کلاس و تحقیق هر دو دارد.  
- شهر کوئته کمیته هدایت دارای دوره دکتری (فعلاً دانشجو ندارد).  
- شهر اسلام‌آباد مؤسسه علمی زبانهای نوین تا فوق لیسانس.  
- نمایندگی‌های فرهنگی ح.ا.ا. بطور متوسط در هریک از کلاسهای فارسی خود حدود چهل و پنج نفر زبان آموز می‌پذیرند.  
- در دانشگاههای لاهور، پشاور، کراچی و مؤسسه زبانهای نوین پاکستان در مقطع لیسانس حدود شصت نفر و در فوق لیسانس و دکتری یکصد نفر مشغول تحصیلند.



- دانشکده گاردن کالج در راولپندی یکی دیگر از مراکز آموزشی زبان فارسی است.  
- در تیرماه ۱۳۶۹ انجمن فارسی بلوچستان، و در شهر کوئته پاکستان افتتاح شد.  
- برای افتتاح بخش فارسی دانشگاه بلوچستان اقداماتی در جریان است و مساعدتهایی شده است.  
- خانه فرهنگ ج.ا.ا. در ملتان دوره‌هایی تا سطح فوق لیسانس دایر کرده است.

#### چین

- بخش فارسی از سال ۱۳۳۶/۱۹۵۷ در دانشکده زبانهای خاوری دانشگاه پکن دایر شده و تعداد زیادی فارغ‌التحصیل در سطح لیسانس زبان و ادبیات فارسی داشته است.  
- از سال ۱۳۶۷ دوره فوق لیسانس نیز در این بخش دایر شده است.  
- در سال ۱۳۶۹ مرکز پژوهش‌های فرهنگ ایران در این دانشکده دایر شده و تاکنون فعالیت‌های چشمگیری به عمل آورده است.

#### ژاپن

- در دانشگاه توکیو هشتاد نفر، در دانشگاه اوزاکا هفتاد نفر به تحصیل در سطح لیسانس و فوق لیسانس اشتغال دارند. در فوق لیسانس ده نفر به تحصیل اشتغال دارند.

#### سريلانكا

- در رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ا. در کلمبو کلاسهای زبان فارسی از تاریخ

#### سوريه

- در دانشگاه دمشق  
- و دانشگاه حلب کرسی زبان فارسی دایر است.

#### کره جنوبي

- در دانشگاه هانکوک شول بخش مطالعات ایرانی دایر است که در آن زبان فارسی در سطح لیسانس تدریس می‌شود. دوره فوق لیسانس آن با تاریخ و فرهنگ ایران اسلامی ارتباط دارد.

#### لبنان

- در رایزنی فرهنگی در بیروت و بعلبک کلاس تدریس فارسی دایر است.  
- کرسی زبان در دانشگاه‌های بیروت - طرابلس - صیدا تقویت شده است.

#### هند

- در دانشگاه بمبئی در بخش زبانهای خارجی کرسی زبان فارسی در مقطع لیسانس دایر است.  
- در مهاراشتراکالج و پوهانی کالج و نیز در مدارس خیرالاسلام زبان فارسی تدریس می‌شود.  
- در شهر یونا در دوکالج وادیا و پونا که وابسته به دانشگاه این شهر هستند زبان فارسی به صورت واحد اختیاری ارائه می‌شود.  
- در اورنگ آباد مؤسسه آموزش زبان فارسی به همت دانشجویان ایرانی دایر گردیده است.  
- در بمبئی یک دانشگاه، دو کالج، یکصد و پنج مدرسه، زبان فارسی را در برنامه‌های آموزشی خود تدریس می‌کنند.  
- در هند بیش از پنجاه دانشگاه و بیش از هزار مؤسسه، مکتب و مدرسه وجود دارد که در آنها زبان فارسی تدریس می‌شود و دروس دانشگاهی در مقاطع لیسانس، فوق لیسانس و دکتری دایر می‌باشد و در سایر مراکز، آموزگاران، علمای دینی و دست‌آوردان زبان فارسی این مهم را انجام می‌دهند.

- در کلکته انجمن ایران از سال ۱۹۴۴ به منظور بسط و گسترش فرهنگ ایران و زبان فارسی

تأسیس شده است.

## آفریقا

### آفریقای جنوبی

- تأسیس کرسی زبان فارسی در دانشگاه کیپ غربی در هراه مورد موافقت قرار گرفته است.

### اتیوپی

- برای ایجاد کرسی زبان در آدیس آبابا مذاکراتی در جریان است.

### تانزانیایا

- مذاکراتی برای ایجاد کرسی زبان فارسی در دارالاسلام در جریان است.

### زیمبابوه

- کلاسهای آموزش زبان و ادبیات فارسی در رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. دائر گردیده است.

### سودان

- در خارطوم پایتخت سودان دانشگاهی بنام دانشگاه قاهره وجود دارد که شعبه‌ای از دانشگاه اصلی قاهره در مصر است. در اغلب رشته‌های این دانشگاه دانشجو دو واحد زبان فارسی را به عنوان زبان شرقی می‌گذرانند.

- رایزنی فرهنگی کلاس آموزش زبان فارسی دایر کرده است.

- در دانشکده ادبیات دانشگاه خارطوم و همچنین در دانشکده تربیت معلم کرسی زبان فارسی دایر است.

### کنیا

- در نمایندگی فرهنگی ج.ا.ا. تدریس زبان فارسی جویان دارد.

- اولین دوره آموزش زبان فارسی در اواخر خرداد ۱۳۷۰ در کالج *المنتظون* نایروبی آغاز به کار کرد.

### ماداگاسکار

- برای افتتاح کرسی زبان فارسی در ماداگاسکار اقداماتی در جریان است.

### مصر

- دانشگاه عین شمس دارای بخش فارسی است و زبان فارسی تا مقطع دکتری تدریس می‌شود.

- در دانشگاه قاهره نیز مانند عین شمس زبان فارسی تدریس می‌شود.

- در دانشگاه الازهر بیشترین تعداد دانشجو در رشته زبان و ادبیات فارسی مشغول تحصیل هستند.

- در دانشگاه سوهدج نیز پنج سال است بخش فارسی دایر شده است.

- دانشگاه اسکندریه، انستیتو زبانهای شرقی فقط فوق لیسانس باسی نفر دانشجو و پنج استاد در حال فعالیت است.

در چهارده دانشگاه مصر زبان فارسی را به عنوان زبان دوم برای حداقل بیست هزار دانشجو تدریس می‌نمایند.

### نیجریه

- در رایزنی فرهنگی ج.ا.ا. کلاس آموزش زبان فارسی دایر گردیده است.

## آمریکای لاتین

### آرژانتین

- نخستین کلاسهای زبان فارسی در تابستان ۱۳۷۰ در یونوس آیرس دایر شده است.

## آمریکا

### ایالات متحده آمریکا

- مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد که از معتبرترین دانشگاههای دنیا است زبان فارسی تدریس می‌شود.
- در دانشگاه پنسیلوانیا نیز زبان فارسی دایر است.
- در دانشگاه برکلی کالیفرنیا بخش فارسی در حال حاضر سه یا چهار دانشجوی دوره دکتری زبان و ادب فارسی دارد.
- در دانشگاه یوسی. ال. ای لوس آنجلس نیز زبان فارسی تدریس می‌شود.
- دانشگاه پرینستون نیز دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دارد.

## آمریکای شمالی

### کانادا

- در دانشگاه مک‌گیل (مونترال) از بیست سال پیش زبان فارسی در برنامه مؤسسه مطالعات اسلامی در چهار سطح تدریس می‌شود:
  - الف: فارسی مقدماتی
  - ب: فارسی متوسط
  - ج: فارسی بالاتر از متوسط
  - د: فارسی پیشرفته
- و کلاسهایی برای بزرگسالان
- در دانشگاه تورنتو نیز زبان فارسی دایر است.
- در دانشگاه بریتیش کلمبیا درس فارسی به صورت اختیاری دایر بوده.
- کانونها و انجمن‌های مخصوص تدریس فارسی برای کودکان ایرانی.
- مرکز فارسی شهر اتاوا - این مدرسه‌ای است که در سال ۱۳۶۶ تأسیس شده و دویست دانش‌آموز در سیزده کلاس به تحصیل اشتغال دارند. این کلاسها شامل دروس فارسی پیش دبستانی - دبستان و دبیرستان می‌باشند.

## اروپا

### آلمان

- دانشگاه ارلانگن
- دانشگاه هامبورگ

- دانشگاه مونیخ
  - دانشگاه ماینس
  - دانشگاه ماربورگ
  - دانشگاه بامبرگ
  - دانشگاه کلن
  - دانشگاه فراپورگ
  - دانشگاه اشتوتگارت
  - دانشگاه کیل
  - دانشگاه بن
  - دانشگاه هایدلبرگ
- دارای کرسی زبان فارسی هستند و علاوه بر آن در خانه فرهنگ ایران نیز زبان فارسی تدریس می‌شود.

#### اتریش

- رایزنی فرهنگی از سال ۱۳۶۵.
- در مؤسسه خاورشناسی دانشگاه وین زبان فارسی به عنوان درس اختیاری تدریس می‌شود.
- برای فعالتر کردن کرسی زبان فارسی در دانشگاه وین و گسترش آموزش زبان فارسی در آن کشور اقداماتی در جریان است.
- (در سال ۱۳۶۹ مذاکراتی در این باره با پروفیسور شیندلینگر انجام گرفت، ولی به علت فوت پروفیسور شیندلینگر هنوز نتیجه قطعی بدست نیامده است).
- درباره مشارکت دانشگاه تهران در یک طرح پژوهشی تحت عنوان «نامهای ایرانی به روایت ادبیات جهانی»، مذاکراتی صورت گرفته است.
- در دانشگاه گراتس که کتاب یازده قرن نثر فارسی توسط ایرانشناس اتریشی اوتونون ملتسر نوشته شده رایزنی فرهنگی کمک کرده که چاپ شود و برای تأسیس مرکز تحقیقات ایرانی مذاکراتی در جریان است.

#### انگلستان

- در انگلستان دانشگاههایی که زبان و ادبیات فارسی در آنها بعنوان رشته اول (اصلی) و یا رشته دوم (فرعی) و یا هر دو تدریس می‌شود عبارتند از:
- ۱- دانشگاه آکسفورد
  - ۲- دانشگاه کمبریج
  - ۳- دانشگاه لندن: مدرسه مطالعات شرقی و آفریقائی
  - ۴- دانشگاه منچستر
  - ۵- دانشگاه ادینبورگ
- در این دانشگاهها کرسی زبان فارسی و یا دپارتمانهای مطالعات ایرانشناسی وجود دارد.
- ۱- دانشگاه دورهام
  - ۲- دانشگاه ادینبورگ
  - ۳- دانشگاه آکسفورد
  - ۴- دانشگاه کمبریج
  - ۵- دانشگاه لندن

۶- دانشگاه منچستر

۷- دانشگاه گلاسکو

- دانشگاه آکسفورد، دارای مؤسسه‌ای است بنام مؤسسه مطالعات شرقی که بخش فارسی هم در آن دایر است.  
 - دانشگاه لندن، در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقائی نیز تحقیقات ایرانی صورت می‌گیرد.  
 - در دانشگاه منچستر دوره‌های لیسانس و فوق لیسانس و دکتری زبان و ادب فارسی وجود دارد.  
 - علاوه بر اینها در تعدادی از مدارس و کالجهای دولتی و خصوصی کلاسهای زبان فارسی دایر است.

ایتالیا

- در دانشگاه ونیز و دانشگاه ناپل زبان و ادبیات فارسی تا سطح دکتری تدریس می‌شود.  
 - در دانشگاه بولوگنی در رم تاریخ و فلسفه اسلامی تدریس می‌شود.

بلژیک

- در دانشگاههای:

۱- آزاد بروکسل

۲- کاتولیک لوون

۳- آنتورپ

بلغارستان

- در دانشگاه صوفیه بخش فارسی فعال است و اخیراً زبان و ادبیات فارسی به عنوان رشته فرعی پذیرفته شده و اقداماتی در جریان است که به رشته اصلی تبدیل شود.

ترکیه

- علاوه بر چند دانشگاه در ترکیه، مرکز تحقیقات زبان فارسی و مرکز آموزش زبان فارسی در ریزنی فرهنگی جمهوری اسلامی به کار تدریس زبان فارسی اشتغال دارند.  
 - در دانشگاه اورزم زبان فارسی از مقطع لیسانس تا دکتری تدریس می‌شود.  
 - در دانشگاه سلجوق از سال تحصیلی ۹۰-۹۸ گروه زبان و ادبیات فارسی آغاز به کار نموده است و تا مقطع فوق لیسانس دانشجو می‌پذیرد.

چک اسلواکی

- در مؤسسه شرق شناسی پراگ،

- در دانشکده فلسفه دانشگاه چارلز، زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شود.

سوئد

- در دانشگاه اوپسالا در سوئد، در مؤسسه زبانهای آسیائی و آفریقائی بخش زبان فارسی دایر است.

شوروی

- چون در برخی از جمهوری‌های کشور روسیه (که در زمان چاپ این مقاله به جمهوری‌های مستقل تبدیل شده‌اند) زبان فارسی به عنوان زبان مادری رواج دارد، از ذکر مراکز خاص آموزش زبان فارسی در این کشورها خودداری شد.

فرانسه

- مراکزی که زبان فارسی تدریس می‌کنند عبارتند از:

- ۱- انستیتو مطالعات ایرانی در دانشگاه سوربن پاریس.
- ۲- انجمن پیشرو مطالعات ایران شناسی.
- ۳- مرکز مطالعات ایرانی.
- ۴- انجمن دولتی ایران و فرانسه.
- ۵- انستیتو ملی زبانها و تمدن شرقی.

#### فنلاند

- تدریس زبان فارسی در دانشگاه هلسینکی به چهار قرن پیش بازمی‌گردد، ولی مدتی بود که به دست فراموشی سپرده شده بود، تا اینکه در سال تحصیلی جاری یکی از استادان دانشگاه تهران برای دایر کردن کرسی زبان فارسی و معارف اسلامی به آنجا مأموریت یافته است.

#### لهستان

- کرسی زبان فارسی دانشگاه کراکو توسط یک استاد ایرانی از دانشگاه تهران اداره می‌شود.

#### مجارستان

- از سال ۱۹۵۶ تدریس زبان فارسی در دانشگاه بوداپست سابقه دارد.  
- در بخش شرق شناسی آکادمی علوم مجارستان، شعبه زبان فارسی نیز وجود دارد.

#### هلند

- دانشگاه اتروخت هلند  
- در این بخش مطالعات شرق شناسی است و در این بخش مطالعات ایرانشناسی و تدریس زبان فارسی سابقه دارد.

#### یوگسلاوی

- در دانشگاه سارایوو تدریس زبان فارسی سابقه‌ای طولانی دارد و در حال حاضر یک استاد ایرانی تصدی کرسی زبان فارسی را در این دانشگاه عهده‌دار است.  
- زبان فارسی در دانشگاه سارایوو به عنوان زبان دوم از حدود دوازده سال پیش آغاز شده.

#### یونان

- اولین دوره کلاسهای آموزش زبان فارسی در راینی فرهنگی ج.ا.ا. در دانشگاه سالونیک دایر شد.  
- برای تأسیس کرسی زبان فارسی در کشور یونان مذاکراتی صورت گرفته و اقداماتی در جریان است که احتمالاً از سال تحصیلی ۹۲-۱۹۹۱ به نتیجه خواهد رسید.

\* \* \*

#### آینده

فهرستی که آقای دکتر غلامرضا ستوده گرد آورده‌اند مقدمه‌ای است برای آنکه بتوان بتدریج آن را کاملتر و دقیق‌تر کرد. امیدست کسانی که در کشورهای دیگر از وضع تدریس و نام شعبه‌ها و دانشگاهها آگاهی دارند اطلاعات خود را بفرستند.  
سابق برین در کتاب «راهنمای تحقیقات ایرانی» (تهران، ۱۳۴۸) نام بعضی از دانشگاههایی که شعبه تدریس زبان فارسی داشتند آورده شده بود.

گومی هاسه ساوا  
دانشجوی دوره دکتری تاریخ آسیا  
دانشگاه کیوتو

## فهرست ایرانشناسهای ژاپنی

ایرانشناسی در ژاپن که از آغازین قرن شروع شد به رشته‌های تاریخ، باستانشناسی، ادبیات، هنرهای زیبا و غیره می‌پردازد. چند سالی پیش خانم هیسائه ناکانیشی وضع امروزی ایرانشناسی در ژاپن را بررسی کرده بود که نتیجه آن در مجلهٔ Iranian Studies چاپ شد. اگرچه او در پایان مقاله‌اش فهرست ساده‌ای از ایرانشناسهای ژاپنی و تحقیقهای عمدهٔ ایشان آورده، نیاز به فهرست مفصلتر احساس شده است. پس من به خواستهٔ استاد ارج افشار و دکتر هاشم رجبزاده فهرست زیر را فراهم کردم. ترتیب درست کردن فهرست این بود که از کتابها و مقاله‌های چاپ شده و در دسترس دربارهٔ هر کس آگاهی جمع کردم و به فارسی نوشتم، سپس جمله‌های فارسیم به وسیلهٔ دکتر رجبزاده اصلاح شد. اما باید پوزش بخواهم که دربارهٔ چند کس چیزهایی را نتوانستم پیدا بکنم و ناگفته ماند. بیشتر ایرانشناسهایی که نامشان را در این فهرست آورده‌ام در این زمان تحقیق می‌کنند. اما نام بزرگان ایرانشناسی که در گذشته‌اند هم آورده شد تا به آنها ارج نهاده شود. کوشش کردم تا دانشمندان رشته‌های گوناگون معرفی بشوند. این است که تخصص اصلی بعضی از آنها دربارهٔ ایران یا زبان فارسی نیست. از هر دانشمند و محقق، دو یا سه کتاب یا مقاله را در فهرست نام برده‌ام. در این باب مقاله‌ها و کتاب‌هایی را که بویژه مربوط به ایران است و از عنوان آنها موضوع تحقیق هر دانشمند را خوب توان دانست انتخاب کردم. چون سلسله مراتب دانشگاهی ژاپن با آن که در کشورهای دیگر هست فرق می‌کند، در اینجا عنوان‌های مناصب دانشگاهی ژاپن را باید توضیح بدهم. این مناصب را از بالا کیوجو (Kyouju)، جوکیوجو (Jokyouju)، کوشی (Koushi)، و جوشو (Joshu) می‌گویند. من آنها را به ترتیب استاد، دانشیار، استادیار و مربی نوشته‌ام. غیر از آنها کسانی که بدون تعلق رسمی و تمام وقت به دانشگاهی در آنجا درس می‌دهند هستند که آنها را مدرس نوشته‌ام. این فهرست به ترتیب الفبا مرتب شده است.

در پایان از کسانی که در آماده کردن این فهرست به من کمک داده‌اند باید اظهار تشکر بکنم. مخصوصاً از دکتر رجب زاده، خانم شیویو فوکاگایا و آقای کین ایچی ایسوکائی.

اوکادا، اکینوری (۱۹۴۷-)

Akinori Okada

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
تویو، اتمام دوره عالی در دانشگاه توکائی.  
تخصص: آئین زرتشتی  
تحقیقهای عمده: کتابها: آیین زرتشتی -  
راندن دیو در آئین زرتشتی - مقاله: ساخت  
جهنم در آئین زرتشتی.

اوکادا، امیکو (۱۹۳۲-)

Emiko Okada

فارغ التحصیل دانشگاه توکیو گاکوگی،  
دارای درجه دکتری از دانشگاه تهران.  
استاد بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات  
خارجی توکیو (Toukyou Gaikokugo  
Daigaku)  
تخصص: ادبیات فارسی  
تحقیقهای عمده: مقالهها: تصویر زن در  
داستانهای عاشقانه ادب ایران - انوری، قصیده  
سرای ایران - ترجمهها: خسرو و شیرین نظامی -  
لیلی و مجنون نظامی.

اوکازاکی، شوکو (۱۹۳۵-)

Shoukou Okazaki

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کیوتو، دارای درجه دانشیایی از همین دانشگاه،  
کارشناس سابق مؤسسه اقتصاد آسیا. استاد بخش  
ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا  
(Ousaka Gaikokugo Daigaku)  
تخصص: تاریخ معاصر ایران.  
تحقیقهای عمده: کتاب: قات، آبراه  
زیرزمینی ایران - مقالهها: تحطی بزرگ ایران  
در سال ۱۸۸۷-۷۱/۱۸۷۰ - شورش  
نسان در تبریز در سال ۱۳۱۶/۱۸۹۸.  
ترجمهها: مانک و زارع در ایران نوشته لامیتون  
- حاجی بابای اصفهانی نوشته موریه.

اشیکاکا، اتسوجی (۱۹۸۳-۱۹۰۱)

Atsuzji Ashikaga

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
دوشیاش، تحصیل در فرانسه، آلمان و ایران.  
استاد فقید دانشکده ادبیات دانشگاه کیوتو،  
رئیس فقید خاورشناسی ژاپن.  
تخصص: تاریخ هند، فرهنگ و تاریخ  
ایران باستان.  
تحقیقهای عمده: کتابها: عقاید ایرانیان -  
فرهنگ ساسانی - تاریخ عمومی هند. مقاله: بنیاد  
تاریخ دولت پارتی.

اودا، یوشیکو (۱۹۲۸-)

Yoshiko Oda

فارغ التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه  
مطالعات خارجی اوساکا، تحقیق در دانشگاه  
کیوتو و دانشگاه شیکاگو، دارای درجه  
دانشیایی.  
دانشیار مدرسه عالی وابسته به دانشگاه  
دختران کیوتو (Kyouto Joshi Daigaku).  
تخصص: تفکر اسلامی  
تحقیقهای عمده: مقالهها: اندیشه دینی  
جلال الدین رومی - فنا و بقا در اندیشه  
جلال الدین رومی - مفهوم امته در قرآن.

اودا، تاکه او (۱۹۰۷-)

Takeo Oda

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کیوتو، استاد سابق دانشگاه کانسائی و دانشگاه  
کیوتو.  
استاد ممتاز دانشگاه کیوتو.  
تخصص: جغرافیا  
تحقیقهای عمده: کتابها: تحقیق تاریخ  
جغرافی باستان - تاریخ نقشه نگاری - مقالهها:  
آبیاری با آب زیرزمینی در ناحیههای خشک،  
قات در ایران - تهران، پایتخت ایران.



دانشیار دانشکده دانشگاه اوتته مون  
گاکوئین (Outemongakuin Daigaku).

تخصص: تاریخ روم آنتونلی در قرن ۷ هـ.  
م ۱۳

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: دولت ایلخانی و  
روم - سلطنت روم و خوارزم شاه - روم بعد از  
تاخت و تار مغول - رقابت سلطنت بین برادران.

ایتو، میکیو (۱۹۰۹ -)

Gikyou Ito

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کیوتو، دارای درجه دکتری، استاد ممتاز  
دانشکده ادبیات دانشگاه کیوتو.

تخصص: آئین زرتشتی.

تحقیقهای عمده: کتاب‌ها: ایران باستان -  
پژوهشهای زرتشتی - ورود فرهنگ ایرانی به  
ژاپن.

ایزوتسو، توشیهیکو (۱۹۱۴ -)

Toshihiko Izutsu

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کیوگیجوکو، دارای درجه دکتری.  
استاد ممتاز دانشکده ادبیات دانشگاه کیو  
گیجوکو.

تخصص: علم کلام، فلسفه اسلامی

تحقیقهای عمده: کتاب‌ها: تاریخ تفکر  
اسلامی - فرهنگ اسلامی - (ترجمه‌ها): قرآن -  
فیه مایه در اقوال جلال‌الدین رومی نوشته بها  
ولد - مشاعر ملاصدرا.

ایشی، اکیوا (۱۹۳۳ -)

Akira Ishii

فارغ‌التحصیل دانشکده فنی دانشگاه  
توکیو، دارای درجه دیشیایی از همین دانشگاه،  
تحقیق در رشته هنرهای زیبای دانشگاه تهران.  
دانشیار دانشکده فنی دانشگاه ایالتی توکیو  
(Toukyuu Totsu Daigaku).

اوکونیشی، شونسوکه (۱۹۲۶ -)

Shunsuke Okunishi

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه  
مطالعات خارجی اوساکا، دارای درجه دیشیایی.  
دانشیار مرکز آموزش ژاپنی دانشگاه  
مطالعات خارجی اوساکا (Osaka  
Gaikokugo Daigku)

تخصص: ادبیات فارسی باستان.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: درباره بندهشن -  
معنی آب برای ایرانیان باستان.

اونو، هیروشی (۱۹۵۶ -)

Hiroshi Ono

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کیوتو، دارای درجه دیشیایی از همین دانشگاه.  
استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه دخترانه  
ناجیانا (Tachibana Joshi Daigaku).

تخصص: تاریخ آق قویونلو و قراقویونلو

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: یادداشتی درباره  
هائیکو و «بوی نوکو» در کتاب عرض نامه - یک  
مدرک درباره ایجاد منصب صدر.

اؤنو، موریو (۱۹۲۵ -)

Morio Ouno

فارغ‌التحصیل دانشکده علوم و دانشکده  
اقتصاد دانشگاه توکیو، دارای درجه دکتری از  
همین دانشگاه، استاد سابق دانشگاه توکیو.  
استاد دانشکده روابط بین‌المللی دانشگاه  
دائی توپونکا (Daitoehunka Daigaku).

تخصص: اقتصاد و جامعه روستائی ایران.

تحقیقهای عمده: کتاب‌ها: روستاها در آسیا  
- روستاها در ایران - مینای فکری بررسی جامعه  
روستائی.

ایتانی، کوزو (۱۹۵۵ -)

Kouzou Itani

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
توکیو، دارای درجه دیشیایی از همین دانشگاه.

نظام و یزد در قرن ۸ هـ / ۱۴ م. - نمونه وقف  
یک امیر دولت تیموری - دارالسیاده غازان  
خان.

تاکاهاشی، کازونو (۱۹۵۱ -)

Kazuo Takahashi

فارغ التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه  
مطالعات خارجی اوساکا، دارای درجه دانشیابی  
از دانشگاه کلمبیا.  
دانشیار دانشگاه هوسو (Housou  
Daigaku).

تخصص: سیاست بین‌المللی خاورمیانه.  
تحقیقاتی عمده: کتاب - عرب و اسرائیل -  
مقاله‌ها: انقلاب اسلامی در ایران و نفوذ آن بر  
منطقه‌ها - اکسراد و روابط بین‌المللی در  
خاورمیانه.

ایوانی، هیدهکو (۱۹۵۹ -)

Hideko Iwai

دارای درجه دانشیابی از دانشگاه  
کوکوسای، استادیار رشته روابط بین‌المللی  
دوره عالی دانشگاه کوکوسای (Kokusai  
Daigaku).

تخصص: روابط بین‌المللی خاورمیانه.  
تحقیقاتی عمده: مقاله‌ها: اجتماع اسلامی و  
جایگاه زن در اسلام - انقلاب مشروطیه ایران و  
اسلام.

تانابه، کاتسومی (۱۹۴۱ -)

Katsumi Tanabe

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات و علوم  
انسانی دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از  
همین دانشگاه.  
رئیس بخش تحقیق موزه خاور باستان  
(Kodai Oriento Hakubutsukan).

تخصص: هنرهای زیبای ایران و بودایی.  
تحقیقاتی عمده: کتاب: تاریخ هنرهای  
زیبای ایران (به اشتراک) - مقاله‌ها: بازنگری در

تخصص: معماری اسلامی

تحقیقاتی عمده: مقاله‌ها: شکل حیاط: در  
معماری ایران اسلامی - شیوه و فن معماری  
اسلامی - ترجمه: معماری ایرانی نوشته پوپ.

ایموتو، نه‌ایچی (۱۹۳۰ -)

Eiichi Imoto

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کیوتو، استاد و رئیس بخش ایرانشناسی دانشگاه  
مطالعات خارجی اوساکا (Osaka  
Gaikokugy Daigaku).

تخصص: فرهنگ ایران، روابط فرهنگی  
ایران و ژاپن.  
تحقیقاتی عمده: کتابها: ژاپن و ایران در  
دوره باستان - سرگگ و رستاخیز - ترجمه:  
قصه‌های ایرانی.

اینابا، مینورو (۱۹۶۱ -)

Minoru Inaba

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کیوتو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه.  
مریی مؤسسه علوم انسانی دانشگاه کیوتو  
(Kyouto Daigaku Jinbunkagaku  
Kenkyusho).

تخصص: تاریخ غرنوی  
تحقیقاتی عمده: مقاله‌ها: محمودیان و  
مسعودیان در دوره سلطان مسعود - حاجب‌های  
غزنوی، سلجوق و غزنویان متأخر.

ایواناکه، اکی‌اکی (۱۹۶۳ -)

Akiyo Iwatake

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کیوتو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه.  
کارآموز دانشگاه کیوتو (Kyouto  
Daigaku).

تخصص: تاریخ و وقت در ایران در قرون  
۸ و ۹ هجری (۱۴ و ۱۵ میلادی).  
تحقیقاتی عمده: مقاله‌ها: وقف خانواده

ساتو، سوسومو ( - ۱۹۳۰)

Susumu Satou

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
تعلیماتی توکیو، دارای درجه دانشیابی.

استاد دانشگاه چوئوگا کوئین (Chūou  
Gakuin Daigaku)

تخصص: تاریخ دوره هخامنشی.

تحقیقات عمده: مقاله‌ها: تحقیق در اقتصاد

هخامنشی - ساخت جامه امپراتوری آشور -

قانون شاهی در شاهنشاهی ایران.

ساکاموتو، تسوتومو ( - ۱۹۴۵)

Tsutomu Sakamoto

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه

کی توگیجوکو، دارای درجه دانشیابی از همین

دانشگاه، تحقیق در دانشگاه تهران و مرکز

خاورمیانه شناسی دانشگاه کمبریج.

استاد دانشکده ادبیات دانشگاه کی

توگیجوکو (Keiougijuku Daigaku).

تخصص: تاریخ اجتماعی سرزمینهای

اسلامی در قرون متأخر.

تحقیقات عمده: مقاله‌ها: یافت شهری و

میدان اصفهان در قرن ۱۹ م. - تهران در قرن

۱۹ م. و خانواده مستوفی - استانبول در قرن ۱۹

م. و ایرانیان - منابع استخراج سرشماری تهران

در قرن ۱۹.

ساکورائی، کی کو ( - ۱۹۵۹)

Keiko Sakurai

فارغ‌التحصیل دانشگاه جوچی، دارای

درجه دانشیابی از همین دانشگاه.

مربی مؤسسه فرهنگ خاوری دانشگاه

گاکوشوئین (Gakushūin Daigaku).

تخصص: آموزش در ایران.

تحقیقات عمده: مقاله‌ها: دین زدائی و

احیای دین در ایران از دهه ۱۹۲۰ تا دهه

۱۹۷۰ - جشن‌ها و فعالیت ورزشی در زمان

نقش‌های شکارگراز شاهانه در طاق بستان -

بررسی سنگ نوشته‌های نرسه در نقش رستم.

تسوگه، گین ایچی ( - ۱۹۳۷)

Gen'ichi Tsuge

فارغ‌التحصیل دانشکده موسیقی دانشگاه

هنرهای زیبای توکیو، دارای درجه دکتری.

استاد دانشکده موسیقی دانشگاه هنرهای

زیبای توکیو (Toukyou Geijutsu Daigaku).

تخصص: موسیقی ایرانی.

تحقیقات عمده: مقاله‌ها: وزن‌های شعر

فارسی - لحن آواز در موسیقی ایرانی - تئوری و

عمل در موسیقی قدیم ایران.

تومینه، شیرو ( - ۱۹۱۵)

Shirow Toumine

فارغ‌التحصیل دانشکده حقوق دانشگاه کی

توگیجوکو. استاد دانشکده سیاست و اقتصاد

دانشگاه ماتسوزاکا (Matsuzaka Daigaku).

تخصص: شریعت اسلام.

تحقیقات عمده: کتاب: شریعت اسلام -

منعه در ایران - ازدواج دائم در ایران.

دومیو، میهوکو ( - ۱۹۴۲)

Mihoko Doumyou

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه

توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه.

استاد دانشکده اقتصاد خانواده دانشگاه

دخترانه یونکا (Bunka Joshi Daigaku).

تخصص: تاریخ رنگ آمیزی و بافتگی

دوره باستان.

تحقیقات عمده: مقاله‌ها: درباره قطعه‌ای از

بافته‌های ابریشم که گویا از آثار ری باشد -

طرح‌های پارچه در نقش‌های شکارگراز شاهانه

در طاق بستان.

رضا شاه در ایران.

سوما، تاکاشی (۱۹۳۶-)

Takashi Souma

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بین‌المللی مسیحی، دارای درجه دانشیابی از دانشگاه توکیو. استاد دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تسوکوبا (Tsukuba Daigaku).

تخصص: هنرهای زیبای پارسی  
تحقیق‌های عمده: کتاب: اندیشه درباره کاروان پارسی - سوارهای پارسی - مشک‌های شاور.

سوکیتا، هیده‌اکی (۱۹۵۶-)

Hideaki Sugita

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه.  
مربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه توکیو.

تخصص: هنرهای زیبا در ادبیات عربی و فارسی.  
تحقیق‌های عمده: مقاله‌ها: فرش و ادبیات - نقش‌های دیوار حمام‌ها در ادبیات عربی و فارسی - قواره‌ها در دنیای اسلام.

سوناما، اومه‌نو (۱۹۲۴-)

Umeo Sunaga

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه توئیو رئیس مدرسه عالی دخترانه نیکاتاسه ئیریو (Niigata Seiryō Joshi Tankidaigaku).

تخصص: آئین مانوی  
تحقیق‌های عمده: مقاله‌ها: تصویر شخصیت جوانی مانوی - زندگانی و اندیشه مانوی.

سوکیمورا، توی (۱۹۳۴-)

Tou Sugimura

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات جوچی، دارای درجه دکتری از دانشگاه مییگان، عضو سابق موزه هنرهای زیبای ایده میسو، استاد موزه قوم‌شناسی ژاپن در اوساکا (Minzokugaku Hakubutsukan).

تخصص: هنرهای زیبای دوره اسلامی.  
تحقیق‌های عمده: کتابها: شاهکارهای سفالینه‌های ایران در موزه مردم‌شناسی تهران - سفالینه‌های مشرق زمین.

سونه‌او، یوشی‌یوکی (۱۹۲۲-)

Yoshiyuki Sueo

فارغ‌التحصیل دانشگاه کیوتو، دارای درجه دکتری از همین دانشگاه.  
استاد دانشکده ادبیات دانشگاه کانسائی (Kansai Daigaku).

تحقیق‌های عمده: مقاله‌ها: آسیاهای آبی و آسیاهای بادی در جنوب غربی آسیا - آسیاهای آبی و آسیاهای بادی در ایران - اساس جغرافیای جامعه و اقتصاد در خاورمیانه.

سوکیماما، جیرو (۱۹۲۸-)

Jirou Sugiyama

فارغ‌التحصیل دانشگاه توکیو. استاد دانشگاه صنعتی ناگاوکا (Nagaoka Gijutsukagaku Daigaku).

تخصص: هنرهای زیبا  
تحقیق‌های عمده: کتاب: آثار بزرگ جهان (جلد هفتم): راه ابریشم - مقاله‌ها: چند مسأله درباره تاج‌های شاهان پارسی - هنرهای زیبای سوری دوره هلنستین و روم.

سه‌کی، یوشیفوسا

Yoshifusa Seki

فارغ‌التحصیل دانشگاه توکائی، تحصیل در رشته هنرهای زیبای دانشگاه تهران. کارشناس کتابخانه شرقی ژاپن (Touyou).

Hunko)

شیمیزو، کوسوکه (۱۹۲۷-)

Kousuke Shimizu

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
توکیو، دارای درجه دانشجویی از همین دانشگاه.  
دانشیار بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات  
خارجی توکیو (Toukyō Gaikokugo  
Daigaku)

تخصص: تاریخ سلجوقی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: اشکر آل بویه -  
ابراهیم بنال و بنالیان در اوائل دوره سلجوق -  
مذاکره بین طغرل بیگ و خلیفه القائم.

شیمیزو، یوشیتاکا (۱۹۴۳-)

Yoshitaka Shimizu

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه  
مطالعات خارجی اوساکا، دارای درجه دانشجویی  
از دانشگاه کیو تو. استاد مرکز تعلیمات زبانهای  
خارجی دانشگاه توکائی (Toukai Daigaku).  
تخصص: مقایسه زبان فارسی با زبان  
انگلیسی، مقایسه زبان ژاپنی با زبان انگلیسی.  
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: یادگار زریران -  
اشاره‌ای درباره یک واژه در یادگار زریران.

فوجی موتو، یوکو (۱۹۵۲-)

Yūko Fujimoto

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه  
مطالعات خارجی اوساکا، دارای درجه دانشجویی  
از همین دانشگاه. استادیار بخش ایرانشناسی  
دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا (Osaka  
Gaikokugo Daigaku)

تخصص: ادبیات معاصر فارسی.

تحقیقهای عمده: مقاله: جلال آل احمد،  
سیمای نویندۀ معاصر ایرانی - ترجمه‌ها:  
شهری چون بهشت توشه سیمین دانشور -  
بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری نوشته  
صمد بهرنگی.

تخصص: موسیقی قدیم ایران.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: درباره  
قطب‌الدین شیرازی - درباره مقاصدالرحان  
عبدالقادر مراغه‌ای.

شیرونیوا، کازوهیکو

Kazuhiko Shiroywa

کتابدار کتابخانه مجلس ژاپن (Kokkai  
Toshokan)

تخصص: تاریخ مغولان.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: منابع اصلی تاریخ  
مغولان در قرون ۱۳ و ۱۴ م. - وقف‌نامه‌های  
رشیدالدین.

شیماموتو، تاکامیتسو (۱۹۵۱-)

Takamitsu Shimamoto

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه  
مطالعات خارجی اوساکا، دارای درجه دانشجویی  
از دانشگاه کالیفرنیا. مدرس دانشگاه مطالعات  
خارجی اوساکا (Osaka Gaikokugo  
Daigaku)

تخصص: تاریخ فاجار

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: نقش علما و  
مفهوم عدل در اوائل انقلاب مشروطه ایران -  
فکر بست و بست‌نشینی - شهر قم در قرن ۱۹ م.

شیمو، هیروتوشی (۱۹۴۱-)

Hirotoishi Shimo

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
توکیو، دارای درجه دانشجویی از همین دانشگاه.  
کارشناس کتابخانه شرقی ژاپن (Touyou  
Bunko)

تخصص: تاریخ دوره ایلخانی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: سپاه حسنه‌ای  
ارتش غازان خان - مغولان در دوره ایلخانی.

کیوتو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه.  
استاد دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا  
(Ousaka Gaikokugo Daigaku).

تخصص: تاریخ ایران در دوره مغول،  
تاریخ و فرهنگ افغانستان  
تحقیقهای عمده: کتاب: قشون کشی مغول  
به سوی غرب - مقاله‌ها: مردم پشتو و زبان آنها  
در افغانستان - سیاستنامه نظام‌الملک.

کاتو، کازوهیده (۱۹۴۱-)

Kazuhide Katou

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
هوکایدو، دارای درجه دانشیابی از همین  
دانشگاه. استاد دانشکده ادبیات دانشگاه توکائی  
(Toukai Daigaku).

تخصص: تاریخ تیموریان.  
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: تیمور و افغانستان  
- امیر تیمور و شهرکش - ترجمه: اسماعیلیان  
نوشته برنارد لوبس.

کامایا، هیروشی (۱۹۳۰-)

Hiroschi Kagaya

فارغ‌التحصیل رشته هندی دانشگاه  
مطالعات خارجی توکیو، دارای درجه دانشیابی  
از دانشگاه توکیو. استاد زبان اردو در دانشگاه  
مطالعات خارجی اوساکا (Ousaka  
Gaikokugo Daigaku).

تخصص: تاریخ معاصر ایران، زبان اردو.  
تحقیقهای عمده: کتابها: تاریخ معاصر ایران  
- تاریخ معاصر آسیای جنوبی (به اشتراک) -  
تاریخ معاصر خاورمیانه (به اشتراک).

کامادا، شیگهرو (۱۹۵۱-)

Shigeru Kamada

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه.  
دانشیار مؤسسه فرهنگ خاوری دانشگاه توکیو  
(Toukyou Daigaku Touyouhunka  
Kenkyūshu).

فوجی‌نی، سومی نو (۱۹۵۳-)

Sumio Fujii

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
توکیو، کارشناس سابق موزه خاوری در  
اوکایاما. استادیار مدرسه عالی سان یوگا کوئین  
(Sanyou Gakuen Tankidaigaku).

تخصص: باستانشناسی آسیای غربی.  
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: شکل تاخت و  
طور نشستن بر آن در آسیای غربی - شکار  
سواره با دام نوری و به کار بردن یوزپلنگ  
برای شکار در فلات ایران در نیمه دوم هزاره  
چهار پیش از میلادی.

فوجی‌نی موریو (۱۹۵۴-)

Morio Fujii

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه  
مطالعات خارجی توکیو، دارای درجه دانشیابی  
از همین دانشگاه. استادیار دانشگاه مطالعات  
خارجی توکیو (Toukyou Gaikokugo  
Daigaku).

تخصص: ادبیات مشروطه ایران.  
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: ده‌خدا و انقلاب  
مشروطه؛ درباره چرند و پرند - اندیشه و  
زندگانی طالبوف، آخوندزاده و ایران.

فوکائی، شینجی (۱۹۲۴-۱۹۸۵)

Shinji Fukai

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
توکیو، دارای درجه دکتری. استاد فقید دانشگاه  
توکیو.

تخصص: هنرهای زیبای ایران باستان.  
تحقیقهای عمده: کتابها: هنرهای زیبای  
ایران - تحقیق در هنرهای زیبای ایران باستان -  
شیشه ایران.

کاتسو فوجی، تاکه شی (۱۹۳۱-)

Takeshi Katsufuji

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه

تخصص: اندیشه اسلامی  
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: تناسخ از نظر  
ملاصدرا - بسط مذهب شیعه - ترجمه:  
اکسیر العارفین.

کاواسه، توپوکو ( - ۱۹۵۰)

Toyoko Kawase

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
اوساکا، دارای درجه دانشجویی از همین دانشگاه.  
استادیار مدرسه عالی دخترانه شوئین (Shouin).  
Jashi Tankidaigaku)

تخصص: تاریخ ایران باستان.  
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: مراسم مذهبی و  
اقتصاد سلطنتی در دوره داریوش اول -  
گوسفندها و بزها در اقتصاد سلطنتی تخت  
جمشید - کارگرهای زنانه در اقتصاد تخت  
جمشید.

کوبو، کازویوکی ( - ۱۹۶۱)

Kazuyuki Kubo

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کیوتو، دارای درجه دانشجویی از همین دانشگاه.  
سرگرم تحقیق در تاشکند ازبکستان.

تخصص: تاریخ آسیای میانه در قرون  
پانزدهم و شانزدهم.  
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: هرات در آغاز  
قرن شانزدهم - حمایت میرعلی شیرنوازی از  
علم و هنر.

کوبوری، ایوانو ( - ۱۹۲۴)

Iwao Kobori

فارغ‌التحصیل دانشکده علوم دانشگاه  
توکیو، استاد دانشکده سیاست و اقتصاد دانشگاه  
میجی (Meiji Daijaku).

تخصص: مسئله آب در نواحی خشک.  
تحقیقهای عمده: کتاب: صحرای بزرگ -  
مقاله‌ها: درباره فتوات در ایران - اصل فتات.

کامورو، هیتوشی ( - ۱۹۴۷)

Hitoshi Kamuro

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
تعلیماتی توکیو، دارای درجه دانشجویی از همین  
دانشگاه. دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه  
توکائی (Toukai Daigaku).

تخصص: باستانشناسی اروپا و ایران.  
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: آغاز کاربرد  
سفال در آسیای غربی - اترفاکاههای چوپانی  
بیابان نشینان در ایران.

کامی اوکا، کوچی ( - ۱۹۳۸)

Kouji Kamijoka

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کیوتو، دارای درجه دانشجویی از همین دانشگاه.  
استاد مؤسسه مطالعات و تحقیقات زبانها و  
فرهنگهای آسیا و آفریقا دانشگاه مطالعات  
خارجی توکیو (Toukyou Gaikokugo  
Daigaku).

تخصص: زبانشناسی، اعتقادات عامه در  
مذهب شیعه.  
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: مطالعه زبانشناسی  
درباره متن آرامی در تخت جمشید - بررسیهای  
لارستانی - اسلام و عوام، آئین‌های محلی در  
ایران.

کانو، هیروماسا ( - ۱۹۴۵)

Hiromasa Kanou

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
توکیو، دارای درجه دانشجویی از همین دانشگاه،  
کارشناس سابق مؤسسه اقتصاد آسیائی. دانشیار  
دانشکده علوم انسانی دانشگاه تسوداجوکو  
(Tsudajuku Daigaku).

حافظ شیرازی - هفت پیکر نظامی - شاهنامه فردوسی.

کوماکی، شوهنی (۱۹۵۳ -)

Shouhei Kumaki

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه، مأمور سابق وزارت امور خارجه ژاپن در تهران، استادیار دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه جوجی (Jouchi Daigaku).

تخصص: تاریخ قاجار.

تحقیق‌های عمده: مقاله‌ها: قانون ملکم خان - اوایل فعالیت سیاسی ملکم خان - شورش حسین قلی خان در سال ۱۱۹۱ - ۱۱۸۲ / ۱۷۷۷ - ۱۷۶۹.

کوماهوتو، هیروشی (۱۹۴۸ -)

Hiroshi Kumamoto

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دکتری از دانشگاه پنسیلوانیا. دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه توکیو (Toakyou Daigaku).

تخصص: زبان ختی / سغدی. تحقیق‌های عمده: مقاله‌ها: نوشته‌های رسمی سغدی قرن دهم - توضیح کلی درباره نوشته‌های سغدی.

کیتاگاوا، سه‌ئیچی (۱۹۴۷ -)

Seiichi Kitagawa

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه هوکایدو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. استاد دانشکده علوم انسانی دانشگاه هیروساکی (Hirosaki Daigaku).

تخصص: تاریخ دوره ایلخانی، تاریخ لرستان. تحقیق‌های عمده: مقاله‌ها: بنیاد گرفتن نکودریان - ایلخان به عنوان یک لقب - نزادهای قفقاز.

کورودا، تاکاشی (۱۹۵۵ -)

Takashi Kuroda

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه. دانشیار دانشکده تعلیمات دانشگاه کاکاوا (Kagawa Daigaku).

تخصص: تاریخ معاصر ایران. تحقیق‌های عمده: مقاله‌ها: قیام رشت در انقلاب مشروطه ایران - جنبش جنگل در ایران در زمان جنگ جهانی اول.

کورودا، توشینو (۱۹۳۳ -)

Toshio Kuroda

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه کیئوگیجوکو، دارای درجه دانشیابی از همین دانشگاه، دانشیار سابق مؤسسه مطالعات و تحقیقات زبانها و فرهنگهای دانشگاه کیئوگیجوکو، اسناد پیشین انجمن سلطنتی فلسفه ایران. استاد رشته روابط بین‌المللی دوره عالی دانشگاه کوکوسای (Kokusai Daigaku).

تخصص: مذهب خوارج، جامعه و فرهنگ خاورمیانه. تحقیق‌های عمده: کتاب: جهان‌نگری مذهب خوارج - ترجمه‌ها: تاریخ فلسفه اسلام نوشته هنری کریگن - مقاصد الفلاسفه ابوحمید محمد غزالی.

کورویاناگی، تسونه‌نو (۱۹۲۵ -)

Tsuneo Kuroyanagi

فارغ التحصیل رشته هندی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، استاد و رئیس سابق بخش ایرانشناسی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو. استاد دانشکده روابط بین‌المللی دانشگاه دایتو بونکا (Daitoubunka Daigaku).

تحقیق‌های عمده: کتابها: گرایش اندیشه ادب فارسی - شعرای فارسی گوی - فرهنگ فارسی به ژاپنی - فرهنگ ژاپنی به فارسی - ترجمه‌ها: دیوان خواجه شمس‌الدین محمد



استاد رشنه روابط بین‌المللی دوره عالی دانشگاه  
(Kokusai Daigaku).

تخصص: تفکر اسلامی.  
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: احساس و منطق  
ایمان مذهبی غزالی - بررسی درباره اثر فلسفی  
علامه طباطبائی - کلام بعد از اشعری و فلسفه.

ماسودا، سه‌نیچی (۱۹۲۲-)

Seichi Masuda

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
توکیو. استاد دانشکده علوم انسانی دانشگاه  
توکیو کاسهئی گاکوئین (Tokyou Kasei  
Gakuin Daigaku)

تخصص: باستانشناسی.  
تحقیقهای عمده: کتاب: راه ابریشم زیر شن  
- (مقاله‌ها): نشرهای غار بزرگ طاق بستان -  
شمشیر دو دم برنز یافته شده در ایران محفوظ  
در موزه تری.

مانو، هاجیچی (۱۹۳۹-)

Eiji Mano

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کیوتو، دارای درجه دکتری از همین دانشگاه.  
استاد دانشکده ادبیات دانشگاه کیوتو.  
(Kyouto Daigaku)

تخصص: تاریخ تیموریان و سلسله مغولی  
هند.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: جامعه تیموریان -  
شجره تیموریان و جای تیمور - ترجمه: با برنامه  
(کار ترجمه ادامه دارد).

موری، شیکه‌یو (۱۹۲۸-)

Shigeo Mori

فارغ‌التحصیل بخش ایرانشناسی دانشگاه  
مطالعات خارجی اوساکا، اتمام دوره دکتری در  
دانشگاه کیوتو، دارای درجه دانشجویی. مدرس  
دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا (Osaka  
Gaikokugo Daigaku)

گوتو، اکیرا (۱۹۴۲-)

Akira Gotou

فارغ‌التحصیل دانشکده کشاورزی توکیو،  
دارای درجه دانشجویی از همین دانشگاه. استاد  
دانشکده اقتصاد دانشگاه کاناگاوا (Kanagawa  
Daigaku)

تخصص: اقتصاد کشاورزی.  
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: اصلاحات ارضی  
ایران و تحول جامعه روستائی - جامعه روستائی  
آسیای جنوب غربی و تعاونی‌ها - مالکیت مشاع  
زمین و نظامهای کشاورزی - جریان تجارت و  
بافت اجتماعی و اقتصادی در ایران قرن ۱۹.

گامو، رئیچی (۱۹۰۱-۱۹۷۷)

Reiichi Gamou

فارغ‌التحصیل رشته زبان هندی آموزشگاه  
زبانهای خارجی توکیو، ادامه تحصیل در  
هندوستان، ایران و اروپا. استاد فقید رشته اردو  
دانشگاه مطالعات خارجی توکیو.

تخصص: ادبیات فارسی، زبان اردو.  
تحقیقهای عمده: کتابها: تاریخ ایران -  
شاعران فارسی گوی - ترجمه: گلستان سعدی.

ماتسوتانی، نوشیو (۱۹۳۷-)

Toshio Matsutani

فارغ‌التحصیل دانشگاه توکیو، دارای درجه  
دانشیایی از همین دانشگاه. استاد مؤسسه  
فرهنگ خاوری دانشگاه توکیو (Tokyou  
Daigaku Touyoubunka Kenkyusho)

تخصص: باستانشناسی آسیای غربی.  
تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: ابزار سنگی  
بی‌مانند آسیای غربی - حفر حلیمه جان (به  
اشتراک) - حفر زمه زمین.

ماتسوموتو، اکیرو (۱۹۴۴-)

Akirou Matsumoto

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
واسه‌دا، دارای درجه دانشجویی از همین دانشگاه.

سیاستی.

ناکابیه، هاروکازو ( ۱۹۴۹- )

Harukazu Nakabeppu

فارغ التحصیل دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه کیتاکیوشو، اتمام دوره دکتری دانشگاه کیوشو، دارای درجه دانشیایی. دانشیار مدرسه عالی دخترانه سی نان (Seinan Jogakuin Tankidaigaku).

تخصص: جامعه شناسی دینی زرتشتی و ژاپن.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: آتش مقدس آئین زرتشتی - آتش مقدس و آئین تطهیر در آئین زرتشتی.

ناکامورا، کوجیرو ( ۱۹۳۹- )

Koujirou Nakamu

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دکتری از دانشگاه هاروارد. استاد دانشکده ادبیات دانشگاه توکیو (Toukyou Daigaku).

تخصص: تفکر اسلامی

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: اندیشه غزالی درباره دعا - بنیاد شدن تصوف - ترجمه: علم اصول الفقه نوشته عبدالوهاب خلاف.

ناکامورا، کیمینوری ( ۱۹۴۳- )

Kiminori Nakamura

مدرس دانشگاه تاکوشوکو (Takushoku Daigaku).

تخصص: ادبیات فارسی معاصر.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: اندیشه و نوشته‌های صادق هدایت - درباره چرند و پرند - دهخدا و ادبیات فارسی معاصر - ترجمه: چند داستان از صادق هدایت.

ناواتا، تetsuo ( ۱۹۳۶- )

Tetsuo Nawata

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه

تخصص: ادبیات ایران باستان.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: افسانه تولد کورش - ساخت افسانه سامان - ساخت داستانی کتبه یستون.

میزونا، ماساشی ( ۱۹۵۶- )

Masashi Mizuta

فارغ التحصیل دانشکده اقتصاد دانشگاه دوشیسا، دارای درجه دانشیایی از دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا. استادیار دانشکده اقتصاد دانشگاه فوجی (Fuji Daigaku).

تخصص: تاریخ قاجار.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: تحقیق مقدماتی در تاریخ بانک شاهنشاهی ایران - اشاره‌ای درباره مقامات شهری تبریز در قرن ۱۹.

میکامی، تسونو ( ۱۹۸۷-۱۹۰۷ )

Tsuguo Mikami

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه توکیو، رئیس فقید دبیرخانه مرکز فرهنگ خاورمیانه.

تخصص: هنرهای زیبا، بویژه سفالینه‌ها.

تحقیقهای عمده: کتابها: سفالینه‌های ایران - مطالعه تاریخ بازرگانی سفالینه و چینی - مقاله‌ها: روابط سفال و چینی چین و سفالینه‌های اسلامی.

می‌یاتا، اوسامو ( ۱۹۵۵- )

Osamu Miyata

فارغ التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه کی‌ئوگیجوکو، دارای درجه دانشیایی از مدرسه عالی دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس. استادیار دانشکده روابط بین‌المللی دانشگاه ایالتی شیروکا (Shizuoka Daigaku).

تخصص: سیاست ایران.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: خلیل ملکی و نیروی سوم - تجزیه حزب توده در سال ۱۹۴۸ - ایران: اصلاحات ارضی و تبدیل

بین‌المللی دانشگاه دایتو بونکا  
(Daitoubonku Daigaku).

تخصص: تحقیق درباره روستاهای ایران.  
تحقیق‌های عمده: مقاله‌ها: جامعه ده و نظام  
آیاری - انقلاب اسلامی ایران و روستاها.

هاروتا، سه ابرو (۱۹۶۰)

Seiron Haruta

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کیوتو، دارای درجه دانشیایی از همین دانشگاه.  
کارآموز دانشگاه کیوتو (Kyoto Daigaku).

تخصص: تاریخ ایران باستان.  
تحقیق‌های عمده: مقاله‌ها: پادشاهی عیلامی  
در زمان پیش و پس از میلادی - نوسان قیمت  
جو و غیره به شرح آمده در روزنامه نجومی  
کشف شده در بابل.

هاماهاتا، یوکو

Yūko Hamahata

فارغ‌التحصیل بخش ایران‌شناسی دانشگاه  
مطالعات خارجی اوساکا، مدرس مؤسسه  
آموزش زبان دانشگاه واسدا (Waseda  
Daigaku).

تخصص: توده‌شناسی ایران.  
تحقیق‌های عمده: مقاله‌ها: نوروز - جشن  
سده.

هاندا، آکیرا (۱۹۸۹-۱۹۱۰)

Akira Haneda

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
توکیو، تحصیل در دانشگاه پاریس. استاد فقید  
دانشکده ادبیات دانشگاه کیوتو.

تخصص: تاریخ آسیای میانه.  
تحقیق‌های عمده: مقاله‌ها: تاریخ آسیای  
میانه - فعالیت سغدیان در مشرق - مبادله فرهنگ  
میان مشرق و مغرب.

هیروشیما، دارای درجه دانشیایی از دانشگاه  
توکیو. استاد دانشکده ادبیات دانشگاه کوماموتو  
(Kumamoto Daigaku).

تخصص: زبان‌شناسی فارسی و پشتو.  
تحقیق‌های عمده: کتاب: فرهنگ فارسی به  
ژاپنی - مقاله‌ها: یادداشت درباره واژه‌های  
گیاه‌شناسی زبان فارسی - ساخت دستور زبان  
پشتو.

نودا، کی سوزو (۱۹۵۵)

Keigou Noda

فارغ‌التحصیل بخش ایران‌شناسی دانشگاه  
مطالعات خارجی اوساکا، دارای درجه دانشیایی  
از دانشگاه ناگویا. دانشیار دانشکده روابط  
بین‌المللی دانشگاه چوبو (Chūbu Daigaku).

تخصص: تاریخ زبان فارسی، اوستا.  
تحقیق‌های عمده: مقاله‌ها: جمله‌های  
مفعولی در زبان ایران باستان - تکوین فعل زمان  
گذشته در فارسی معاصر.

هاچی اوشی، ماکونو (۱۹۵۰)

Makoto Hachioshi

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
هوکایدو، دارای درجه دانشیاری از همین  
دانشگاه. دانشیار بخش ایران‌شناسی دانشگاه  
مطالعات خارجی توکیو (Toukyou  
Gaikokugo Daigaku).

تخصص: تاریخ معاصر ایران.  
تحقیق‌های عمده: مقاله‌ها: قیام تبریز در  
انقلاب مشروطه ایران - انقلاب مشروطه ایران  
و مطبوعات - آغاز به ترجمه سیاحتنامه ابراهیم  
بیک (کار ترجمه ادامه دارد).

هارا، ریویچی (۱۹۴۶)

Ryūichi Hara

فارغ‌التحصیل دانشکده جامعه‌شناسی  
دانشگاه کیئوگیو، دارای درجه دانشیایی  
از همین دانشگاه. استاد دانشکده روابط

هانه‌دا، کویچی (۱۹۴۴-)

Kouichi Haneda

فارغ‌التحصیل بخش ایران‌شناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، ادامه تحصیل در رشته تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه نهران. دانشیار مؤسسه مطالعات و تحقیقات زبانها و فرهنگهای آسیا و آفریقا دانشگاه مطالعات خارجی توکیو (Foukyou Gaikokugo Daigaku).

تخصص: تاریخ صفوی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: مقدمه بر شکل گرفتن خودآگاهی در ایرانیان - تعیین تاریخ نگاشته شدن شرح زندگی شاه اسماعیل اول به وسیله نویسنده ناشناسی - خلاصه‌التواریخ و رستم‌التواریخ (فرهنگ ایران زمین، جلد نوزدهم / ۱۳۵۲).

هانه‌دا، ماساشی (۱۹۵۳-)

Masashi Haneda

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه کیوتو، دارای درجه دانیایی از همین دانشگاه و درجه دکتری دانشگاه سوم پاریس. دانشیار مؤسسه فرهنگ خاوری دانشگاه توکیو (Toukyou Daigaku Touyoubunka Kenkyusho).

تخصص: تاریخ صفوی.

تحقیقهای عمده: کتاب: شاه و قولباش: نظام لشکری صفویه - مقاله‌ها: تأسیس دولت صفوی. تورچی، نظام قشون خاصه ایرانی در قرن ۹ هـ / ۱۶ م. - خانواده هوزانی، تاریخ یک خانواده اعیانی در دنیای اسلامی شرقی.

هایاشی، ریونچی (۱۹۱۸-۱۹۹۲)

Ryonichi Hayashi

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه توکیو. استاد قید دانشگاه تسوکوبا.

تخصص: هنرهای زیبا.

تحقیقهای عمده: کتابها: راه ابریشم - گنجینه میراث ایران - مقاله‌ها: فرم و طرز

استعمال جام شاخی شکل در خاور.

هوری، اکیرا (۱۹۲۷-)

Akira Hori

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانیایی از همین دانشگاه. سرکارشناس موزه خاوری باستان (Kodai Oriento Hakubutsukan).

تخصص: باستانشناسی آسیای غربی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: فرهنگ ماقبل تاریخ جلگه مرودشت - سنگ ترازوهای یافته شده در حفاریهای ایران و افغانستان.

هوندا، مینوبو (۱۹۲۳-)

Minobu Honda

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دکتری از دانشگاه کمبریج، استاد سابق دانشکده ادبیات دانشگاه کیوتو. استاد دانشکده علوم بازرگانی دانشگاه اقتصاد ناگایا (Nagoya Shouka Daigaku).

تخصص: تاریخ دوره ایلخانی.

تحقیقهای عمده: کتاب: تحقیق در تاریخ دوره مغول شامل مقاله‌های متنوع و از آنمیان: اصلاح مالیاتی غازان خان - تأسیس شهر سلطانیه - فتلاق و بیلاق ایلخانها.

یاماموتو، یومیکو (۱۹۴۶-)

Yumiko Yamamoto

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه توکیو، دارای درجه دانیایی از همین دانشگاه تحقیق در دانشگاه لندن. دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه دخترانه کواامورا گاکوشو (Kawamura Gakuen Joshi Daigaku).

تخصص: آئین زرتشتی.

تحقیقهای عمده: مقاله: آتشکده‌های زرتشتی در باستانشناسی و ادبیات - ترجمه: آئین زرتشتی نوشته ماری بویس.

توکیو، تحقیق در دانشگاه پرینستون، دارای  
درجه دانیایی، استادیار دانشکده علوم عمومی  
دانشگاه هیروشیما (Hiroshima Daigaku).

تخصص: سیاست امروزی خاورمیانه.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: بررسی کودتای  
۱۹۲۱ در ایران - تحلیل نقاط ضعف سلسله  
پهلوی: یادداشتی بر موجبات انقلاب اسلامی.

یوشی‌ئی، تاکه‌شی (۱۹۶۱-)

Takeshi Yoshii

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کانسائی، دارای درجه دانیایی از همین  
دانشگاه. مدرس دانشکده ادبیات دانشگاه  
کانسائی (Kansai Daigaku).

تخصص: تاریخ نواخر دوره قاجاریه.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: فعالیت کمیته  
دفاع ملی در زمان جنگ جهانی اول - حادثه  
سیاسی در پائیز سال ۱۹۱۵.

ئه‌گامی، نامی‌نو (۱۹۰۶-)

Namio Egami

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
توکیو، تحقیق آثار باستانی در چین، ایران و عراق،  
استاد سابق دانشگاه توکیو. رئیس موزه خاور  
باستان (Kodai Oriento Hakubutsukan).

تخصص: باستانشناسی آسیای شمالی و  
غربی.

تحقیقهای عمده: کتابها: فرهنگ شمال  
اروپا - آسیای باستان - ژاین، کشور مردمی از نژاد  
سوارکاران - مطالعات باستانشناسی آسیای غربی  
(به اشتراک) - آثار باستانی خاور (تألیف).

یامانر میزونو، میناکو

Minako Yamaniar- Mizuno

مدرس دانشگاه کیئوگیوکیو  
(Keiougijuku Daigaku).

تخصص: نقاشی اسلامی بویژه ترکی.

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: نقش تاج و  
مندیل سلاطین مسلمان - رساله‌ها درباره نقاشی  
و تذکرة نقاشان اسلامی.

یوشیدا، میتسوکونی (۱۹۹۱-۱۹۲۱)

Mitsukuni Yoshida

فارغ‌التحصیل دانشکده علوم دانشگاه  
کیوتو، دارای درجه دکتری از همین دانشگاه.  
رئیس فقید مؤسسه علوم انسانی دانشگاه کیوتو.  
تخصص: تاریخ فن علوم.

تحقیقهای عمده: کتابها: فن در آسیای  
غربی - سفالینه‌های ایران - پارچه‌های بافت  
ایران.

یوشیدا، یوتاکا (۱۹۵۲-)

Yutaka Yoshida

فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات دانشگاه  
کیوتو، دارای درجه دانیایی از همین دانشگاه.  
دانشیار دانشگاه مطالعات خارجی شهر کوبه  
(Koubeshi Gaikokugo Daigaku).

تخصص: نوشته‌های سفدی

تحقیقهای عمده: مقاله‌ها: لهجه‌شناسی  
سفدیان مسیحی - اشاره‌ای به متون سفدی  
بودایی.

یوشیمورا، شینتارو (۱۹۵۵-)

Shintarou Yoshimura

فارغ‌التحصیل دانشگاه مطالعات خارجی

از مشترکان گرامی انتظار داریم هرچه زودتر وجه اشتراک مجله را به میزانی که در  
صفحه دوم یادآوری شده است مرحمت کنند.

## سمینار ایرانشناسی دانشگاه پکن

نخستین سمینار ایرانشناسی دانشگاه پکن با همکاری مرکز پژوهشهای فرهنگ ایران و دانشگاه تهران در روز ۱۳۷۱/۸/۱۲ در تالار دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پکن تشکیل شد. در مراسم گشایش نخست پروفیسور یه‌ئی لیانگ رئیس مرکز پژوهشهای فرهنگ ایران و معاون دانشکدهٔ خاورشناسی دانشگاه پکن ضمن بیانانی از همکاری دانشگاه تهران در برگزاری این سمینار و از حضور شرکت‌کنندگان و استقبال علاقمندان سپاسگزاری کرد و اظهار داشت این نخستین سمینار ایرانشناسی است که در چین تشکیل می‌گردد و انگیزهٔ اصلی در برگزاری آن گسترش فعالیتهای مرکز پژوهشهای فرهنگ ایران است که تشکیل چنین گردهمایی‌هایی را ایجاب نموده تا ایرانشناسان چین امکان یابند و بتوانند در زمینه‌های مختلف علمی و پژوهشی با یکدیگر تماس و تبادل نظر و هم‌فکری داشته باشند. سپس پروفیسور جی شین لین خاورشناس برجستهٔ چین که ریاست افتخاری سمینار را بر عهده داشت دربارهٔ اهمیت و مقام ولای فرهنگ ایران در فرهنگهای کهن جهان و میراثهای مشترک فرهنگی ایران و چین به تفصیل سخن گفت. پروفیسور جی گفت مقامات فرهنگی چین تصمیم گرفته‌اند در مجموعهٔ «گزیده‌های فرهنگهای شرقی» که معتبرترین مجموعهٔ خاورشناسی در چین است و شهرت و اعتبار جهانی دارد سه جلد بصورت مستقل به تاریخ تمدن و فرهنگ ایران اختصاص داده شود. در میان فرهنگهای کهن تاکنون فرهنگ ژاپن و هند در این مجموعه دارای مجلد خاص است.

سپس دکتر مظفر بختیار که از طرف دانشگاه تهران در دانشگاه پکن و مرکز پژوهشهای فرهنگ ایران ماموریت دانشگاهی دارد در مورد موضوعات و مسائل ایرانشناسی مرتبط با چین که در حال حاضر از اولویت و اهمیت خاص برخوردار است سخن گفت و افزود در بسیاری از آثار ایرانشناسی چین رجال علمی و شخصیتهای تاریخی و میراثهای فرهنگی و هنری ایران و اسلام با کاربرد اصطلاحاتی که بخلط متداول شده و جامعیت معنایی و دقت علمی ندارد عموماً بفرهنگها و کشورهایی که سهمی در این میراثهای عظیم فرهنگی نداشته‌اند منتسب و متبادر بدهن می‌گردد.

و این است فهرست سخنرانیهای سمینار ایرانشناسی دانشگاه پکن.

- الواح تاریخی مزارهای مسلمانان که در چین بدست آمده است.

چن دا - سنگ (دانشیار، آکادمی علوم اجتماعی استان فوجین)

- کشف رمز لوحهای بزبان خنتی

خانم دکتر دوان چن (استاد دانشگاه پکن)

- نفوذ دین زرتشتی بر ادیان یهودی و مسیحی

گوونگ فانگ - نسن (پروفیسور، آکادمی علوم اجتماعی شانگهای)

- مبادلات فرهنگی بین چین و ایران. کشفیات باستانشناسی در یانگجو

گو فونگ (رئیس موزهٔ شهر یانگجو)

- واژه‌های فارسی در متون قدیمی چینی

خوانگ شی - جین (پروفیسور، دانشگاه هانگجو)

- ظروف طلائی و نقره‌ای سلسلهٔ تانگ و ارتباط آنها با دورهٔ ساسانیان.

دکتر جی دونگ - فانگ (استاد دانشگاه پکن)

- طب ایرانی در چین قدیم

سونگ شین (پژوهشگر، آکادمی ملی علوم اجتماعی)

- راهبان اشکانی و بودایی چینی

دکتر وانگ بان - وئی (دانشیار، دانشگاه پکن)

- روابط فرهنگی بین چین و ایران بر اساس آثار بدست آمده در سینجانگ

پروفسور وانگ بین - خوا (رئیس سازمان باستانشناسی سینجانگ)

- موفولتای و فعالیتهای او در ناحیه ختن

دکتر لیوئن - شنگ (پروفسور، دانشگاه نانکن)

مظفر بختیار

آینده - از آقای مظفر بختیار که ما را از جریان این سمینار آگاه کردداند سپاسگزاری می‌کنیم.

### استاد کرسی آقاخان در رشتهٔ ایرانشناسی

Profa Doktor Skjaervo نروژی که مدت شش سال در دائره‌المعارف ایرائیکازیر نظر احسان

یار شاطر کار می‌کرد به جای دکتر ریچارد فرای که از سمت استادی کرسی آقاخان در رشتهٔ ایران شناسی بازنشسته شده، انتخاب گردید.

تخصص Skjaervo زبانهای ایرانی است و مخصوصاً در زبان خنتی ناموری یافته است. تحصیلات عالی دانشگاهی را در دانشگاه کپن هاگن انجام داد و نخستین درجهٔ دکتری را از دانشگاه اسلو گرفت. دومین درجهٔ دکتری را که اجراز قابلیت برای تدریس است از دانشگاه ماینتس آلمان به دست آورد و به استادی زبانشناسی مقایسه‌ای و زبانهای ایرانی آن دانشگاه رسید.

از انتشارات تحقیقی مهم او متن کتیبهٔ پایکولی است که نخستین بار هرتسفلد به تحقیق در آن پرداخته بود و نیز مقالات متعددی که در زمینهٔ فرهنگ ایران باستان در دائره‌المعارف ایرائیکا ازو چاپ شده است. همچنین چهارمقالهٔ برجسته برای Compendium Linguarum Iranicarum گردآوری شده است. R. Schmitt (۱۹۸۹) نوشته است.

سال سوماری  
مهرماه



# تختگاه عکاسی

بزرگترین مجموعه عکاسی باستان



## A TREASURY OF EARLY IRANIAN PHOTOGRAPHS

Compiled by Iraj Afshar

به کوشش ایرج افشار



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران





## مرگ یا خودکشی هیتلر یادی از ذبیح‌الله منصوری

بیست و دو سه سال پیش که در مجله «خواندنیها» قلم می‌زدم و چند صفحه از این مجله را که هفته‌ای دو شماره منتشر می‌شد زیر عنوان «کارگاه نمد مالی» می‌نوشتم و مدت هیجده سال سر به سر خلق خدا از هر «تیپ» و طبقه‌ای می‌گذاشتم در یک شماره هم سر به سر ذبیح‌الله منصوری گذاشتم. اگر کتاب‌ها و نوشته‌های شادروان منصوری را که ابتدا بصورت پاورقی و به گفته ما مطبوعاتی‌ها بطور «مسلسل» در مجله، خواندنیها، مثل «خواجۀ تاجدار» غزالی و زهره و مردی بالای صلیب و خداوند الموت و و... و سایر مجلات چاپ می‌شد مطالعه کرده باشید، می‌دانید که شادروان منصوری برای روشن شدن هر چه بیشتر ذهن خوانندگانش در هر زمینه‌ای توضیحاتی خارج از متن که در اصل کتاب نبود می‌داد و بهمین دلیل بالای آثارش می‌نوشت و ترجمه و اقتباس روی همین اصل ترجمه‌های منصوری خشک و قالبی نبود و توضیحات مترجم باعث می‌شد که ترجمه از آنچه بود شیرین تر از آب درآید و خواننده را بدنبالش بکشاند.

فی‌المثل ترجمه می‌کرده آن روز صبح آقا محمدخان قاجار، کره با عسل خورد» و بعد طرز تهیه کره و چگونگی به وجود آمدن عسل و طرز ساختمان کندوی زنبور عسل و اینکه زنبور عسل شیرۀ چه گیاهانی را دوست می‌دارد و می‌مکد و اینکه خوردن عسل چه خاصیت‌هایی دارد و نالونی چهاردهم صبح به صبح عسل و نان برشته نمی‌خورد نمی‌توانست راه برود بر اصل ترجمه می‌افزود. به اصطلاح حاشیه می‌رفت و مطالبی شیرین و دلپذیر تحویل خوانندگان آثارش می‌داد و هنوز که هنوز است ناشران با میل و رغبت کتابها و آثار آن مرحوم را چاپ و تجدید چاپ می‌کنند و اهل مطابعه سراغ کتابهای منصوری را می‌گیرند؛ ولی افسوس که خود آن مرحوم، آنطور که باید و شاید «کلاهی» از رنند، ترجمه‌ها و آثارش نبرده بگذار و بگذرد. روانش شاد و پادش گرامی بده که زندگی چه زود می‌گذرد. اینک عین آنچه درباره ذبیح‌الله منصوری نوشته‌ام از مجله خواندنیهای شماره ۷۸ تیرماه ۱۳۴۷ برایتان نقل می‌کنم:

... حتما شما هم ترجمه‌های لطیف و شیرین همکار ارجمند و دوست گرامی بنده جناب آقای ذبیح‌الله منصوری را در مجله خودمان «خواندنیها» می‌خوانید. به حق شیرین و دلپذیر می‌نویسد و با ارزش است و مطالبی را هم که برای ترجمه انتخاب می‌فرمایند یکی از یکی تازه‌تر و شیرین‌تر و

دلچسب‌تر و آموزنده‌تر است، مثل: موسی، خواجه تاجدار، سینوهه، زهره وغزالی و دهها و صدها کتاب و ترجمهٔ دیگر که به قلم شیرین و شیواشمان چاپ شده و می‌شود.

باری از بس بنده داستانا و ترجمه‌های تاریخی و غیرتاریخی ایشان را خوانده‌ام تقریباً که چه عرض کنم تحقیقاً تحت تأثیر نوشته‌ها و طرز نگارش و سبک ایشان قرار گرفته‌ام، امیدوارم در این سبک و شیوه پیرو دوست ارجمندم جناب آقای منصوری بشوم، به شرطی که مرا به شاگردی قبول بفرمایند.

بهر حال مطلبی که می‌خواهم بنویسم یک مطلب صد درصد تاریخی و تحقیقی است و مربوط می‌شود به چگونگی مرگ یا خودکشی آدولف هیتلر پیشوای آلمان نازی که تا به حال مجهول مانده است.

- وقتی متفقین برلن را محاصره کردند و آدولف هیتلر پیشوای آلمان نازی شکست خود را مسلم دید، به آجودان مخصوص وصیت کرد او را یا هفت تیر بکشد و جسدش را بسوزاند.

هفت تیر نوعی اسلحهٔ کمربندی بود که در کارخانهٔ «برنو» ساخته می‌شد و در واقع یک نوع اسلحهٔ آتشین بشمار می‌رفت.

سابق بر این کسانی که در جنگها شرکت می‌کردند معمولاً برای کشتن افراد از اسلحهٔ آتشین، از قبیل تفنگهای دولول، ساچمه‌ای و «ورندل» و تفنگی معروف به «تفنگ حسن موسی» استفاده می‌کردند.

اما چرا این تفنگ به نام «تفنگ حسن موسی» معروف شده بود؟ برای اینکه تفنگ حسن موسی تفنگی بود دراز و یک تیر که سازنده‌اش مردی بود به نام حسن موسی، یعنی حسن موسی نامی این تفنگ را می‌ساخت و چنانچه حسن موسی این تفنگ را نمی‌ساخت کسی دیگری نبود که به جای او بسازد، چون اگر می‌بود و می‌ساخت دیگر آن تفنگ به نام حسن موسی معروف نمی‌شد و معروفیت «تفنگ حسن موسی» به خاطر اسم سازندهٔ آن است که همان حسن موسی بود.

مثل «تاریحی» که تازی بود خوش صدا معروف به «تاریحی» و این تار را یحیی نامی می‌ساخت و به نام خودش معروف بود و اگر دیگری این تار را می‌ساخت به نام خودش سازنده‌اش معروف می‌شد نه نام یحیی. هنوز هم «تاریحی» از همهٔ تارها بهتر و خوش صداتر است و قیمتش نسبت به سایر تارها گرانتر. چون تازی که یحیی می‌ساخت هیچ کس نمی‌توانست بسازد، بسیار تار خوش صدایی بود و تازی که مرحوم درویش خان از آن استفاده می‌کرد همین «تاریحی» بود و آن شبی که در شبکهٔ درویش خان با اتومبیل سواری جوانی فکلی تصادف کرد و مرد با «تاریحی» می‌رفت تا در مجلسی هنرنمایی کند؛ ولی اجل مهلتش نداد و فوت شد. یعنی اگر اجل مهلتش می‌داد سالهای بعد هم زنده می‌ماند و تار می‌زد و شاید هم شاگردان بسیار دیگری تربیت می‌کرد. ولی در آن شب اتومبیل آن جوانک با در شبکهٔ درویش خان تصادف کرد و او به قتل رسید و اگر در شبکهٔ درویش خان با اتومبیل جوانک تصادف نمی‌کرد او به قتل نمی‌رسید.

گفتم که هیتلر وصیت کرده بود بعد از مرگ جسدش را بسوزانند تا به دست دشمنانش که متفقین باشند نیفتد (دربارهٔ متفقین در دنبالهٔ همین داستان بعداً صحبت می‌کنیم. مترجم).

البته در دین مقدس ما سوزاندن جسد جایز نیست و ما اجساد رفتگان خود را دفن می‌کنیم، ولی سوزاندن جسد در بعضی ادیان و فرق مختلف رایج است و جزء احکام دینشان می‌باشد و بخصوص در سرزمین هند بستگان مرده، جسد را می‌سوزانند و خاکستر جسد را یا به باغ می‌دهند یا در رودخانهٔ «سند» و «گنگ» که دو رودخانهٔ مقدس از نظر هندوهاست می‌ریزند. یکی از آن اقوام که در هند معتقد به سوزاندن جسد هستند «سیک» هندی هند می‌باشند که جسد مرده‌هاشان را بعد از مرگ می‌سوزانند. تا چند

سال قبل اگر مردی از سیکها فوت می شد همسر او را هم زنده در آتش می افکندند یا زن خودش داوطلبانه وارد آتش می شد و یا جسد شوهرش می سوخت.

شرح این سوزاندن جسد مرد با زن را این بطوطه طنجه ای در سفرنامه اش که معروف به «رحله ابن بطوطه» است نوشته است (که درباره ابن بطوطه بعداً صحبت می کنیم - مترجم). اما سالهاست که این رویه منسوخ و متروک شده و فقط جسد مرده را می سوزانند و دیگر کاری به کار همسر یا همسرانش ندارند. یعنی وقتی شخصی مرد فقط جسد او را می سوزانند و اگر نوزائند گناه شمرده می شود. پس جسد را می سوزانند تا مرتکب گناه نشوند.

به عکس زرتشتیهای هندوستان که نه مرده شان را می سوزانند و نه دفن می کنند، بلکه جسد او را در قلعه مرتضی و محل مخصوصی می گذارند تا لاشخورها و کرکشا گوشت جسد را بخورند (گویا به نظر این مترجم بی مقدار اخیراً زرتشتیها هم اجساد مردگان شان را دفن می کنند، در این باره بعداً توضیح داده خواهد شد. مترجم). اصولاً لاشخورها عادت به خوردن لاشه جانداران دارند و جسد انسان را می خورند.

لاشخور یا لاشخوار پرنده ایست قوی الجثه که بیشتر در کویر و صحراهای خشک و سوزان زندگی می کند و اغلب در اطراف سیاه چادرهایی که قبایل صحراگرد و چادرنشین و کولیها در آن زندگی می کنند به سر می برند و از پس مانده غذاهای چادرنشینان استفاده می کنند.

این کولیها و صحراگردها و چادرنشینان همیشه در حال حرکت هستند و نمی توانند در یک جا ساکن باشند. برای اینکه وقتی ساکن شدند دیگر حرکت نمی کنند و برای این حرکت می کنند که ساکن نباشند. معتقدند که انسان مثل آب می ماند و وقتی در یک جا ماند می گندد و گندیده می شود. البته امروزه روز چون همه جا نوله کشی شده آب راکد در جایی دیده نمی شود و اگر باشد در باتلاقهاست. علت گندیدگی آب همان ساکن بودن آن و یک جا ماندنش می باشد. چون اگر آب باتلاق در حرکت بود نمی گندید. وقتی آب حرکت نکند می گندد و مرداب و گاوخونی و در اصفهان یکی از همین مردابهاست که آب اضافی زاینده رود به آن می ریزد.

کسانی که به اصفهان رفته و مسافرت کرده اند زاینده رود را دیده اند که از وسط شهر اصفهان می گذرد. یعنی اگر از وسط اصفهان نمی گذشت ممکن بود از کنار آن بگذرد و حالا که از کنار شهر نمی گذرد ناچار از وسط شهر می گذرد و همین از وسط گذشتن زاینده رود باعث شده است که شهر اصفهان به دو قسمت تقسیم بشود و برای رفت و آمد اهالی شهر از این قسمت به آن قسمت در زمان صفویه دو پل بر روی زاینده رود اصفهان که آن زمانها پایتخت ایران به شمار می رفت بسته شد که یکی پل خواجوست و دیگری پل اللهوردی خان معروف به سی و سه پل.

سی و سه پل در سال ۱۰۱۱ هجری قمری به امر شاه عباس کبیر به اهتمام و نظارت اللهوردی خان سردار کل قشون شاه عباس بنا گذارده شد. روی این پل خیابانی گذارده است که دارای ده متر عرض و چهارصد متر طول می باشد و قلاً یک جاده اتوبیل رو در وسط و دو پیاده رو در طرفین و در کنار آن ایوانها و غرفه های قدیمی وجود دارد. پل مذکور از آجر و سنگ و آهنک به طرز قدیم ساخته شده است.

این دو پل یعنی پل خواجو و پل اللهوردی خان معروف به سی و سه پل دو قسمت شهر را بهم وصل می کند و اگر این دو پل نبود دو طرف شهر به هم مربوط نمی شد (ناتمام).

حالا فهمیدید که هیتر را چطور کشتند و چگونه جسدش را سوزانند؟ ان شاء الله که دوست عزیز و ارجمندم جناب آقای ذبیح الله منصوری از من نخواهند رنجید... بخدا دست خودم نیست منصوری جان چکار کنم؟

\* \* \*

فر دای روز انتشار مجله که مطابق معمول به مؤسسه مجله خواندنیها واقع در خیابان فردوسی جنوبی کویچه خواندنیها رفتم و وارد اطاق سردبیر که آن موقعها آقای محمود طلوعی بود شدم آقای طلوعی بدون مقدمه گفت:

- برو به اطاق آقای منصوری کارت داره.

- گفتم با من؟

- نه با من.

- چکار دارند؟

- از من می پرسن؟

- اوقاتش خیلی تلخه؟

- نه خیلی.

... هرطور بود دل به دریا زدم و هرچه بادا بادی، گفتم و وارد اطاق شادروان منصوری شدم و سلام کردم.

دیدم از جایش بلند شد و برخلاف انتظارم با لبخند (هنوز قیافه آنروزش در نظرم مجسم است) صندلی اش را به من تعارف کرد و گفت:

- بفرمائید آقای شاهانی.

- خودم را به قول معروف به آن راه زدم و گفتم:

- اختیار دارین آقای منصوری، تکیه بر جای بزرگان توان زد به گراف، مگر اسباب...

حرفم را قطع کرد و گفت:

- تو که از خودم بهتر می نویسی یا بشین پشت میز من و دنباله زهره و غزالی را بنویس. خب مؤمن مسجد ندیده و از همان خنده های گهگاهی مخصوص به خودش سرداد و اضافه کرد تو اگر عیب و نقصی در کار و در نوشته های من دیدی می خواهستی به خودم بگوئی و تذکر بدهی دیگر چرا در کارگاهت درازم کردی و لای نمد پیچیدی؟

دیدم نه! آنقدرها هم که من فکر می کردم هوا پس نیست کنارش روی صندلی نشستم و گفتم:

- ببین منصوری جان! اولاً من به کار شما و به نوشته های شیرین شما ایرادی نگرفتم، سوزه برای نوشتن کارگاه کم داشتم شما را دراز کردم، وانگهی اگر فرار باشد من هر انتقادی از هر دستگاهی دارم و عریب و علتی یا کوتاهی و قصوری از ناحیه فردی یا تشکیلاتی دیدم بروم شفاهی به او تذکر بدهم که این غلط است و آن درست، پس تکلیف حق التحریر آخر برج من چه می شود؟ پولی که صندوق خواندنیها، آخر ماه به من می دهد برای همین نوشته هاست و گرنه آقای امیرانی مدیر مجله که خاطرخواه چشم و ابروی من نیست.

خدا بیامرزد فکری کرد و لبخندی زد و گفت:

- اینهم حرفی است! مرد با انصافی بود.

خسرو شاهانی

## شوخی نامه منشور ابراهیم صهبای

نامه شادروان استاد نصرالله فلسفی از بهشت عنبر سرشت

آینده معمولاً نامه‌های گله آمیز و طعنه پرخارانه را که از خوانندگان می‌رسد چاپ می‌کند تا عقاید مختلفی که دربارهٔ روش آن ابراز می‌شود بر خوانندگان عرضه شود.

این بار نامه‌ای را که سرایا طنزست و چندسال پیش ازین به دفتر مجله رسیده است چاپ می‌کنیم. این نامه از سراینده و دوست صاحب ذوقمان ابراهیم صهباست که به زبان شادروان نصرالله فلسفی از جهان دیگر نوشته شده است. ایشان به همین سبک پیش از این نامه‌ای از زبان مرحوم علی اصغر حکمت به مجلهٔ آینده نوشت که در شمارهٔ ۵، صفحهٔ ۴۰۳-۴۰۶ سال هفتم چاپ شده است.

شوخی از ظرافتهای طبع آدمی است که هیچگاه نباید موجب شماتت، کدورت احوان و ملال خاطر شود.

(آینده)

جناب آقای مدیر محترم مجلهٔ آینده

به خاطر دارید چندسال پیش که من مجلهٔ آینده را به عنوان سوغات دنیوی با خود به بهشت عنبر سرشت بردم. خاطرات نیش دار استاد حبیب یغمایی چه سرو صدایی به راه انداخت. تا آنجا که جناب آقای علی اصغر حکمت نامهٔ شکوه آمیزی به ایشان نوشت و گله‌های خود و سایر دوستان را یادآور شد. ضمناً یغمای جندقی خط و نشان می‌کشید که وقتی پای حبیب یغمایی به آنجا برسد چگونه او را مشت و مال خواهد داد!

آن نامه طنزآمیز در همان اوقات در مجله گرامی آینده چاپ گردید. اینک چندی است که خیاط در گوزه افتاده و خود حبیب یغمایی با عنایت پروردگار وارد بهشت سرشت شده است. اخیراً که شاعر معروف فریدون توللی و مهندس ناصح ناطق هم از راه رسیده‌اند خوشبختانه شماره‌های اخیر مجلات آینده را همراه آورده‌اند که باعث سرگرمی ادبای مقیم بهشت شده است و الحق کار بسیار خوبی کرده‌اند. اما چون در آن مجلات از مرحوم حبیب یغمایی ذکر خیر مفصلی بعمل آمده است و مخصوصاً آقای مؤید ثابتی که از رفقای هم سن و سال حبیب می‌باشد و با هم عوالم دوستی داشته‌اند تجلیل و تکریم مفصلی از "حبیب" بعمل آورده است، مجدداً باز سرو صدایی در اطراف یغمایی براف افکند. خصوصاً که در همین ایام دوره‌های چند ساله مجله یغما هم توسط کتابفروشی علمی تجدید چاپ شده.

درین روزها چند نفر از معارف ادبای فارسی و جنت مکانان دور هم جمع شدند و اظهار عقیده کردند که چون در این سنوات اخیر عده زیادی از ادبا و شعرا و فضلاء ایران قرین رحمت خداوندی شده و به فردوس برین راه یافته‌اند بسیار مناسب خواهد بود که مجلسی برای معارفه فراهم آید که معترضان گله‌های خود را در میان گذارند تا رفع سوء تقاهم گردد.

فروزانفر: آقایان همه شاهدید که من همیشه از آقای حبیب یغمایی طرفداری و از او حفظ الغیب کرده‌ام. (آهسته چشمکی به فرخ خراسانی زد.)

علامه قزوینی: معلوم می‌شود شما در اینجا هم از نیش زبان یغمایی واهمه دارید؟  
بدیع الزمان: آخر او نوه یغمای معروف است (همه می‌خندند).

علی اصغر حکمت (باعصبانیت): یغمایی اگر اینجا هم زبان درازی بکند آن عصبایی که در دنیا می‌خواستم بسر او بزنم و نزدم اینجا بر سرش خواهم کوبید که دق دلی خود را خالی کرده باشم.

سید محمد فروزان: (با تبسم) سخت نگیرید آقا.

علامه دهخدا: جناب آقای حکمت مثل اینکه شما اینجا هم بفکر دوران وزارت معارف خود افتاده‌اید که عضا بر سر دیگران خورد می‌کردید. ولی اینجا بهشت است نه حوزه وزارتسی در دوران شما. (همه خندیدند. حکمت هم خنده بلندی سر داد.)

استاد همایی: از این حرفها بگذریم. چه ضرر دارد با اینهمه شاعر و ادیبی که در این اواخر به جنت موعود وارد شده‌اند یک انجمن ادبی ماهیانه تشکیل بدهیم که با آقایانی که نازه وارد می‌شوند مراسم معارفه به عمل آید تا همه همدیگر را بشناسند و اگر

کدورت یا سوء تفاهمی هم در میان است رفع بشود.

وحید دستگردی: اصولاً حالا که اغلب صاحبان نشریات ادبی در فردوس برین جمع شده‌اند می‌توانیم یک نشریهٔ جامع که حاوی اخبار ادبی بهشت باشد منتشر کنیم. سعید نفیسی: ما که در اینجا وسایل چاپ در اختیار نداریم. مگر اینکه برای مجلهٔ آینده که صاحب امتیازش آقای دکتر محمود افشار در بین خودمان است بفرستیم تا چاپ کنند.

فریدون توللی: این کار بسیار خوب است. ولی عیبی که دارد اینست که آقای ایرج افشار مدیر فعلی مجلهٔ آینده بر خلاف پدر بزرگوارش به شعر علاقه‌ای نشان نمی‌دهد و مقاله یا چکامه را چند ماه بلکه چند سال نگاه می‌دارد تا خوب کهنه شود یا صاحب آن به رحمت ابزدی ببیوندد. به قول یک شاعر شوخ طبع بداهه سرا آقای ایرج افشار و دکتر باستانی، پاریزی هر دو مرده بازند!

که چنان باستانی عیار مرده باز است ایرج افشار یحیی ریحان: ولی این حق مشروع هر صاحب مجله و مدیر و سردبیر آن است که هوای خود و نشریهٔ خود را داشته باشد و اگر مطلبی را صلاح ندانست چاپ نکند و یا جرح و تعدیل نماید.

دکتر محمود افشار: چون صحبت از مجلهٔ آینده که خودم مؤسس و صاحب امتیاز آن بودم در میان آمد باید بی طرفانه عرض کنم که در تهیه و انتشار مجلهٔ آینده خیلی زحمت کشیده می‌شود.

بدیع الزمان (با خنده و چشمک): البته بیشتر مطالب آن هم به خود جنابعالی و موقوفاتتان مربوط می‌باشد و مدیر فعلی حق فرزندی را به نحو احسن ادا می‌کند. وحید دستگردی: در اصفهان معروف است که می‌گویند آسیابی که آرد می‌دهد بگذار صدایش را هم بکند.

محمد حجازی: البته صدایش هم زیاد از حد نباید باشد.

محمد سعیدی: ولی از حق نباید گذشت که فعلاً بهترین مجلهٔ ادبی فارسی می‌باشد و برای بیشتر ادباء و شعرای معروف در گذشته هم یادنامه منتشر کرده و میکند. منجمه برای همین آقای حبیب یغمایی و دکتر محمود افشار.

گلشن آزادی: اما باید اعتراف کرد که خالی از رفیق نوازی و جانب داری نیست.

ابوالقاسم نوید: در اینکه مجلهٔ آینده بهترین مجله است تردیدی نیست، ولی گاهی نویسندگان آن مجلهٔ ادبی و تحقیقی را با نشریات ساختمانی و کشاورزی عوضی گرفته راجع به «ساروج» و «خرمای فین» بحث مفصلی براه می‌اندازند.

سید محمد فرزانی (با خنده): افشار می‌خواهد پایه کار مجله را سفت و دهان مشترکین مختلف نشریه خود را با خرماهای فین شیرین کند. از آن گناه که نغمی رسد به غیر چه پاک.

امیری فیروز کوهی: کیست که دوستان خود را بر دیگران مقدم نشمارد؟ این نوعی از انسانیت است. خدا شاهد است بنده که به سهم خود از ایشان هیچ گله‌ای ندارم. مرا دگر غم آزرده‌گی زیاران نیست که خود ز خاطر آزرده یار خویشتم استاد همایی: از این بحث‌ها بگذریم. حال خوب است در مورد دعوت از ادبا و شعرا تصمیمی اتخاذ شود، همه تصدیق می‌کنند و چون مخالفتی در بین نیست این موضوع مورد تصویب قرار می‌گیرد.

\* \* \*

گزارشی که از نخستین جلسه آن محفل ادبی تهیه شده است به ضمیمه نامه برای شما فرستاده می‌شود: بنا به دعوت ملک الشعرا بهار از اکثر ادبا و شعرا بهشت، مجلس با شکوهی فراهم آمد.

ملک الشعرا: بنده با عرض خیر مقدم به حضور استادان، شاعران، نویسندگان عرض می‌کنم که منظور از تشکیل این جلسه معارفه با شاعران و نویسندگان تازه وارد است تا ضمناً اگر خدا نکرده اختلافی هم در دنیا داشته‌اند در اینجا رفع شود. استاد همایی: بنده تعجب می‌کنم که چرا از شاعران بزرگ گذشته امثال سعدی، حافظ، فردوسی، مولانا، خیام، انوری و جامی دعوت بعمل نیاورده‌اید؟ ملک الشعرا: چون این جلسه مخصوص معارفه شعرا و ادبای تازه در گذشته است، احتیاط کردیم که بعلمت اختلافات دنیوی ممکن است ما بین بعضی از ادبا و شعرا معارضه‌هایی پیش آید. لذا تصمیم گرفتیم در جلسه سالیانه انجمن ادبی ان شاءالله از آنها دعوت بشود و صدر نشینان مجلس ادبی ما باشند و همه از محضر آنها استفاده کنیم.

رشید یاسمی: چرا از ایرج میرزا دعوت نقرموده‌اید؟ بهار: چون با عارف قزوینی اختلاف داشت ترسیدیم این کار به مشاجره بکشد و صورت خوشی نداشته باشد. همینطور از یغمای جندقی هم که برای نوه خود حبیب یغمایی خط و نشان کشیده بود دعوت نکردیم.

مسعود فرزاد: پس باید از آقای مجتبی مینوی آن محقق ستیزنده و ستیهنده هم دعوت نمی‌کردید، زیرا ایشان هم سرشان برای ستیهندگی درد می‌کند و سر و صدا براه خواهند انداخت.



اللهمبار صالح: (تبسم کنان) گمان می‌کنم او هم در باره سخنان شما همین حرف را خواهد زد و خواهد گفت که شما هم شاعر و محقق ناسازگاری هستید و آنچه را در مجله‌های سپید و سیاه و تهران مصور گفته‌اید شاهد خواهد آورد.

عبدالله انتظام: (با خنده) بیله دیگ بیله چغندر!

در این موقع ذکاءالملک فروغی در حالیکه دست «حبیب» را گرفته بودند وارد مجلس شدند. همه حاضران به احترام فروغی از جا بلند شدند، البته بعضی به حبیب یغمایی چپ چپ نگاه می‌کردند.

ملک‌الشعرا (رو به فروغی): حق این است که رییس مجلس شما باشید، ولی چون هنوز انتخاباتی شروع نشده است بنده از حق ملک‌الشعرايي خود استفاده کرده و دعوتنامه فرستاده‌ام. البته خواهید بخشید.

فروغی: خیر این حق جنابعالی است که ملک‌الشعرا هستید. بنده هم از محضر دوستان استفاده می‌کنم. بعلاوه نام شما بهار و مزده بخش صفا و طراوت است.

ملک‌الشعرا: تشکر می‌کنم ممکن است خواهش کنم ما را مستفیض بفرمایید.

فروغی: (پشت تریبون می‌آید): "شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمعند" خوشوقتیم که در بهشت عنبر سرشت به دیدار دوستان دنیایی نائل می‌آیم، همه می‌آیند و می‌روند و با ما کاری ندارند.

علی اصغر حکمت: (با صدای بلند): جناب آقای فروغی خواهش می‌کنم عقیده خود را در باره حبیب یغمایی که او را در آن دنیا زیر پر گرفته بودید بیان بفرمایید؟

فروغی: به عقیده من حبیب یغمایی با انتشار مجله یغما و سایر آثار ارزنده دیگر و با گفتن اشعار فراوان، صادقانه به زبان فارسی خدمت کرده است و همیشه در تنگدستی بسر می‌برده است.

رهی معیری: (با خنده بلند): ایشان در عالم تنگدستی چرا اینقدر زن گرفته‌اند؟

سعید نفیسی: چرا خودت آقای "رهی" زن نگرفتی و تا آخر عمر مجرد ماندی؟

رهی معیری: در عوض غزلهای نابي سروده‌ام که مثل فرزندان من هستند. اگر زن داشتم مانع این کار می‌شد و هم‌ايش مرا دنبال نان و گوشت و سبزی می‌فرستاد. به همین علت است که گفته‌ام: الهی در کمند زن نیفتی. فروغی می‌خندد و به جای خود می‌نشیند.

ملک‌الشعرا: آقای حبیب یغمایی اگر شما جوابی برای گفته‌های رهی معیری دارید خواهش می‌کنم پشت تریبون تشریف بیاورید و جواب اعتراضات ایشان را بدهید.

حبیب یغمایی: مگر من به عشقبازیهای متعدد رهی معیری اعتراضی کردم که ایشان به زن گرفتن مشروع من اعتراض دارند. من مسلمانم و از حق مشروع مسلمانان خود استفاده نموده‌ام. (عده‌ای می‌گویند: حق به جانب آقای یغمایی است.)

علی اصغر حکمت: من از گله‌های شخصی خود در می‌گذرم، ولی این آقای یغمایی در باب آن شعر معروف خود چه می‌گوید؟

در مذهب من بدنام‌بهرتر بوداز گمنام  
جبرئیل امین گر نیست شیطان لعین باید!  
یعنی جناب "یغمایی" آرزو کرده بود چون جبرئیل امین نمی‌تواند شد اقلأ شیطان لعین باشد! (همهمه شدیدی حاضران را در می‌گیرد و همه می‌گویند بر شیطان لعنت، بر شیطان لعنت).

یغمایی: من آرزو کرده بودم که گمنام نیاشم که به آرزوی خود رسیدم. بعلاوه من این شعر را در موسم جوانی گفتم و همه می‌دانند که آرزو بر جوانان عیب نیست. (حاضران صحیح است.)

یحیی ریحان: آقای حکمت ما انتظار نداشتیم به شعر به این خوبی یغمایی که بسیار لطیف است ایراد وارد بفرمایید، زیرا همه ما کم و بیش از این اشعار داریم.  
رشید یاسمی: معروف است که شعراء هر چه را که می‌گویند اگر عمل می‌کردند دنیا را فسق و فجور بر می‌داشت. کدام شاعر است که کم و بیش از عشق و مستی دم نزده باشد؟

استاد همایی: واقعاً آیا حافظ شیرازی آنقدر که از می و معشوق دم زده است می‌خواره عاشق پیشه‌ای بوده البته خیر زیرا حافظ قرآن نمی‌تواند اینگونه باشد.  
رهی معیری: شاید در جوانی اینجور بوده است.

یغمایی: آقای حکمت در اینجا هم مثل آن دنیا، حکم وزارت صادر می‌فرمایند (همه می‌خندند و یغمایی می‌رود سر جای خود می‌نشیند ولی صدای قروندش بلند است.)  
ملک الشعراء بهار: بنابر این با توجه به خدمات بزرگ ادبی حبیب یغمایی و نوشتن چندین سال مجله "گرانقدر" یغما "ایشان مورد احترام انجمن ادبی بهشت می‌باشند و باید مقدم ایشان را گرامی بداریم.

(در این هنگام در بیرون در جلسه سرو صدایی زیادی بگوش رسید و کمی بعد یغمای جندقی با چهره‌ای بر افروخته وارد می‌شود و با صدای بلند، اعتراض می‌کند که چرا او را به انجمن ادبی دعوت نکرده‌اند وقتی چشمش به حبیب یغمایی می‌افتد سخنان زنده و تندی می‌گوید. این قسمت از صورت جلسه انجمن حذف گردید.)

ارادتمند، نصرالله فلسفی

به یاد شاعر طنزپرداز  
 ابوالقاسم حالت  
 و  
 رسیدن فصل میوه

### بهترین بازار میوه!

دیدم که زبازار زنم تازه رسیده‌ست  
 رفتم به سرش تا که ببینم چه خریده‌ست؟  
 در کیسه خانم نظر افکندم و دیدم  
 بس میوه معیوب در آن کیسه چیده‌ست  
 گفتم که: عزیز دلم این سیب چه سببی است  
 کرم‌تر از این سیب، دگر دیده ندیده‌ست  
 اینها چه شلیلی‌ست که ناپخته و کال است!  
 آنها چه گلابی‌ست که لک‌دار و لهیده‌ست!  
 این گرمک گندیده و له چیست که از آن  
 پشت سر هم آب چکد، چون ترکیده‌ست؟  
 اینها چه خجاری‌ست که سبز و قلمی نیست،  
 زرد است و کج و گوله‌ناصاف و خمیده‌ست؟  
 زخمی است هلوها همه، انگار که شخصی  
 بر هر یک از آنها زده گازی و چشیده‌ست!

\*\*\*

خانم چو شنید این سخنان، خنده زنان گفت:  
 «از کله پوک تو مگر عقل پریده‌ست؟  
 آن قدر نداری خیر از وضع که گویی  
 نه چشم تو دیده‌ست، نه گوش تو شنیده‌ست»

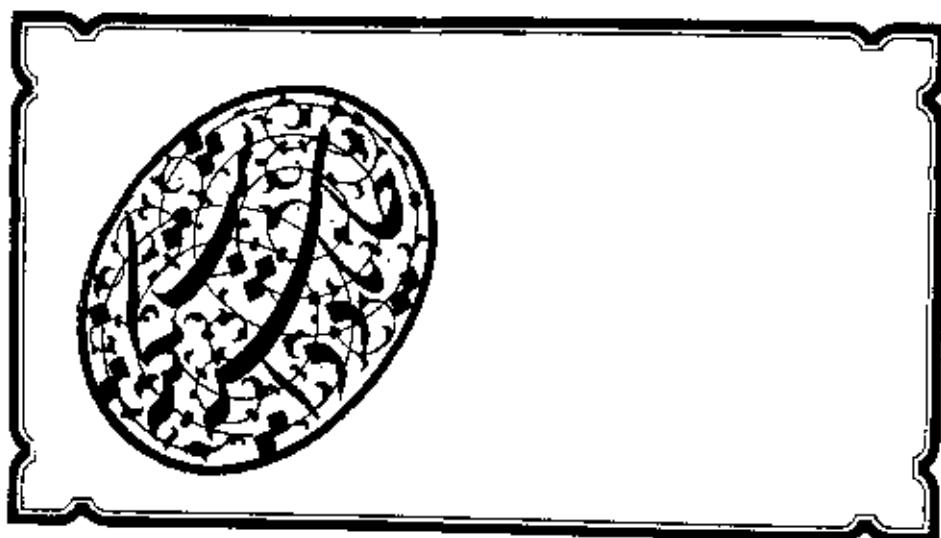


«خروس لاری»

این جا مگر آخر چوکویت است و چو بحرین  
 یا این که فلان شیخ نشین «عریده» است؟!  
 در آن صفحات است که از میوه ایران  
 هر قدر که خواهی، همه بی عیب رسیده‌ست!



شنیدم کدخدای خشکه آباد  
 به دهقانان مفلس وعده می داد  
 که دیگر دوره سختی گذشته است  
 زمان فقر و بدبختی گذشته است  
 دو ماه دیگر این صحرای بی آب  
 سراسر می شود سرسبز و شاداب  
 برنج از دامن این کوه و این دشت  
 روان گردد به سوی آمل و رشت  
 کند تا محتکر آن را ذخیره  
 به کرمان می رود زمین قریه، زیره  
 زیبوی عطر سیب خشکه آباد  
 دک اهل صفاهان می شود شاد  
 شما باید که از حالا بجنید  
 برای حمل این کالا بجنید  
 نماند بر زمین تا ایسهمه بار  
 فراهم آورید از بهر این کار  
 شتر، قاطر، الاغ و اسب و گاری  
 هواپیما، ترن، ماشین باری  
 سحرگه اهل ده این کار کردند  
 تمام وعده ها را بنابر کردند  
 زده از شوق، صابون معده ها را  
 به هر جا کاشند آن وعده ها را  
 «مزاحم»



### طاووس در شعر بیدل

بیدل در بسیاری از ابیات خود، طاووس را مضمون ساخته و صور مختلفی را در ذهن مجسم کرده است. نمونه‌هایی از آن را چند سال پیش از روی نسخه‌ای که درد انشگاه برن بود نقل کرده‌ام برای علاقه‌مندان به چاپ می‌رسانم. با یاد دوست دانشمندگرامی دکتر محمد رضا شمیمی کدکنی که بهترین و دلاویزترین تحقیق را درباره بیدل به نام «شاعر آینه‌ها» نشر کرده است، ا.ا.

طاووس ما اگر نه که پرافشان ناز دوست	رنگ پریده که چمن کرد بال را
به آهنگ پسر افشانی مهیا	درون بیضه طاووسان رعنا
جهان گرفت به رنگینی پسر طاووس	غبار من که ندانم که داد سر به هوا
تیغ چه فسون داشت که چو بیضه طاووس	گل می‌کند از خاک شهید تو شفقتا
بفکر تازه گویان گر خیالم پرتو اندازد	پر طاووس گردد جدول نورق دیوانها
هزار آئینه طاووس می‌پریم به خیالت	بهشت کرد جهان را چمن تراشی حیرت
کسوتی نیست که بی‌رنگ توان پوشیدن	ذره موج هوا نیز پر طاووس است
از بس که هر آینه در رنگ نهان کرد	صبح از نفس خود پر طاووس به چنگ است
سیربال پر طاووس مگر رگر دید	صفحه آتش زده ام فصلی تماشای من است
حیرت دیده‌ام گل داغم بهانه‌ای است	طاووس جلوه زار تو آئینه‌خانه‌ای است

داغ سودای گرفتاری بهشتی دیگر است	عالمی در بال طاووس ام به ذوق دام سوخت
خلوت رازم بهشت غیرت طاووس گشت	رنگها چون حلقه بیرون درم گل کرد ریخت
چنان طاووس صحنش مست می گشت	که بر بالش قدح در دست می گشت
یک ذره ندیدم که به طاووس نماند	نیرنگ خیالت به هزار آینه پردازد
قلم نا حرف رنگش می نگارد	رقم جوش پر طاووس دارد
چه رنگها که نسبتیم در بهار خیال	طبیعت پر طاووس عالمی دارد
در گلستان چمن پردازی پیراهنت	بال طاووسان رغنا رخت آتش کاربرد
طاووس من بهار کمین چه مرده است	عمری است بال می زرم و چشم می پرد
هر کجا که می گذری گرد پر طاووس است	نقش پایت چه قدر بقلمون می گذرد
طاووس من از باغ حضور که خیر یافت	کنز رنگ من آئینه پروبال بر آورد
به گلشنی که گشاید نقاب گردش رنگ	تحریر از پر طاووس رونما گیرد
خون ما مغتم گرد سر تمکین گیر	چتر کود از پر طاووس شفق می باشد
بیدل اشوی برده از پاد خسرو امش	طاووس بیرون آ که خیال تو چمن شد
دل هر ذره به صد چشم تماشا جوشید	دهر طاووس شد و محرم نیرنگ نشد
درین صحرا که یک سربال طاووس است اجزایش	غباری گریخود بالدهمان نیرنگ می جوشد
به چندین رنگها زان نقش پا گل می توان چیدن	به رفتار پر طاووس رو برخاک می مالد
فریاد کان جمال کوم در جهان نماند	طاووس جلوه ریز درین آشیان نماند
شوق دل حسرت گلهای حضوری دارد	همچو طاووس چرا آئینه دفتر نکند
طاووس ما خجالت اظهار می کشد	زین حلقه ها که بر در نیرنگ می زنند
دمی کز وصف زنگش پرفشان بود	نفس طاووس فردوس بیان بود

محمل نازش ز صحرائی که بال افشان گذشت	گرداگر برخاست طاؤس چمن پیرویه بود
در گلستانی که رنگ نقش پایت ریختند	بال طاؤس از خجالت حلقه ساز درشود
ز استقبال نازت گرچمن را رخصتی باشد	به صد طاؤس بندد نخل و یک آئینه وار آید
تساکم از هربن مو رنگ هستی آشکار	جام می خواهم درین میخانه یک طاؤس وار
سیر گلزار که یا رب در نظر دارد بهار	از پر طاؤس دامن بر کمر دارد بهار
ز طاؤسان رعنا گناه پرواز	بهشتی بر هوا بود آشیان ساز
همچو طاؤسم به چندین رنگ محو جلوه ها	نفس دامن دیدی از نیرنگ صیادم میرس
ای عدم آواز قید زندگی هم عالمی است	بسیفه گریشکست چون طاؤس رنگین کن قفس
داغ دل رنگینی دارد که در گلزار نیست	گر نه ای طاؤس باری رخت آتش کارباش
درین باغم به چندین جام تکلیف جنون دارد	پر طاؤس یعنی پنبه مینائی بیرنگش
به رنگ بیضه طاؤس چشم بسته ای دارم	که یک مزگان گشودن می کند صدر رنگ حیرانش
طلم غلد می بندد فضایش	پر طاؤس مسی ریزد هوایش
سجئون و ساز بلبلان، لیلی و ناز گلستان	من با دل داغ آشیان، طاؤس نالان در بغل
هر جا دم تیغ تو گل افشان خیالی است	فرش است چو طاؤس چمن در بر بسل
پر طاؤس صرف رشته دام	خیال لعل نوحه خط بر لب جام
شوخی پرواز من رنگ بهار نازکی است	چون پر طاؤس خود را در چمن گم کرده ام
طاؤس ما بهار چراغان حیرت است	آئینه خاتهای به تماشا رسانده ام
بس که نیرنگت فدح چیده است در اندیشه را	می کند طاؤس فریاد از شکست شیشه ام
سیر گلزار تمنای تو طاؤسم کرد	غوطه در رنگ زدم تا به پریدن رفتم

پسر طاؤس دارد محمل پرواز مشتاقان	بیادت هرکجا رفتم به سامان چمن رفتم
خضر جهدم نشود قافله و سیر بهار	بال طاؤسم و صد محمل رنگین دارم
بس که چون طاؤس پیچیده است مستی در سرم	جامها در گردش آید گر به خود جنبد برم
حیا رعنائی طاؤس از وضعم نمی خواهد	وگر نه با دو عالم رنگ یک پرواز می کردم
ستی طاؤس من با صد قدح مخمور ماند	ظلمت پاه پرنمی دارد چراغان برم
ندانم شعله جواله‌ام با بال طاؤسم	محبت در قفس دارد به چندین رنگ زنارم
عضو عضوم چمن آرای پر طاؤس است	به خیال تو هزار آینه آغوش خودم
نفس تا می کشم فردوس در پرواز می آید	به رنگ بال طاؤس آرزوها در قفس دارم
چمن طراز شکوه جهان نیرنگم	مسلم است چو طاؤس سکه یک رنگم
ندانم گل فروش باغ نیرنگ کیم بیدل	هزار آئینه دارد در پرطاؤس تمثال
درین گلشن بهار حیرتم آئینه‌ای دارد	اگر طائر شوم طاؤسم، وگر نخل بادامم
به سودای بهار جلوه‌ات عمری است گریانم	پر طاؤس دامانی که نم چینه ز مزگانم
در تخیل ساقی این بزم ساغر چیده است	تا به کی بینم پر طاؤس و مستی‌ها کنم
حیرت از طاؤس ما پر می زند	وحشتی را نرگستان کرده ایم
عدم‌بان بی نشانی رنگ گلشنی داشت کز هوایش	چو بال طاؤس هرچه دیدم ز بیضه‌رست گل‌بدامان
شوق طاوس است بیدل بیضه می باید شکست	صد در فردوست از یک عفته و خواهد شدن
درگلشنی که شوقش بر صفحهم زد آتش	فردوس در قفس داشت طاؤس پر گشودن
طاؤس مسن احرام نماشای که دارد	دل گشت سرپای من از آئینه چمیدن
باز هستی انداز پر طاؤس می خواهد	به یک چشم گشودن سیر چندین چشم حیران کن



بگوشم از شبستان عدم آواز می آید که چون طاؤس اگر از بیضه وارستی چراغان کن  
 گرد رفتار پری افشانند در چشم ترم دهر شد طاؤس خیز از گریه رنگین من  
 آرزوها بس که در جیب نفس گم کرده ام بال طاؤس است اگر موج است در دریای من  
 هزار آینه چون طاؤس می خواهد تماشاایت بقدر شوقی رنگی که داری چشم حیران شو  
 گر دهد رنگ تماشای تو پرواز نگاه خیل طاؤس توان ریخت ز پرواز نگاه  
 دام جوهر نسخه طاؤس دارد در بغل این قدر رنگ که شد با رب شکار آینه  
 هزار آینه حیرت در نفس کردست طاؤست جهانی چشم بگشاید نوگر یک بال بگشایی  
 ندانم تیغ قاتل از چه گلشن داده اند آتش چکیدنهای خونم نیست بی آواز طاؤسی  
 نگردی ای شرار کاغذ از هم مشربان غافل که در خاکستر ما هم پر افشان بود طاؤسی  
 چنین محو خیال کیست طاؤس خیال من که وا کرده است فردوس از بن هر مویم آغوشی  
 دل داغ آشیانی از نفس پرورده ام بیدل به زیر بال دارم سیر طاؤس چمن پوشی  
 بسپشت از بال طاؤس اش مثالی شب و روز از چراگاهش غزالی  
 فسرده تا به کی ای بی خبر گردی پرافشان کن نو هم داری به زیر بال طاؤسانه نیرنگی  
 کیفیت آن است نگارین اگر این است طاؤس کند گل مگسی را که برانی  
 نمی داتم ز گلزارش چه گل چیده است حیرانی به چشم می کند موج پر طاؤس مزگانی  
 تماشا فرش راه تست از آزادگی مگذر گشاد بال چون طاؤس دارد نرگستانی  
 مژه نگشوده چندین رنگم از خود می برد بیدل رنگ گل بستر نازی پر طاؤس بالینی  
 ادا فهم چراغان خموشم کم نشد ورنه تحیر داشت چون طاؤس چشمکهای رنگینی

### مریم دسیه

شمس وجود احمد و خود زهرا	ماه ولایت است ز اطوارش
دخت ظهور غیب احد احمد	ناموس حق و صدق اسرارش
هم مطلع جمال خداوندی	هم مشرق طلیمه انوارش
صد چون مسیح زنده ز انفاسش	روح الامین تجلی پندارش
هم از دمش مسیح شود پران	هم مریم دسیه ز گفتارش

(ناصر خسرو قبادیانی)

در لغت نامه دهخدا، زیو واژه دسیه چنین آمده است: دسیه (د ی ی ح ص). ظاهراً صفتیه یا صدیقه... در این که دسیه را باید چون صفتیه و زکیه بخوانیم حرفی نیست و ضبط لغت نامه دهخدا صحیح و معتبر است؛ اما آن جا که می افزاید و ظاهراً صفتیه یا صدیقه جای بحث بسیار دارد.

قاموس عربی و المنجد، زیر مدخل دساه پس از آوردن صورت های دَسَا دَسُوْا / دَسَى دَسِيًّا آن را نفیض نما و زکا می داند و مثال زیر را شاهد می آورد... و دَسَى نَفْسُهُ: أَخْفَلَهَا وَأَحْسَنَ حَظَهَا، که ترجمه آن چنین می شود: نفس او را خوار گردانید یعنی آن را دچار خمول کرد و بهره آن را کم کرد.

به دهخدا بازگردیم: لغت نامه زیر مدخلهای دَسَى [بر وزن نَفَى] و دَسُوْه [بر وزن نحوه] که صورت های مختلف دَسَاه هستند، به درستی آن ها ضد زکو به معنی گوالانیدن می داند و چون گوالانیدن به معنی نماه دادن است، پس دسیه برخلاف لغت نامه به لحاظ معنا نباید معادل صفتیه باشد تا چه رسد به این که همسنگ صدیقه به شمار آید.

و مُتَنَهِي الْإِرْبِ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ، چنین می آورد:

دَسَى كُنْفَى كَشَدَّ ضِدَّ نَمَا

دَسَاةٌ تُدْسِيَةٌ: وَرَغْلَانِيْدَاوْرَا وَتَاهُ كَرْدَ أَنْ رَا

[همچنین برای درک معنای دسیه رجوع کنید به لاروس عربی زیر مدخل دَسَى تُدْسِيَةٌ].

اگر به قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی بنگریم، زیر واژه دسو چنین می بینیم:

دسو: ناپاکی (مجمع - اقرب)

وَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكِيَّهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسِيَّهَا، شمس: ۱۰۰ حقا که رستگار شد، آن که نفس خویش را پاک گردانید و به خسران افتاد آن که، آن را ناپاک و فاسد کرد.

در اقرب آمده: دسا یدسو دسواً نقیض زکوی بزرگوه. کلمه دسا یک بار در قرآن به کار رفته است. از آن چه گذشت چنین نتیجه می گیریم:

دسیه، صفت است، صفت مونث از «دسی» [بر وزن وصی] از ریشه دَسَا که چون مؤکد شده، در حالت تأکید، تشدید یافته و به صورت دَسَا در آمده است. مصدر این فعل دَسَى و دَسُوْ ضِدَّ نَمَا و زکوی است: به معنی ناپاک گردانیدن، دچار خمول کردن و خوار کردن. بنابراین دسیه متضاد زکیه و صفتیه و به معنای خوارکننده نَفْس و است.

مناظم زارعیان

(شیراز)

## رستم و زواره در اردستان

گفتار فاضلانه محمود مدبری محقق گرامی درباره زواره، در شماره اول سال ۱۳۷۰ آینده از لطف و گرمی خاصی برخوردار بود، چه گذشته از آنکه مفاهیم بدیع و جالب لغوی واژه «زواره» که «معروف، مشهور، شناخته، مشهود، دانسته و آشکار و پدیدار» پیشنهاد کرده بودند که این حتی ذهن پژوهندگان محلی را هم که نسبت به مسائل مربوط به منطقه علاقمندی و شور و شوق بیشتری نشان می‌دهند، بخود معطوف نساخته بود، یادآوری پیوستگی نام زواره (شخص) با برادر خود رستم بعنوان رازین، دستور و وزیر و بالاتر از نقش یک برادر معمولی و نیز پیوند تاریخی زواره (محل) با اردستان نیز از نکات جالب توجه مقاله بود.

دو نکته نیز در حاشیه مطلب قابل ذکر است یکی تقارن انتشار مقاله‌ای درباره زواره از طرف محقق کرمانی (در آینده) با نشر مقاله‌ای درباره «کرمان» از طرف دانشمندی زواره‌ای (در کیهان فرهنگی)<sup>۱</sup> تا مثل به هر دستی بدی ازممان دست می‌گیری، راست آمده باشد. دیگر شروع اشتراک مجله آینده از طرف نویسنده و محقق دیگر زواره‌ای<sup>۲</sup> که هرچند به موضوع مشترکین مجله مربوط می‌شود ولی بهرحال باید به فال نیک گرفت.<sup>۳</sup>

بعلاوه این پژوهش نشان داد که دامنه تحقیق و تسع درباره نفاط مختلف تا چه پایه گسترده و ناگفته‌ها و نانوشته‌ها تا چه میزان متنوع و بیرون از شمار است و به تعبیری هنوز «هزار باده ناخورده در رگ تاک» و این قصه را «از هر زبان که می‌شنوی نامکور است»

دستان عشق یک افسانه نبود پیش لیک هر کسی نوع دگر می‌گوید این افسانه را

اما نکته درخور تأملی که غرض اصلی نگارش این سطور است آنکه نویسنده گرامی در اوائل کلام اشاره دارند که «زواره زابلی نمی‌تواند هیچگونه ارتباطی با یک شهرک بسیار دور از دسترس او در مرکز ایران داشته باشد» و حال آنکه افسانه‌های محلی حکایتی غیر از این نشان می‌دهد و لذاست که برای تأیید نظر خود ابتدا از کلام دانشمند و محقق دیگر کرمانی استاد باستانی پاریزی اتخاذ سند می‌کند: «اینکه در اطراف کویر جاهائی منسوب به رستم باشد چندان استیضاح ندارد، زیرا رستم از سیستان است و جولانگاه او اطراف کویر»<sup>۴</sup> و باز در تأیید آن به نوشته استاد محیط طباطبائی دانشمند همولایی استناد می‌جویند:

«نویسنده این سطور وقتی کودک بودم و در مسقط الرأس خود می‌زیستم از پیران زواره افسانه‌ای می‌شنیدم که برای توجیه اشتقاق و تسمیه اردستان و زواره چنین نقل می‌کردند که جنگهای رستم و افراسیاب که قسمت مهمی از پیکارهای شاهنامه فردوسی را بوجود آورده در عرصه محدودی از اراضی شمال شرقی اردستان که درون مثلث زواره - اردستان - امهران قرار دارد اتفاق افتاده است و ارگ، دستان، پدر رستم و یا خود «رستم دستان» در محل قصبه اردستان و جایگاه برادرش در قلعه محکم زواره و اردوگاه افراسیاب در قریه ترک آباد که امروز تلک آباد می‌گویند بوده و شیده پسر افراسیاب در محل کشتخان شیگرد که در فاصله ترک آباد و زواره اتفاق افتاده اقامت داشته است»<sup>۵</sup> که بدین ترتیب درمی‌یابیم که افسانه‌های محلی نه تنها شهرک مورد نظر را با زواره زابلی بی‌ارتباط نمی‌داند که اردستان را هم در جوار آن در اصل ارگ «دستان» و به برادر بزرگتر او رستم «دستان» منسوب می‌دارد. شایان توجه آنکه این موضوع در اشعار شعرای محلی هم مورد اشاره واقع شده است:

گر زواره بودیر رستم برادر اینک آن شهر ما را خواهری باشد کتون خود در جوار<sup>۶</sup>

که شاعر اردستانی با تکیه بر اصل مرسوم خواهر خواندگی شهرها می‌گوید، با توجه به آنکه رستم و زواره با یکدیگر برادر بوده‌اند، اردستان و زواره فعلی هم بعنوان آنکه هر یک منسوب یکی از این

دوبرادرند در جوار یکدیگر همچون دو خواهر زندگی دوستانه دارند. و یا:

به! به این مسجد جامع که در اردستان است      ارکدستان که نکوتر ز نگارستان است  
که در این بیت بیشتر تکیه روی کلمه «ارکدستان» است به این معنی که اردستان را تحریف با مخفف  
«ارکدستان» می‌شناسند که منظور «ارگ»، و کاخی منسوب به رستم هستان بوده است، که در گفتار استاد  
محیط طباطبائی هم اشاره بدین معنی کاملاً محسوس است.

ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که غالب مورخین سده‌های اخیر که نامی از اردستان و یا  
زواره بمیان آورده‌اند، اولی را منسوب به رستم و دومی را به برادرش زواره نسبت داده‌اند تا جایی که  
عباسعلی خرم لبنانی، شاعر اصفهانی که در نیمه اول سده پیشین در این شهر تحویلدار بوده گوید:

این مسلم بود که اردستان      از بناهای پورستان است

جالبتر آنکه در سراسر منطقه، نقاط و مواضعی که به پهلوانان شاهنامه بخصوص اطرافیان رستم  
دستان پهلوان افسانه‌ای ایران یا کسانی که همزمان او می‌زیسته‌اند منسوب یا در ارتباطند به حدی است که  
هرچند در ابتدا شاید به نظر افسانه جلوه کند، ولی گهگاه این تصور دست می‌دهد که گوئی در فضا و یا  
محیطی که این قهرمانان اساطیری زندگی می‌کرده و یا با یکدیگر در منازعه و پیکار بوده‌اند بسر می‌بری  
که البته پرداختن بدانها و بر شمردن یک یک آن اساسی که در جای دیگر هم بطور اجمال مورد بررسی  
قرار گرفته است<sup>۶</sup> و اشاره به مکانهای مزبور شاید در حد خود کمک شایان توجهی به شناساندن بهتر و  
بیشتر واقعیت جغرافیائی مکان رویدادهای شاهنامه هم باشد.

ابتدا اردستان مرکز شهرستان که گفته شد بتأیر قول مشهور نام از رستم دستان گرفته است. بعد  
زواره، شهر دیگر این فرمانداری مورد اشاره آقای مدبری هم منسوب به زواره برادر رستم، دیگر مهاباد  
آبادی مهم دیگر این منطقه که بنا به قولی از احداثات مهین بانو دختر رستم است. بعضی هم بنای این  
آبادی بزرگ را به مهاباد از پیامبران باستانی منسوب می‌دارند:

نهم پشت ز رشت پیشین بدو      مهاباد پیغمبر راستگو<sup>۷</sup>

میلاگردروستای دیگر در محل مظهر قنات مهاباد منسوب به «میلادگردین».

قنات خسرو شاه از قنات مهم محله «محال» (یکی از محلات ششگانه اردستان) منسوب به کیخسرو  
کیانی یا خسرو اول انوشیروان ساسانی که بتأیر قول مشهور تولد او نیز در اردستان بوده است. قنات  
سهراب قنات دیگر همین محل منسوب به سهراب پسر رستم که معروفست بدست پدر کشته شد. در  
فرامرز - موضعی در محله «باب الریح» (از محلات اصلی اردستان) که گویند قبر فرامرز پسر دیگر رستم  
آنجااست. تپه فرامرز - محلی در شرق اردستان که معروفست محل کشته شدن فرامرز بوده است.

برزو - مزرعه‌ای در نزدیکی روستای بزرگ «نیسان» مرکز دهستان بوزاوند (یکی از بلوکات  
چهارگانه اردستان) منسوب به «برزوه پسر سهراب (نواده رستم).

قنات برزو - قناتی در دو فرسخی قصبه «نیستانک» از نواحی نائین در ده دوازده فرسخی جنوب  
شرقی اردستان منسوب به «برزوه نواده رستم و بنا به قولی قلعه نیستانک و آبادی مزبور نیز از احداثات  
اوست.<sup>۹</sup> آتشکده مهرادشیر - ببار قول قدمای مورخین بهمن بن اسفندیار در اردستان آتشکده‌ای بنا  
کرده است. همچنین غالب متقدمین بنای اردستان را نیز به بهمن بن اسفندیار منسوب می‌دارند.

قنات آژونه - مهمترین قنات این نواحی (که سه محل از محلات اصلی اردستان را مشروب می‌کند)  
منسوب به اروند شاه جد بهمن بدین شرح: بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بن اروند شاه بن  
کی پش بن کیقباد. قنات خسرو - قنات دیگری در زواره منسوب به کیخسرو کیانی و به روایتی هم  
منسوب به خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی، شیده - روستائی در یک فرسخی جنوب غربی اردستان  
منسوب به «شیده» سراقریسیاب (در خصوص انتساب تلک آباد - روستائی در دو فرسخی شمال اردستان

محاذی و نزدیک زواره - به افراسیاب و کشتخان، شیگرد، زواره به «شیده» هم درگفتار استاد محیط طباطبائی فوقاً سخن بمیان آمد).

کاوه - یک طاق آب محله، کیودان، (از محلات اصلی اردستان) با مدار گردش متفاوت از آب محل منسوب به کاوه آهنگر.

در کاوه - زمین و ملکی زراعتی باز در محله کیودان بنام «کاوه» و «درکاوه» منسوب بهمان کاوه آهنگر، علاوه بر این برحسب پاره‌ای روایات محلی زواره را هم از بناهای کاوه آهنگر می‌دانند و آهنگران زواره را هم که در این منطقه شهرت دارند از احفاد او می‌شناسند!<sup>۱۰</sup>

شهرورتر از همه باج به «شغاده» دادن اردستانیها که برور زمان باج به شغال دادن شده و به صورت مثل هم در آمده است، منسوب به «شغاده» برادر رستم که بر روایت شاهنامه برادران خود رستم و وزاره را به مکر بکشت و از فضا کینه او هم نسبت به برادران بر سر باج و خراج کابل بوده است.

توجهیاتی هم درباره باج به شغاد دادن اردستانیها دارند که پرداختن بدان خارج از موضوع بحث ما و موجب اطالة کلام است، ولی بد نیست گفته شود که مرحوم مهدی پرتوی آملی در مجله هنر و مردم و نیز در کتاب «ریشه‌های تاریخی امثال و حکم» خود ضمن بحث پیرامون این مثل استدلال کرده که «شغاده» صحیح است نه «شغال».

در پایان در خصوص وجه تسمیه اردستان این توضیح مناسب است که انتساب آتشکده به بهمن بن اسفندیار و نیز بنای این شهر بدو بیشتر قول قدمای مورخین است و متأخرین عموماً بنای آتشکده را که به «مهر اردشیر» هم معروف بوده به اردشیر بابکان پادشاه اول ساسانی نسبت می‌دهند و با این حساب می‌شود نتیجه گرفت که بنای شهر جدید<sup>۱۱</sup> هم باید از اقدامات این پادشاه و نام شهر را هم که مرکب از دو کلمه «آزده» بمعنی مقدس و «شیان» مساوند مکانی و رویهم بمعنی شهر مقدس می‌باشد، می‌توان از نام این پادشاه که در اصل «ارده شتره» و بمعنی شهر یاری مقدس می‌باشد مأخوذ دانست که با توجه به آنچه در خصوص اشتقاق نام اردستان پیش از این گذشت، این مورد هم خالی از وجه نیست بخصوص که وجود آتشکده هم خود شاهی بر این مدعاست، کما اینکه در مورد اردبیل همین وجه تسمیه «شهر مقدس» بیشتر بر سر زبانها است.<sup>۱۲</sup>

وجه تسمیه اردستان موضوع بحث این سطور نبود که به اختصار گذشت، و الا سخن بیش از اینهاست. ولی یاد آوری این نکته هم ضروری است که استاد احمد اقتداری در یکی از مسافرت‌های خود به اردستان (در معیت استاد ایرج افشار و مرحوم استاد سادات ناصری) قول تهیه مقاله مشروح و مبسوطی درباره وجه تسمیه اردستان دادند که به احترام ایشان هنوز مطلب مفصلی در این زمینه نشر نیافته است، به امید آنکه ایشان به وعده خود وفا کرده، دوستان اردستانی خود را مرهون لطف و منت خود سازند.

#### زیر نویس‌ها

- ۱- استاد محمد محیط طباطبائی کرمان و مردم کرمان، کیهان فرهنگی شماره ۵، سال هشتم، آبانماه ۱۳۷۰.
- ۲- آقای غلامرضا گلی زواره محقق جوان و پرکار صاحب مقالات عمده در جراند و مجلات (غالباً درباره زواره)
- ۳- فرصت مناسبی است که یادآور شود، در فهرست مشترکین مجله (در شماره بهمن و اسفند ۱۳۶۵) از اردستان که به شهادت مضحمت آینده (بخصوص شماره ۸ سال هشتم) به نسبت جمعیت (بعد از تهران) بیش از دیگر شهرها دوستاندار و خواستار دارد، نامی بمیان نیامده بود، جالب آنکه آقای قدسعلی عصارزاده هم که در یکی از شماره‌های مجله توضیحی از او درباره مشترکین چاپ شده بود با استقرار در اردستان مجله را از همین شماره مشترک شده است.
- ۴- دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، از سیر تا بیاز چاپ تهران، زیر نویس صفحه ۴۵۰.
- ۵- استاد محمد محیط طباطبائی، نظری به اردستان باستانی، یغما، دوره دوم، سال ۱۳۲۸، حصص ۹۱ و ۹۱.
- ۶- شعر از حسام‌الدین قوام مصطفی، شاعر، نویسنده و کاریکاتورست اردستانی، بقیه ابیات منظومه او در وصف زواره در

حور نشریه‌ای محلی است.

- ۷- سید احمدان‌الله هاشمی اردستانی، جلد ۴ شهرهای ایران به کوشش دکتر محمد یوسف کپاشی، ص ۲۴۱.
- ۸- با تشکر از دوست دانشمند آقای محمد حسن زرجانی زفره‌ای برای ذکر مآخذ این بیت در شاهنامه (بقل از ذبیحی).
- ۹- مغالب کتابت مفردمه صفاءالسلطنه نائینی به‌نام محمد گلین شاعر و نویسنده نامی در این زمینه جالب توجه است.
- ۱۰- در مورد کاوه آهنگر هم در جلد ۴ شهرهای ایران مطلب از این مفضل‌ترکه تازه آنهم مختصر شده مطلبی دیگر است.
- ۱۱- اردستان قدیم در بیست و چند کیلومتری شمال غرب اردستان خالیه معروف به «لامرویه» یا عنوان «خرایه‌های ساسانی» به ثبت آثار باستانی (سازمان میراث فرهنگی) نیز رسیده است.
- ۱۲- بهروز خاماچی، فرهنگ جغرافیایی آذربایجان شرقی، سروش تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۶۷ و نیز کتابی با عنوان «زردبیل شهر مقدس» تألیف جمشید ملکی، چاپ امیرکبیر، تهران ۱۳۵۶.

احسان‌الله هاشمی - اردستان

## شرح بیتی منسوب به عطار

در جستجو و تکاپوی دانستن، درنگی در آثار عطار داشتم: در یک نسخه خطی مضبوط در کتابخانه مجلس\* به شرح و گزارش از یک بیت وی برخوردارم. خودبیت را نتوانستم در آثار عطار بیابم؛ پس در این صورت باید جزء ابیات منسوب بدان باشد. شرح بیت را به لحاظ تعبیر صوفیانه آن سودمند یافتیم. مصرع دوم نیز از نظر تلفظی و تاریخ آشنایی با فرنگان، البته جالب توجه است:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

رساله تنبیهی تشیخا عطار مالک ممالک اسرار علیه رحمة العفار.

همرهان رفتند و ما ماندیم دزدان در کمین خانۀ ملاح در چین است و کشتی در فرنگ

یعنی سالکان راه خدا از انبیا و اولیا که هم‌رهان کنایه از ایشان است از درکات دنیا درگذشتند و بدرجات عقبی رسیدند و از آنجا نیز درگذشتند و بحضرت مولی بیوستند و ما در درکات نفس و طبیعت از راه حق بازماندیم.

شهوآت بهیمه و شیاطین جن و انس و اخلاق ذمیمه نفسانی که دزدان کنایه از ایشان است بقصد غارت جان و ایمان ما داریم در کمین‌اند و مفر منجی ما که ملاح کنایه از اوست ازین ممالک دریای نفس و هوا در مقام روحانیت یعنی عالم غیب بلاریب و آن منجی یا جذبه حقیقت یا قلب قابل یا مرشد مکمل و مقر ایشان البته مقام مذکور باشد و تن که کشتی کنایه از اوست مقتد بعلائق درکات نفسانی و ممالک شهواتیه است که فرنگستان کفار اخلاق ذمیمه و نفوس اماره است. خلصنا من مهالک درکات شهوات. کامیار عابدی

## استدراکات و تصحیحات بر خلاصه السیر

- صفحه ۳۱، سطر ۸، پس از «سنۀ مذکوره» باید بین القلابین افزوده شود: [= ۱۰۳۸]. رتق‌های

\* فهرست کتابخانه مجلس شورای، جلد پانزدهم، زیر نظر: ایرج افشار، محمد تقی دانش پزوه، علینقی مزوی، تحریر و چاپ و فهرست: احمد مزوی، چاپخانه مجلس شورای ملی، ۱۳۴۷، صص ۳۶، ۳۸، هم‌چنین در: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد دوم (۱)، نگارنده: احمد مزوی، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ۱۳۴۹، ص ۱۲۲۲.

سال ۱۰۲۷ هـ م در سرصفحه‌ها از ص ۳۱ تا ص ۴۱ باید بشود و ۱۰۳۸ هـ م.  
- صفحه ۲۲، س ۱۸، پس از جمادی الاولیه و پیش از ثلاثین، باید بین القلائین افزوده شود:  
[ثمان و].

- صفحه ۳۴، س ۱۷ و ص ۳۵، س ۴، مراد از ماه مذکور / مزبوره باید [ج ۱/ ۱۰۳۸] باشد.  
- صفحه ۵۹، س ۲۳، پس از جمادی الثانیه، باید بین القلائین افزوده شود: [تسع و ثلاثین و الف =  
۱۰۳۹].

- صفحه ۶۳، س ۱۶، پس از صفر، و صفحه ۶۴، س ۲، پس از محرم، باید افزود: [سنة  
۱۰۳۹]. رقم‌های سال ۱۰۳۸ هـ م در سرصفحه‌ها از ص ۶۳ تا ۷۱ باید بشود و ۱۰۳۹ هـ م.  
- صفحه ۷۴، س ۱۹، پس از مذکوره، و ص ۷۵، س ۱۰، پس از ماه، افزوده شود: [رجب ا] و  
سطر ۲۴ هم دوواژه در اصل گویا نوزده بوده یا پس از مذکوره (س ۲۵) باید افزود: [رجب ا].

- صفحه ۹۷ تا ۱۰۷، رقم‌های سال ۱۰۳۹ هـ م در سرصفحه‌ها باید بشود و ۱۰۴۰ هـ م.  
- صفحه ۱۲۲، سطر ماقبل آخر، پس از جمادی الاولیه، باید افزود: [سنة احدى و اربعین و الف =  
۱۰۴۱]. رقم‌های سال ۱۰۴۰ هـ م از سرصفحه ۱۲۳ تا ۱۲۷ باید بشود و ۱۰۴۱ هـ م.

- صفحه ۱۴۱ تا ۱۶۱، رقم‌های سال ۱۰۴۱ هـ م باید بشود و ۱۰۴۲ هـ م.  
- صفحه ۱۴۴، س ۲۵ و صفحه ۱۴۷، س ۱۶ و صفحه ۱۵۰، س ۱ و صفحه ۱۵۴، س ۵ نیز  
سنة ۱۰۴۱ هـ م باید به سنة ۱۰۴۲ هـ م تصحیح شود.

- صفحه ۱۶۳، سطر ماقبل آخر، پس از دوواژه هم، باید افزود: [شهر محرم سنة ثلاث و اربعین و  
الف = ۱۰۴۳]. رقم‌های سال ۱۰۴۲ هـ م از سرصفحه ۱۶۵ تا ۱۷۵ باید بشود و ۱۰۴۳ هـ م.

- سرصفحه ۱۸۷ تا ۱۹۳، رقم‌های سال ۱۰۴۳ هـ م باید بشود و ۱۰۴۴ هـ م.  
- سرصفحه ۱۹۷ تا ۲۲۷، رقم‌های سال ۱۰۴۴ هـ م باید بشود و ۱۰۴۵ هـ م.  
- صفحه ۲۳۵ تا ۲۴۳، رقم‌های سال ۱۰۴۵ هـ م باید بشود و ۱۰۴۶ هـ م.

- صفحه ۲۴۸، س ۱۷، پس از صفر، باید افزود: [سنة سبع و اربعین و الف = ۱۰۴۷]. رقم‌های  
سال ۱۰۴۶ هـ م از سرصفحه ۲۴۹ تا ۲۵۳ باید بشود و ۱۰۴۷ هـ م.  
- صفحه ۲۵۶، س ۱۴، پس از محرم، باید افزود: [سنة ثمان و اربعین و الف = ۱۰۴۸].

رقم‌های سال ۱۰۴۷ هـ م از سرصفحه ۲۵۷ تا ۲۶۵ باید بشود و ۱۰۴۸ هـ م.  
- صفحه ۲۶۷، س ۱۹، پس از محرم، باید افزود: [سنة تسع و اربعین و الف = ۱۰۴۹]. رقم‌های  
سال ۱۰۴۸ هـ م از سرصفحه ۲۶۹ تا ۲۷۹ باید بشود و ۱۰۴۹ هـ م.

- صفحه ۲۷۵، س ۲۲، پس از یکشنبه، افزوده شود: [سوم].  
- صفحه ۲۷۶، س ۱۳، پس از روزه، افزوده شود: [سه ا] و سطر ۱۷ پس از سه‌شنبه، افزوده  
شود: [دوم].

- صفحه ۲۷۸، سطر ۶ پس از پنجشنبه و سطر ۱۳ پس از نهم، افزوده شود: [شهر رمضان].  
- صفحه ۲۸۵، س ۱۵، پس از ربیع الاول، باید افزود: [سنة خمسين و الف = ۱۰۵۰]. رقم‌های  
سال ۱۰۴۹ هـ م از سرصفحه ۲۸۵ تا ۲۸۷ باید بشود و ۱۰۵۰ هـ م.

- صفحه ۲۹۱، س ۲۱ به جای مذکوره، افزوده شود: [ربیع الثانی ا] و سطر آخر پس از هفدهم  
افزوده شود: [جمادی الثانیه]. رقم‌های سال ۱۰۵۰ هـ م از سرصفحه ۲۹۱ تا ۲۹۵ باید بشود و ۱۰۵۱ هـ م.  
- صفحه ۲۹۲، س ۱۵، پس از بیست و هشتم، افزوده شود: [جمادی الثانیه].

- سرصفحه ۲۹۹ تا ۳۰۹، رقم‌های سال ۱۰۵۱۰ باید بشود ۱۰۵۲۰.

پرویز اذکابی - همدان

آینده. در همین زمینه چند سال پیش دانشمند مزوی اصفهان حجة الاسلام آقای سید محمدعلی روضاتی مقاله‌ای مفصل نوشته‌اند که در جلد بیست و نهم فرهنگ ایران زمین حروف چینی شده و آماده چاپ است.

### سه سنگ باز یافته در کازرون

آقای حسن حاتمی مشخصات سه قطعه سنگ محکوک و منقور را که نزدیک دریاچه پریشان (کازرون) پیدا شده است به شرح زیر فرستاده‌اند:

(۱) سنگ روغن‌گیری به بلندی ۲۰، عمق ۱۴، درازی بالای سنگ ۴۴، پهنای بالای سنگ ۲۴، درازی پائین ۳۸ و پهنای پائین ۲۰ سانتی‌متر.

(۲) ۴۴×۵۶ سانتی‌متر و به ضخامت ۸ سانتی‌متر.

(۳) ۳۴×۴۶ و به ضخامت ۱۱ سانتی‌متر.

حسن حاتمی (کازرون)

آینده. درباره این سنگها نگاه کنید به صفحات ۷۶۱ سال دوازدهم و ۶۸۴ سال چهاردهم آینده. عکس سنگها در صفحه ۲۲۲ چاپ شده است.

### تاریخ وفات برهان‌الدین کوهبنانی

آقای محمود روح‌الامینی در کنگره بزرگداشت خواجه مقاله‌ای ارائه کردند به عنوان «همراه خواجه بر مزار برهان‌الدین کوهبنانی» که خواجه و مجدخوفا قصیده‌ای دارند در مدح برهان‌الدین که بعد از وفات وی سروده‌اند. از این روی اینجانب یادداشتی تقدیم ایشان کردم. تعمق و تجدید نظر در تاریخ کتبی را مدیون ایشانم.

چندین سال قبل که به کوهبنان رفته بودم آثار تاریخی آنجا را دیدم. یکی از آنها یعنی یادگاری قرن هشتم شامل چند بیت شعر کنده شده بر کوهی در حوالی آنجا بود که در مجله آینده بچاپ رسید. دیگری را اینک در اینجا مندرک می‌گردم.

در گوشه صفحه‌ای واقع در بنائی متعلق به قرون ششم و هفتم هجری قمری مشهور به خانقاه ابوسعید که متأسفانه در حائل ویرانی بود و جابجا سبک و شیوه سلجوقی از ساختمان گنج‌بریه‌ای آن نمایان بود. محرابی گنج‌بری وجود داشت که افراد سودجو قسمتی از آن را بخاطر یافتن گنج ویران کرده بودند. مقداری از کتیبه آن که باقیمانده است به خط ثلث و شرح زیر است:

«... قطب الاولیاء برهان‌الحق والدین قدس‌الله روحه شب دوشنبه یازدهم صفر سنه ثمان و... سماء بنا بر قصاب خواجه و مجدخوفا این تاریخ عقب تر از قرن هفتم و بدلالی متقدم بر دو دهه اول



قرن ششم\* نمی‌تواند باشد. رقم یکان شان یعنی ۸ است دو رقم دهگان و صدگان آن آشفته و ناخواناست، اما با مراجعه به جدول و فرمول\*\* از هر دو چنین بدست می‌آید که دوشنبه یازدهم صفر در سالهای هجری قمری با رقم یکان ۸ فقط سه سال ۵۲۸، ۵۶۸ و ۶۰۸ می‌تواند باشد. از آنجا که بین رقم یکان و صدگان بوضوح محل خالی وجود دارد رقم ۶۰۸ متغی است و از ارقام ۵۲۸ و ۵۶۸ با توجه به اندازه جای خالی و باقیمانده حروف کلمه «ستین» بهتر از «عشرین» جامی افتد و بنابراین تاریخ وفات برهان‌الدین کوهستانی ۵۶۸ هجری قمری خواهد بود.

محمدحسین اسلام پناه- کورمان

## بگنج خان و اوغل باخت

در صفحه ۳۳ کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، نوشته استاد سعید نفیسی چنین آمده است:

..... نادرشاه محمدحسین خان از سرکردگان قاجار را که با او بود یا لشکریان به استرآباد فرستاد و محمدحسین خان بار دیگر به دشت گرگان گریخت و به طایفه «داز» پناه برد. نادرشاه فرمانی صادر کرد که طوایف ترکمان، محمدحسین خان را بفرستادگان او بپسارند و سرکردگان ترکمن در جایگاه طایفه «داز» گرد آمدند و مصلحت را در آن دانستند که محمدحسین خان را تسلیم کنند. «بگنج» نام که سرکرده آن طایفه بود، به این کار راضی شد اما زنی محمدحسین خان را در سرای خود پنهان کرد و در میان مردان قبیله رفت و معجز از سر خود برگرفت و گفت شما در سایه این معجز بنشینید و کار را بما زنان بازگذارید. مردان از این کار شرمیده شدند و محمدحسین خان را با دوا سب و یکد غلام و یک باز شکاری فرار دادند و بفرستاده نادرشاه گفتند از او خیر ندارند. محمدحسین خان مدتی سرگردان بود و با باز شکاری می‌کرد و می‌زیست تا اینکه روزی باز را رها کرد و باز باز نگشت، ناچار یکی از اسبان را کشتند و خوردند و پس از چندی اسب دیگر را هم خوردند و پس از چندی دیگر از گرسنگی نزدیک مردن بود که سواران باو رسیدند و معلوم شد که نادرشاه کشته شده و آن سواران در پس او هستند، سرانجام او بار دیگر در سال ۱۱۶۰ هجری قمری استرآباد را گرفت.....

در این برگ تاریخ بایستی چند چیز معلوم و مشخص شود:

۱- نام آن زن ۲- موقعیت بگنج خان ۳- مکان تشکیل جلسه یا محل زندگی آنان. اینجانب ترکمن بوده و از نسل همان بگنج خان سرکرده طایفه «داز» می‌باشم و این نکته گفتنی است که «داز» یکی از تیره‌های طایفه «آتابای» است و آن تیره‌ای از طایفه بزرگ «یموت» است و بطور کلی در ایران سه عشیره بزرگ ترکمن بنام‌های یموت - تکه و گوکلان زندگی می‌کنند. نظر به زیاد بودن تعداد نفرات بعضی از تیره‌ها، آن تیره در بین مردم طایفه گفته می‌شود. یموت خود به دو ایل کوچکتر به نامهای آتابای و جعفریای تقسیم می‌شود و هر یک از آنها دارای چندین تیره است. تیره داز اینک دارای چهارده روستا می‌باشد که در بخش «آق قلعه» ترکمن صحرا قرار دارد. روستای «چن سولی» قدیمی ترین و مهمترین این روستاهاست و از زمانهای قدیم مرکز سرکردگان تیره داز بوده است.

این واقعه تاریخی بدون شک در همین روستا اتفاق افتاده و اینجانب با تحقیقات زیاد و مراجعه به ریش سفیدان قبیله دریافتم که نام آن زن «اوغل باخت» بوده و در حمله او را «باختی» می‌نامیده‌اند. (اوغل

\* در حاشیه مرزات کرمان صفحه ۱۶۲ از برهان‌الدین کوهستانی که بقول تاریخ سلاجقه در نیمه اول قرن ششم می‌زیسته است نام می‌برد.

\*\* جدول و مستند و رساله تقویمهای متداول از آقای تقی ریاحی.

باخت به معنی فرزند باخت و باختی به معنی شادی است).

براساس یک رسم دیرینه نام افراد قبایل ترکمن هرگز از بین نمی‌رود، یعنی هرکسی که وفات یکنه نام او را بر اولین فرزندی که از پسران و یا دختران متوفی به دنیا می‌آید می‌گذارند، بعبارتی اگر زنی بمیرد نام او بر اولین دختری که از فرزندان آن زن متولد می‌شود، نهاده می‌شود و اگر مردی بمیرد خواه جوان یا پیر، باز هم این عمل انجام می‌شود، بنابراین در بین قبایل ترکمن نام نمی‌میرد. در همین طایفه دازهنوز نام «بگنج خان» و همچنین نام «اوغل باخت» همسر او وجود دارد و زنده است و برای نسل آینده هم زنده خواهد ماند. براساس این تحقیقات او شاید چندمین بگنج خان و یا اوغل باخت بوده باشد.

بگنج خان فعلی فرزند محمد آخوندگرگانی است و او فرزند عطاچق بای، فرزند آلیار، فرزند الله یار، فرزند قلیچ صوفی، فرزند بگنج خان، فرزند باباخان سخی. افراد یک تیره و یا طایفه ترکمن همیشه زنده‌اند و همیشه در بین آنان بزرگ مردان یا بزرگ زنان کوچک اندام وجود دارند که اگر نوزاد نام بزرگ مرد را بگیرد «کاکا» و اگر نام بزرگ بانو را بگیرد «ماما» یا «راچه» نامیده می‌شود. بدین جهت تعداد کاکاها و ماماها در هر آبادی ترکمن صحرا زیاد است.

البته آن روز «اوغل باخت» از جهان بینی لازم و شاید هم از ماجرای محمدحسن خان خبر نداشته، او از این جهت معترض بوده که سران قوم می‌خواستند «مهمان» خود را تسلیم کنند و تسلیم «مهمان» و یا بی‌احترامی به «مهمان» خلاف سنت و آداب و رسوم قبایل ترکمن بوده است و آن زن با شهامت از این سنت دیرینه دفاع می‌کند.

اگر آن روز اوغل باخت آن فداکاری را نمی‌کرد، بگنج خان و سران قبیله، محمدحسن خان قاجار را به فرستادگان نادرشاه تحویل می‌دادند و در آنصورت تاریخ قاجار شاید به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و یا احتمالاً قاجار به روی کار نمی‌آمد.

«آرتق» حاجی جرجانی فرزند عطاچق بای یکی از باش‌اولی‌ها و بعبارتی ریش سفیدان تیره داز است که هم‌اکنون در روستای عطاآباد از توابع بخش آق‌فلا زندگی می‌کند. او تمام این ماجرا را از پدر خود به یادگار شنیده است و می‌گوید بعدها آغامحمد خان قاجار به خاطر این خدمت ارزنده زمین‌های روستای عطاآباد را به آنان بخشید و در زمان محمد علی شاه نیز عواید حاصل از زمینهای روستای گوزن فارس را نیز به خانواده آنان دادند.

عوسی جرجانی - گرگان \*

## مکالمه فارسی به دو زبان اروپائی

کتاب محاوره فارسی به روسی و فرانسه تألیف میرزا جعفر محللاتی الاصل - معلم و مترجم زبان فارسی در انستیتوی شرقشناسی شهر مسکو به نام لازاریف در سال ۱۸۹۶ (۱۳۱۴ هجری قمری) در چاپخانه اوتون گزیک شهر مسکو بچاپ رسیده است.

مؤلف در «سبب تألیف» چنین می‌گوید: «من بنده جعفر محللاتی رادر بیست و سه سال قبل هوای تحصیل و درک علوم و آگاهی از مجاری حالات ابتداء نوع غالب آمد و خواستم که بمفاد؛ لا فضل الا لاهل العلم انهم - علی‌الهدی لمن استهدی ادلاء.

اگر باطن خود را نتوانم بالکلیه بزبور علم و دانش بیاریم اقلأ در جرگه متعلمین محسوب آیم که گفته‌اند: مالا پدرک کله لایترک کله - فان العلم بالبعض - خیر من الجهل بالکلی - به ملزوم همین نیت به سیاحت اقدام و حتی‌المتدور به تحصیل علم و شرایط ادب قیام و همواره در حصول مقصود با طوایف شمه‌تة معاش و با دانشمندان و ادبای ایشان مجاور و محاور بودم، تا پس از چندی بدارالسلطنة مسکو که سواد اعظم ممالک روسیه است گذار و در این بین از حسن سلوکت و مهربانی اهالی این جایگاه نیکو را برای اقامت اختیار و شروع بتعلم طریقه رفتار و آموختن شیوة گفتاری روسی نمودم...

او پس از فراگیری زبان روسی به عنوان معلم و مترجم زبان فارسی در کلاسهای اختصاصی انستیتوی شرقشناسی شهر مسکو بنام لازاریف استخدام شد. بچون فی‌الجمله‌ام محاوره با ایشان آسان گردید به شوق خدمتگذاری این دولت قوی بنیان افتادم و عاقبت الامر از ثمرات توجهات اولیاء ابد مدت در معلمخانه مبارکه السنة شرقیه مسکو که نخستین مدرسه السنة شرقیه این دولت قوی شوکت است و اکثر مأمورین دولت بهیة روس که در شرق مشغول انجام خدمات هستند از تربیت یافتگان این معلمخانه مبارکه‌اند سمت معلمی و مترجم مرتحت گردید...

میرزا جعفر محلاتی، پیش از آن در سالهای ۱۸۸۳ و ۱۸۸۴ میلادی در چاپخانه شهر قازان (شهر تاتارنشین روسیه) دو جلد کتاب مکالمه یکی مکالمة فارسی به روسی و دیگری صرف و نحو (دستور زبان) فارسی به روسی تدوین و بچاپ می‌رساند.

پس از دوازده سال از آن تاریخ است که کتاب مورد معرفی را آماده می‌کند و به سه زبان فارسی - روسی - فرانسه است و در آن تلفظ واژه‌های فارسی با الفبای روسی زیر واژه اضافه شده است.

این کتاب قبل از چاپ از نظر و تأیید میرزا محمود خان علاءالملک - سفیر کبیر وقت ایران دربار سلطان عثمانی و میرزا رضاخان دانش ارفع‌الدوله - وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت ایران مقیم دربار امپراطور روسیه می‌گذرد.

چاپ این کتاب را پروفیسور کُرُش و مبللر (استادان کرسی زبان روسی) و مسیو پوتیه پروفیسور زبان فرانسه تأیید و تصویب می‌نمایند.

این کتاب در دوران سلطنت مظفرالدینشاه قاجار و صدراعظم میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان منتشر شده است که مؤلف در آغاز کتاب در قسمت «اخطار مخصوص» اثر خود را به پیشگاه سلطان دوران (مظفرالدینشاه) هدیه و تقدیم می‌نماید. کتاب مکالمة فوق بصورت پرسش و پاسخ و درسی و یک فصل و یادرس (باب) است و در هر باب ابتدا واژه‌ها آورده شده و بعد پاسخ و پرسش‌ها به ترتیب زیر تنظیم شده‌اند:

- ۱- در باب مدرسه و اسماء روزها ۲- درباره درس و زبانها (شرقی و اروپائی) ۳- در باب تقسیم اوقات ۴- در خصوص ماهها ۵- در باب فصلهای سال ۶- در باب اوقات ۷- در باب عناصر (اربعه) ۸- در باب فلزات و معدنیات ۹- در باب رنگها ۱۰- در باب چگونگی هوا ۱۱- در باب اسماء عدد ۱۲- در باب ماکولات و مشروبات ۱۳- گفتگوی مختلف در خصوص وقت گذراندن ۱۴- در باب میز غذا و متعلقات آن ۱۵- در باب اقوام، اقارب، قانون وصلت کردن و ارث بردن ۱۶- در باب اعضای بدن و انواع امراض ۱۷- در باب البسه، رخوت خواب و اسباب خیاطی ۱۸- در باب خانه و متعلقات آن ۱۹- در باب مخلفات و اسباب خانه ۲۰- در خصوص گماشندگان ۲۱- در باب انواع میوه‌ها و درختها ۲۲- در باب محصول بوستان و دشت کارخانجات ۲۳- اسماء گل‌های متداول ایران و فرنگستان ۲۴- در باب صنعتگران و اهل حرفه ۲۵- در باب کارخانجات ۲۶- در باب معاملات بانگها و تزیین (درصد بهره) ۲۷- در باب تسکات (چک و سفته‌ها)، رسم تحریر و حقوقات آنها ۲۸- در باب قوانین تجارت در روسیه ۲۹- رسم بازکردن کنطور (افتتاح

دفتر بازرگانی) ۳۰- در باب عمل امانت فروشی (کارهای واسطه‌گری، پورسانت‌ها و کمیسیون) و در خصوص قرارداد آنها بخصوص سهامداران در شرکت - عمل تجارت و گرفتن اعتبار و وام بانکی ۳۱- در خصوص امتعه و اجناس ایران که بخارج حمل و نقل می‌شود و اسماء آنها.

الفبای روسی در این مدت تغییر جزئی نموده است، یعنی تا سال ۱۹۲۰ زبان روسی شامل سی و پنج حرف بود، ولی در سال مزبور (هنگام تغییر دادن محتویات کتب درسی و انطباق آن با تفکرات سیاسی و اوضاع زمان انقلاب اکبر) دو حرف حذف، و دو حرف تعویض شده است. در حال حاضر الفبای روسی شامل سی و سه حرف است.

ارزش کتاب علاوه بر آموزش دو زبان زنده دنیا در اینست که نشانگر وضع اجتماعی، اقتصادی، کشاورزی، تولیدی و بازرگانی صد سال پیش ایران و قوانین و قراردادهای بازرگانی، شرکتهای تجاری، بانکی و کمیونیوری روسیه در آن روزگار است.

بظور مثال، در باب محصول بوستان و دشت آمده است: «در هوای ایران مارچوبه (asperge) می‌روید! بلی، ولی نمی‌توانند بحمل بیاورند و برای شاه هم همیشه از فرانسه می‌فرستند... و یا اینکه «از ولایت مازندران و گیلان سالی صد هزار کیسه برنج بروسیه صادر می‌کنند...» در ایران محصول باغ و بوستان و دشت بقدری وفور دارد که بحیوانات می‌دهند».

در باب قوانین تجارت در روسیه می‌خوانیم: «تجارت در روسیه بر سه قسم است: بارخانه فروشی (کلی فروشی)، بانکداری و خورده فروشی. تاجر درجه اول می‌تواند در همه شهرهای روسیه دستگاه (دفتر تأسیسات) تجارتی داشته باشد، ولی تا ده محل و تا هر مبلغی هم که خواسته باشد می‌تواند داد و ستد کند. تاجر درجه دوم فقط در همان شهری که بیلت تجارتی (کارت بازرگانی) گرفته است می‌تواند در پنج محل تجارت داشته باشد و آنهم در هر محلی الی سی هزار منات (روبل). اصل قیمت بیلت تاجر (کارت بازرگانی) درجه اول در تمام شهرهای روسیه ۵۶۵ منات (روبل) است، ولی در شهر مسکو ۲۰۵ منات (روبل) و ۶۰ کاپک (کپک) هم مالیات محل بر آن علاوه می‌کنند. اما بیلت تاجر (کارت بازرگانی) درجه دوم در هر شهری قیمت علیحده‌های دارد...»

حبیب ابراهیم زاد

## کتابخانه المصنفین العربیة و المسلمین

جلد اول

۴۶۶

بازار قله عباد سبز حصار ایزدی محفل الاصل سنم و مترجم

در این کتاب در حدیث آمده است که هر کس در این کتاب بخواند...

لا یرویکن سفوفت

... ..

ترجمه و تدوین: ... ..

... ..

در شهر مسکو در دارالحدیث...  
توسط مطبعه...  
در سال... هجری مطابق ۱۸۹۹ میلادی

КНИГА  
Персидско-Русско-Французскихъ  
РАЗГОВОРОВЪ.

СЪСТАВИЛЪ  
М. И. С. ПЕРСИДЪ-РАССЕТЪ.  
ПРЕДЪИЗДАНИЕ ТРЕТЬЕЕ, СЪ ДЪВЪЮ СЪДЪЛАННОЮ ДОДАТОЮ  
ДЛЯ ПЕРСІЙСКИХЪ НАСТАВНИКОВЪ ВОСТОЧНЫХЪ ШКОЛЪ.

Часть I.

ВЪ ПЕРСИИ ПЕЧАТАНО ВЪ ТИП. С. ПЕРСИДЪ-РАССЕТЪ.  
ВЪ МОСКВѢ ВЪ ТИП. С. ПЕРСИДЪ-РАССЕТЪ.  
1896.

Въ Москвѣ въ Типографіи С. Персидъ-Рассетъ. 116

МОСКВА.

Издательство С. Персидъ-Рассетъ, О. П. Персидъ-Рассетъ, Москва, 1896.

LIVRE DE DIALOGUES  
PERSANS-RUSSES-FRANÇAIS

PAR S. PERSID-RASSÉT.

Professeur de la langue Persane aux Classes spéciales de l'Université d'été  
des Langues Orientales à Moscou.

PARIS: ÉDITEUR S. AUGNINÉ.

Les droits de ce livre ont été déposés le 22 Mars 1896  
au Ministère de l'Instruction Publique.

2<sup>ème</sup> ÉDITION.

МОСКОВУ.

Издательство С. Персидъ-Рассетъ, О. П. Персидъ-Рассетъ, Москва, 1896.

КНИГА  
Персидско-Русско-Французскихъ  
РАЗГОВОРОВЪ.

کتابخانه المصنف و المصنفه  
کتابخانه المصنف و المصنفه

LIVRE DE DIALOGUES  
PERSANS-RUSSES-FRANÇAIS.

МОСКВА. 1896. МОСКОВУ.



Персидско-Русско-Французскихъ Диалоговъ. Première Leçon.

СЪСТАВИЛЪ С. ПЕРСИДЪ-РАССЕТЪ.  
ВЪ МОСКВѢ ВЪ ТИП. С. ПЕРСИДЪ-РАССЕТЪ.  
1896.

Даргомакъ	درومان	Drôman	درومان
Одъкъ	شبه	Shib	شبه
Въперессъ	بوشيه	Bushih	بوشيه
Иль-Амръ	عوليه	Eulih	عوليه
Репуръ	عوليه	Eulih	عوليه

1. O persan, vous savez bien que le plus grand des noms substantifs  
est "Allah" et que vous ne pouvez pas dire "Allah" sans dire "Allah".  
C'est pourquoi, quand vous parlez de Dieu, vous devez dire "Allah".  
C'est la même chose pour le mot "Allah".  
2. Il y a une autre chose que vous devez savoir, c'est que le mot  
"Allah" est un mot persan et que vous ne pouvez pas le dire  
sans dire "Allah".  
C'est la même chose pour le mot "Allah".  
C'est la même chose pour le mot "Allah".

## ناتل

ظاهراً نام ناتل اولین بار در *الإعلاق النقیسه ابن رسته* آمده است. آنگاه اصطخری در مسالک و مسالک، و ابن حوقل در *صورة الارض* از آن نام برده‌اند. حدود العالم می‌نویسد: ناتل، چالوس، رودان، کلا، شهرکهائی انداندر کوهها و شکستگیها و این ناحیتی است هم از طبرستان و لکن پادشاهی دیگر است، پادشای او را استندار خوانند.

یاقوت حموی در *معجم البلدان* ناتل را ناتله آورده است و می‌گوید ناتل یا ناتله یکی از شهرهای طبرستان است که بین آمل و چالوس قرار دارد و از هر دو جانب دارای پنج فرسخ فاصله است. ناتل در منطقه هموار و سرسبز طبرستان قرار دارد و برخی از اهل علم منجمله ابوالحسن علی بن ابراهیم بن عمرالمطبی الناتلی که مردی سوداگر و کثیرالسفر بود و سال ۵۱۷ و فات یافت بدانجا منسوب است.<sup>۱</sup> شخصیت دیگر فرهنگی ناتل که در تاریخ از او ذکر شده است ابو عبدالله ناتلی استاد بوعلی سینا است و بوعلی سینا بنا به روایت شاگردش که از او نقل قول کرده است گویا منطق و هندسه را در بخارا نزد وی فراگرفته است.

بنابه گفته ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان ناتل برای عباسیان اهمیت خاص داشت و سپاهی به فرماندهی سعید بن میمون در ناتل داشته‌اند.

ناتل علاوه بر آنکه خود شهری بود آبادیهای زیادی داشته است، چنانکه ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان می‌گوید:

«... به ناحیت ناتل دیهی است مندول. گویند شصت گری زمین بود، برنج در آن نشانندی و از آن زمین چندان آب پدید آمدی که آن برنجستان را تمام بودی و به آب بروات کردن حاجت نبود و بوقت درو کردن دگر باره آب ناپدید شدی.»<sup>۲</sup>

جای دیگر می‌نویسد:

«... هم به ناتل دیهی است نگارستان گفتند بر سر کوهی از این دبه سنگی بود و در حوالی آن سنگ صحرا و بیشه پنج فرسنگ باشد از آمل تا آنجا و از این پنج فرسنگ آب همچون زلال بیرون آمدی. هر وقت که تابستان گرمتر بودی آب بیشتر ترشح کردی و برمستان یک قطره نیامدی»<sup>۳</sup>

در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی از عمارت و آبادانی قریه و اتاشان ذکر شده است که از آمل و ساری استادانی ماهر جهت عمران و آبادی آن فراخوانده می‌شدند. قریه و اتاشان را سید ظهیرالدین جزء ولایت ناتل می‌داند.<sup>۴</sup>

ناتل در دوره‌های اخیر نیز شهری بزرگ بوده است که توسط رودی بنام «لاورکیله» که هم اکنون بصورت نهری باریک و قدیمی در غرب شهر تور مشهود است، در محل سولده به دریا متصل بوده و سولده در این تاریخ در حکم پیش‌بندری برای شهر ناتل بود و از این رودخانه بدان کالا وارد و از آن صادر می‌گردید. ناتل اکنون دهی کوچک و ناچیز است و بنابر آمار سرشماری آبانماه ۱۳۴۵ فقط چهل و دو نفر جمعیت دارد. دو هکتار زمین زراعی برنجکاری و دوسه راس اسب و دوازده رأس گاو دارد. در این محل از آثار تاریخی دیوار مسجدی باقیمانده است که قریب بیست متر طول دارد. معروف است که این دیوار از آثار خاندان معروف کیا است. لیکن تاریخ دقیق و صحیح آن بعلاوه مقبره امامزاده‌ای در آن وجود دارد که اهالی بسیار بدان معتقدند.<sup>۵</sup>

### موقع جغرافیائی ناتل

تعیین دقیق موقع جغرافیائی ناتل دشوار است، زیرا مناطقی که در منابع پیشین به نام ناتل یاد شده امروز پوشیده از جنگلهای سرسبز و با نشاط است، و نشانه‌ای و گذاری بر جای نمانده. اما آنطور که در اقوال شایع است و عدد زیادی از معتمدین محل بدان معترفند هنوز بقایای منازل مسکونی، سردروازه‌ها و خلاصه محل سکونت و آثار تمدن در بعضی از نقاط جنگل دیده می‌شود و غارتگران آثار تاریخی تخریب کرده‌اند. لسترنج در جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی از ناتل یاد کرده، ولی محل دقیق جغرافیائی آن روی نقشه لسترنج مشخص نیست؛ اما از آنجا در ردیف شهرهایی مانند آمل، ممبیر (بابل) و چالوس و... یاد شده است.<sup>۱</sup>

در بازدیدی که اخیراً از ناتل داشتم در یاقم که سکوت دائمی جنگل چندین قرن است که بر ناتل حکمفرماست، دیگر از آنهمه سرو صدا و کشمکشهای صاحبان قدرت و عظمت و شوکت خبری نیست. گویا شهر سابق و دهکوره، فعلی آرامش دائمی جنگل را ترجیح می‌دهد. از مراکز آموزشی و تأسیسات تمدنی جدید در آنجا خبری نیست، چون جمعیت آن بسیار اندک و در حدود ۲۰ نفر دانش آموز دارد. دانش آموزان برای تحصیل علم به روستای مجاور یعنی خوریه رفت و آمد می‌کنند.

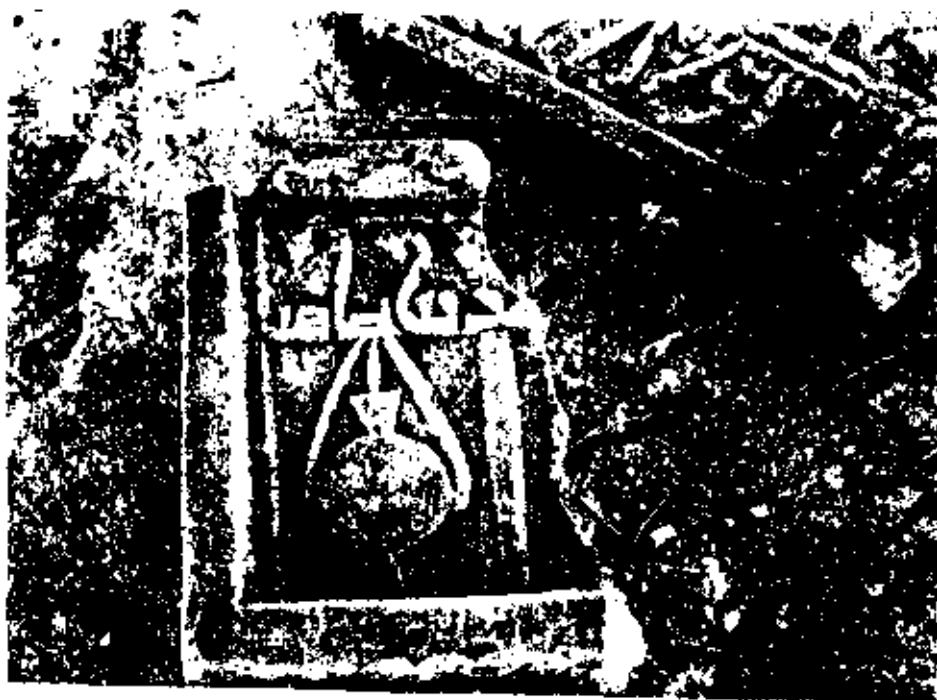
فوام‌الدین بینانی (ایزده)

### پاورقی‌ها

۱. علویان طبرستان، تألیف ابوالفتح حکیمیان، ص ۲۲۴
۲. شهرستان نور تألیف مجتهدزاده بیروزه، ص ۱۳۰
۳. همان منبع ص ۱۳۰
۴. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تصحیح یعقوب آژند، ص ۴۵۱-۴۵۲
۵. شهرستان نوره ص ۸۱
۶. همان منبع ص ۸۱

## گرانی آینده

آینده گران شد. زیرا هزینه‌های چاپ و کاغذ گران است و این مشکلی است که ناشران و مدیران مطبوعات نمی‌دانند چگونه باید گشوده شود. بهای آینده به میزان و قیاسی است که کتابها و مجله‌های غیر دولتی قیمت‌گذاری می‌شود. کتاب اکنون معمولاً صفحه‌ای یک تومان محاسبه می‌شود و چون مخارج مجله طبعاً بیش از کتاب است یک صفحه‌اش گرانتر از کتاب می‌شود. آن هم مجله‌هایی که تعداد انتشارش محدودست.



سنگهای کازرون





برج افشار

یادی از دکتر محسن صبا  
(تهران ۱۲۸۵ - سن دبه مو، ۲۳ فروردین ۱۳۷۱)

سال پیش دکتر محسن صبا، به پیرانه سر، در آسایشگاه کنار شهر، سن دبه گو، (امریکا) درگذشت. خاکجایش به جای تهران یا کاشان در یابار تیلگون (قیانوس آرام شد، جوی زلالی لغزید و در کرانه دریا آرامی ابدی یافت. همه قبیله او شاعران و هنرمندان بودند. او هم جوهری و خمیره ای ارزشمند از آن تیره در نهاد داشت. خاندان صبا کاشان دنبلی زاده اند و دنبلیها رشته ای از کردانند که تیره ای از آنان صباهای کاشانند. بزرگی از آنان به روزگار قاجار بدین شهر آمد و از زاد و بود اوست که صباها در تاریخ ادبی و هنری و فرهنگی ایران جای و جان گرفته اند. شجره خاندانشان در تاریخ کاشان، تألیف عبدالرحیم ضرابی یاد شده است. فتحعلی خان صبا، محمود خان ملکشعرا صبا (نقاش) و پسرش موسوم به علی (نقاش) علیرضا خان صبا شاعر و نقاش، ابوالحسن صبا موسیقی دان و محسن صبا ز ناموران و برجستگان



\* باید به افسوس نوشت که ظاهراً در مجله های پیام کتابخانه، کتابداری کتابخانه مرکزی دانشگاه و همچنین مجله های فرهنگی دیگری از درگذشت چنین مردی که حق بزرگی در پیشرفت کار کتابداری داشت نشده است.

این سلسله فرهنگمند و دودمان هنرند. خاندان ملک الشعرای بهار خراسانی هم در اصل از همان تیره کاشان و خویشان دور فتحعلی خاناند. دکتر محسن صبا تصویری از همه این افراد به قلم و رقم نقاشان استاد معاصر مانند حسین کاظمی و محمد جوادی پور و دیگران تهیه کرده و بر دیوار مهمانخانه خویش آویخته بود.

مرگ غریبانه دکتر صبا برای من یادآور پنجاه سال شاگردی او، دوستی با او و ارادت کیشی بدوست. او بود که در آغاز راه دست مرا گرفت و به قسه‌های کتابخانه‌ها نزدیک ساخت و راههای پیچایید درون آنها را به من نمود. بی‌گمان یکی از دلسوزترین کسانی بود که به برکشیدن تازه کاران می‌پرداخت و یکی از چند تنی است که در آموزش علمی و عملی حقی گران بر من دارد.

دکتر محسن صبا سیرت و فطرتی داشت سرشته به فضیلت و شرافت و ظرافت و نجابت و حجب و منانت. نمونه مجسم اخلاق و مجسمه درست رفتاری بود. مردی بود که همه آشنایان و شاگردان را به خود مجذوب می‌کرد. گمان نمی‌کنم کسی پیش او رفته باشد و از در اورانده شده باشد و پیش او درس خوانده باشد و از دانش آموزی نزد او ریمیده باشد. حتی اگر موقعی ضرورت می‌دید که به انتقاد کردن از کار اداری کارمند یا به تهیه دادن دانشجو پردازد سخنش را با کلماتی دلنشین می‌گفت و چهره‌ای آرام به خود می‌گرفت. درین موارد سخنش بیشتر به ظرافت و طنز آمیخته و معمولاً پالینخندی اثر گذار همراه بود. بدگویی و غیبت از کسی نمی‌کرد و نمی‌خواست از کسی بشنود.

از کار سیاست و سیاست بازی پرهیز داشت. با اینکه همکار و همدرس و همدوره بسیاری از رجال مؤثر در سیاست و با بسیاری از آنان دوست بود (مانند دکتر مهدی آذر - دکتر علی شایگان - دکتر کریم سنجایی - دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه، دکتر عبدالله معظمی و دهها تن دیگر) و همه آنها در متن سیاست وزیر و وکیل بودند هیچگاه خطر نکرد و خود را به آن پهنه در نینداخت. می‌دانم حتی در دوره حکومت دکتر مصدق که گروهی از دوستانش به همکاری آن شادروان مفتخر شده بودند از پذیرفتن وزارت و استانداری که به او پیشنهاد شده بود خودداری کرد. فقط چندگاهی کوتاه، زمانی که روزنامه کیهان به انتشار آغاز کرده بود، مقاله‌هایی در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی برای آن روزنامه می‌نوشت و شاید در آغاز آزادی پس از شهریور مرد میدان بوده، اما سرشت فرهنگی و علمی اش او را به راه دیگر کشانید.

محسن صبا در سال ۱۲۸۵ در تهران زاده شد. تحصیلات خود را به ترتیب در مدرسه‌های «فرانکو پرسیان»، دارالفنون و سپس علوم سیاسی انجام داد. پس از آن همراه گروهی از محصلین اعزامی به فرانسه رفت و توانست دانشکده حقوق (پاریس) را بگذراند و درجه دکتری دریافت کند. همچنین دوره مدرسه عالی «شارت» را در آن دیار ببیند و دیپلم آنجا را به دست بیاورد. مدرسه شارت مخصوص تعلیمات مرتبط به آرشیه و بایگانی، کتابداری است و صبا نخستین ایرانی است (و شاید بگانه) که درجه علمی از آنجا گرفته است.

کار علمی او در پاریس، که منجر به دریافت درجه علمی و دکتری شد گردآوری فهرست از کتابها و مقاله‌هایی بود که به زبان فرانسه درباره ایران در سراسر جهان نشر شده بود. دکتر صبا برای به سرانجام رسانیدن این کارگران مدهای دراز در کتابخانه‌های مهم فرانسه به جستجو پرداخت تا عاقبت کتابشناسی ایران در زبان فرانسه را به وجود آورد و در پاریس به چاپ رسانید (۱۹۳۶). درباره این رساله شارل سامران Ch. Samaran (متخصص کتابشناسی) و هانری ماسه (ایران‌شناس) H. Massé نوشته‌هایی دارند که حکایت از اهمیت کتاب ارزشمند صبا دارد، البته پیش از صبا، چند کتابشناسی مختصر، که اغلب مربوط به همه زبانها می‌شد، درباره ایران انتشار یافته بود ولی کتابشناسی صبا وجهه‌ای دیگر به این زمینه داد و در شناساندن پژوهشهای ایران‌شناسی به خاورشناسان بسیار مؤثر بود. مرجعی اساسی بود.

صبا، پس از بازگشت به ایران نخست در بانک ملی ایران (که چند سالی بود از بنیاد آن می‌گذشت) به کار پرداخت و حدود چهار سال در آنجا مقامات عالی و محترم را در عهده کفایت داشت. از اقدامات مهم او در آنجا پایه‌گذاری و مجموعه‌سازی کتابخانه بانک ملی در سال ۱۳۱۶ است. کتابخانه‌ای که حدود پانزده سال از شمار بهترین کتابخانه‌ها بود هم از حیث مجموعه کتاب و هم از حیث نظم و ترتیب و فهرست. دکتر صبا برای آنکه بتواند هر چه زودتر مجموعه کتابخانه را به عدد قابل ملاحظه برساند به خریداری چند کتابخانه پرداخت. از آن جمله بود کتابخانه پدر من که از حیث کتابهای خارجی مربوط به ایران کم مانند بود. آن کتابخانه در سال ۱۳۱۷ برای بانک ملی خریداری شد. دکتر صبا توانست فهرست کتابخانه بانک را در سال ۱۳۲۴ به چاپ برساند. نخستین بار بود که فهرستی منظم، طبق اصول کتابشناسی، و به آراستگی از یک کتابخانه ایران به چاپ می‌رسید. این کتابخانه پس از اینکه بانک مرکزی ایران تشکیل شد به آنجا آورده شد و البته بسیاری از کتابهای آن را «وجین» کردند و نمی‌دانم که چه بر سر چند نسخه خطی آن آمده است.

صبا مدت ده سال ریاست اداره آمار و بررسیهای اقتصادی همان بانک را داشت و درین مدت بود که مجله بانک ملی ایران زیر نظر او منتشر می‌شد و به مقاله‌های تخصصی آمار و اقتصادی اختصاص داشت.

آرام آرام، ذوق علم دوستی و شوق فرهنگی و دانشگاهی که نهانخانه وجود صبا بدان سرشته بود او را به سوی دانشگاه کشانید و همزمان با ادامه خدمت در بانک، به تدریس در دانشگاه پرداخت (ظاهراً سال ۱۳۲۱) و به استادی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی رسید تا اینکه پس از سی سال درس گفتن بازنشسته شد.

درسهایی که دکتر صبا در دانشگاه تهران می‌داد در چند رشته بود. بجز تدریس حقوق (متون فرانسوی) در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی (در روزگاری که هنوز دانشکده اقتصاد از آن تجزیه نشده بود) او مبتکر تأسیس و مدرس رشته‌های کتابداری، بایگانی و آمار بود و پس از اینکه دانشکده اقتصاد تشکیل شد در آن دانشکده درسهای اقتصادی از جمله تاریخ عقاید اقتصادی در ایران می‌گفت.

تدریس کتابداری به ابتکار او در دانشسرای عالی (زمانی که هنوز از دانشگاه تهران جدا نشده بود) آغاز شد و خود چند سال درس گفت تا اینکه از سال ۱۳۳۷ به دستور و معرفی ایشان بر عهده من قرار گرفت. چون دانشسرای عالی استقلال یافت باز تدریس آن رشته بر جای ماند. بعدها دانشکده علوم تربیتی در دانشگاه تهران به وجود آمد و گروه کتابداری و دوره فوق لیسانس آن فن در آن دانشکده ایجاد شد.

دکتر صبا که نیک واقف بود با ادامه روش سنتی کتابداری را به جایی نمی‌توان برد، برای تدریس فن کتابداری بر اساس منابع اروپایی و مشاهدات تازه خود در اروپا به تألیف کتابی درین باره پرداخت. کتابش نخستین بار در سال ۱۳۳۳ جزو انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسید و دو بار دیگر پس از آن هم چاپ شد.

رشته علمی دیگری که ایجاد شده محسن سیاست بایگانی است. این درس به پیشنهاد و توسط او در دانشکده ادبیات و علوم انسانی آغاز شد. او کتابی هم درین باره نوشت و به چاپ رسانید. آمار اقتصادی درس دیگری است که او را باید واضح آن در دانشگاه تهران دانست. کتابی هم درین موضوع نوشته است که چندین سال یگانه کتاب دانشگاهی بود.

از هنگامی که صبا به تدریس در دانشکده حقوق پرداخت، مدیریت کتابخانه آنجا در عهده کفایت او گذاشته شد تا با تخصص و تجربه‌ای که درین زمینه داشت حیاتی تازه بدان بدهد و کتابخانه را

که نظامی فنی نداشت به روش کتابداری مرسوم فرانسه در آن روزگار (رده‌بندی اندازه‌ای) منظم سازد. پس با شور و شوقی دانش دوستانه و بینشی گسترده مجموعه کتابهای آنجا را گسترش داد. پیش از او اعتبار مجموعه کتابخانه دانشکده حقوق به کتابهای اهدایی دکتر محمد مصدق و صاحب نسق قسی و کتابخانه خریداری از ورثه علی اکبر داور بود. ناچار صبا به خریداری کتابهای تازه پرداخت. او خوب می‌دانست که زنده بودن و تازه بودن کتابخانه برای پیشرفت تدریس و پژوهش ضرورت دارد و چون در آن روزگاران کتابفروشیهایی در تهران نبود که کتابهای خارجی را منظم بیاورند و بفروشند، خریدن کتاب از اروپا را از کارهای عمده کتابخانه قرار داد. ضمناً چون می‌دانست که کتابخانه‌های دیگر کشور چنانکه سزاوارست عنایتی ندارند که کتابهای قدیمی یا تازه مربوط به ایران را بخرند و او خود او درین رشته آگاه بصیر و در آن زمان متخصص طراز اول بود و سالهایی چند از عمر را بر سرگردآوری فهرست کتابهای راجع به ایران در فرانسه گذرانیده بود، باسعه صدر دانش پژوه و مراکه افتخار همکاری او را داشتیم فرموده بود هر کتابی را که کترین ارتباط با فرهنگ ایران دارد و در فهرستهای کتابفروشان فرنگ برای فروش عرضه و اعلام می‌شود بخریم. او بیسی نداشت ازین که ایراد بگیرند و بگویند خریدن کتابهای سکه ساسانی و کتیبه تخاری و زبان اشکشی و سفال گرگان و قالی بلوچی و متون ادبی چه مناسبتی با کتابخانه‌ای دارد که مستفیدان از آن استادان و دانشجویان حقوق و سیاست و اقتصادند. سیاست دکتر صبا مجموعه سازی در کتابخانه حقوق موجب آن شد که این کتابخانه محل مراجعه دائمی بسیاری از ادبای کشور و ایرانشناسان خارجی که به ایران می‌آمدند شده بود.

من از سال ۱۳۲۴ که به تحصیل در دانشکده حقوق مشغول شدم چون زبان خارجی را زبان فرانسه اختیار کرده بودم به شاگردی دکتر محسن صبا در آمدم. او به دو مناسبت به لطف و محبت خاص به من می‌نگریست و در تربیت من کوشش داشت. یکی آنکه به هنگام تحصیل در مدرسه علوم سیاسی نزد پدرم که معلم آنجا بود دوسه درس خوانده بود. دیگر آنکه من به ذوق شخصی صفحاتی چند از کتاب فهرست او را که نام کتابهای فرانسه درباره ایران است به فارسی برگردانیده بودم.\*

از همان گاه یونند معنوی میان ما جوانه زد و بالید و چون دوره تحصیل من در دانشکده به پایان رسید و پیدا کردن شغل در دادگستری تهران تقریباً محال بود و هم به مناسبت دلبستگی که به تجسس در کتابخانه داشتم و نیز آشنایی چند ساله‌ای که به محمدتقی دانش پژوه معاون کتابخانه یافته بودم و تقریباً همه روز از راهنمایی و آگاهیهای علمی ایشان بهره‌وری می‌یافتم، بیتابانه از شادروان صبا درخواست شدم تا در کتابخانه حقوق کاری به من داده شود.

در آن روزگار پذیرفتن کارمند تازه در دانشگاه منح قانونی داشت و دانشگاه هر کس را که نیاز داشت در استخدام در آورده، ناچار بود از وزارت فرهنگ درخواست کند تا آن فرد را به دبیری دبیرستانها بگمارند و سپس به دانشگاه منتقل شود. پس دکتر صبا از باکوشش و جوشش بسیار از رئیس دانشکده و معاون دانشگاه خواست چنین کاری را برای استخدام من انجام دهند. آنقدر کوشید تا کار درست شد. خدا روان مرحوم نصره‌الله مشکوتی رئیس وقت فرهنگ تهران را شاد نگاه دارد که تقاضای دانشگاه را پذیرفت و زود به سرانجام رسانید. سه چهار ماهی نگذشت که به کتابخانه دانشکده حقوق منتقل شدم و با شوق و لذت و دلپذیری به کار کتابداری پرداختم. فیض و سعادت خاصی که نصیب شد آن بود که محمدتقی دانش پژوه معاون کتابخانه بود و چنانکه گفته شد چهار سال می‌شد که از محبت انسانی و ارشاد علمی ایشان بهره‌یاب بودم. پس زیر دست ایشان، پشت میزی که چسبیده به میز

\* دو سه سال بعد آنها را در سئنامه کشور ایران جلد های ۵ و ۶ (۱۳۲۹-۱۳۳۰) چاپ کردم و البته دنبال نکردم زیرا ملقت شدم که ترجمه کردن نام کتاب کار درستی نیست و مراجعه کننده می‌باید به اصل نام کتاب در هر زبان مراجعه کند. به هر حال یادگار دوره علمی کامل من بود.

ایشان بود نشستم و به فهرست نویسی کتابهای چاپی و سفارش دهی کتاب مشغول شدم، یعنی عملاً به تحصیل رشته کتابداری پرداختم و در زمینه کتابشناسی و فن کتابداری روزی نبود که از سخنان دکتر صبا یا همصحبتی دائمی با دانش پژوه بهره‌ای نبرم. مخصوصاً پس از ختم کار، (تقریباً شش روز هفته) را پیاده با دانش پژوه از دانشگاه تا چهارراه کافه شهرداری پیاده می‌آمدیم تا اتوبوس سوار شود و به یوسف آباد بروم و من به خانه و درین قدم زدن صحبتان بر سر کتاب بود، که دانش پژوه جز آن لذتی نداشت. آنچه بدین تفصیل درین سطور گفته شد برای آن بود که از شیوه تربیت و مقام معلمی دکتر صبا شمه‌ای گفته شده باشد. بیگمان استادی بود که دست شاگردش را می‌گرفت و پا به پای می‌برد و شیوه کار کردن را می‌آموخت. من از او بسیار آموختم و حق تعلیم و صحبتش را خوب می‌دانم. ده سال کارمند او بودم و پس از آن دوست و دوستدار او.

اینکه که صحبت از کتابخانه دانشکده حقوق در میان است از باب حق شناسی مناسب تام دارد از مرحومان مشهدی محمد اصغری و علی اصغر فراهانی و آقایان علی‌اصغر حسینی اکبرنژاد و سیدحسن ورودی یاد کنم که واقماً خادم کتاب بودند و با شوق دلسوزی و بی‌وقفه و معطلی هر چند کتابی را که مراجعه کنندگان طلب می‌کردند در قفسه‌ها می‌یافتند و با روی گشاده در دسترس آنان می‌گذارند. تلخی و ترش‌رویی و بی‌اعتنائی در کارشان هیچگاه دیده نشد.

در همان دوره کارمندی من در کتابخانه حقوق بود که ایشان انجمن دوستداران کتاب را تأسیس کرد. نخستین انجمنی بود که به اسلوب جدید، برای نشر کتابهای ظریف و زیبا به وجود آمد. صبا به من هم افتخار آن داد که با او در پیشبرد انجمن همکاری داشته باشم. کتابهایی که در سلسله انتشارات انجمن دوستداران کتاب چاپ شده است گواه استواری پیوند صبا با ادبیات و هنر ایران است. نشانه‌ای که برای انجمن از روی مینیاتورهای عصر صفوی برگزیده یادی از دلیندی کامل او به هنر گذشته ایران است.



در خوی و خصلت دکتر صبا بود که با همکاریانش شور می‌کرد و آنها را در کارها مسؤول مختار می‌کرد و پروبال می‌داد. می‌کشید آنها را برکشیده سازد و بیالاند. بسیار شاد می‌شد ازین که شاگردش و کارمندش شور جهش داشته باشد و پیشرفتی پیدا کند. بی‌تردید امکان اختصاص یافتن دومین بورس کتابداری یونسکو به من برای تحصیل و مطالعه در کتابخانه‌های فرانسه و کشورهای دیگر اروپا در سال ۱۳۳۵ نتیجه لطف و عنایت او بود.

دکتر صبا، پس از تشکیل یونسکو نخستین کتابداری بود که به دعوت آن مؤسسه سفری به اروپا رفت (سال ۱۳۳۲) و تحولات جدید کتابداری را پس از جنگ دید و با آگاهیهای تازه ضرورت دار به ایران بازگشت و توانست روشها و جنبشهای تازه‌ای را در مسائل مربوط به کتاب و کتابداری به وجود آورد. پس از آنچه او درین راه انجام داد یادی می‌کنیم:

(۱) تأسیس گروه ملی کتابشناسی ایران وابسته به کمیسیون ملی یونسکو با همکاری دکتر مهدی

بیانی، محمد تقی دانش پژوه و من. از انتشارات این گروه سه کتاب منتشر شد: کتابشناسی فهرستهای نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه‌های دنیا، از ایرج افشار (۱۳۳۷)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران از محمد تقی دانش پژوه (۱۳۳۹)، فهرست مقالات فارسی، جلد اول، از ایرج افشار (۱۳۴۰). دکتر صبا بر این هر سه کتاب مقدمه دارد و در آنها دقایقی را درباره مسائل کتابشناسی ایران مطرح کرده است.

از جمله کارهایی که از سوی کمیسیون ملی یونسکو بر عهده این گروه در آمد و دکتر صبا از من خواست آن را انجام بدهم تهیه فهرست سالانه کتابهایی بود که در ایران ترجمه و چاپ می‌شد تا در کتابشناسی سالانه‌ای که یونسکو به چاپ می‌رسانید درج شود. نام این فهرست (Index Translationum) بود که از سال ۱۹۵۸ آغاز شد و پنج یا شش سال این خدمت را به دستور دکتر صبا در عهده داشتم. در نامه‌های او به این موضوع اشاره شده است.

۲) تأسیس کمیته بایگانی ملی وابسته به کمیسیون ملی یونسکو (سال ۱۳۳۸) با همکاری اللهیار صالح، عبدالحسین مفتاح، دکتر مهدی بیانی، حسین شهشانی، محمود فرهاد معتمد، محمد تقی دانش پژوه و من. کار اساسی این کمیته در مدت سه چهار سالی که دوام داشت تهیه طرح مربوط به بایگانی ملی بود. دکتر صبا در مقدمه‌ای که بر فهرست اسناد و فرامین و مکاتبات تاریخی [مجموعه حسین شهشانی] مندرج در نخستین دفتر نسخه‌های خطی نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (۱۳۴۰) نوشته درباره کمیته مذکور یاد آور شده است: «... کمیته‌ای برای رسیدگی به امر بایگانی ملی در ایران تشکیل گردید و شروع به کار کرد و بنابر پیشنهاد همین کمیته به دانشگاه تهران قسمت خاصی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران برای جمع آوری اسناد و مدارک ویژه تهیه فیلم از اسناد موجود در سایر بایگانیها تشکیل گردید.» (صفحه ۲۲۸).

۳) به پیشنهاد او بود که اینجانب گردآوری فهرست سالانه کتابهای تازه چاپ ایران را از سال ۱۳۳۴ آغاز کرد و نخستین دفتر آن به نام «کتابشناسی ایران» ضمیمه فرهنگ ایران زمین منتشر شد. دکتر صبا در مقدمه این دفتر نوشته است: در مسافرتی که اخیراً این بنده به فرانسه و کشورهای شمالی اروپا مانند هلند و دانمارک و سوئد نمودم در اغلب کتابخانه‌ها و دانشگاهها و مخصوصاً در سازمان فرهنگی یونسکو از من سؤال می‌شد که به چه نحو می‌توان از انتشارات کشور ایران مطلع شد و اینجانب متوجه گردید که علاوه بر احتیاج کاملی که در خود ایران به بودن یک نشریه مرتب برای درج نام کتابهای تازه چاپ هست دیگران نیز مایل هستند با نشریات جدید ایران آشنا شوند. پس از بازگشت این موضوع با ناشران فرهنگ ایران زمین به میان گذارده شد...

۴) علاقه مندی به دست یابی برنامه کتابهایی که درباره ایران هست، او رابه تجدید چاپ کتابشناسی ایران در زبان فرانسه واداشت و توانست دوبار آن را در تهران تجدید کند. ضمناً به گردآوری نام و مشخصات کتابهای انگلیسی آغاز کرد و برای به انجام رسیدن این پژوهش مسافرتی را به امریکا و انگلیس در پیش گرفت و در کتابخانه‌های مؤرّه بریتانیا وکنگره امریکا به تکمیل فهرست پرداخت و مقدمه مبسوطی بر آن درباره وضع ایرانشناسی در زبان انگلیسی نگاشت و ترجمه فارسی آن را در فرهنگ ایران زمین به چاپ رسانید. این کتابشناسی جزو انتشارات مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران که دکتر غلامعلی رعدی آدرخشی منکر تأسیس آن و از طرحهای یونسکو بود به چاپ رسید.

دکتر صبا دانشمندی بود بی‌بخل و ضنّت، در راز حسد و کج اندیشی. در سال ۱۳۳۷ که با دوستانی چند انجمن کتاب بنیاد گذارده می‌شد و فعالیتهایی را می‌خواست آغاز کند که تا حدودی مشابه با هدفهای انجمن دوستداران کتاب بود، نه تنها روی ترش نگردانید بلکه با گشاده‌رویی دعوت انجمن کتاب را به همکاری و عضویت گروه راهنمایان مجله راهنمای کتاب پذیرفت و بیش از هرکس دیگر با آن انجمن

همکاری داشت و پیش از همه درجسه‌های فرهنگی و نمایشگاه‌های کتاب انجمن شرکت می‌کرد و از داوران تشخیص کتاب برگزیده سال توسط آن انجمن بود. او همواره خواستار آن بود که کاری تازه آغاز شود و دامنه فرهنگ گسترش یابد. پادش همیشه پایدار باد که همه جا مشوق و راهنما بود و به هر کجا سفر می‌کرد به یاد آن بود که چیزی یاد بگیرد و همکارانش را بی‌گانه‌اند. نا وضع کتاب و کتابخانه در ایران رونق پذیرد و از تازگی دلپذیری بیابد. نام کتابهایی را که او نشر کرده است پایان این گفتار می‌سازم.

#### کتابشناسی

##### - Bibliographie Française de l'Iran

- Paris 1936
- Tehran, 1951
- Tehran, 1966

##### - English Bibliography of Iran

- Tehran, 1965

#### فرهنگ

- فرهنگ بیان اندیشه‌ها، تهران، انتشارات نشر فرهنگ، ۱۳۶۶.

#### ترجمه‌های ادبی

- صدای انسانی، از ژان کوکتو، تهران، ۱۳۴۸
- یکی بود یکی نبود، از فرانسیس دوکرواسه، تهران، انجمن دوستداران کتاب، ۱۳۴۸
- گل‌های حافط، از هانری گئی، با نقاشیهای لیلی تقی‌پور.
- ترجمه‌های کوتاه دیگری هم دارد که در فهرست کتابهای چاپی تألیف خانبابا مشار به نامهای «آرلین»، «آترمزود»، «تستین»، «ستارگان»، «گردش» آمده است.

#### ترجمه سفرنامه‌ها

- مسافرت به ایران از الکسیس سولتی کف، تهران، بنگاه ترجمه نشر کتاب، ۱۳۳۶.
- زیبائیهای ایران از دولیه دولند، همراه متن فرانسوی، تهران، بی‌ت.

#### کتابهای دانشگاهی

- اصول فن کتابداری و تنظیم کتابخانه‌های عمومی و خصوصی تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۳، چاپ دوم ۱۳۳۸
- اصول بایگانی ۱۳۳۳
- اصول آماری و کلیات آمار اقتصادی، ۱۳۳۴ و چاپ دوم ۱۳۴۴.



- چند رباعی خیام، به خط میرعماد ۱۳۳۱.
- عقل سرخ، شیخ شهاب‌الدین سهروردی ۱۳۳۲.
- موش و گربه عید زاکانی با نقاشیهای محمود جوادی پور و ترجمه انگلیسی مسعود فرزاد ۱۳۳۵
- ترجیع بند هاتن، به خط عمادالکتاب با نقاشیهای محمود جوادی پور و ترجمه انگلیسی ادوارد براون ۱۳۳۹
- سرگذشت ابن سینا به قلم خود او، ترجمه سعید نفیسی.
- مناجات خواجه عبدالله انصاری به خط میرعماد.
- معراج نامه از ابن سینا خط منسوب به امام فخررازی (شماره ۱۴).
- نمونه خطوط خوشنویسان (ورق ورق) که چندین بار چاپ شد.
- چند غزل از دیوان حافظ به خط محمد حسین میرزای کاتب السلطان با ترجمه انگلیسی گرترویدی ۱۳۴۰.
- غزلیات حافظ و کلک خوشنویسان (که ناشرش انتشارات سروش بود) ۱۳۳۵.
- زیباییهای ایران از دولبه دلدن با متن فرانسوی ۱۳۵۵
- قالی ایران از سیجیل ادوارد ترجمه همسرش دکتر مهیندخت بزرگمهر (صبا).
- گلکهای حافظ از هانری گئی.

#### چاپ نشده

- تاریخ عقاید اقتصادی در ایران (تألیف)
- محاکمه ماری دوگن، از بابا روید
- دوره، از سامرست موام
- اوتویی، از توماس مور.



### از میان نامه‌های دکتر محسن صبا

۱۸ فروردین ۱۳۳۲ (از پاریس)

... دو مطلب اساسی اعتبارات لوازم کتابخانه است که باید از شورای [دانشکده] بگذرد و دیگر اعتباری است که قرار بود در وجه آقای صفدری\* باز شود که هنوز به ایشان نرسید. کار خرید کتاب در اینجا به شرط داشتن پول بسیار آسان است. در خصوص میکروفیلم و وسائل لازم آن چند روز متوالی است در کتابخانه مشغول مطالعه هشتم و حقیقه از آنچه در این خصوص فراهم شده است و در اینجا استفاده می‌کنند تعجب کردم. باری این هم فصلی است که باید بطور تفصیل با هم در تهران صحبت کنیم.

انتشارات انجمن دوستداران کتاب در یونسکو بسیار جلب توجه کرده. آقای دکتر رعدی نماینده ایران در یونسکو عضویت را قبول کردند و یکته دوره از کتابهای انجمن را در یونسکو به نمایش گذاشته‌اند. جنابعالی با لطفی که دارید قطعاً مطابق برنامه‌ای که در حضورتان تنظیم شد به کارهای انجمن رسیدگی می‌فرمائید... به خانم متین (دفتردار اداره دبیرخانه شورای عالی بانک) سپردم که آنچه لازم دارید از گنجینه اطلاق بنده بردارید...

۲۶ فروردین ۱۳۳۲ (از پاریس)

... از اینکه بطور تفصیل راجع به انجمن مرقوم فرموده بودید بسیار خوشوقت شدم که کارها رویراه است و جریان خود را دارد... خواهشمندم بهمین ترتیب که راجع به انجمن ابراز لطف فرموده‌اید این مدتی را که بنده نیستم امور راجع تحت نظر خود بگیریید و دستور انجام آنها را بدهید... خدمت آقای سعید نفیسی خواهشمندم عرض ارادت صمیمی بنده را ابلاغ فرمائید. دیروز در کتابفروشی H. Samueltian بودم از ایشان احوالپرسی می‌کردم... خواهشمندم ده جلد از Bibliographie بنده در سه یا چهار بسته به آدرس فعلی بنده ارسال فرمائید... ضمناً خواهشمندم چنانچه مبلغی معینی به معنی در حدود دو سست سیصد تومان از وصولیه‌های انجمن را دریافت فرمودید لطفاً به ایشان (همسرش) بدهید...

۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۲ (از بروکسل)

... از قرارداد آثار انجمن در جشن هزاره ابن سینا بسیار خوشوقت شدم. نمی‌دانم کتابفروشی ابن سینا از فروش کتابها راضی است یا خیر؟... از آقای [جواد] کمالیان بنده خواسته بودم که نسخه‌های مناجات خواجه عبدالله انصاری را که در کتابخانه سلطنتی موجود می‌باشد عکسبرداری فرمایند. نامه‌ای هم به ایشان نوشته‌ام که بلا جواب مانده. اگر اطلاعی کسب فرمائید و به بنده خبر دهید بسیار ممنون می‌شوم بیستم چه اقدامی فرموده‌اند.

۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۲ (از لاهه)

... از اقدامات حضرت‌تعالی راجع به انجمن بسیار ممنونم. بنده در اینجا روز به روز بیشتر معتقد می‌شوم که کاری را که داریم انجام می‌دهیم بسیار مفید است و امیدوارم این است که با تفضل الهی و مساعدت دوستان بشود واقعاً خدمتی که در خور ادبیات وسیع ما باشد انجام داده شود...

۲۸ خرداد ۱۳۳۲ (از پاریس)

... انتشار سال نو فرهنگ ایران زمین را به جناب عالی تبریک می‌گویم. امیدوارم نشریه بادوامی شود و انشاءالله یکی از اسناد معتبر فرهنگ ایران زمین خواهد شد...

۱۵ بهمن ۱۳۳۵ (از تهران به پاریس)

... دیشب چهاردهمین برف امسال آمد و باز هم مشغول باریدن است. انشاءالله وقتی هوا بهتر شد و دوره دروس شما در پاریس خاتمه یافت چند جاست که باید حتماً دیدار کنید. یکی کتابخانه شهر Liege در بلژیک است که از نظر ساختمان جدید آن و وسایلی تازه که برای محافظت کتابها (از قبیل درهای آهنی خودکار و غیره) تهیه دیده‌اند قابل مطالعه است. دیگر کتابخانه Berne که به نظر بنده اگر تهران بخواهد کتابخانه ملی داشته باشد شبیه آن و بهمان اندازه در اینجا ساخته شود...

امید بنده به این است که جنابعالی پس از بازگشت به تهران برای پیشرفت کتابخانه‌های ایران اقداماتی مؤثرتر از آنچه تا بحال نموده‌اید بفرمائید. ایجاد کتابخانه‌های مجهز یکی از اهم اقداماتی است که برای پیشرفت پایه و اساس فرهنگ و تمدن جدید در ایران لازم و ضروری است... کتاب بایگانی در این روزها خیلی مورد نیاز بنده است، حالا که به کتابفروشیهای سن میشل و سن ژرمی آشنا شده‌اید ممکن است از همانها سوال بفرمائید شاید داشته باشند و اگر نداشته باشند شاید بتوانند شما را بغیر از کتابفروشی دو نو به محل دیگری راهنمایی کنند...

۲۶ بهمن ۱۳۳۵ (از تهران به پاریس)

... بنده هم بواسطه تهیه درس دانشکده ادبیات مجبور هستم مطالب تازه‌ای یادداشت کنم. امتحانات انتخاب دانشجویی نیز ضمیمه کارها شده و وقت حسابی باقی نمی‌ماند... نامه‌های اخیراً از کمیسیون ملی یونسکو رسید و صورت کتابهای ترجمه شده بفارسی را در ظرف همین دو روز خواسته بودند که تهیه شود و برای درج در فهرست ترجمه‌ها به پاریس ارسال گردد! ملاحظه می‌فرمائید. باری نمی‌دانم در این خصوص با آقای مقربی صحبتی کرده‌اید یا از روی کتابشناسی سال گذشته که لابد خدمتتان هست می‌شود صورتی تهیه کرد. در این خصوص با آقای دکتر رعدی خواهش می‌کنم صحبت کنید، تهیه این قبیل صورتهای کار یک روز یا دو روز نیست و مخصوصاً با این وسایل کار در ایران هیچ نمی‌شود صورتی به تفصیل تهیه کرد...

جنابعالی حالا ملاحظه می‌فرمائید که کوشش بنده درباره کتابخانه و امر مربوط به کتاب و مبارزه‌ای که با اشخاصی که هر خوجی را برای کتابخانه زائد می‌شمرند چه اندازه بوده. الحمدلله تا حدی توفیق حاصل شده است. بایستی پیشرفت خیلی بیش از اینها باشد. اما بنده مدتی در ایران دست تنها بودم و به هر کس می‌گفتم آقا کتابخانه این نیست که ما داریم، خیال می‌کردند می‌خواهم از این راه برای عودای پست بدون دلیل درست کنم. ملاحظه می‌فرمائید که در کار کتاب و کتابخانه چه اشخاصی کار می‌کنند و چه کار می‌کنند! بنده برای اینکه در ایران نگوئید پول مفت می‌گیرد! کتابخانه که کار نشد! مجبور بوده‌ام همیشه مانند دیگر آقایان استادان دانشگاه کار کنم، درس علیحده داشته باشم و این کار کتابخانه‌ها را هم اضافه انجام دهم. دلیلش این است که هنوز در این شهر تهران یک میلیون و پانصد هزار نفر جمعیتی که تقریباً ثلث جمعیت پاریس می‌شود یکصدم پاریس مردمش توجه به کتاب و کتابخانه ندارند. کوشش عظیمی در پیش داریم. بایستی این کارها را بدون آنکه به حرف این و آن نگوئیم داد انجام داد...

۱۶ اسفند ۱۳۳۵ (از تهران به پاریس)

نمی‌دانم دربارهٔ «اندکس ترانسلاسیونم» چه کردید؟ آیا امکان دارد از روی فهرست خودتان چیزی برای یونسکو تهیه بفرمائید یا خیر؟ بنده با پیدا کردن این درس بایگانی در دانشکدهٔ ادبیات و اجبار تهیهٔ مواد آن کارم خیلی زیاد شده و می‌دانید که باید درس آمار دورهٔ دکتری را هم فراهم کنم...

فروردین ۱۳۳۶ (از تهران به پاریس)

... بهترست با یونسکو صحبت بفرمائید و فراری بگذارید که به سویس و بلژیک و شاید تا کشورهای اسکانندیناوی و انگلستان سفری بکنید. چون حالا که فرمول کتابخانه‌های اروپا به دست جنابعالی آمده خوب و به سرعت می‌توانید از کتابخانه‌های دیگر استفاده و سازمان آنها را به تندی ببینید. کتاب موش و گربه از چاپ خارج شده است. یک نسخه با پست زمینی برای جنابعالی فرستاده خواهد شد.

۱۸ فروردین ۱۳۳۶ (از تهران به پاریس)

... در برنامهٔ مسافرت‌های خود که شرح داده بودید ذکر می‌کنم از هلند تموده بودید. به نظر بنده دیدن این مملکت که می‌دانید در خصوص چاپ تاریخ بسیار درخشانی دارد لازم است و همانطور که می‌دانید بسیاری از کتب فارسی در آنجا به چاپ رسیده. کتابخانه‌های هلند نیز بسیار مشهور است و به نظر من خیلی مناسب است که از آن کشور دیدن بشود...

۲۶ تیر ۱۳۳۶ (از تهران به پاریس)

۱- با آقای دکتر یارشاطر دربارهٔ کتابشناسی ایران گفتگو کردم. نظر بنده این است که کتابشناسی ایران بقطع سری اول انتشارات آنها باشد. این موضوع را آقای دکتر قبول کردند... همچنین قرار شد نمونه‌ها را برای شما بفرستند که فرصت تهیهٔ فهرست‌های ذیل کتابشناسی را داشته باشید.  
۲- مقالات جنابعالی را که بصورت نامه به مجلهٔ سخن فرستاده بودید خواندم. البته بسیار مفید است و چنانچه ازین قبیل یادداشتها باز در دورهٔ مسافرت خود تهیه بفرمائید برای کسانی که مایل به داشتن اوضاع کتابخانه‌های اروپا هستند قابل استفاده می‌باشد.  
دربارهٔ فهرست فهرست‌های کتب خطی نمی‌دانم متن آن به چه زبانی تهیه شده است ولی حالا که در اروپا تشریف دارید اگر قرار چاپ آن را همانجا بگذارید بسیار کم زحمت‌تر خواهد شد...

۶ شهریور ۱۳۳۹ (از تهران به لندن)

... ازاینکه موفق به دیدار کتابخانه‌های فنلاند و سوئد و دیگر کشورهای شمالی اروپا شده‌اید خوشوقت شدم. در خصوص کار شما در دانشکدهٔ متأسفانه این هیچ نمی‌شود با آقای دکتر عمید صحبت کرد. دلیل آن هم واضح است انتخابات تهران و جریان آن تمام وقت ایشان را گرفته. انشاءالله بموقع خود گفتگو خواهم کرد. کار دانشسرای عالی شما بسیار مایهٔ خوشوقتی بنده شد. امیدوارم کاملاً موفق شوید.

۶ مهر ۱۳۴۱ (از واشنگتن به تهران)

چهار روز قبل از حرکت از تهران بنده به قصد خدا حافظی به کتابخانهٔ ملی تلفن کردم ولی جنابعالی تشریف نداشتند. سپس از آقای انوار استدعا کردم مشخصات کتابهایی را که از آنها عکسبرداری شد

برای بنده بفرستند... از پیشرفت کارهای کتابخانه ملی بسیار خوشحال شدم و یقین دارم با بودن جنابعالی در آنجا کتابخانه با سرعت لازم ترقی خواهد کرد.

در تهران مکرر د رمکرر بنده گوشزد کرده بودم که کتابخانه کنگره روش اعشاری را اعمال نمی‌کند. ولی آنهایی که به اینجا مسافرت کرده بودند و بقول خودشان در کتابخانه هم کار کرده بودند در مغز چند نفر (زعمای قوم!) این مطلب غلط را فرو کرده‌اند که بهیچ صورت هم نمی‌توان از ذهن آنها خارج کرد.

... درباره کتابخانه ملی بدون تردید همان روش کتابخانه دانشکده حقوق را اتخاذ بفرمائید. منتهی البته باید قسمتهای مختلف مانند قسمت نقشه، قسمت تصاویر، قسمت مسکوکات، قسمت مخطوطات، قسمت ایرانشناسی و هر قسمتی که مفید و لازم تشخیص داده شد ایجاد کرد.

مطلبی را که می‌خواستم پیشنهاد کنم موضوع ایجاد برگه چاپی برای کتابخانه ملی است. اگر این کار در کتابخانه ملی عملی شود کتابخانه ملی می‌تواند مقدار بیشتری برگه برای هر کتاب چاپ کند و آنها را برای کتابخانه‌های دیگر ایران و یا اشخاص ذیعلاقه بفرستد. شاید بشود در این زمینه با کتابفروشیها صحبت کرد و آنها را در این زمینه شرکت داد. یا آیا وزارت فرهنگ حاضر است خرج بسیار ناچیز این کار را قبول کند و در بودجه کتابخانه ملی بگنجاند. اگر چنین اقدامی بشود اولاً تمام کتابخانه‌ها برگه‌های لازم را به سرعت دارا خواهند شد و دیگر اینکه عوض کردن آنها اشکالی ندارد و به سرعت می‌توان کارتهای خراب شده و چرک شده را عوض کرد. ممکن است سازمان کتابشناسی ایران یا مجله راهنمای کتاب این اقدام را بکند. شاید بتوان نظر کارخانه بریلانکوه را در ساختن برگه‌های یکم اندازه برای کتابخانه‌های مهم ایران جلب کرد. این مسئله به نظر بنده چون در شهرستانها ابتدای کار کتابداری است فوق‌العاده اهمیت دارد و کومک بسیار مؤثری به آنها خواهد داد... نمی‌دانم آقای مینوی در تهران تشریف دارند یا مسافرت هستند. سلام بنده را اگر تهران هستند به ایشان ابلاغ فرمائید. همچنین دیگر دوستانی که واقف از دوری آنها شخص محرومیت خاصی احساس می‌کنند...

## نسرین ملک تجدّد

مرحومه خاتم نسرین ملک تجدّد در سال ۱۳۰۸ هـ. ش. در تهران متولد شد. در سن بیست سالگی به استخدام کتابخانه دانشکده پزشکی دانشگاه تهران درآمد و سپس در اولین دوره فوق‌لیسانس کتابداری که دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۵ در دانشکده علوم تربیتی تأسیس کرد شرکت کرد و در سال ۱۳۴۸ به ریاست همان کتابخانه برگزیده شد و همچنین به تدریس در دوره لیسانس و فوق دیپلم کتابداری در مدرسه عالی ایران زمین و هم چنین دوره‌های کوتاه مدت کتابداری دانشگاه تهران مشغول بود تا اینکه در سال ۱۳۵۸ بازنشسته شد.

پس از آن در سال ۱۳۶۴ با آغاز کار دانشکده پزشکی دانشگاه آزاد اسلامی ریاست کتابخانه واحد پزشکی تهران آن دانشگاه برگزیده شد و تا پایان سال ۱۳۶۹ در آنجا خدمت کرد. او در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۱ به رحمت ایزدی پیوست و کتابداری نوپای ایران یکی از برجسته‌ترین همکاران را از دست داد. روانش شاد باشد.

فرشته انوار

## ابوالقاسم حالت (۱۲۹۸-۱۳۷۱)

در تهران زاده شد و در تهران درگذشت. از سال ۱۳۱۴ به شاعری پرداخت و اشعارش نخست در روزنامه فکاهی توفیق به چاپ رسید (۱۳۱۷). همکاری او با این روزنامه تا تعطیل آن ادامه داشت. پس از شهریور ۱۳۲۰ شعرها و نوشته‌های طنزش در روزنامه‌های آیین اسلام، ایران ماه کیهان، اطلاعات هفتگی، سپید و سیاه به چاپ رسیده است.

خدمت اداری حالت در شرکت نفت ایران و انگلیس و سپس شرکت ملی نفت گذشت. ده سال در آبادان بود و روزنامه‌های «خبرهای روزه» و «اخبار هفته» که از نشریات آن شرکت بود با همکاری قلمی او نشر می‌شد. بعدها در تهران مدیر مجله «صنعت نفت» شرکت ملی نفت و چندی رئیس اداره مطبوعاتی آنجا بود تا اینکه در سال ۱۳۵۲ بازنشسته شد.

کتابهایی که از او چاپ شده است:

- دیوان حالت. ناشر ابن سینا.

- پروانه و شبین (شامل قصاید اخلاقی و عرفانی). ناشر کتابفروشی زوار.

- کلیات سعدی (با ترجمه اشعار عربی آن به فارسی). ناشر مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.

- تذکره شاهان شاعر. ناشر مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.

### طنز و فکاهی

- گلزار خنده. ناشر کانون کتاب

- فکاهیات حالت (دو جلد). ناشر شرکت سهامی چاپ سپهر

- دیوان ابوالعینک. ناشر تالار کتاب.

- دیوان شوخ. ناشر تالار کتاب.

- دیوان خروس لاری. ناشر تالار کتاب.

- بحر طویل‌های هدهد میرزا. ناشر تالار کتاب.

- عیانوار. ناشر بنگاه مطبوعاتی افشاری.

- رقص کوسه (بیست داستان کوتاه). ناشر بنگاه صغی علیشاه.

- مقالات طنزآمیز (هشت جلد با نامهای: از عصر شتر تا عصر موتور - از بیمارستان تا بیمارستان -

زباله‌ها و نخاله‌ها - پاپوسی و چاپلوسی - صدای پای عزرائیل - یا مفت یا مفت - دوره، دوره خرواری

است - آتش کشکک خانه بخوری پاته نخوری پاته). ناشر مؤسسه انتشاراتی گوتنبرگ.

### ترجمه از عربی

- فروغ بیش یا سخنان محمد (ص). ناشر مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.

- شکوفه‌های خرد یا سخنان علی (ع) ناشر مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.

- راه رستگاری یا سخنان حسین (ع). ناشر مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.

- کلمات قصار علی بن ابی طالب علیه السلام. ناشر کتابفروشی بهجت.

- کلمات قصار حسین بن علی علیه السلام. ناشر کتابفروشی بهجت.

- تاریخ کامل ابن اثیر (ده جلد). ناشر مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.

ترجمه از انگلیسی

- تاریخ فتوحات مغول. از ج.ج. ساندروز. ناشر مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- تاریخ تجارت از اریک سیمونز ناشر مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ناپلئون در تبعید. خاطرات ژنرال برتران. تنظیم بل فلوریو دولانگی. ناشر مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

- زندگی من. از مارک تواین. ناشر شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- زندگی بر روی می می سی پی از مارک تواین. ناشر شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- پشروان موشک سازی از بریل ویلیامز. ناشر کتابفروشی هخامنش
- بهار زندگی از گلادیس هاستی کارول. ناشر مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.
- جادوگر شهر زمره. مؤسسه ال. فرانک باوم. ناشر مؤسسه نشر اندیشه.
- بازگشت به شهر زمره. نوشته ال. فرانک باوم. ناشر مؤسسه نشر اندیشه.

در رثای ابوالقاسم حالت

آن نادره گوی نکتہ دان رفت  
گوئی که ز جسم شهر جان رفت  
او نیز بموسم خزان رفت  
چون شد که پرید وز آشیان رفت  
روحش به بهشت جاودان رفت  
«حالت افسوس کاز جهان رفت».

۱۴۱۳

جلال یقانی نالینی  
(نالین)

صد حیف که حالت از جهان رفت  
رفت آنکه ز بعد رفتن او  
چون گل که رود به فصل پاییز  
آن بلبل خوش نوابه ناگاه  
بازی چو از اینجهان فانی  
گفت از پی رحلتش بقائی

دیدم از آینه حالت رفته است  
لیلی شعر دری مسجون شده  
از شراب غم دلم لبریز گشت  
طفل اشکم چهره گلگون کرده است  
یوسف شعر طرب مستانه بود  
شعله داغش بهارستان گرفت  
شاهد ذوقم سخن گم کرده است  
چون سحر آینه را کردم نگاه  
دیدم از آینه حالت رفته است  
چشم «صائم» چشمه سار آرزوست

عاشق دیرینه حالت رفته است  
چشمه چشم سخن جیمون شده  
بازاین ساغر شرارانگیز گشت  
همچو خود مارا جگر خون کرده است  
بیرکنسان ادب افسانه بود  
رفت و آب از چهره بستان گرفت  
چلچراغ انجمن گم کرده است  
بر کشید از سینه طفل اشک آه  
عاشق دیرینه «حالت» رفته است  
در طراوت آبشار آرزوست  
صائم کاشانی

(کاشان)

چو تیر رها گشته از شصت رفت  
از این خاکدان عاقبت رست رفت  
به خود گشت از ایندار بایست رفت  
ز هجرت به شمس، ز جا جست رفت

ابوالقاسم حالت از دست رفت  
نگنجید روحش در این دار ننگ  
چو آمد سبزش به هفتاد و چار  
پس از سیزده قرن و هفتاد و چار

از اینندار رخت سفر بست رفت  
به بالا از این وادی بست رفت  
نهادو دل جمله را خست رفت  
چو (حالت) ز حبت علی مست رفت  
دکتر عبدالحمین جلابان (جلالی)  
(یزد)

سوم روز ماه آبان دیده بست  
مهین شاعری در مقام بلند  
سر دوستانرا به زانوی غم  
خوشا حالت آنکه باشور و شوق

### رنای محیط طباطبائی

در افتاد به ارکان علم و فضل شکست  
برای اونتوان گشت جانشینی هست  
به راه علم و ادب لحظه‌ای زیبا نشست  
اگرچه خویشتن از رنج و ناملایم رست  
روان او به محمد سستی او پیوست  
«محیط از چه شد آن گوهر گران از دست»  
۱۳۱۴

جلال بقائی نائینی  
(نائین)

دریغ و درد که مردی بزرگتر رفت ز دست  
برفت آنکه در آینده هم بسدها سال  
محققی که به دوران زندگانی خویش  
دچار ماتم و غم کرد اهل دانش را  
اجل رسید محیط طباطبائی را  
بقائی از پی تاریخ رحلتش گفتا:



محمد محیط طباطبائی

سید ابراهیم فناء توخیدی

۱۳۱۵ شمسی

## دکتر عباس سعیدی رضوانی (مشهد ۱۳۰۶ - مشهد ۱۳۷۱)

تحصیلات دانشگاهی او در رشته جغرافیای دانشگاه تهران بود. فوق‌لیسانس از دانشگاه ویسکانسین آمریکا و دکتری از دانشگاه سوربن گرفت. سپس به دبیری در مشهد انتخاب شد و پس از چندی به دانشگاه انتقال یافت و عضو هیأت علمی بود. چندی رئیس کتابخانه آستان قدس شد و سپس مدیر عامل مؤسسه چاپ و انتشارات آن آستان.

از تألیفات او سرخس دیروز و امروز - جغرافیای زاپون - بینش اسلامی و پدیده‌های جغرافیایی است.

### فریدون اردلان

بتازگی آگاه شدیم دوست فرهنگمند و نقاش و هنرشناسمان، فریدون اردلان چندی پیش در پاریس درگذشته است. اردلان دوستی خوش برخورد، مبادی آداب و درکار اداری صاحب تجربه بود. سالهای دراز شاید نزدیک بیست سال متصدی امور دبیرخانه کمیسیون ملی یونسکو در ایران بود. اردلان از زمانی که علی اصغر حکمت رئیس کمیسیون و دکتر ذبیح‌الله صفا دبیر کل بود در آنجا کار می‌کرد و چون توانایی و دلبستگی خود را به امور آنجا نمود به دبیر کلی رسید و گرداننده واقعی آن دستگاه بود. من چون سالهای دراز در انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی - مرکز گروه کتابشناسی ایران - کمیته بایگانی ملی ایران - کمیته مواد خواندنی برای نوسوآدان که هر یک به نوعی وابسته به کمیسیون ملی یونسکو بود با اردلان همسخنی داشتم و با روحیات او خوب آشنا شده‌ام به همین مناسبت با بیان تأثر از درگذشتش یاد آور می‌شوم که وجود معتمنی در پیشبرد مقاصد فرهنگی بود. خدایش بامر زاد.

### والتر هینتز

WALTHER HINZ, April 1992

استاد مشهور آلمانی در دانشگاه توینگن در رشته ایرانشناسی که عضو انجمن باستانشناسی آلمان (برلن)، انجمن شرقشناسی آلمانی، / مجمع نشر مجموعه کتبه‌های ایرانی (لندن) و فرهنگستان علوم اطریش (وین) و دارای دکتری افتخاری از دانشگاه تهران بود درگذشت. برگه‌ای که به مناسبت درگذشت او نشر شده به دستمان رسیده است عیناً چاپ می‌شود. عکس و شرح حال و فهرست عمده تألیفات او در شماره‌های دیگر چاپ می‌شود.

همینقدر گفته شود آخرین کتاب او که از مهمترین کارها و حاصل سالها کوشش و دقت نظر اوست فرهنگ ایلامی است که در دو جلد نزدیک به دو هزار صفحه که در سال ۱۹۸۷ چاپ شده و این است مشخصات آن برای علاقه‌مندان:





Gott ist Geist,  
und die ihn anbeten,  
die müssen ihn im Geist  
und in der Wahrheit anbeten.  
Joh. 4, Vers 24

Aus der Zeit in die Ewigkeit ging am Palmsonntag, den 12. April 1992

## o. em. Prof. Dr. Dr. hc Walther Hinz

geb. am 19. November 1906 in Stuttgart

Mitglied des Deutschen Archäologischen Instituts Berlin  
der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft  
des Corpus Inscriptionum Iranicarum London  
der Österreichischen Akademie Der Wissenschaften Wien

Berthe Hinz, geb. Beyer, Göttingen

Peter Hinz und Frau Ruth, geb. Neumaier,  
mit Thomas, Göttingen

Ekkehard Hinz und Frau Susanne, geb. Schnetter,  
mit Peter und Wolfgang, Swakopmund – Namibia

Dr. Herrad-Catharina Hinz, Göttingen

Hans und Friederike Rickenbach-Hinz  
mit Manuel, Stephany und Myrta, Zürich

Ulrich und Rosemarie Hinz, Ludwigshafen (Bodensee)

Inge Wilde, Göttingen

Ruth Hirschmann, Göttingen

3400 Göttingen, Calsowstraße 69



### هینز لوشای

HEINZ LUSCHEY 1910-1992

از باستانشناسان آلمانی بود که به مباحث و مسائل رشته باستانشناسی ترکیه و ایران علاقه‌مندی داشت و مؤسس مؤسسه باستانشناسی آلمان در ایران بود (۱۹۶۰) و تحقیقات و مطالعاتی که درباره دوره باستانی ایران انجام داد ارزشمند است.

### کلود کاهن

CLAUDE CAHEN (Dec. 1991)

استاد معروف فرانسوی در تاریخ مسالک اسلامی مخصوصاً عثمانی و ایران و آسیای مرکزی و مؤلف کتابهای متعدد و مدیر مجله *Journal of The Economic and Social History of The Orient*

### شارل پلا

Charles Pellat

شارل پلا اسلام‌شناس نامور فرانسوی روز ۲۸ اکتبر ۱۹۹۲ درگذشت. درگذشت او را از برگه‌ای که از سوی دفتر دائرةالمعارف اسلامی چاپ لندن (هلند) منتشر شد آنگاه شادوایم. درین برگه گفته شده است که او از سال ۱۹۵۶ تا آخرین روزهای زندگی از همکاران دلسوز و پرکار دائرةالمعارف بوده است و درین سالها بیش از دویست و پنجاه مقاله دائرةالمعارف یادگاری از کار او، پژوهش او، آگاهی زرف او، سنجش دقیق او در مباحث زبانی و ادبی و تمدن عرب و اسلام است.

## درگذشتگان دیگر

□ دکتر ربیع بدیعی (۱۳۰۰-۲۷ دی ۱۳۷۱) - پس از دریافت لیسانس تاریخ و جغرافیا از دانشگاه تهران به فرانسه رفت و در رشته جغرافیا درجه دکتری گرفت. پس از بازگشت به تدریس پرداخت و مدتها مدیریت گروه جغرافیا را برعهده داشت. از تالیفات او جغرافیای مقصل ایران چاپ شده است.

□ دکتر زبیده صدیقی (پاکستانی) استاد دانشگاه در مولتان سوم ژانویه ۱۹۹۲. از او نوشته‌هایی در سالهای پیش مجله چاپ شده است. خدمت ارزشمند او چاپ دیوان سیف اسفرتنگی است.

□ منوچهر شیانی (۱۳۰۳- آذر ۱۳۶۸) شاعر و نقاش در شصت و هشت سالگی درگذشت. شاعر و نقاش و مترجم بود. در شعر پیروی از نیما یوشیج می‌کرد. تحصیلات دانشگاهیش در دانشکده هنرهای زیبای تهران انجام شد و سپس به ایتالیا رفت و پس از آن در پاریس درجه دکتری گرفت. پس از بازگشت در دانشکده هنرهای دراماتیک به تدریس پرداخت.

|| علی خادم. عکاس نامور پنجاه سال اخیر. پدرش هم از عکاسان بنام زمان خود بود.

□ دکتر محمدحسین اسکندری. استاد رشته ادبیات که چندی در دانشگاه شیراز تدریس می‌کرد.

□ اکبر زوار مدیر کتابفروشی زوار در تهران که ناشر کتابهای خوب بود و شاید تعداد کتابهایی که منتشر کرد به یکصد و پنجاه برسد. در سن هفتاد سالگی درگذشت.

□ احمد بهمنش از تحصیل کردگان دارالفنون بود و جزو محصلین اعزامی به اروپا و فرانسه به تحصیل تاریخ پرداخت. پس از بازگشت چندی در دبیرستانها درس می‌گفت تا اینکه به دانشگاه منتقل شد و در دانشکده ادبیات بیشتر تدریس تاریخ یونان و روم را برعهده داشت. بهمنش چند کتاب در زمینه تدریس و مطالعات خود به چاپ رسانیده است:

□ دکتر حسن افشار استاد دانشکده حقوق که مدتی هم رئیس آن دانشکده بود. زمستان ۱۳۷۰.

□ زین‌العابدین فروزش مدیر روزنامه نجات ایران. اسفند ۱۳۷۱.

□ محسن جاویدان. مترجم تاریخ اختراعات، «تاریخ پزشکی ایران» (تألیف الگود) و چند کتاب در زمینه‌های علمی و پزشکی در مهر ۱۳۷۱ درگذشت. او مدتی با مجله شکار و طبیعت و سپس با مجله سخن علمی هم‌مقلمی می‌کرد.

□ اصغر یتگر (تبریز ۱۲۹۲- تهران ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۱) - نقاش مشهور که ابتدا شاگرد

میر مصور ارژنگی و سپس شاگرد اسماعیل آشتیانی و علی محمد حیدریان بود.

لا نورالله ایران پرست مؤسس و مدیر کتابفروشی دانش و صاحب امتیاز و ناشر مجله دانش (سه سال منتشر شد) فرزند مرحوم محمدعلی داعی الاسلام در ۱۲۸۹ در اصفهان متولد شد. سالهای نوجوانی را در هند گذراند و تحصیل کرد. سپس به ایران آمد و کتابفروشی دانش را در خیابان سعدی ایجاد کرد.



نورالله ایران پرست

**نوشی هیکو ایزوتسو**  
(هفت ژانویه ۱۹۹۳)

محقق مشهور ژاپنی در فلسفه و کلام اسلامی که در دانشگاههای ژاپون، کانادا و لندن تدریس کرد. چند سال هم دکتر سید حسین نصر زمانی که ریاست انجمن فلسفه را بر عهده داشت ازو دعوت می کرد که چند ماهی در ایران به ایراد سخنرانی و تدریس بپردازد. با دکتر مهدی محقق هم همکاری داشت و چند کتاب فلسفی با هم نشر کرده اند. مدتی که ایزوتسو در تهران اقامت می کرد برای محققان رشته های فلسفه و اسلام شناسی معتزم بود و پای صحبت و مذاکره علمی او محفلی فراهم می شد.

عمده تالیفات او عبارت است از: خدا و انسان و قرآن (ترجمه فارسی احمد آرام)، مطالعات اسلامی (نخستین کتاب او به زبان ژاپنی)، ترجمه قرآن، فلسفه زن، مفهوم و حقیقت وجود، شرح غررالفرائد (شرح منظومه)، قیسات میرداماد، معالم الاصول، عمق فرهنگ اسلامی، تولد اسلام (ترجمه فارسی فریدون بدره ای).

امیدواریم آقای دکتر هاشم رجب زاده فهرست کامل تالیفات این دانشمند نامور را برای درج

بفرستد.

## فهرست سخنرانیهای محیط طباطبائی

از رادیو ایران (شهریور ۱۳۳۸ - مرداد ۱۳۵۷)

ردیف / شماره نوار / موضوع سخنرانی	ردیف / شماره نوار / موضوع سخنرانی
۳۴ / ۲۸۵۳: حکمت روزه	۱ / ۲۳۷۴: از خیام تا خازنی
۳۵ / ۲۸۳۶: شعر و شاعری	۲ / ۲۳۵۸: سهم ایران در تمدن اسلامی (۱)
۳۶ / ۳۲۰۹: اعیاد سال	۳ / ۲۴۳۹: سهم ایران در تمدن اسلامی (۲)
۳۷ / ۲۵۹۶: ناچگذاری نادرشاه	۴ / ۳۲۹۵: خلیج فارس
۳۸ / ۲۶۸۴: مشکلات تعطیلات تابستانی مدارس	۵ / ۴۰۴۰: جوانمردی در ایران
۳۹ / ۲۵۹۵۰: خاطرات ۱۴ مرداد	۶ / ۱۱۰۲: رود کارون
۴۰ / ۲۵۵۲: یکتا تذکر تاریخی	۷ / ۱۱۱۵: اصلاح فرهنگ
۴۱ / ۲۳۷۰: زندگانی غیاث‌الدین جمشید کاشانی	۸ / ۱۱۳۹: زلزله در ایران
۴۲ / ۲۸۰۸: نوروز باستانی	۹ / ۱۹۷۰: نامه‌های حضرت رسول اکرم (ص)
۴۳ / ۳۵۵۲: سهم ایرانیان در تمدن اسلام	۱۰ / ۱۹۶۲: بحث درباره زبان ما
۴۴ / ۱۲۰: برج طغرل و درویشی است	۱۱ / ۱۹۸۱: نوروز و نوروزنامه
۴۵ / ۳۲۱۵: حکیم عمر خیام	۱۲ / ۲۰۰۷: روابط پارسیان ایران و هند
۴۶ / ۳۹۴۸: خیام شاعر	۱۳ / ۲۹۴۱: نهضت مشروطه
۴۷ / ۳۱۷۹: مرداد ماه مشروطیت	۱۴ / ۲۲۶۹: تجدید ادبی در ایران
۴۸ / ۴۱۴۰: متون فارسی	۱۵ / ۲۹۱۹: محمد زکریای رازی پزشک و فیلسوف ایران
۴۹ / ۳۸۸۹: شعر و زبان فارسی	۱۶ / ۲۴۹۷: نوروز حقیقی
۵۰ / ۳۱۸۷: اهمیت زبان و ادبیات در ایران	۱۷ / ۲۰۸۹: خوزستان
۵۱ / ۲۹۹۳: شب یلدا یا میلاد مسیح	۱۸ / ۲۵۶۸: روابط فرهنگی ایران و افغانستان
۵۲ / ۴۲۰۷: یکی از پشاهانگان تجدید در ایران	۱۹ / ۲۹۳۹: پشاهانگان نهضت مشروطه
۵۳ / ۳۳۷۵: محمد زکریای رازی پشاهانگ تجربه و تحقیق در فرهنگ اسلام	۲۰ / ۲۸۰۳: نقش مطبوعات در جامعه
۵۴ / ۲۵۹۱: نحوه تعویب سال	۲۱ / ۲۳۴۶: مرداد و امرداد
۵۵ / ۳۲۱۳: کارهای علمی محمد زکریای رازی	۲۲ / ۲۹۲۴: نظری به ادبیات فارسی
۵۶ / ۲۷۴۲۹: مرثیه‌سرایی از نوع سخن فارسی (۱)	۲۳ / ۲۷۶۶: غار هجرات
۵۷ / ۲۴۶۶۶: مرثیه‌سرایی از نوع سخن فارسی (۲)	۲۴ / ۱۶۵۲۵: روابط ایران و عرب (۱)
۵۸ / ۲۹۲۶۶: اشکالات زبان فارسی	۲۵ / ۱۶۳۷۱: روابط ایران و عرب (۲)
۵۹ / ۲۹۴۱: ترانه‌گویی در زبان فارسی	۲۶ / ۱۶۲۴۴: میراث مشترک ایران و عرب (۱)
۶۰ / ۳۰۶۵: سرگذشت مسجد الاقصی	۲۷ / ۲۱۵۲۳: میراث مشترک ایران و عرب (۲)
۶۱ / ۴۲۳۱: صفی‌الدین ارموی هنرمند آذربایجان	۲۸ / ۱۵۵۳۹: میراث مشترک ایران و عرب (۳)
۶۲ / ۳۹۸۴: رشیدالدین فضل‌الله	۲۹ / ۱۳۳۴۴: تجدید ادبی ایران
۶۳ / ۳۰۲۵: تاریخ مسیحی میلادی	۳۰ / ۱۹۹۹: سیر ترجمه در ایران
۶۴ / ۳۲۲۴: از کیمیا تا شیمی	۳۱ / ۲۸۴۲: از استبداد تا مشروطیت
۶۵ / ۳۶۸۴: هزاره شیخ طوسی	۳۲ / ۲۸۳۲: تجدید تاریخ ایران
۶۶ / ۳۷۲۷: اقبال شاعر و فیلسوف بزرگ	۳۳ / ۲۳۷۵: نظری به خاندان صفوی

- رویف / شماره نوار / موضوع سخنرانی
- ۱۶۷ / ۳۶۵۵: هفتصدمین سال وفات سعدی
- ۱۶۸ / ۲۰۸۵: ششصدمین سال وفات حافظ
- ۱۶۹ / ۱۳۷۲: نظام امور شهری در ایران
- ۱۷۰ / ۳۲۲۱: تحول نهفت مشروطه از عدالتخواهی تا مشروطه خواهی
- ۱۷۱ / ۴۰۴۱: میراث‌های فرهنگی ایران
- ۱۷۲ / ۲۰۳۳: هزارمین سال میلاد ابوالفضل بیهقی
- ۱۷۳ / ۳۸۷۵: آثار ناستانی شهر زواره
- ۱۷۴ / ۳۳۳۴: ایرانیان زنگبار
- ۱۷۵ / ۴۵۳۴: میراث‌های مشترک فرهنگی ایران و هند
- ۱۷۶ / ۵۰۵۳: زبان ایرانی
- ۱۷۷ / ۴۳۷۹: دیوان حافظ
- ۱۷۸ / ۴۷۳۲: نسبت شیخ سعدی به اتابکان فارس
- ۱۷۹ / ۳۸۹۶: اثر نوروز اصفهان در نوروز سلطانی
- ۱۸۰ / ۵۲۷۴: روز سیزدهم فروردین
- ۱۸۱ / ۴۰۷۶: سعدی در سیر و سیاحت
- ۱۸۲ / ۳۹۹۸: محل کت سعدی در شیراز
- ۱۸۳ / ۳۱۹۹: تیرگان جشن ایران باستان
- ۱۸۴ / ۴۴۴۲: روابط دیرینه ایران و یمن
- ۱۸۵ / ۳۹۶۱: فلسفه انقلاب مشروطیت
- ۱۸۶ / ۵۵۸: اصفهان در آینه تاریخ
- ۱۸۷ / ۳۹۱۱: تاریخ در ایران
- ۱۸۸ / ۳۴۶۳۵: بهداشت و تنظیم خانواده
- ۱۸۹ / ۳۹۹۶: کمبوجیه در ایران و مصر
- ۱۹۰ / ۳۹۳۳: روابط تاریخی ایران و یمن
- ۱۹۱ / ۵۰۷۱: موش و گربه
- ۱۹۲ / ۵۷۰۵: تاریخ رصد و رصدخانه‌های ایران
- ۱۹۳ / ۵۸۵۲: کتاب و کتابخانه
- ۱۹۴ / ۲۷۹۷۸: فارابی
- ۱۹۵ / ۱۵۲۳۲: امام جعفر صادق (ع)
- ۱۹۶ / ۳۷۴۶۲: فرهنگستان (۱)
- ۱۹۷ / ۳۳۳۳۵: فرهنگستان (۲)
- ۱۹۸ / ۳۹۱۳۶: تاریخ و تقویم
- ۱۹۹ / ۳۶۹۶۸: رسم الخط فارسی
- ۱۰۰ / ۳۹۷۱۵: اسناد ملی پراکنده است
- ۱۰۱ / ۳۳۸۵۵: خرافات علمی
- ۱۰۲ / ۳۴۱۰۶: سال کبیسه و سال ۳۶۵ روزی
- ۱۰۳ / ۴۱۳۵۰: اتحاد اسلام در گذرگاه تاریخ (۱)
- ۱۰۴ / ۲۱۲۹۸: کتابهای درسی
- ۱۰۵ / ۲۳۷۷۱: اتحاد اسلام در گذرگاه تاریخ (۲)
- ۱۰۶ / ۱۹۷۶۸: اتحاد اسلام در گذرگاه تاریخ (۳)
- ۱۰۷ / ۳۵۸۱۳: مذهبی
- ۱۰۸ / ۷۱۶۵: مذهبی
- ۱۰۹ / ۲۹۶۷۰: مذهبی
- ۱۱۰ / ۳۱۵۳۹: مذهبی
- ۱۱۱ / ۳۰۸۱۱: مذهبی
- ۱۱۲ / ۱۷۹۴۸: مذهبی
- رویف / شماره نوار / موضوع سخنرانی
- ۱۱۳ / ۱۷۲۲۸: مذهبی
- ۱۱۴ / ۲۰۶۸۸: مذهبی
- ۱۱۵ / ۳۶۱۱۵: مذهبی
- ۱۱۶ / ۲۹۲۰۸: مذهبی
- ۱۱۷ / ۳۴۸۵۳: مذهبی
- ۱۱۸ / ۳۳۲۲۳: مذهبی
- ۱۱۹ / ۱۸۸۲: مذهبی
- ۱۲۰ / ۲۸۲۵۵: مذهبی
- ۱۲۱ / ۲۹۴۸۷: خط و زبان
- ۱۲۲ / ۲۳۸۴۷: تاریخ شمسی و قمری (۱)
- ۱۲۳ / ۲۳۵۵۹: سالهای شمسی و قمری
- ۱۲۴ / ۲۴۰۴۶: تاریخ شمسی و قمری (۲)
- ۱۲۵ / ۲۲۲۳۷: هزار و چهارصد سال پیش
- ۱۲۶ / ۲۴۵۴۳: قدمت تاریخ ایران
- ۱۲۷ / ۲۰۳۹۱: نظری به تاریخ قضاوت در ایران (۱)
- ۱۲۸ / ۲۰۶۶۸: نظری به تاریخ قضاوت در ایران (۲)
- ۱۲۹ / ۱۹۹۷۷: نظری به تاریخ قضاوت در ایران (۳)
- ۱۳۰ / ۸۰۲۵: سهم ایرانیان در ترویج اسلام (۱)
- ۱۳۱ / ۸۲۱۶: سهم ایرانیان در زبان و ادبیات عرب (۴)
- ۱۳۲ / ۸۳۳۶: سهم ایرانیان در زبان و ادبیات عرب (۳)
- ۱۳۳ / ۸۵۲۶: سهم ایرانیان در زبان و ادبیات عرب (۲)
- ۱۳۴ / ۸۷۹۳: سهم ایرانیان در سیاست دولت اسلامی (۵)
- ۱۳۵ / ۸۹۴۵: سهم ایرانیان در فرهنگ اسلامی (۶)
- ۱۳۶ / ۲۷۴۳۳: سهم ایرانیان در تمدن اسلامی
- ۱۳۷ / ۲۵۵۲۵: سهم ایرانیان در فلسفه اسلامی
- ۱۳۸ / ۳۰۹۱۰: مذهبی
- ۱۳۹ / ۳۱۳۲۰: مذهب جعفری
- ۱۴۰ / ۳۴۰۴: تولد حضرت علی (ع)
- ۱۴۱ / ۲۱۷۳۳: تاریخ اسلام
- ۱۴۲ / ۱۵۵۷۲: تاریخ اسلام
- ۱۴۳ / ۱۷۹۷۴: اسلام
- ۱۴۴ / ۲۶۶۲۷: سواد داشتن یکن فریضه دینی است
- ۱۴۵ / ۱۷۱۴۴: نوروز
- ۱۴۶ / ۲۹۸۲۹: مختصری از تاریخ ریاضی (۱)
- ۱۴۷ / ۱۴۴۹۷: مختصری از تاریخ ریاضی (۲)
- ۱۴۸ / ۱۲۲۶۵: مسمد زکریا و مرض آبله
- ۱۴۹ / ۳۴۷۰۷: عربستان و خوزستان
- ۱۵۰ / ۳۶۲۰۹: منابع الهام و اقتباس مطبوعات ایران
- ۱۵۱ / ۳۶۱۸۶: تحقیق و نتایج یا پژوهش
- ۱۵۲ / ۲۹۰۷۱: تحقیق درباره خط
- ۱۵۳ / ۱۵۴۷۹: اصیل و دخیل
- ۱۵۴ / ۳۲۳۶۰: ماه و هفته
- ۱۵۵ / ۳۰۷۹۹: ابوریحان بیرونی

- ردیف / شماره نوار / موضوع سخنرانی
- ۱۵۶ / ۱۶۵۱۶: جامع الازهر
- ۱۵۷ / ۳۶۵۶۱: شعر و شعرا
- ۱۵۸ / ۳۶۹۶۲: شاعری کبیاگر از تبریز
- ۱۵۹ / ۲۸۳۶۹: جوهری تبریزی
- ۱۶۰ / ۲۳۱۷۵: همدان قدیمترین پایتخت ایران
- ۱۶۱ / ۲۶۳۵۲: مراحل تحول
- ۱۶۲ / ۳۶۵۳۴: باز هم مشروطه
- ۱۶۳ / ۲۲۲۴۵: اثر مهاجرت در تحول ادبی
- ۱۶۴ / ۳۱۶۲۷: مهستی شاعر
- ۱۶۵ / ۱۹۵۸۶: کشمکش میان پروتستان و کاتولیک
- ۱۶۶ / ۱۷۱۵۵: سهم تبریز در ادبیات فارسی
- ۱۶۷ / ۱۱۳۱۸: ایرانشناسی
- ۱۶۸ / ۲۷۰۹۶: امواز عام و خاص
- ۱۶۹ / ۱۷۲۳۹: امواز قدیم و جدید
- ۱۷۰ / ۳۶۰۱۷: یوسف و زلیخا (۱)
- ۱۷۱ / ۳۶۲۹۸: یوسف و زلیخا (۲)
- ۱۷۲ / ۳۶۱۹۲: یوسف و زلیخا (۳)
- ۱۷۳ / ۱۸۳۱۹: از خاورشناسی تا ایرانشناسی
- ۱۷۴ / ۱۹۵۹۲: نوسازی و نگرانی آثار تاریخی
- ۱۷۵ / ۳۰۸۵۷: خرافات و اوهام
- ۱۷۶ / ۳۲۳۱۲: خرافات تاریخی
- ۱۷۷ / ۱۹۱۸۷: غلط مشهور
- ۱۷۸ / ۲۸۴۰۷: سیاست (۱)
- ۱۷۹ / ۲۱۲۹۰: کتابسوزی
- ۱۸۰ / ۲۳۰۵۹: خط تازه یافته
- ۱۸۱ / ۲۹۹۹۵: شاهولیون و سنگ رشید
- ۱۸۲ / ۳۶۲۸۳: تاریخچه تهران
- ۱۸۳ / ۳۱۱۳۵: جشن سده
- ۱۸۴ / ۲۹۶۹۰: سعدی علمایزاده نه غلامزاده
- ۱۸۵ / ۲۲۹۸۵: اوستاشناسی
- ۱۸۶ / ۳۳۵۳۷: خرافات ادبی
- ۱۸۷ / ۳۱۰۹۲: سیات (۲)
- ۱۸۸ / ۳۰۶۶۰: کانال سوز
- ۱۸۹ / ۳۴۴۵۴: نوروز در ایران و خارج از ایران
- ۱۹۰ / ۳۵۶۶۱: فروردین یا فروردگان
- ۱۹۱ / ۱۸۹۸۲: خاتمه فردوسی
- ۱۹۲ / ۱۵۵۷۷: دارالفنون (۱)
- ۱۹۳ / ۲۹۵۲۴: دارالفنون (۲)
- ۱۹۴ / ۱۶۲۷۵: بردگی روحی
- ۱۹۵ / ۳۲۳۱۶: فارسی نو و کهنه
- ۱۹۶ / ۳۲۷۳۰: حرفی از زبان فارسی
- ۱۹۷ / ۲۴۰۳۲: از اوسطرخس تا کورپرنیک
- ۱۹۸ / ۱۹۱۲۳: آثارالباقیه میردنی
- ۱۹۹ / ۱۱۶۷۲: از تاریخ گذای تا تاریخ شناسی
- ۲۰۰ / ۳۰۷۳۰: آخر شاهنامه
- ۲۰۱ / ۳۱۶۵۹: از مطلق تا محدود
- ۲۰۲ / ۲۴۸۹: پادشاه زنگ در خدمت بابا افضل
- ردیف / شماره نوار / موضوع سخنرانی
- ۲۰۳ / ۲۷۱۸۷: کبیه و تاریخ جلای
- ۲۰۴ / ۳۳۲۸۷: خیامی حکیم و خیامی شاعر (۱)
- ۲۰۵ / ۱۸۱۷۸: از خیامی تا خیام (۲)
- ۲۰۶ / ۲۶۳۵۶: از خیامی تا خیام (۳)
- ۲۰۷ / ۱۵۲۷۸: استیاد و مشروطه
- ۲۰۸ / ۲۸۱۷۴: بیست و نهمین کنگره خاورشناسی
- ۲۰۹ / ۱۴۱۴۷: سهم آذربایجان در فرهنگ ایران (۱)
- ۲۱۰ / ۳۰۷۷۲: سهم آذربایجان در فرهنگ ایران (۲)
- ۲۱۱ / ۳۱۹۲۳: سهم آذربایجان در فرهنگ ایران (۳)
- ۲۱۲ / ۳۴۴۳۱: هزاره ابوریحان
- ۲۱۳ / ۲۲۹۳۲: ابوریحان بیرونی
- ۲۱۴ / ۳۶۴۸۷: ابوریحان و ادبیات
- ۲۱۵ / ۳۱۸۸۱: گاهشناسی یا علم المنقیات
- ۲۱۶ / ۳۷۴۳۶: عبادت روزه
- ۲۱۷ / ۳۴۰۳۳: مذهبی
- ۲۱۸ / ۳۵۸۰۹: ماه رمضان (۲)
- ۲۱۹ / ۲۷۱۰۱: مخارج صوتی زبان
- ۲۲۰ / ۱۳۲۵۶: بابا افضل کاشی (۱)
- ۲۲۱ / ۲۷۳۳۳: بابا افضل کاشی (۲)
- ۲۲۲ / ۳۶۲۸۹: تحقیق و تبیع
- ۲۲۳ / ۲۱۳۳۰: مازندران و یمن
- ۲۲۴ / ۳۷۹۲۳: مولوی پس از هفتصد سال
- ۲۲۵ / ۳۵۴۷۹: فرهنگ
- ۲۲۶ / ۳۹۲۲۹: سعدی و مولوی
- ۲۲۷ / ۱۴۴۸۳: تحول شعر
- ۲۲۸ / ۳۷۹۲۲: احیاء اسلامی
- ۲۲۹ / ۲۹۶۶۶: فرهنگ فارسی
- ۲۳۰ / ۳۹۴۷۴: حاجیان آمدند
- ۲۳۱ / ۳۹۸۰۸: آذری و آذربایجانی
- ۲۳۲ / ۴۰۶۷۵: تشکیک با تسلیم
- ۲۳۳ / ۴۰۶۷۴: قائم مقام وزیر
- ۲۳۴ / ۴۰۸۷۵: قائم مقام شاعر
- ۲۳۵ / ۳۶۳۰۸: دستور زبان فارسی
- ۲۳۶ / ۳۸۱۷۱: سیاق - حساب دیوانی
- ۲۳۷ / ۴۱۳۵۱: شعر قائم مقام
- ۲۳۸ / ۴۱۷۰۴: مقدمه زبج خیام
- ۲۳۹ / ۴۱۷۱۷: نمونه اعلی
- ۲۴۰ / ۴۲۵۷۲: سبویه فارسی (۱)
- ۲۴۱ / ۴۲۹۸۱: سبویه فارسی (۲)
- ۲۴۲ / ۳۰۲۳۷: دگرگوئیها یا تغییرات
- ۲۴۳ / ۴۲۴۱۴: کنگره سبویه
- ۲۴۴ / ۴۲۹۸۰: زبان زنده
- ۲۴۵ / ۳۸۱۸۹: عظیمای نیشابوری
- ۲۴۶ / ۴۲۲۶۲: سیاحت ناصر خسرو

- ردیف / شماره نوار / موضوع سخنرانی
- ۲۴۷ / ۳۸۸۷۶: لجر و فاجار
- ۲۴۸ / ۳۴۹۰۳: گوشاسنامه
- ۲۴۹ / ۳۹۰۳۰: باز هم ناصر خسرو
- ۲۵۰ / ۳۹۱۳۵: مخصوص روز اقبال
- ۲۵۱ / ۳۹۱۶۲: قدیمترین موقوفه ایران
- ۲۵۲ / ۲۳۸۷۴: داستانهای قدیم
- ۲۵۳ / ۳۳۲۶۳: جوانی یکتا پزشک
- ۲۵۴ / ۳۲۳۱۴: مشروطه خواهی
- ۲۵۵ / ۳۱۱۶۲: کم خوانی
- ۲۵۶ / ۳۲۴۶۱: نثر قائم مقام (۱)
- ۲۵۷ / ۳۲۴۶۰: نثر قائم مقام (۲)
- ۲۵۸ / ۳۴۵۶۸: سهم امضهان در فرهنگ جهان (۱)
- ۲۵۹ / ۳۴۷۴۳: ناصر خسرو بین مرو و فاهره
- ۲۶۰ / ۳۴۸۶۰: سهم امضهان در فرهنگ جهان (۲)
- ۲۶۱ / ۳۴۲۷۹: نظام آموزش (۱)
- ۲۶۲ / ۳۴۲۱۷: نظام آموزش (۲)
- ۲۶۳ / ۳۴۹۲۰: سفرنامه ناصر خسرو
- ۲۶۴ / ۳۵۳۸۰: خلاصه البلدان
- ۲۶۵ / ۳۵۵۵۶: ناصر خسرو و جغرافیا
- ۲۶۶ / ۲۶۲۴۷: مبدا تاریخ
- ۲۶۷ / ۳۲۳۷۰: پیش از عبدالرزاق
- ۲۶۸ / ۳۹۸۵۸: فلسطین در پیشگاه زمان
- ۲۶۹ / ۳۴۱۳۸: زبان در دهان ای خردمند؟
- ۲۷۰ / ۳۵۵۶۱: فرهنگ اسلامی
- ۲۷۱ / ۳۹۲۵۸: مردمشناسی
- ۲۷۲ / ۳۴۷۸۵: نهمصدمین سال کبیسه
- ۲۷۳ / ۳۵۷۳۸: سهم فرهنگ اسلامی در فرهنگ جهان
- ۲۷۴ / ۳۶۴۹۱: سختی از فارسی دری
- ۲۷۵ / ۳۱۴۷۱: زمینه فارسی دری
- ۲۷۶ / ۳۸۱۸۱: خرون هرمز
- ۲۷۷ / ۳۲۷۳۱: فارابی طرخسائی (۱)
- ۲۷۸ / ۳۶۴۱۵: فارابی طرخسائی (۲)
- ۲۷۹ / ۲۳۲۶۷: کنگره اسلامی لندن
- ۲۸۰ / ۳۹۴۴۵: هشتصدمین سال وفات نظامی
- ۲۸۱ / ۳۰۸۷۹: نظامی گنجوی
- ۲۸۲ / ۲۲۰۸۹: معلم فانی
- ۲۸۳ / ۳۵۳۷۶: در حاشیه زندگی فارابی
- ۲۸۴ / ۲۲۱۷۲: مبارکباد نوروز
- ۲۸۵ / ۳۱۰۶۱: ایام عید
- ۲۸۶ / ۳۵۱۳۰: اهمیت خلیج فارس
- ۲۸۷ / ۱۴۲۰۷: کارون و خلیج فارس
- ۲۸۸ / ۳۷۱۷۶: مکتب و مدرسه (۱)
- ۲۸۹ / ۳۷۵۳۱: مکتب و مدرسه (۲)
- ۲۹۰ / ۲۷۷۱۱: شعر فارسی
- ۲۹۱ / ۳۷۵۳۰: خلاصه التواریخ
- ۲۹۲ / ۳۳۳۰۲: تعلیم و تربیت جدید و قدیم
- ردیف / شماره نوار / موضوع سخنرانی
- ۲۹۳ / ۳۱۱۹۹: تعلیم و تربیت جدید
- ۲۹۴ / ۳۱۱۲۹: فردوسی طوسی (۱)
- ۲۹۵ / ۳۶۴۱۵: آخوندزاده
- ۲۹۶ / ۳۹۸۸۰: تمدن با فرهنگ چه تفاوتی دارد
- ۲۹۷ / ۳۸۰۳۸: شعر شمس مغربی به زبان آذری
- ۲۹۸ / ۳۵۰۷۵: فردوسی (۲)
- ۲۹۹ / ۳۸۰۷۶: فردوسی (۳)
- ۳۰۰ / ۳۲۱۱۶: از استبداد تا مشروطه
- ۳۰۱ / ۳۴۳۴۳: زبان ما
- ۳۰۲ / ۳۸۵۶۰: فرهنگ و تمدن آسیای مرکزی
- ۳۰۳ / ۳۵۷۷۲: اسناد تاریخی
- ۳۰۴ / ۳۵۰۶۲: سهم تبریز در تحقیقات
- ۳۰۵ / ۲۷۸۲۶: سیر تحقیق در ایران (۱)
- ۳۰۶ / ۱۷۵۰۴: سیر تحقیق در ایران (۲)
- ۳۰۷ / ۳۶۳۸۴: ماه مبارک رمضان
- ۳۰۸ / ۳۶۷۶۳: آثار ملی
- ۳۰۹ / ۳۷۸۴۵: احیای آثار ملی
- ۳۱۰ / ۲۶۵۵۴: تصحیح متون
- ۳۱۱ / ۳۱۴۳۷: نوسازی در تاریخ
- ۳۱۲ / ۲۲۱۱۸: مذهب جعفری
- ۳۱۳ / ۳۷۴۴۱: تخلص حافظ از قرآنخوانی است نه آوازه خوانی
- ۳۱۴ / ۲۳۳۵۲: سهم زن از میراث شوهر
- ۳۱۵ / ۳۷۱۰۹: سفر حج امیر علیشیر
- ۳۱۶ / ۳۵۲۸۷: بیست و سه سال حرکت و برکت
- ۳۱۷ / ۳۰۱۶۰: فارسی و ایران
- ۳۱۸ / ۳۴۹۱۶: حج خاقانی شروانی سفر اول
- ۳۱۹ / ۳۰۴۸۲: حج دوم خاقانی
- ۳۲۰ / ۳۰۱۷۹: باید. شاید. باشد
- ۳۲۱ / ۳۷۳۸۹: قرون ثلاثی در تاریخ مسالک
- ۳۲۲ / ۳۶۴۵۰: تمدن و فرهنگ ایران
- ۳۲۳ / ۳۸۷۱۵: اهمیت خلیج فارس
- ۳۲۴ / ۳۲۱۰۷: فارسی میانه اصطلاح درستی نیست
- ۳۲۵ / ۳۶۹۱۷: ضائب تبریزی
- ۳۲۶ / ۳۵۳۲۵: خلیج فارس در برنامه‌ها
- ۳۲۷ / ۳۰۶۳۴: نو و کهنه
- ۳۲۸ / ۳۲۶۹۸: خیم اصلی و جعلی
- ۳۲۹ / ۳۴۷۹۶: مجامع علمی و ادبی
- ۳۳۰ / ۳۴۱۳۲: عقل بهترین نعمت الهی
- ۳۳۱ / ۳۹۸۹۱: قصه سنجان اثری کهنه نیست
- ۳۳۲ / ۳۴۰۵۵: نوروز
- ۳۳۳ / ۳۱۵۶۱: چاپ و مراحل آن
- ۳۳۴ / ۲۳۳۸۱: ارزشیابی تمدن اسلامی
- ۳۳۵ / ۲۳۶۵۸: ایران و اسلام
- ۳۳۶ / ۲۶۲۰۲: دیقی طوسی مسلمان است
- ۳۳۷ / ۳۵۱۲۴: عقیده فردوسی (۱)
- ۳۳۸ / ۳۰۸۷۲: عقیده فردوسی (۲)



- ردیف / شماره نوار / موضوع سخنرانی  
 ۳۸۵ / ۱۸۲۲۰ / انجمن و روزنامه (۴)  
 ۳۸۶ / ۱۵۲۲۹ / انجمن و روزنامه (۵)  
 ۳۸۷ / ۲۲۵۱۱ / انجمن و روزنامه (۶)  
 ۳۸۸ / ۳۶۷۱۵ / حوزه‌های عام و خاص در زبان فارسی  
 ۳۸۹ / ۲۵۲۲۳ / فیر فردوسی در کنار خانقاه فردوسی  
 ۳۹۰ / ۵۰۸۱۸ / اعتقادات دینی فردوسی  
 ۳۹۱ / ۵۰۸۱۹ / چه باید گفت؟  
 ۳۹۲ / ۴۲۵۰۶ / مضامین ایران  
 ۳۹۳ / ۵۰۸۲۰ / عید مشروطه به حساب قمری و شمس  
 ۳۹۴ / ۲۲۱۶۹ / تاریخ مطبوعات ایران  
 ۳۹۵ / ۵۰۸۱۷ / زبان معیار و نمونه  
 ۳۹۶ / ۵۱۳۳۵ / عرب و عجم و فارسی و نازی  
 ۳۹۷ / ۵۱۳۳۴ / پیوند ایران و هند در عصر ساسانی  
 ۳۹۸ / ۵۱۶۴۵ / تجدید سخن درباره سخن دری  
 ۳۹۹ / ۵۱۳۳۷ / درجات معرفت انسان  
 ۴۰۰ / ۵۰۸۲۱ / تحقیق درباره گوینده یک غزل و گویا تو اقدم نظر ایخه  
 ۴۰۱ / ۵۱۳۳۳ / ابداع زبان و دینی تازه در هند  
 ۴۰۲ / ۵۱۳۳۶ / اقبال لاهوری (۱)  
 ۴۰۳ / ۵۲۵۳۶ / آخر شاهنامه  
 ۴۰۴ / ۵۲۵۳۷ / ایمنصور بن محمد طوسی  
 ۴۰۵ / ۵۲۵۳۸ / خداینامه  
 ۴۰۶ / ۵۲۹۸۲ / مقدمه‌های شاهنامه  
 ۴۰۷ / ۳۰۱۹۲ / فارسی در پناه قرآن  
 ۴۰۸ / ۵۲۱۰۲ / شعر اقبال لاهوری (۲)  
 ۴۰۹ / ۵۲۹۸۷ / عرب یا اسلام (۱)  
 ۴۱۰ / ۵۳۱۹۶ / عرب و مسلمان (۲)  
 ۴۱۱ / ۵۱۶۱۹ / جابلقا و جابلسا  
 ۴۱۲ / ۳۸۰۷۰ / وپس ورامین  
 ۴۱۳ / ۵۲۱۰۱ / آب سار یا ماء الشترمر  
 ۴۱۴ / ۵۳۱۹۵ / کاروانسرای بنای سستی  
 ۴۱۵ / ۳۸۷۱۳ / بازگشت اسلوب هندی به ایران  
 ۴۱۶ / ۵۲۹۸۵ / شعر و زبان  
 ۴۱۷ / ۵۲۱۰۳ / شاه طاهر انجدانی (۱)  
 ۴۱۸ / ۵۲۱۰۴ / شاه طاهر دکنی (۲)  
 ۴۱۹ / ۵۳۱۹۷ / مقدمه سوم شاهنامه  
 ۴۲۰ / ۳۲۶۵۶ / جشن سده و چهارشنبه سوری  
 ۴۲۱ / ۵۳۱۹۳ / مقدمه‌های بر غزل عربی دیوان حافظ  
 ۴۲۲ / ۵۳۱۹۲ / نوسازی در تاریخ  
 ۴۲۳ / ۵۳۱۹۱ / فارسی شیرازی  
 ۴۲۴ / ۵۱۶۲۰ / شاعری روستائی (۱) سرحدی  
 ۴۲۵ / ۵۱۶۲۱ / شاعری روستائی (۲) سرحدی  
 ۴۲۶ / ۲۳۷۴۴ / غریزدگی  
 ۳۲۹ / ۳۸۰۰۹ / عقیده فردوسی (۳)  
 ۳۴۰ / ۳۳۴۱۴ / سهم ایران در تمدن اسلامی  
 ۳۴۱ / ۲۳۱۱۹ / فرهنگ و تمدن اسلامی  
 ۳۴۲ / ۱۵۰۷۵ / بیلل آمل یا طالب شاعر  
 ۳۴۳ / ۴۰۶۶۲ / باز هم فارسی دری  
 ۳۴۴ / ۲۶۱۰۷ / کتاب و فرهنگ  
 ۳۴۵ / ۲۵۴۱۹ / مطبوعات و اقبال آشتیانی  
 ۳۴۶ / ۱۷۱۷۲ / تاریخ شاهنامه  
 ۳۴۷ / ۳۳۷۱۴ / مطبوعات ایران (۱)  
 ۳۴۸ / ۱۷۸۹۲ / مطبوعات ایران (۲)  
 ۳۴۹ / ۱۷۵۲۸ / مطبوعات ایران (۳)  
 ۳۵۰ / ۲۰۰۲۷ / مطبوعات ایران (۴)  
 ردیف / شماره نوار / موضوع سخنرانی  
 ۳۵۱ / ۳۹۰۹۹ / وسعت دامنه تحقیقات  
 ۳۵۲ / ۱۲۳۱۷ / حکمت روزه  
 ۳۵۳ / ۳۶۲۶۱ / رابطه خط و زبان  
 ۳۵۴ / ۵۰۳۲۷۰ / نام دینها  
 ۳۵۵ / ۳۸۸۲۱ / روش تحقیق در زبان فارسی  
 ۳۵۶ / ۲۵۳۳۳ / رفع شبهه درباره آغاز سال و ماه  
 ۳۵۷ / ۳۹۵۵۹ / خط فارسی یا ایرانی  
 ۳۵۸ / ۳۳۵۸۷ / هزاره بعد از سده  
 ۳۵۹ / ۴۷۷۴۲ / کتاب (۱)  
 ۳۶۰ / ۳۷۶۹۳ / کتاب (۲)  
 ۳۶۱ / ۳۳۱۰۳ / میراث علمی مشترک  
 ۳۶۲ / ۳۸۵۹۴ / فارسی در افغانستان  
 ۳۶۳ / ۳۸۰۰ / فراغت کتاب فارسی  
 ۳۶۴ / ۳۸۹۵۱ / ستارگان قدر اول  
 ۳۶۵ / ۳۳۲۷۱ / پارسی زبان  
 ۳۶۶ / ۴۸۹۵۰ / زبان عوام و خواص  
 ۳۶۷ / ۲۶۶۶۱ / تاریخ مطبوعات (۵)  
 ۳۶۸ / ۱۷۹۶۴ / تاریخ مطبوعات (۶)  
 ۳۶۹ / ۳۷۶۹۰ / تاریخ مطبوعات (۷)  
 ۳۷۰ / ۳۶۶۴۴ / جشن سده  
 ۳۷۱ / ۴۹۱۶۰ / سواد سیاسی  
 ۳۷۲ / ۴۹۱۶۰ / شهرهای ایران  
 ۳۷۳ / ۴۲۷۰۳ / هفتاد سال پیش  
 ۳۷۴ / ۳۲۹۶۸ / وقت شناسی  
 ۳۷۵ / ۳۶۶۸۱ / حافظ در میان مسجد و میخانه  
 ۳۷۶ / ۳۸۵۹۳ / زمین و انسان  
 ۳۷۷ / ۲۱۲۲۳ / نثرها یا دست‌های گریخته  
 ۳۷۸ / ۳۳۵۱۱ / انشاء خیر در تاریخ  
 ۳۷۹ / ۴۱۵۳۵ / تاریخ مطبوعات ایران  
 ۳۸۰ / ۳۷۳۳۸ / مخیمه شب بازی  
 ۳۸۱ / ۳۹۴۶۴ / حس و حرکت  
 ۳۸۲ / ۱۸۱۱۸ / مطبوعات عصر مشروطه (۱)  
 ۳۸۳ / ۱۶۶۰ / انجمن و روزنامه (۲)  
 ۳۸۴ / ۱۸۹۳۶ / انجمن و روزنامه (۳)

ردیف / شماره نوار / موضوع سخنرانی	ردیف / شماره نوار / موضوع سخنرانی
۴۴۴ / ۵۳۱۹۱: فارسی شیرازی	۴۲۷ / ۵۲۹۸۶: نظری به شعر فارسی
۴۴۵ / ۳۳۹۸۰: آذری و آذربایجان	۴۲۸ / ۵۳۱۹۴: شعر نو و کهنه
۴۴۶ / ۳۹۳۳۰: دولت مشروطه و روزنامه	۴۲۹ / ۵۴۹۳۱: زبان زنده و پایدار
۴۴۷ / ۲۳۰۹۳: روزنامه و سیاست خارجی	۴۳۰ / ۴۵۶۸۰: شعر جدید
۴۴۸ / ۵۵۸۴۸: نظری به آغاز تاریخ هجری	۴۳۱ / ۵۴۹۳۳: روزنامه و زبان توده مردم
۴۴۹ / ۴۳۷۳۱: (این نوار تکراری است)	۴۳۲ / ۵۴۹۳۰: تأثیر روزنامه در زبان فارسی
۴۵۰ / ۵۵۸۴۹: علمای دین و مشروطه	۴۳۳ / ۵۴۹۳۴: مطبوعات گاهواره یا دوره‌نامه‌ها
۴۵۱ / ۳۹۸۴۵: روزنامه و شعر فارسی	۴۳۴ / ۳۹۸۱۴: مجله نویسی (۲)
۴۵۲ / ۵۵۸۷: شعرای روزنامه نگار	۴۳۵ / ۵۵۸۴۶: فردوسی و سلطان محمود (۱)
۴۵۳ / ۴۶۱۶۴: اول شاهنامه	۴۳۶ / ۵۴۹۳۲: روزنامه مصور و نکاهی
۴۵۴ / ۹۲۹۳: مقام سعدی در جهان ادب	۴۳۷ / ۴۳۷۳۱: زبان و دین
۴۵۵ / ۳۹۲۱۵: زبان سعدی	۴۳۸ / ۵۵۸۴۷: سلطان محمود و شاهنامه (۲)
۴۵۶ / سهم آذربایجان در تمدن و فرهنگ ایران	۴۳۹ / ۵۵۸۴۹: سهم علمای دین در مشروطه
۴۵۷ / دو هنرمند بزرگ آذربایجان	۴۴۰ / ۳۱۲۹۴: روزنامه‌های نکاهی و مصور
۴۵۸ / روزنامه و دولت	۴۴۱ / ۵۲۹۸۵: شعر و زبان
۴۵۹ / سیما عربی است	۴۴۲ / ۵۲۹۸۶: نظری به شعر فارسی
۴۶۰ / در پی حقیقت با تعقین و تبیع	۴۴۳ / ۵۳۱۹۵: کاروانسرا

این صورت چهار صد و شصت سخنرانی است که از شهریور ۱۳۳۸ تا مرداد ۱۳۵۷ در برنامه‌های مرز دانش و هفتگی ایراد شده و آقای منصور نامدار تهیه‌کننده برنامه آنها را جمع‌آوری کرده‌اند.

## آینده

نسخه‌ای از این فهرست را مرحوم محیط طباطبایی چندسال پیش به مدیرمجله سپرد و اینکه چاپ می‌شود تا در دسترس علاقه‌مندان باشد.

## غزل عرفانی

نام منصور است و شهرتم عباسی. زادگاهم دزاشیب و تاریخ تولدم دوم فروردینماه سال ۱۳۴۴ ه.ش. و کارم مکانیکی اتومبیل است. هرچند از مدرسه گریزان بودم، اما شعر فارسی را از هنگامی دوست می‌داشتم و می‌خواندم و اوقاتم در محفل دوستان فاضل پدرم که نقل مجلسشان غزلیات حافظ و شاعران عارف بود می‌گذشت. انگیزه سرودن شعر عرفانی زمانی درم باگرفت که بدلاکت و راهنمایی پدرم خدمت عارفی بزرگوار رسیدم و از نظرکیمیا اثرش کسب قبض نمودم.

خبر وصل از آن دلبر دُرَدانه رسید  
وان صنوبر به برم چون گل ریخته رسید  
وز دو چشمان سیاهش می و پیمانه رسید  
آخر این دلشده بر آن بت یکدانه رسید  
شربت لعل لبش بر من دیوانه رسید  
که ز حُسن رُخ او رحمت شایانه رسید  
که بکی ساغر سرشار ز خمخانه رسید  
بکرمخانه آن مرشد و فرزانه رسید

سحرم بیکه صبا از برجانه رسید  
دست آلوده من دامن پاکش بگیرفت  
حال خوش داد به من دیدن روی آن یار  
دوش در سایه آن سرو خرامان رفتم  
از شراب رخ او در دو جهان سرمستم  
بر در میکده می‌گفت سخن عاشق زار  
عاشقان هلهله زن روز قیامت دیدند  
دست منصور گشته کار در آن روز جزا



### « جنگلیه » دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

خدمت همکاران محترم مجله آینده - دامت افاضاتهم. عرض می‌شود روزی که ایرج افشار تهدید کرد که دیگر مجله آینده منتشر نخواهد شد، طبعاً در محافل ادبی و در خاطر اهل ذوق و ادب یک اضطراب و وحشتی ایجاد شد، زیرا تعطیل یک مجله که سابقه هفتاد ساله در انتشار دارد - تنها از جهت خود مجله و مدیر و خوانندگان - اهمیت نداشت، بلکه اهمیت آن از جهت فرهنگ مملکت و تداوم سابقه فرهنگی کشور نیز قابل اعتنا بود.

منتهی، من که به سابقه کار فرهنگی مدیر آن آشنا بودم، می‌دانستم که آینده تعطیل نخواهد شد، و به همین دلیل درین مورد اظهار ناسفی نکردم و جایی آنرا بازگو نکردم زیرا ایرج افشار را - برخلاف بسیاری از آنان که این تهدید را باور کرده بودند - بهتر از دیگران می‌شناختم.

آنچه در ذهن تو آید که من آنم نه من آنم و آنچه در فهم تو گنجد که چنانم، نه چنانم من مطمئن بودم که ایرج افشار اگر چه به صد سالگی هم برسد، و اگر چشمش آنقدر ضعیف شود که خیط الایض را از اسود نتواند تشخیص دهد و حتی اگر فلج و ناقص هم بشود، یعنی اگر خون از آسمان بیارد، باز هم دست از انتشار مجله باز نخواهد داشت، زیرا آن عشق و آتشی که در بطون او فروخته است - به این حرفها فرو نخواهد نشست.

علاوه، مملکت مامملکی است - که فلجها و ملازمان بستر هم در آن مجله نویسی کرده‌اند - و خوب هم از عهده بر آمده‌اند - مگر خاطر تان نیست که مرحوم امیر قلی امینی در اصفهان، یک مشت استخوان که در تختی کوتاه و کوچک می‌چاله شده بود، پنجاه سال چند تا از بهترین نشریات این مملکت را اداره کرد - بهترین سرمقاله‌ها را نوشت، کتابهای بسیار خوب تألیف و چاپ کرد، و روزی که مرد، سی چهل کیلو استخوان را عملاً موت به زحمت از روی تخت جمع کردند و به خانه آخرت بردند. فغفور لاهیجی درست گفته بود.

از دست بجز ناله مستانه نخیزد بیخود گلوی دعوی منصور فشردند  
لا بد خواهید گفت فلج بودن غیر از کور بودن است خصوصاً در امور مطبوعاتی. می‌گویم مگر نه آنست که مرحوم سید جلال‌الدین حسینی مدیر حبل‌المتین نابینا بود، و او سی چهل سال یکی از معروفترین و مؤثرترین و پرتیراژترین و پر صفحه‌ترین جراید فارسی را انتشار داد - نامه‌ای مثل حبل‌المتین که پنجاه سال پیش بعضی شماره‌های آن را من در کوهستان پاریز دیده و خوانده‌ام - جایی که شش ماه طول می‌کشید تا پست کلکته حبل‌المتین رابه کوهستان هابر ساند - جایی که امروز هم اطلاعات و کیهان با تأخیر به آن قریه می‌رسند. و باز هر کس نداند، خود افشار بهتر از هر کس می‌داند که یکی از معروفترین رجال فرهنگی یزد، در

آن ولایت یکی از بهترین روزنامه‌ها را ساها منتشر می‌کرد. در حالی که نابینا بود. و آن مرحوم ناصر بزدی بود. مدیر ناصر که نه تنها نویسنده بلکه از شعرای بزرگ زمان ما هم محسوب می‌شود. او وقتی مضمونی به ذهنش می‌رسید، به هر کس نزدیک او بود. از جمله فرزندش، می‌گفت: قلم بردار و یادداشت کن، سپس مضمون را به زبان می‌آورد. عجیب است از ذهن مرحوم ناصر که چندین ماده تاریخ لطیف، در لحظاتی کوتاه سروده، و تحیر من ازین است که چطور از قلم حروف آن را در ذهن با هم جمع و تفریق و در عین حال تلفیق می‌کرده است.

حالا چشم که به جای خود، من بک نکته دیگر را می‌خواهم سرسته به زبان آوردم و آن اینست که مدیران فلج و نابینا که می‌توانند روزنامه بنویسند که هیچ - از شما چه پنهان من یک مدیر روزنامه می‌شناختم که مایه اصلی روزنامه نگاری یعنی سواد نداشت - البته فعلا اسم او را نمی‌برم - هر چند خودش در زمان حیات اصلاً از ابراز این نکته اکراه نداشت - و خودش می‌گفت که اصلاً مرا به خاطر اینکه نتوانستم سواد ابتدائی یاد بگیرم از ژاندارمری بیرون کردند. اما به هر حال این مرد - که من اندک ارادت می‌هم قلباً به او داشتم و دارم - قریب سی سال یک روزنامه مرتب و منظم را منتشر کرد، و هیچکس نفهمید که این آقای مدیر آدمی است که حتی دسته چک خود را هم نمی‌تواند امضاء کند. مقصود من اینست که اگر شوق و عشق و پشتکار و ابتکار باشد در ایران همه کس و به همه صورت می‌تواند نشریه منتشر کند. ناتوانی و نابینائی که چیزی نیست.

آنها که در راه توسعه فرهنگ این مملکت بی‌پیرایه قدم نهاده‌اند - تا لحظه آخر و تا حد ممکن از کوشش باز نخواهد ایستاد. یک شاعر اهل سرایه وو داریم به اسم دده توکلی - چون این روزها حرف سرایه وو و پستی و هرزه گوین در دهنها افتاده، چطور است شعر او را که به فارسی است، به عنوان شاهد گفتار نقل کنیم که در خدمت خلق فرماید:

همچو غواصان مفلس از برای گوهری      زحمت دریای مردم خوار می‌باید کشید  
جور صد ناهلی و ناهموار بهر او کشم      بهر یک گل، زحمت صد خار می‌باید کشید

فکر می‌کنم آن تهدیدی که افشار به تعطیلی مجله کرده بود، در واقع یک نوع «دورخیزه» او بوده است برای پرش به قلعه دیگری - از نوع دورخیز باز نهای کوهی که وقتی می‌خواهند از رودخانه کارون بپرند، یک چند قدم به عقب می‌روند و توفقی کوتاه می‌کنند، و آنگاه با تمام نیرو یک باره خود را از این سر دره به آن سر دره پرتاب می‌کنند، لاید خود افشار - آن دره معروف کارون را دیده است - مقصودم آن جایی است که کارون از دهنه سنگی که دو ذرع عرض دارد می‌گذرد و به قول نظام السلطنه: «از غراب مواضع دنیاست - و طول آن سنگ از جایی که تنگ می‌شود و قریب سی ذرع است. از قراری که خوانین بعد از آمدن عربستان حکایت می‌کردند در زمان جوانی از آن دو ذرع دهنه جستن می‌کرده‌اند و معمول بختباری است. محل استعجاب این است که واهمه آن آب و رویت آنجایی که از تنگنا بیرون می‌آید در بخته می‌شود که به منزله آشپز است موحش است...»

(خاطرات نظام السلطنه ص ۱۰۱).

شاهد کلام من، اینک همین شماره اخیر مجله آبنده است، شماره اول تا ششم سال هجدهم که بیش از سیصد صفحه دارد و یک سطر از آن نیست که قابل خواندن نباشد.

بعضی مقالات این شماره چیزی به ما می‌گویند که غیر ممکن بود ابرج افشار از انتشار چنین دستاوردهایی روی برتابد، روزنامه که هیچ اگر ناچار بود شب‌نامه منتشر می‌کرد. مگر می‌شود سخنان جمال امامی در حق مصدق را درین شماره دید و از خواندن آن دریغ کرد؟ تصور اینکه همه رجال تهران اصرار داشتند در سقوط مصدق، این تنها مرحوم تقی‌زاده بود که به انگلیسیها می‌گفت: با مصدق باید مذاکره کنید، نه رای اعتماد و نه کودتا هیچکدام چاره حرکتی که این مرد کرده نیست.

این گرد و غباری که تو انگیزه‌های بازان دو صد ساله فرو نشاند  
 من همیشه فکر می‌کردم که آدمی مثل تقی زاده که مدت طولانی عمر خود را در لندن گذرانده، نه  
 تنها به انگلیسیها دستخورد و پیاور است، بلکه همیشه هم توی ثروت میلوریده، و به قول پارزیه‌ها، در لندن، به  
 جای بارگ، لیره خیسانده می‌خورده است، درحالی که از گزارشی که از جنگ اول - در لندن فرستاده -  
 معلوم می‌شود که مردم آن ولایت، حالا فقط سه سیر و نیم کره در هفته دارند و دو برابر آن روغن نباتی  
 که با این مقدار هم نان و کره باید بخورند و هم خوراکی بپزند. مثلاً پرتگال و لیمو و انواع میوه‌جات  
 پرورده که دیگر ابدأ وجود ندارد... از فحطی زمان حضرت یوسف هم گذشته است. اتومبیل هم  
 نیست... باز الاغ سواری رواج یافته و قیمت الاغ خیلی ترقی کرده است... و اینها نکاتی است که در  
 گزارش اختصاصی مرحوم تقی زاده در همین شماره از مجله توان دید و این ایام تقریباً مصادف همان  
 روزگاری است که دوست دیگر تقی زاده یعنی مرحوم قزوینی در پاریس بود که می‌نویسد: «من به نقد  
 یک اطاق بسیار کوچکی در یک هتلی در نزدیکی مادلن (پاریس) دارم به روزی ۱۳ فرانک یعنی ماهی  
 ۳۹۰ فرانک این ارزان‌ترین اطاقی است که ممکن است پیدا شود. یا شاید دو فرانک ارزانتر پیدا شود  
 ولی دیگر مسکونی نیست. حالا قیاس بکنید که چطور می‌شود ایشان اینجا اسباب کار کتب و میز و غیره  
 را فراهم آورد...» و این در همان روزگاری است که قزوینی اظهار خوشوقتی میکند که نسخه جهانگشا را  
 که از پاریس بیرون برده بودند الحمدلله دوباره بر جای خود برگشته است. حالا من با تمام قوی مشغول  
 استنساخ آن هستم... (نامه‌های قزوینی ص ۱۳).

من نمی‌خواهم در مقالات شماره گذشته، غور کنم و به قول سیستانیها کجکالی و به لهجه پارزیه‌ها  
 «کش کاری» کنم و نکات تازه برای خوانندگان بازگو کنم، ولی این راه هم می‌توانم گفت که انتشار شماره  
 گذشته آینده یک دورخیز بوده است، برای پرش از یک مانع بزرگ.

\* \* \*

آنچه مرا وادار به نگارش این عریضه کرد، چاپ دو قطعه شعر جنگلیه آقای علیقلی جوانشیر است  
 - که از شاهکارهای شعر معاصر فارسی است - و من منجیرم که چطور شما حوصله کرده‌اید و سی و چند  
 سال این شعر دلپذیر را زیر گاه پنهان نگاهداشته‌اید - مثل بعضی روستاها که گلابهای نارس را زیر گاه  
 می‌گذارند تا رسیده شد و پخته شود و رنگ بگیرد!

البته اظهار نظر من درباره خوبی و بدی شعر ممکن است مورد قبول اهل اطلاع و صاحبان ذوق و  
 ادب نبوده باشد، ولی به هر حال به عنوان عقل آدمی که روزی خودش هم رطب و یابی به عنوان شعر به  
 هم می‌رفته است می‌تواند درین جا مورد عنایت قرار گیرد.

من که تا امروز در جزء اخوانیت قطعه‌ای به این دلپذیری و رسائی نیافته‌ام و واقعاً نمی‌دانم که آیا  
 آقای جوانشیر غیر از این شعرها اشعار دیگری هم دارند یا خیر، و اگر دارند چطور است که در جایی  
 چاپ نمی‌کنند - یا چاپ می‌کنند و امضای مستعار دارد؟

جوانشیر قصیده لامیه اول را به اقتضای لامیه مرحوم وثوق الدوله سروده:

بگذشت در حیرت مرا بس ماهها و سالها	چون است حالی اربگرد دادم بدین نوالها
ایام بر من چیره شد چشم جهان بین خیره شد	وین آب صافی تیره شد چون ماند در گودالها
لطفات ذوق جوانشیر در سفرنامه منظوم از همان دو بیت اول آن آشکار می‌شود.	
بار و بنه بر پشت‌ها بر شیوه حمالها	سرگشته اندر پیشه‌ها چون دسته چندالها
افتاده در کوه و دره در جستجوی منظره	استوده و ایرج... با جسمی از جهالها

آنها که حکایت کوه نوردان تهران نشین را دیده و خوانده‌اند و فیلمهای آنها را تماشا کرده‌اند،

متوجه می‌شوند که قدرت توصیف شاعر در همان ابیات نخستین تا چه حد قوی بوده است. متأسفانه قبحی افشار که تا حالا در مورد مقالاتش کار برده داشت به شعر مردم هم سرایت کرد. ۱ بعضی کلمات و ابیات را کم و زیاد می‌کند، و این کار اگر در مورد نثر و مقالات طولانی مجاز شمرده شود، در مورد شعر - خصوصاً در مورد اخوانیات - هرگز جایز نیست، زیرا درین گونه اشعار نکات و مسائلی مطرح می‌شود که روحیه و طرز فکر گوینده را روشن می‌کند، و تغییر آن لطمه به اصل موضوع می‌زند و لطافت شعر را کاهش می‌دهد.

معنی این دو قصیده لامیه را آنهایی می‌فهمند که صابون هم سفری یا ایرج افشار به رخت آنها خورده باشد. آدمی که هیچوقت قلم خودنویس یا مندا یا خودکار همراه ندارد - و بیش از هر صاحب قلمی درین مملکت قلم زده است، آدمی که هیچ وقت ساعت نمی‌بندد و در جیب نمی‌گذارد، ولی حتی یک بار هم خلف وعده و خلاف قول نکرده است.

او، بیشتر دهات و روستاهای ایران را به همراه یکی دو تن همقدم، به پای همت سپرده است - و هرچند همراهان را همانطور که در قصیده هم آمده از پای انداخته و کفش و جوراب آنها را لث و پار کرده است - اما خود به هر حال از نوع «رپوت»های فولادی است یا آدم برفی است - که خستگی نمی‌پذیرد (و مقصودم از آدم برفی، آن نمونه‌هایی است که می‌گویند در کوهستانهای چین و تبت دیده شده که ازین کوه به آن کوه می‌پرند - نه البته مجسمه آدم برفی که با یک تابش آفتاب آب می‌شود!). اینکه گفتیم آدم برفی به این علت است که در ایران البته بارها در خدمت افشار به کوه و دره سفر کرده‌ام؛ ولی فراموش نشدنی‌ترین آن سفرها، دو سفری بود که در اروپا صورت گرفت. ۲ یک بار که قرار بود از سویس به مونیخ برویم برای شرکت در کنگره باستانشناسی. درین سفر، به توصیه ایرج افشار به جای وسایل عمومی یا هواپیما - که مدت کوتاهی وقت می‌گرفت - یک اتومبیل کرایه کردیم و چهار نفری من و ایرج و احمد اقتداری و دکتر زریاب در آن نشستیم و صبح ساعت هفت ایرج پشت اتومبیل می‌نشست و عصر ساعت هفت پایین می‌آمد، هم عقیده ظهیر فاریابی که:

کسی که بر سر خواب سحر شیخون زد هزار دوست بیدار را به خواب گرفت

و (اعتقادش این بود، که کسی که اتومبیل درست کرایه می‌کند اگر روزی ده پانزده ساعت با آن راه نرود ضرر خواهد کرد!) سفری که می‌شد چند ساعته تمام شود، دو روز و نیم طول کشید و تمام اروپای آلمانی از سویس و اطریش و آلمان را زیر پا گذاشتیم تا به مونیخ رسیدیم. درست مثل لقمه از پشت گردن به دهان بردن - و این مدت طولانی که در راه بودیم اغلب از راههای کوهستانی عبور کردیم و با اینکه اواخر شهریور بود و اوایل مهر، اغلب از میان برف و مه و بوران می‌گذشتیم و ایرج افشار مخصوصاً راههای «ببهره» و غیرعادی را انتخاب می‌کرد، و همه جا از میان برف می‌گذشت، و غروب به هر دهی می‌رسیدیم؛ یک اطاق در خانه روستائی اجازه می‌کردیم - و دهاتی‌های آنجا معمولاً اطاق را کرایه می‌دهند که کمکی به زندگی آنهاست و بسیار تمیز و نظیف و تاحدی هم ارزان است - و به همین دلیل - اقتصاد یزدی - ایرج افشار شب را در شهرها توقف نمی‌کرد، و اصلاً هم از بزرگ راه و اتوبان و راههایی که ناچار باشد به سرعت بگذرد، عبور نکرد، و او درین امر تعهد داشت و همانکاری را می‌کرد که در ایران هم انجام می‌دهد - یعنی از راهی می‌رود که دیگران نمی‌روند و به همین صورت بسیاری از دهات ایران را دیده است.

۱- این باز به دکتر باستانی بازویی ناسی شد. یادش برفته است که در شعر ملکه‌الشعرا بهار تصرف کرد و بختی را به دردمر انداخت. (۱، ۱)

۲- باستانی بازویی یادش رفته است در سفر کوهستان لاله‌زار کرمان که اول باز او را بردیم کوله‌پشتی سنگینی بر پشت داشت و از نهرهای پهن می‌پرید (۱، ۱)

او خصوصاً به من می‌گفت که من اصرار دارم که از راههای کوهستانی و از میان دهات اروپا عبور دهم تا بدانی و بفهمی که معنی ده چیست و آن حرف هم که در مورد روستائیان و دهات ایران در حماسه کویر و گرفتاریهای قائم مقام نوشته‌ای، بتوانی آن را با روستاهای اروپا و طرز زندگی مردم آن دهات و آداب و رسوم آنها و طرز کاشت و برداشت و گوسفندداری و گاوداری آنها مقایسه کنی.

از سفر دیگری یاد کنم که قرار بوده تونس برویم - و این سفر باز از سویس شروع شد. یعنی از سن گال - یکی از زیباترین شهرهای شرقی سویس - اتومبیلی کرایه کردیم و خود را از کوهها و دره‌های مخوف پرفرف سویس عبور دادیم و گردنه‌های متعدد از جمله گذار برنارد مقدس را St. Bernard پشت سر نهادیم و از جنوا عبور کردیم - که به عقیده من اصل آن همان کلمه گناوه خودمان است - و آنگاه به رم رسیدیم. چون وقتی باقی بود سری هم به کاپری و سورنتو و نابل زدیم و دوباره باز گشتیم.

چنین سفری، منتهی کوتاهتر، یک بار دیگر هم در خدمت افشار و دکتر ستوده در اروپا داشته‌ام. منتهی حسن کار ستوده آنست که تدریجیهای ایرج افشار را ملازم می‌سازد، هرچه افشار لجوج است ستوده با احتیاط گام برمی‌دارد و پیاده روی را بر سواره رفتن ترجیح می‌دهد، و با ملایمت قدم در راه می‌نهد و شروار راه دور را به تدریج طی می‌کند. عقیده او عقیده ملا علی‌رضا اردکانی است که می‌گوید:

از اضطراب، کسار، مهیا نمی‌شود سیل از دویدن است که دریا نمی‌شود  
و به همین ترتیب، ستوده قسمت عمده راه ابریشم را تا نزدیکهای دیوار چین در سال هشتاد سالگی طی کرده است و اگر رفیق همقدم می‌داشت شاید به آن طرف دیوار هم قدم می‌گذاشت.

ای کرده به شبهای سیه طی منازل ای مرد جهان‌گشته و ای رهبر عاقل  
ای در همه‌جسا پیشرو کوه نوردان وی یک ته با لشکر انبوه مقابل  
یک افراق شاعرانه نیست، منتهی همراهان این سفر می‌گویند جوانشیر در نجا طعنه‌ای هم به ستوده زده است، زیرا هنگام راه پیمائی ستوده همیشه پیشگوئی منزلی بعدی را می‌کند که چنین است و چنان است و وقتی می‌رسند می‌بینند خلاف آن است که او گفته، پس با تعجب از دکتر ستوده بازخواست می‌کنند، و او می‌گوید: آری، من آن جا را شب عبور کرده‌ام.

- ای کرده به شبهای سیه طی منازل، کنایه به این سابقه است.

حقیقت آن است که هم سفری با سواره همراه ایرج افشار بدتر از همقدمی او در پیاده رفتن اوست. او وقتی پشت ماشین می‌نشیند بدون اینکه آب و بزمین و باد و سایر لوازم آن را نگاه کند، به راه می‌افتد، و عقیده‌اش اینست که با ماشین باید رفت و رفت تا جایی که ماشین بایستد، وقتی ایستاد آن وقت باید دید که چه می‌خواهد و کجایش خراب است و آن را اصلاح کرد!

بر اساس همین فلسفه غلط افشاری اوست که یک بار در یونان در نزدیکهای متورا که کوهستانی پر آب و ولی بی‌آبادی است - ماشین ما ایستاد و اگر یک تراکتور ران زبان نفهم ولی انسان ترسیده بود و به ما کمک نکرده بود - معلوم نبود چه مدتی می‌بایست آنجا حیران باشیم با همه اینها باید بگویم بهترین سفرهای من آنها بوده که با افشار همراه بوده‌ام.

به روی چون تو رفیقی سفر خوش است مرا توگر رفیق نباشی سفر چه مسود کنند؟

باری، قصد ازین عریضه ابراز عواطف خود از چاپ این دو قصیده بی‌نظیر بود. تحیر من ازین نیست که چرا نه تنها گوینده توانای این شعر، آقای جوانشیر، این مدت طولانی نخواستہ شعرش جایی چاپ شود، بلکه تعجب من بیشتر از خود ایرج افشار است که چطور حوصله کرده و نزدیک چهل سال، دست روی دست گذاشته و شعری بدین شیوایی و طراوت را چاپ نکرده است، در حالی که اگر این شعر در همان سال ۱۳۲۴ چاپ شده بود لاقبل عباس اقبال و احمد بهمنیار کرمانی و استاد علی اکبر دهخدا - گوینده قطعه معروف «ان شاء الله گره به است» آنرا می‌خواند و هم‌ردیف طبع خود طبعی مشاهده

می‌کرد.

اگر در سال ۱۳۲۵ چاپ شده بود، سری شاعر شوریده و کور و کر بیرجند چیزی در حق آن می‌سرود، ۱۳۳۶ دکتر محمد باقر هوشیار شیرازی و در ۱۳۳۷... و در ۱۳۳۸ هیچکس که نمی‌خواند لاف‌ل می‌خواند، در ۱۳۴۱ صبحی مهتدی و حاج محمد نخجوانی آن را می‌دیدند.

اگر به سال ۱۳۴۴ چاپ شده بود استاد عبدالعظیم قریب و امیرخیزی و روح‌الله خالقی هم می‌خواند، و به سال ۱۳۴۵ لابد سعید نفیسی از ایران و احمد آتش از ترکیه آفرین می‌گفتند که هم زبانی دارند که شعر بدین خوبی می‌گوید.

در ۱۳۴۶ سرور گویا در افغانستان می‌خواند و مدح شما را گویا می‌شد، و سید فخرالدین شادمان در تهران شادمان می‌شد. اگر آنرا مجید موفر در مجله خود چاپ می‌کرد.

به سال ۱۳۴۷ رهی معیری غزل‌سرای نامی و ابراهیم پورداود می‌دیدند و صمد بهرنگی در دهات آذربایجان آنرا مزه می‌کرد.

در ۱۳۴۸ استاد لطفعلی صورنگر آفرین هم می‌گفت و آل احمد طعنه هم می‌زد، و تقی‌زاده و سید ضیاء از کنار آن بی‌تفاوت نمی‌گذشتند.

اگر در ۱۳۴۹ چاپ شده بود بدیع الزمان فروزانفر آن را می‌خواند و تحسین‌ها می‌کرد و آن عبارت تند را خطاب به خودتان به زبان نمی‌آورد که: روی قاطرهای امامزاده داود را سفید کرد بد. (حماسه کویر چاپ اول، ص ۲۰۲).

در ۱۳۵۰ هم چاپ نکردید که دکتر شفق و دکتر معین آنرا بخوانند. سال بعد هم ۱۳۵۱ عبدالرحمن فرامرزی می‌دید، با در مجلس ادبی حاج حسین آقا ملک مطرح می‌شد.

اگر در ۱۳۵۳ چاپ می‌کردید دو شاعر بزرگ به شما آفرین می‌گفتند: یکی پژمان بختیاری، و دیگری گلشن آزادی، همو که گفته بود

هر روز زین دیار غم آباد می‌رود

این زندگی حلال کسانیه که همچو سرو

آزاد زیست کرده و آزاد می‌روند

در ۱۳۵۴ عبدالمجید اوحدی یکتا در اصفهان به شما خوش آمد می‌گفت و اگر در ۱۳۵۵ به این غلط‌هایی که حالا چاپ کرده‌اید آنرا چاپ می‌کردید، مجتبی مینوی در روز جمعه قهوه‌ای به شما می‌داد و تحسینی فحش‌آمیز می‌کرد.

در ۱۳۵۶ رسول پرویزی با لهجه فارسی خود، آن را در منزل سردار فاخر تکرار می‌کرد یا محبوبی اردکانی به لهجه یزدی آفرین می‌گفت.

در ۱۳۵۷ لاف‌ل دکتر احمدعلی رجائی، و پروین گنابادی و علی محمد عامری می‌توانستند ثناخوان شما باشند.

در ۱۳۵۸ دکتر غلامحسین مصاحب می‌خواند یا لاف‌ل عبدالعلی کارنگ از آذربایجان به شما نامه خوش آمد می‌نوشتند.

اگر شعر در ۱۳۵۹ چاپ شده بود هم از نظر علی اصغر حکمت - وزیر کل معارف سابق - و هم استاد جلال همایی می‌گذشت یا لاف‌ل سهراب سپهری و محمد تقی مصطفوی و علینقی وزیر آن را می‌دیدند.

در ۱۳۶۰ هم چاپ نشد و گرنه نصرالله فلسفی و یا محمود فرخ و یا مسعود فرزاد و یا اللهیار صالح و بالاخره شاید علی دشتی لبخند ذوق به لب می‌آوردند.

در ۱۳۶۱ اگر چاپ شده بود پیر حسام‌الدین راشدی از پاکستان و محمد سعیدی و دکتر نصرالله



باستان از تهران آنرا می‌خواندند.

می‌توانستید آن را در ۱۳۶۲، در یادواره هفتاد سالگی همین دکتر منوچهر ستوده حی حاضر چاپ کنید. البته احمدی بختیاری شاعر قاضی نیز آن را می‌خواند و بالاتر از همه آن که دکتر محمود افشار - بنیان گذار آینده نیز از این قطعه لطیف لذت می‌برد.

به سال ۱۳۶۳، آنرا چاپ نکردید و طبعاً آفرین امیری فیروزکوهی - امیرالشعراء - را در تهران و عبدالحی حبیبی را در افغانستان، و ابراهیم دهگان را در اراک که یک روزی در خدمت شما مهمان او بودیم - از دست دادید و طعن سید احمد خراسانی را هم.

در ۱۳۶۴ شعر چاپ نشد، طبعاً نه فریدون توللی شاعر بزرگ شیراز آن را خواند و نه یحیی ریحان صاحب گل زرد، نه حسن صدر خطیب و نه احمد افشار شیرازی کتابدار کتاب باز همگام سالهای دراز کوهنوردیهای خودمان. ناصح ناظم هم آنرا ندید.

به سال ۱۳۶۵ اگر چاپ شده بود استاد مهدی حمیدی، به نقد آن می‌پرداخت و محمود صناعی از لندن آفرین می‌گفت و یحیی آفرین پور در کتاب تازه خود آن را وارد می‌کرد - و هیچکدام از این ها که نبود، محمود مطیر در چاپخانه خود به حروفچینی دستور می‌داد که آنرا بی غلط چاپ کنند.

به سال ۱۳۶۶ هم به چاپ نرسید که لااقل خلیل الله خلیلی استاد بزرگ شعر فارسی افغانستانی در امریکا - دور از وطن آن را بخواند - یا در پشاور از آن آگاه شود - قبل از آن که جسدش را ببرند و در مر تفتترین نقاط کوهستانی تنگه خیر به خاک سپارند. کاظم پزشکی هم در ایران دعاگوی شما بود.

در سال ۱۳۶۷ بوزانی در ایتالیا می‌توانست آن شعر را ببیند، یا بابا مقدم در تهران بخواند.

در ۱۳۶۹ هم چاپ نکردید که مهدی اخوان ثالث آن را استقبال کند، یا دکتر علی اکبر سیاسی رئیس سابق دانشگاه - از شاهکاری چنین مطلع شود.

سال ۱۳۷۰ هم چاپ نشد که بانوی پراحساس، گرم سخن، خانم نیره سعیدی در پاریس آن را

ببیند.

همه این بزرگان که نام بردم به تفاریق جزء نویسندگان مجلاتی بوده‌اند که ابرج افشار یا مستقیماً منتشر می‌کرد و یا به انتشار آن کمک می‌نمود، از مجله مهر مجید موقر گرفته تا مجله سخن، از یقما گرفته تا راهنمای کتاب و فرهنگ ایران زمین و اخیراً دوره آینده جدید.

سی و هشت سال صبر، برای چاپ شعر بدین خوبی آنهم از یک شاعر خوبی بدین خوبی خود چیزی در حکم صبر ایوب است.

بگذریم ازین که این روزها تاخیر در چاپ مقالات و کتب به روزگار قبل از اختراع چاپ بازگشته، کتابها و مقالات مدتها می‌مانند و چه دلیلی از آن بالاتر که خود مجله آینده در دو جای برجسته، یعنی در پیشانی خود به خط درشت نوشته هیچ مقاله‌ای زودتر از یک سال از زمان رسیدن آن چاپ نخواهد شد... و یاد یکنه انتشاراتی به خیر که در چاپ کتاب من و شاهنامه آخوش خوش است، تعلل می‌کرد و من یک روز به خشم گفتم آقا چهار سال است کتاب مرا معطل گذاشته‌اید، مگر من صبر ایوب دارم؟ و مدیر انتشاراتی که آدم بی‌ذوقی نیست خیلی ساده گفت: آقا، خود فردوسی هزار سال صبر کرد تا شاهنامه‌اش چاپ شد، حالا شما سه سال تأمل در مورد کتابی را که در اطراف شاهنامه نوشته‌اید، مدتی طولانی می‌دانید؟

به هر حال، دوستان عزیز، این صبر سی و هشت ساله - که به قول کرمانها از صبر خدا هم بیشتر است - چه ماکرمانها می‌گوئیم: و صبر خدا سی ساله، آری این صبر بیجای افشار باعث شد که گوینده از آفرین و تأیید دهها استاد بزرگ ادب فارسی محروم بماند، شما صبر کردید و صبر کردید تا روزی که همه گنجینه طرازان معانی - به قول بهار - گنجینه نهادند به باران همه رفتند و به قول صائب:

از عزیزان رفته رفته شد تهی این خاکدان یک تن از آیندگان نگرفت جای رفتگان و کار به آنجا کشید و میدان چندانی خالی شد که ناچار، این بنده به هیچ نیرزنده - یا به قول عبیدالله هروی صاحب مزارات هرات، این اسیر کثیرالتصصیر لازم التصغیر، قلم به دست بگیرد و آفرین گوی جوانشیر، شاعر چهل سال پیش شود. آفرینی که در حکم آفرین منضبل است و مضمون فیاض لاهیجی را در جواب صائب به خاطر می آورد که:

یک تن از آیندگان نگرفت جای رفتگان آسمان ای کاش دور دیگر از سر می گرفت  
من مطمئنم که بسیاری از دوستان و استادان و همکاران مطبوعاتی با من همزیباند و همه می خواهند به صورتی از چاپ قصیده جنگلیه که در جزء بهترین اخوانیات قرن محسوب می شود - به شما تبریک بگویند. منتهی قرعه فال فعلاً به نام من که کوچکترین آنها هستم زده شده است: شعر عنایت اصفهانی را درین ماجرا ختم نامه خود می کنم که فرمود:

درین چمن منم از بلبلان زار، یکی ولی به زاری من نیست از هزار، یکی  
هزار عاشق جانباز سربلندی یافت در آن میانه سزاوار شد به دار، یکی

محمد ابراهیم باستانی پاریزی

## سفارت ایتالیا و نصرت آباد و فرمانیه

اولاً از اینکه فسخ عزیمت از تعطیل کرده باید عرض کنم بار اندوه فقد و حرمان را از خاطر مشتاقان برداشته اید و جزاک الله جزء خیر، مضافاً درین فسخ عزیمت نیز اتیان یکی از واجبات اصولی نموده اید یعنی معرفه الله، چه «عرفت الله بفسخ العزائم» بارکک الله برکه و افره. ضمناً لازم تذکر نیست که جزء اصحاب معطله - خذلهم الله تعالی - قرار گرفتن کفر است حتی تشبیه با آنها، زیرا، من تشبه بقوم فهو منهم.

ثانیاً در صفحه ۲۷۷ شماره اخیر آن مجله نقل قولی از کتاب منتشر شده توسط وابسته فرهنگی سفارت ایتالیا راجع بدو ملک سفارت ایتالیا در تهران شده بود که بمختصر تذکری حاجت داشت. چون اصل کتاب بدست نبود و نقل قول هم از طریق آن مجله شده بود، لذا بدینوسیله مصدع می شود.  
الف: آقای مهندس صفامش درباره ملک آن سفارت در شهر تهران مرقوم داشته اند: «این ملک از اراضی باغ نصرت آباد سابق بوده است». متأسفانه این قول جناب ایشان با مدارکی که بدست است تطبیق نمی کند، زیرا ملک مزبور بعدود صد و اند سال پیش جزء اراضی بایری بوده است نه باغی و نقشه مرحوم حاج نجم الدوله (ترسیمی ۱۳۰۹ ق.) ضمن ارائه این اراضی آنرا متعلق بفرانسویها معرفی می کند و ضمناً در قسمتی از آن قطعه‌ای با نام «اصطلاح» (لفظ عامیانه استخر) نشان می دهد که طبق مشخصات آن نقشه و محل فعلی سفارت باید آن قطعه همین باغ کنونی سفارت در تهران باشد و «اصطلاح» هم همان استخره موجود در سفارت می باشد. بدین ترتیب باغ سفارت جزء اراضی باثری بوده نه باغ نصرت آباد.

امروز این باغ یعنی آن قطعه زمین مشخص شده با علامت «اصطلاح» نقشه حاج نجم الدوله با مشخصات و نامگذاری محلات فعلی تهران واقع در پیاده روی جنوبی خیابان نوفل لوشاتو کنونی (خیابان چرچیل گذشته) و آن سوی خیابان حافظ و زیر تالار وحدت و ورزشگاه و جنب سفارت فرانسه است. امید آنکه این باغ همواره بصورت باغ و پردرخت در آن محل پر رفت و آمد اتومبیل‌ها باقی

بماند، چه درختهای آن در تلطیف هوای مسموم آن محل بسیار مفید است و چنانکه روزی سفارت ایتالیا بجهتی از جهات خواست آنرا از ملکیت خود خارج کند انشاءالله شهرداری مالک بعدی آن شود نه بساز و بفروشهای آسمانخراش، تا با احداث پارکی در آنجا باز لطافت هوای آن محل را حفظ کند، و الا تبدیل این باغ با آسمانخراشهای نخراشیده و تراشیده بی‌شبهه جیاتی است مسلم بساکنان آن محل، نمودن بالله من الوقوع فیها.

توضیحا و برای احتراز از اشتباهات باید عرض شود: اراضی شمال غربی تهران بروزه‌های صد و اند سال پیش نام اراضی و نصرت آباده داشت و آن بدان علت بود که در حدود صد و سی سال پیش در اراضی جلالیه سابق که امروز بنام «پارک لاله» معروفست دهی وجود داشت بنام «نصرت آباده» مأخوذ از نام نصرت‌الدوله فیروز میرزا (پسر عباس میرزای ولیعهد فتحعلیشاه و پدر عبدالحسین میرزای فرمانفرما) مالک و مستحدث آن. درین ده بقصطی سال ۱۲۸۸ هـ.ق. میرزا حسین خان مشیرالدوله (یعنی میرزا حسین خان سپهسالار بانی مدرسه و مسجد سپهسالار که اکنون نام مدرسه عالی مطهری گرفته) قحطی زدگان و مسکینان را بهزیته خود درین ده پذیرائی و از آفت قحط پرکنار داشت. این ده بعدها بملکیت میرزا یوسف خان مستوفی السمالک صدر اعظم ناصرالدین شاه درآمد (البته بنقل شرعی نه بمصادره) و چون شاهزاده سلطان حسین میرزای جلال الدوله پسر ظل‌السلطان بدامادی مستوفی السمالک درآمد و شوهر همدم السلطنه دختر او شد، این ملک از طریق دختر مستوفی بملکیت جلال الدوله شوهر او انتقال یافت و جلال الدوله با ایجاد ساختمانی در آنجا نام آنرا به جلالیه تبدیل کرد، ولی اراضی شمال غربی تهران که جزء اراضی نصرت آباد نبود با همه این نقل و انتقالات و تعویض نام بنا بعلاقه مقارنت بنام نصرت آباد باقی ماند. در اراضی جلالیه و ساختمان استخدانی جلال الدوله ناصرالدین شاه پدر بزرگ او چند بار پذیرائی شد و شگفت آنست شاهزاده طماع و ظالم و زشتکار ظل‌السلطان در تاریخ سرگذشت مسعودی وقتی از مستملکات خود بتهران نام می‌برد، جلالیه را یکی از آن مستملکات خود بغصب از پسر معرفی می‌کند. اینست کار غاصبان که حتی از غصب مال خویشان و نزدیکان نیز در نمی‌گذرند: «لعمرة الله علی الغاصبین و الظالمین».

به شمال باغ کنونی سفارت ایتالیا در تهران یعنی در اراضی واقع در شمال پیاده روی خیابان نوفل لوشاتو که امروز ورزشگاه و باغ و تالار وحدت است باز بزمان ترسیم نقشه حاج نجم‌الدوله اراضی بایری بود، نه باغی که میرزا رضاخان ارفع الدوله آنرا بحدود صد سال پیش مالک شد و «باغ ارفعیه» را در آنجا احداث کرد و با احداث آن خواست قرب جوار با پارک امین‌السلطان (سفارت روسیه کنونی) یعنی پارک حامی خود پیدا کند. این باغ ارفعیه سالها اقامتگاه ارفع الدوله در تهران بود تا آنکه میسیون فرهنگی و مذهبی امریکاییها در تهران آنرا خریدند و محل شبانروزی دختران مدرسه دخترانه خود کردند. دختران مدرسه امریکائی سالها درین باغ خوابگاه داشتند تا آنکه امریکاییها بحکم رضاشاه از ایران رانده شدند و شبانروزی مزبور بملکیت وزارت فرهنگ آروز در آمد و وزارت فرهنگ هم در آنجا دبیرستان دخترانه نوریخس را تاسیس نمود و چون ساختمان قدیمی آن برای دبیرستان کافی نبود ساختمان جدیدسازی نیز برای دبیرستان بنا کرد.

دبیرستان نوریخس سالها درین باغ و بنای احدائی وزارت فرهنگ به تعلیم و تربیت دانش آموزان دختر ادامه داد تا آنکه در اواسط حکومت پهلوی این باغ و دبیرستان از ملکیت وزارت آموزش و پرورش روز خارج شد و قسمتی از آن بوزارت فرهنگ و هنر آروز انتقال یافت و وزارت فرهنگ و هنر تالار رودکی را در آن احداث کرد که پس از حکومت اسلامی نام تالار رودکی بتالار وحدت تبدیل شد و قسمت دیگر این باغ نیز از طریق تربیت بدنی پس از جدایی از دبیرستان تبدیل بوزرشگاه کنونی گردید. بدین ترتیب ملاحظه می‌فرمائید در آن اراضی و اراضی مجاور آن بتروزگارها باغی بنام

نصرت آباد وجود نداشته است که جناب وابسته فرهنگی از چنین باغی نام برده‌اند.

ب: تاریخ خرید باغ ییلاقی آن سفارت در شمیران (یعنی در فرمانیه) را سال ۱۹۴۰ م. (= ۱۳۱۹ ش) مرقوم داشته‌اند و می‌گویند این باغ در بین سال بملکیت سفارت ایتالیا درآمد، البته بدون ارائه مدرک. این قول با شهرت تواتری درباره خرید این باغ تفاوت فاحش دارد، زیرا درباره خرید این باغ مشهور متواتر آن بود که ملک مزبور سال ۱۳۱۴ ش. (= ۱۹۳۵) بملکیت سفارت ایتالیا درآمد. یعنی در بین سال شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز میرزای دوم (پسر عبدالحسین میرزای فرمانفرما) این باغ را که از سوی پدر مالک شده بود سفارت ایتالیا مبلغ نود هزار تومان فروخت و همین فروش یکی از علل گرفتاری و زندان او شد. زیرا رضاشاه همواره به نصرت‌الدوله با چشمی می‌نگریست که او برای بقدرت رسیدن از هیچ زد و بند با خارجیها ابائی ندارد و قرارداد ۱۹۱۹ م. نیز مؤید این گمان او بود. در سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ شمسی چنین شهرت داشت یا شهرت انداخته بودند که نصرت‌الدوله با فرانسویها نزدیک شده و قصد کاری دارد. این شهرت چه راست و چه دروغ از سوئی و فروش این باغ سفارت ایتالیا در سال ۱۳۱۴ ش. از سوی دیگر، رضاشاه را برین گمان برد که نزدیکی نصرت آباد با فرانسویها محقق و یکی از طرق نزدیکی او با آنها سفارت ایتالیا در تهران است. باری این گمان سوء رضاشاه نصرت‌الدوله را بزندان در تهران کشید و از زندان تهران بزندان سمنان برد و در محاکمات مأموران شهربانی سال ۱۳۲۰ ش. (پس از رفتن رضاشاه) بتحقیق معلوم نشد که آیا نصرت‌الدوله در زندان سمنان کشته یا بمرگ طبیعی جان سپرده است، گرچه دادگاه بملاحظه جو روز حکم بزبان مأموران شهربانی داد. بدین ترتیب قول نویسنده که سال خرید را ۱۹۴۰ م. (= ۱۳۱۹ ش) بیان می‌کند معارض با شهرت متواتر سال ۱۹۳۵ م. (= ۱۳۱۴ ش) می‌باشد و از آنجا که تواتر وارد بر خیر غیر مؤید و مشکوک است. تاریخ خرید ۱۳۱۴ ش. صحیح است مگر آنکه نص غیر مخدوش آنرا نفی کند که در این صورت بلا تقاوم الشهرة مع النص. والسلام علیکم و برکاتکم.

قریه کاشانک شمیران - زمستان ۱۳۷۱ ش. سید عبدالله انوار

#### آینده

عنایت مرحمت آمیز دانشمند استاد آقای عبدالله انوار نسبت به مجله و مندرجات آن موجب سپاسگزاری است و امیدست همیشه از دقت نظر ایشان فیض یاب بشویم. جناب انوار اگرچه عمری را در پژوهش مباحث فلسفه و معارف اسلامی مصروف کرده و بیشتر به توغل و تأمل در آن زمینه صرف وقت می‌کنند علاقه مندی خاصی به تاریخ دارند.

اخیراً مقاله‌ای بسیار خواندنی و دقیق و پراگاهی از ایشان درباره بخشی از وضع تهران قدیم (در ناحیه خیابان عین‌الدوله و نایب‌السلطنه و تابهارستان و ارگ و مسجد کهنه) در نشریه تهران، به چاپ رسیده است که گوشه‌ای و چشمه‌ای تواند بود برای آنچه گفته‌ایم.

- دوباره به کتاب مورد نظر مراجعه شد و معلوم شد تاریخ دقیق معامله باغ با سفارت ایتالیا ۲۴ مه ۱۹۴۰ در دوره سفارت پتروچی بوده (ص ۲۶) و در همانجا قید شده است که باغ دو سال قبل از آن در اجاره سفارت فرانسه بود.

البته این هم گفته شود که در نوشته فارسی آقای صفامنش در همان کتاب آمده است و تا سال ۱۳۱۶ که دستگیر و سپس در سال ۱۳۱۷ شمسی که کشته می‌شود این باغ در اختیار خانواده او بود و در همین سال به سفارت ایتالیا فروخته شد. (ص ۷۴).

چون در میان این دو تاریخ مندرج در کتاب اشکال است و تاریخ دیگری را آقای انوار یادآوری فرموده‌اند امیدواریم آقای مهندس صفامنش که نویسنده تاریخچه مذکورند یا آقای آنجلو یه مونسه راین فرهنگی محترم سفارت با ملاحظه سند معامله (قباله) که حتما در سفارت هست توضیح مرقوم دارند.

## یادگارهایی از تویسرکان

به هنگام تفحص و تحقیق محلی برای نگارش تاریخ تویسرکان در حوالی امامزاده هادی (ع) متوفی به سال ۱۰۹۶ هجری که در کرزان تویسرکان واقع است سنگ گوری دیدم که چکامه‌ای بر آن نقش بود. آن شعر سنگ گور چنین است.

نهان شد زیر خاک افسوس، افسوس	زلیخا حشمت و شیرین فسانه
عطارد طلعت و رخساره ماهی	خدیجه سیرت و مریم نشانه
حلیمه طلعت و حاجیه نامی	به اوصاف حمیده او یگانه
بروز غره ماه ميسارک	گرفت او را اجسل اندر میانه
چو روز شنبه روز من سیه شد	از این دنیای فبانی شد روانه
شنیدم از تحبیبی گفت تاریخ	که مرغ روح آن مساه شبانه
از این دنیای تن بنمود پرواز	به فرق حور کرد او آشیانه

\* \* \*

نوعی قال محلی تویسرکانی، فال با مهره است. فالگیر هنگام درآوردن هفت مهره، این ترانه زیبا را می‌خواند:

و هفتدا چشمه هفتدا سین شاندم  
 آهفتدا چشمه، مروارید اساندم  
 آهفتدا مروارید، هفت چشمه جوشید  
 آهفتدا ده و هفت دریا رساندم

برگردان =

به هفت تا چشمه، هفت سنگ ریگ انداختم،  
 از هفت چشمه، هفت تا مروارید گرفتیم،  
 از هفت تا مروارید هفت تا چشمه قل زد  
 و آن هفت تا به هفت دریا تبدیل شد.

\* \* \*

یکی از مثل‌های تویسرکانی که در جای دیگر نشنیده‌ام، پسر چون بیث ریش گویا باشد، است. یعنی پسر جان مثل ریش گاو باشد. این مثل به هنگام تعریف و تمجید از کسی که خوش شانس و خوش اقبال باشد گفته می‌شود و بیشتر چاشنی کلام پدران و پیران در خطاب به افراد کوچکتر از خودشان است. مفهوم آن این است که هرکس صبح زود از خانه برای کسب و کار بیرون برود، شب هنگام با دست پر به منزل بازمی‌گردد.

\* \* \*

این چند رباعی از سروده‌های خود را نیز می‌فرستم که در مجله چاپ شود.

دل‌م سودای عشق تازه دارد	که سوز عشق هم اندازه دارد
مرا حالیت غیر از حال یازان	که عشق گزواخان آوازه دارد

تو روزی کنسار چمن بوده‌ای	گل سرخ خندان من بوده‌ای
کنون اشک چشمت گلابی شده	برایم گلاب کهن بوده‌ای

بیا با هم بخوانیم این ترانه  
عززل از شیخ و مولانا و حافظ  
دویتی‌های خوب عاشقانه  
که هر سه هست شعری جاودانه

نوشته در طبیعت جاودانه  
بود این عرصه نقشی جاودانه  
خط و نقاشی و شعر و ترانه  
که دارد بخش زین هر سه زمانه

سراسر دشت و صحرا پُر قُبّار است  
دو چشم من براه انتظار است  
چراغ من به «گُزانه» از چه تار است  
دل عاشق ازین رو بی قرار است  
صالح‌الشار تویسرکانی

### سپاسگزاری از نامه‌های دوستانه

دوستان و دوستداران در سال ۱۳۷۱ نامه‌هایی به دلجویی و اظهار تأثر به مدیر مجله نوشته‌اند که متأسفانه امکان آن نبوده است تا پاسخ آن سروران نوشته شود. از ناسپاسی خود بسیار شرمندم. چند تن از شاعران گرامی هم اشعاری فرستاده‌اند که مزید بر امتنان است.

ابرج الفشار

### نمایندگان خوش حساب و بدحساب

تک فروشی آینده در ولایات توسط نمایندگان و کتابفروشان انجام می‌شود.

سالهاست که ما از اخلاق و حسن معامله نمایندگان خوش حساب فرهنگ دوست بهره‌ور بوده‌ایم و به درستی همت آنهاست که آینده در شهرها منتشر و معرفی می‌شود. اگر بخواهیم از نمونه‌ای یاد کنیم باید ذکر خیر آقای زمان ثانی (شیراز) را به میان آورد که همیشه با دلسوزی و علاقه‌مندی به کمک ما شتافته است.

اما امان از دست نمایندگانی که به انواع مختلف دفتر مجله را آزار می‌دهند و از نوشتن پاسخ نامه و فرستادن وجه مجله‌های فروش شده امتناع می‌کنند. با این یادآوری امیدواریم کسانی که بدهکاری دارند هرچه زودتر حساب خود را تسویه کنند. ورنه مجاز خواهیم بود که در شماره بعد نام آنها را در مجله بیاوریم.



ایرج فشار

### اختیارات بدیعی

تألیف علی بن حسین انصاری شیرازی معروف به حاجی زین عطار. قسمت مفردات. تصحیح و تحشیة دکتر محمد تقی میر. تهران. شرکت دارویی بخش دازی. ۱۳۲۱. رحلی. ۲۸۶ ص. (۵۲۵۰ ریال).

مؤلف این کتاب میان سالهای ۷۲۹-۸۰۶ می زیست. کتاب را به مناسبت آنکه به نام عصمت‌الدین بدیع‌الجمال همسر مبارزالدین محمد تألیف کرد اختیارات بدیعی نام نهاد. کتاب زین عطار از روزگار او به بعد از متون درسی و عملی تجویز ادویه بود. البته پیش از آن و پس از آن کتابهای متعددی به زبانهای فارسی و عربی وجود داشت که پزشکان بدانها توجه داشتند مانند صیدنه بیرونی (عربی و ترجمه فارسی) - جامع المفردات غافقی - کتاب النبات دینوری - تحفة الاحباب فی ماهیه النبات والاعشاب - الفاظ ادویه نورالدین محمد شیرازی - مفردات ابن البیطار - قرابا دین کندی - تحفة المؤمنین تنکابنی - مخزن الادویه عقلی - بحر الجواهر هروی و جز اینها.

اختیارات بدیعی تاکنون چاپ نشده بود و از زمانی که مخزن الادویه در کلکته و تحفة المؤمنین در تهران چاپ شده بود پزشکان علاقه مندی به این گونه کتب به آن دو کتاب مراجعه می کردند. اما همیشه ضرورت اینکه باید اختیارات بدیعی چاپ شود محسوس بود. زیرا در اختیارات بدیعی معادل های بعضی از گیاهان و اوراق و حشایش به گویش شیرازی و گرمسیری و شهر ری و اصفهانی آمده است و اطلاعاتی را در بردارد که احتمالاً تا پیش از آن در ادو البته مناسبت تام داشت که فهرستی از این گویشها و مصطلحات هر یک گرد آمده بود. مثلاً درباره غافق، پی نویسد: «بهترین وی فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند...»

اختیارات نسبة القبای است بدین معنی که فقط حرف اول کلمه را مورد نظر داشته و به حرف دوم و سوم توجهی نکرده است. بنابراین ضرورت داشت فهرست القبای منظمی از مفردات و اصطلاحات در پایان افزوده می شد. آقای دکتر میر که سابقه ای دراز در تحقیقات تاریخ پزشکی دارند و چند کتاب درین رشته تألیف کرده اند این متن را از روی نسخه هایی که در دستشان بود به چاپ رسانیده اند و طبعاً چون از صورت خطی به چاپ در آمده است مراجعه بدان برای علاقه مندان آسان شده است. ایشان زیر بسیاری از اصطلاحات توضیحی را از مخزن الادویه یا تحفة المؤمنین نقل کرده و اصطلاح علمی لاتین یا انگلیسی و فرانسه را نیز آورده اند.

نسخ اختیارات بدیعی، به مناسبت آنکه کتاب دستی اطباء و عطاران بود زیادست و تا سال ۱۳۵۰

تعداد شصت و چند نسخه آن در فهرستها معرفی شده بود و آقای احمد منزوی هم مشخصات همه آنها را در فهرست نسخه‌های خطی فارسی آورده است. در فهرست او قدیمترین نسخه‌های شناخته شده نسخه کتابخانه ملی تهران (مورخ ۸۳۵) و نسخه آستان قدس (مورخ ۸۴۴) است. اما طبق فهرست استوری قدیمی‌ترین نسخه موجود، مورخ ۸۰۵ متعلق است به کتابخانه بدلیان و مورخ ۸۱۹ در لیدن و ۸۳۲ در موزه بریتانیا. ازین که آقای دکتر میر با علاقه‌مندی این کتاب را به چاپ رسانیده‌اند باید سپاسگزار بود.

### ادبیات کلاسیک فارسی

از آرتور جان آدری، ترجمه دکتر اسدالله آزاد، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، وزیری، ۴۸۰ ص.

پس از کتاب تاریخ ادبیات براون، این تألیف از ایرانشناسی انگلیسی دیگر، و مخصوصاً تدریس در میان انگلیسی زبانان و دانشجویان رشته‌های ایرانشناسی کتابی مؤثر و دلپذیر شناخته شد و هنوز هم ارزشمندست. تاریخ ادبی ایران است از آغاز دوره اسلامی تا پایان روزگار تیموریان.

### اصفهان

از نصرالله کسرائیان، با گفتاری از احمد میرعلانی، تهران، نشر ناشران، ۱۳۷۱، رحلی بزرگ، ۱۶۰ ص.

اصفهان پس از سرزمین ما- ترکمنها- دماوند چهارمین مجموعه عکس است از کارهای کسرائیان، عکاس نامور ایران. درین مجموعه تازه احتمالاً دوپست عکس چاپ شده است و چون فقط به صفحات شماره داده شده (نه به عکسها) و در بعضی از صفحه‌ها چند عکس هست چنان احتمالی داده شد. بنابراین آیا بهتر نبود که به عکس‌ها هم شماره ترتیبی داده شده بود و در ابتدای کتاب فهرستی از آنها به همان ردیف آمده بود و همین کار به زبان انگلیسی هم انجام شده بود. ازین نکته تذکری که بگذریم مجموعه‌ای است گیرا، خوش طبع با عکسهای خوب و زنده هنری. مجموعه با عکسی از کرانه زاینده رود لاجوردی با بیشه‌های سرسبز آن شروع می‌شود، یعنی آنچه منبع اصلی حیات اصفهان است. در عکسهای بعدی (کبوتر خانه - باغ میوه - پل خواجه و بسیاری عکسهای دیگر) نقش اساسی آفتاب و نور در تجلی زیبایی و هنر اصفهان از دید عکاس خوب مشهود است. ولی آن عکس زیبای سی و سه پل در سحرگاه که در صفحه ۱۷ برآزنده و گویاست بهیچ وجه بر روی جلد آن مفهوم روشن را در ذهن جلوه‌گر نمی‌سازد. عکسهایی که مناظر اصفهان از بامهای مساجد و ساختمانهای بلند برداشته شده هنر عکاسی و دلاویزی اصفهان را خوب نمودار می‌کند. گنبد و گنبدک در هر عکسی هست، آن عکس ایرانی‌تر و جانان‌تر است. ایران بی‌گنبد گویی بی‌مفهوم است.

عکس شبستان زمستانی مسجد جامع (صفحه ۲۷) روحانیتی دارد و کاش آن حجاب چراغ برق بد نما در آن خود نمایی نمی‌کرد. مگر این بنا از آثار ثبت شده تاریخی نیست. امیدست میراث فرهنگی نگاهی به این عکس پیشکنند و آن را دریابند.

رنگ بعضی از عکسها با در فیلم‌برداری اصلی خراب است و یاد در لیتوگرافی در هم برهمی پیدا کرده (صفحه ۵۵).



عکسهای که از ساختمانهای خانه‌ها و درون آنها چاپ شده از قسمتهای مهم این مجموعه است. عکسهای مربوط به پیشه‌ها و نقاشیهای کسب و کار هم گوشه‌ای دیگرست از این مجموعه، همچنین بخش عکسهای مربوط به جلقا و ارامه. بیننده این مجموعه باید آن فقط با شهر اصفهان آشنایی می‌یابد و کاش کرائیان چند عکس هم از اطراف مثل منار گار، مسجد بیسویون و ورزشه و مناظر گاوخونی به چاپ رسانیده بود.

### تاریخچه مکتب مزدک

از اوتاکر کلیما - ترجمه جهانگیر فکری ارشاد. تهران. انتشارات توس - ۱۳۷۱.

وزیری، ۱۹۷۰ ص. ۲۰۰ تومان.

کلیما در سال ۱۹۵۷ کتاب تاریخ جنبش مزدکیان را منتشر کرد و همان است که بعدها توسط دکتر جهانگیر فکری ارشاد به فارسی انتشار یافت. کلیما از آن پس رشته‌کار را رها نکرد و به تدریج توانست چندین پژوهش نو در زمینه مزدک شناسی فراهم سازد و در خلال کار به همه نوشته‌هایی که در آن فاصله دیگران در همین زمینه نشر کردند بنگرد. عاقبت در سال ۱۹۷۷ کتاب دومش را به چاپ رسانید و همین است که اینک ترجمه خوبی از آن به قلم روشن و استوار همان مترجم در دسترس قرار گرفت.

مباحث این کتاب در ده فصل چنین عنوانهایی دارد: تاریخ «مالا لاس» و کتاب منسوب به «یوشع استی لیث» - فرقه‌های آسیای پیشین و مسایل مربوطه - نقل قولی راجع به مزدکیان در کتاب الملل والنحل - تاریخنگاری ایرانی در دوره قبل از اسلام - ابن مقفع - انکاس و عواقب مکتب مزدک در عباسیان - نام مزدک - کتبه‌های جعلی - ملاحظاتی درباره تاریخچه وقایع جنبش مزدکی - مکتب مزدک در آثار مورخین متأخر اروپائی - تأملات نهایی.

در ترجمه خوب آقای فکری ارشاد انتظار آوردن لفظ «آمانوره» (ص ۷۳) به جای (مثلاً) متفنن) بارهبر افسوس به جای این عبری که از مسامحات تواند بود، نیست.

نقل قولی که کلیما از نوشته قطبی اهری در کتاب مشهور شده به تاریخ شیخ اویس (چاپ لاهه ۱۹۵۴) کرده است درین ترجمه به ترجمه آمده است. شاید بهتر آن بود که متن اصلی نقل می‌شد.

### سفرنامه ظهیرالدوله

همراه مظفرالدین شاه به فرنگستان. به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی.

تهران. کتابخانه مستوفی، ۱۳۷۱. وزیری، ۳۰۶ ص (۴۲۰ تومان)

شرح مسافرت علی خان قاجار (ظهیرالدوله - صفا علی) است از دوازدهم ذی‌الحجه ۱۳۱۷ تا چهارم رجب ۱۳۱۸ به چند کشور اروپا از راه روسیه.

مقدمه کتاب به قلم دلپسند آقای دکتر رضوانی حاوی سرگذشت محمد ناصر خان ظهیرالدوله (پدر) و اطلاعاتی درباره پدرش علی خان است.

در سفرنامه ظهیرالدوله مطالب بسیار خواندنی هست مخصوصاً برای دریافتن روحیه کسی که نخستین بار بود به سفر اروپا می‌رفت و اگرچه داماد شاه مملکت (ناصرالدین شاه) و رئیس تشریفات دربار او بود همواره دارای مشرب عرفانی و اخلاق درویشانه و مؤسس انجمن اخوت بود. صنایع و ترقیات اروپا در آن وقت موجب حیرت و تأسف ظهیرالدوله بود ازین باب که چرا ایران چنان عقب افتاده و بنوا بود. اما در عین حال ظهیرالدوله معتقد به حفظ آداب و رسوم ایرانی بود تا آنجا که چند جا ایرانیانی را که

در اروپا ملیس به جامهٔ اروپایی بوده و کلاه فرنگی می‌گذاشته‌اند مذمت کرده است. اطلاعاتی که از دورهٔ اقامت چند روزه در رشت در بردارد از حیث معرفی اعیان و رجال و ابنیهٔ آنجا مفیدست. کما اینکه در قفقاز هم از ایرانیانی نام برده است که آگاهی از احوال آنان برای مورخان تاریخ دورهٔ قاجار سودمندست مانند نساء خانم و فرزندانش، محمدعلی غفاری، طالب‌اف تبریزی. لابلای نوشته‌های ظهیرالدوله گاه به گاه نکته‌ها و انتقادهای اجتماعی نسبت به اوضاع ایران هم دیده می‌شود و بیشتر متأثر از آن است که اوضاع اروپا را در آن موارد درست یافته است مانند پاکی و پاکیزگی هتلاها و خیابانها و بیمه خانه‌ها برای آتش سوزی، مثلاً می‌نویسد:

- ولی بیشتر آبادیها اثر نبودن ظلم و بودن امنیت و نکردن تعدی، و کردن همراهی حکام و کارکنان دولت است. (ص ۱۵۰).

- امروز از بعد از ظهر یاد خیلی سختی وزان [شد] ولی بدون گرد و خاک و یهن اسب و زبیل و پشم سگ مرده است. (ص ۱۸۴).

- چه جنس مردم هستند که اینجور ملکشان را آباد می‌کنند و حال آنکه نه شاخ دارند و نه دم و انداماً هم بزرگتر از ما نیستند. عوض شاخ و دم و وطن پرستی و غیرت دارند و رشوه هم نمی‌گیرند و تعلق هم باور نمی‌کنند. (ص ۲۲۶).

- از چیزهای خیلی خیلی تماشایی این هتل بلکه این شهر بلکه این سفرمان مهال این هتل است. (گلاب به روی شما) هیچ تصور نمی‌کردم اتاقی ممکن است به این تمیزی و نظافت ساخته شود. یقیناً از سفره‌خانهٔ حضرت امپراطور آلمان بهترست. (ص ۲۲۸)

### سرزمینهای شمالی پیروامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش

تألیف محمدعلی سدیدالسلطنه کبایی بندرعباسی. استخراج و تحشید احمد اقتداری. تهران. شرکت انتشارات جهان معاصر. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۲۳ ص (۳۰۰۰ ریال).

احمد اقتداری با علاقهٔ مندی و بصیرت در احوال مرحوم سدیدالسلطنه یکی دیگر از تألیفات مفید آن مرحوم را در اختیار پژوهندگان مسائل تاریخی و اجتماعی خلیج فارس گذارد. این کتاب اختصاصاً محتوی اطلاعاتی دربارهٔ شهرها و آبادیهای کرانهٔ شمالی خلیج فارس و دریای عمان است با این عناوین در بیست و دو فصل:

بوشهر - خوزستان - شیکوویه - لنگه - خمیر - لارستان - بندرعباس - میناب - چاه‌بهار و گوادر - قشم - هنگام - هرموز و لارک - کیش - لاوان و اندرآبی - تب - فرور - ابوموسی - سیری - شهادت نامهٔ حقانیت ایران بر جزایر اربعه - خارک - مسافرت و تجارت عمومی.

مبسوط‌ترین بخش مربوط به بوشهر و لنگه و بندرعباس است.

سدیدالسلطنه خود نام ثقیل مفاصل اللثالی و منار اللیالی را به کتاب داده است. این کتاب جلد دوم هم در پی دارد.

جای خوشوقتی است که آقای اقتداری توانست عمدهٔ تألیفات سدیدالسلطنه را که از منابع اصلی و اساسی دربارهٔ خلیج فارس است به چاپ برساند و نام آن محقق منطقه‌شناس را پایدار سازد. کتاب با مقاله‌ای از اقتداری دربارهٔ حقوق مالکیت فعال و مستمر ایران در جزایر نوب بزرگ و کوچک و ابوموسی و باسعیدو پایان می‌گیرد.

کاش فهرست اعلام جغرافیایی و تاریخی کتاب وسیع تر از آنچه شده است استخراج شده بود.

### شناسنامه مطبوعات ایران

از ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۲ شمسی. گردآورنده سعود برزین. تهران. کتابفروشی بهجت.

۱۳۷۱. وزیری. ۵۶۵ ص (۱۰۵۰ تومان).

کاری بزرگ و درخور تحسین است. مشکلی بود که برای محققان تاریخ جراید و مجلات وجود داشت و آقای برزین آسان کرد. تاکنون کسی که می‌خواست مشخصات مربوط به یکی از مطبوعات را در مراجع بیابد می‌بایست چندین فهرست را بگردد. ایشان برای آسانی کار تقریباً همه فهرستهای موجود را در هم کرده و بطور الفبایی درین کتاب در دسترس مراجعه‌کننده گذاشته است. پس کتابی است از آن گونه مراجع که هر کتابخانه‌ای باید آن را نگاه دارد.

معرفی هر نشریه بین سه تاده سطرست. درین مطلب کوتاه اسامی صاحب امتیاز و دیگر مسؤولان و طرز انتشار و سال آن و محل انتشار آن آمده است و بالاخره علائم اختصاری مراجعی که نام آن نشریه در آنها بوده به دست داده شده است. مثلاً نام استقلال ایران در هفت مرجع هست و طبق فهرستی که از علائم اختصاری ترتیب یافته از نوزده منبع اطلاعاتی چاپ شده برای این کار فهرست استخراج شده است.

در یادداشتی که مؤلف تحت عنوان «سیر تاریخی» به معرفی فعالیت‌هایی که در زمینه تاریخ مطبوعات ایران شده است توجهش بیشتر به چند کتاب معرفی است که گنجانم نیستند. در حالی که چه بسیار مقاله‌ها و فهرست‌ها مخصوصاً فهرست‌های کتابخانه‌ها هست که می‌بایست نامشان درین فهرست آمده بود. کارهایی که برای فهرست نویسی موجودی کتابخانه‌ها شده است بهیچوجه از نظر اطلاعاتی کم ارزشتر از جزوهٔ رایینو یا کتب دیگر نیست. کاش مؤلف ارجحند پیش از نشر کتاب به من یادآوری می‌کرد تا کتابشناسی منابع مطبوعات ایران را که در سالها پیش در مجلهٔ تحقیقات روزنامه‌نگاری چاپ شده بود و اکنون تعدادش به نزدیک صد رسیده است در اختیار می‌گذاردم و در پیوستی ازین تألیف منیف چاپ شده بود.

کاش آقای برزین کنار هر نام شماره ترتیبی گذارده بود تا فوراً معلوم می‌شد که مشخصات چند نشریه درین فهرست آمده است. به حساب تقریبی شاید ظاهراً بتوان رقم پنج هزار را پیشنهاد کرد. پیوست حاوی روزنامه‌ها و مجلاتی است که در کتاب چهرهٔ مطبوعات ایران تألیف غلامحسین صالحیار در سال ۱۳۵۱ آمده است و چون نام‌هایی است که برزین نتوانسته آنها را ببیند یا در فهرست‌ها اطلاعی از آنها بیابد آن را درین پیوست آورده است.

فهرست اعلام اشخاص پایان بخش کتاب است. کاش فهرستی از نام شهرها درست کرده بودند و ذیل هر یک نشان داده بودند که کدام نشریه‌ها در آن شهرها منتشر می‌شده است و آن را بخش پایانی کتاب قرار داده بودند.

نام انگلیسی کتاب هم درست نیست و با نام فارسی مطابقت ندارد. زیرا کلمهٔ Chronology به معنی سالشماری است و این فهرست سالشماری تألیف نشده است. ظاهراً بهترین نام برای آن Index و با تسامح Bibliography است.

### طبقات اعلام الشيعة

تأليف شيخ آغايزرك طهراني. القرن الحادي عشر. تحقيق واره‌ة علي نقي منزوي.  
بيروت، مؤسسة فقه الشيعة، ۱۹۹۰. وزيري، ۲۲۳ ص.

اين مجلد به شرح حال علمای شيعة که در قرن يازدهم هجري مي‌زيستد آمده است و کاش به هر نامي شماره ردیف داده شده بود.

مرحوم شيخ بي‌ترديد در تاريخ کتابشناسي شرق از اعجوبه‌هاي زمان خود بود و يک تنه دو کار بزرگ را به انجام رسانيد: اللزيمه و طبقات اعلام الشيعة. هر دو کتابي است بسيار ارجمند.

### فرهنگ مردم سرستان

مرد آورده و تأليف صادق همايوني. مقدمه از سيد ابوالقاسم انجوي شيرازي  
(نجوا). چاپ دوم. تهران، شرکت به نشر انتشارات آسان قدس رضوي، ۱۳۷۱.  
وزيري، ۶۳۸ ص.

بيست و يک سال پيش که چاپ اول اين کتاب انتشار يافت در مجله راهنمای کتاب (ش ۴- ۹ سال ۱۳۵۰) آن را کتابي بسيار ارجمند و حاصل زحمات بسيار زياد مؤلفي دانستم که با علم و بصيرت و علاقه بدین کار گران پرداخت. چاپ دوم زيباتر و منقح‌تر شده.  
کتاب در چهار بخش است: زندگي مادي - زندگي معنوي - زندگي اجتماعي - واژه نامه.  
تصاویر کتاب درين چاپ روشن‌تر و دلپذيرتر است.

### فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه مروی

تأليف رضا استادي. تهران، کتابخانه مدرسه مروی، ۱۳۷۱. وزيري، ۳۹۸ ص.  
(۳۰۰ تومان).

مدرسه مروی در تهران (کوجه رو به روی شمس العماره) که به مدرسه خان مروی و مدرسه فخریه هم ياد می‌شده است بنيادی است و فني از حاجي محمدحسين خان مروی ملقب به فخرالدوله از روزگار فتحعلي شاه قاجار و از مدرسه‌هاي مشهور برای تدريس علوم و معارف ديني.  
بر اين مدرسه از همان آغاز کتابهايي وقف شده بود و از جمله باني مقداري نسخه خطی بر آنجا وقف کرده بوده است و بعدها هم مقداري بر آنها افزوده می‌شود.  
اکنون بنا به احصاء مؤلف دانشمند ۱۰۵۰ نسخه درين کتابخانه موجود است که فهرست آنها اينک منتشر شده. مؤلف ياد آور شده «حدوداً پانزده جلد از نسخه‌هاي خطی معرفي شده در دفتر در کتابخانه موجود نيست که حتماً در طول زمان دستخوش حوادث شده است.»  
مؤلف دانشمند براساس روش فهرست نگاري نسخه‌هاي تک کتابي را از چند کتابي (مجموعه) جدا ساخته و هر دسته را جدا جدا فهرست کرده و در پايان فهرست الفبائي نام کتابها و فهرست مؤلفان کتابها را آورده است.

مؤلف در مقدمه مفصلي (پنجاه صفحه) شرح حال واقف و متوليان را به دست داده و به حقيقت از نيات و خدمات آنان ياد کرده است.

فهرست نگار فاضل پيش ازين فهرست نسخ خطی مدرسه فريضه، مدرسه حبيبيه، آيه الله العظمي

گلابیگانی، خصوصی طبسی، خصوصی زنجانی، آیه الله حجت، مدرسه حجازیهای قم، مسجد اعظم (همه در قم)، حسینیه شوشتریهای نجف، مسجد چهل ستون تهران را منتشر کرده و اکنون نگارش فهرست امامزاده هلال آران (کاشان) را آغاز کرده است.

### قنات، فنی برای دستیابی به آب

از هانری گوبلو - ترجمه ابوالحسن سرومقدم و دکتر محمد حسین پاپلی یزدی. مشهد. معاونت فرهنگی آستان قدس. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۷۲ ص.

چهل سال پیش که هانری گوبلو در ایران به تحقیق درباره قنات پرداخت به وسیله مرحوم المهبیار صالح با او آشنا شدم. چندین بار برای آشنا شدن با مآخذ در زبان فارسی به کتابخانه دانشکده حقوق که محمد تقی دانش پژوه و من در آنجا کتابدار بودیم آمد و شور و شوق خود را به مستند ساختن مشاهدات خود به مآخذ کتبی می نمود. همان اوقات مقاله ای درباره سد قهرود نوشت که من آن را در مجله فرهنگ ایران زمین چاپ کردم. مندرجات این کتاب مفید چنین است:

بخش اول: قنات چیست؟

بخش دوم: ابداع و توسعه فن قنات در قلمرو فرهنگ ایرانی.

بخش سوم: انتقال و انتشار فن قنات به سوی غرب

بخش چهارم: انتقال تکبیک قنات به سوی شرق.

بخش پنجم: ابداعات مستقل

بطوری که مشهودست کتاب درباره فن قنات سازی در سراسر جهان است و چون درباره ژاپون مطلبی درخور نداشت آقای دکتر پاپلی یزدی یادداشتی را به پایان کتاب افزوده اند تا خواننده از وضع قناتهای ژاپون هم آگاهی یابد. مطالب درباره ایران ضعیف است.

در ترجمه بخش هایی که مربوط به ایران است آوردن چند نکته را ضروری می داند:

- سیمان لفظ نامتناسبی است برای متنی مانند آبهای پنهانی کرجی. ظاهراً ساروج مرادست یا گل حرامزاده. (ص ۱۲۹).

- ن. مگری (ص ۱۳۴ و ۱۳۵) باید م. مگری باشد.

- ف. هروی غلط و ق. هروی درست است، یعنی قاسم هروی (ص ۱۳۵).

- قبل در نام کتاب قاسم هروی نادرست و قلب درست است. (ص ۱۳۵).

- کاریزه آوانوشت به کاریزه است و در فارسی یا باید کهریز نوشت یا کاریز. (ص ۱۳۷).

- م. مفید مفیدی، ارجاعی مغشوشی است از سوی گوبلو. باید محمد مفید مستوفی در جامع مفیدی نوشت. (ص ۱۳۷) همین عیب در صفحه ۱۵۴ تکرار شده.

### مثلها و حکمتها

در آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری. تألیف دکتر رحیم عینی. تهران.

انتشارات سروش. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۵+۸۹۸ ص (۹۰۰ ریال).

مقدمه دلپسند و پژوهشی مؤلف محتوی مطلبهای متنوعی است از جمله: تأثیر مثل در سخن، نظر دهخدا و بهمنیار که درین زمینه امثال پیشگام بوده اند، تقسیم مثل، ارسال المثل، تشبیل، ضرب المثل، پند و اندرز و حکمت و موعظه، بررسی مآخذ مثلها.

مؤلف در بخشی از مقدمه روش تألیف خود را می‌نویسد و می‌گوید برای هر یک از بیتهای عنوان (مدخلی) متناسب با مفاد هر بیت انتخاب شد. نام شاعر و اثر و شماره صفحه مرجع گفته آمد. درین مجموعه پرفایده حدود یازده هزار و اندی عنوان (مدخل) وارد شده است. مؤلف از دوست و دو کتاب درگردآوری این مرجع استفاده برده است و همین خود حکایتی و نشانه‌ای است از میزان رنجی که در فراهم آمدن چنین کتابی برده شده و بیگمان از تألیفات ارزشمند در روزگار ماست.

### مثنوی معنوی

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به رومی. چاپ عکسی از روی نسخه خطی قولیه (موزه مولانا)، تاریخ کتابت ۶۷۲ هجری قمری. تهران، مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۱. رحلی. ۶۱۰ ص.

چاپی است لوحی از نسخه مورخ ۶۷۷ بر روی کاغذ خوب برقی و به رنگی نمبه شیبه به رنگ کاغذ نسخه اصلی. به صفحات متن مجموعاً شماره ردیف داده شده است و برای آسانی مراجعات بعدی بالای هر صفحه شماره آیات را (از چه شماره‌ای تا چه شماره‌ای) آورده‌اند. افسوس که گاهی یادداشت‌های اصلاحی و الحاقی کنار و لبه صفحات درست نیامده یا بریدگی پیدا کرده است. (صفحات ۹، ۳۸، ۴۰، ۵۷، ۶۲، ۷۴، ۸۴، ۹۹، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۶۶، ۲۷۱، ۳۲۶، ۳۹۵، ۴۱۹، ۴۹۳، ۵۲۷، ۵۳۷، ۵۵۴، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۷۹، ۶۰۵، ۶۱۰).

دکتر نصرالله پورجوادی در مقدمه گویا و کوتاه نکتهایی را که درباره سبب چاپ کردن این نسخه ضرورت دارد برگرفته تا معلوم باشد با وجود بودن چاپ نیکلسن چرا بایست این نسخه عکسی هم به چاپ می‌شد. مخصوصاً گفته شود حدود استفاده نیکلسن از این نسخه چه بوده است.

در صفحه ۶۱۰ که پایان نسخه است یکی از کتابداران قدیم مزار مولانا تعداد صفحات را ۶۱۳ یا ۶۲۳ نوشته است درحالی که در چاپ کنونی عدد صفحات به ۶۱۰ رسیده است. ازین چاپ نمی‌توان دریافت که اختلاف در کجاست و باید به اصل نسخه مراجعه کرد. آیا اوراق سفیدی داشته که در شماره آورده بوده‌اند؟ خط یادداشتی که در توجیه مضمون دفتر پنجم در صفحه قبل آن آمده ظاهراً خط کاتب نسخه نیست و شاید قرنی جدیدتر باشد.

در مقدمه استوار دکتر پورجوادی از کتابشناس مشهور انگلیسی استوری با عنوان «آقای» یاد شده است. اما او سائهایی است که مرده است.

بخش پایانی مقدمه آقای دکتر پورجوادی برگزیده نوشته مرحوم گولینارلی دانشمند مولوی شناس ترک است که آقای دکتر توفیق سبحانی به فارسی نقل کرده است.

نکته‌ای هم که باید توجه داشت این است که عبارت «رصمه و زینة بالندھیب مخلص بن عبدالله الهندی» اگرچه در میان دو خط جدول و پیش از عبارت کاتب آمده است قاعده پس از اتمام کار کاتب و اتمام ترصیع و تزین نوشته شده.

در نقل عبارات کاتب نقطه‌های «المصححه المهدبه المنتحه» که در عکس هست در حروف چینی افتاده است و چون در نقل نظر بر آن بوده که رسم الخط کاتب رعایت شود نقطه‌های روی «عده» هم زائدست.

چون نوشته‌های درون صفحات ترصیعی طلایی بوده است و طوری چاپ شده است که درست خوانده شدنی نیست حق بود که بطور حروف چینی در اوراقی الحاقی در پایان آورده شده بود. شاید اگر همین کار هم درباره عناوین مطالب یا به دست دادن شماره صفحات (فهرست وار) شده بود مناسب

داشت.

به هر تقدیر سزاوارست این خدمت بسیار کرآمد و گراتمند را ارزشمند بدانیم.

### نامها و نامدآرهای گیلان

از جهاتگیر سرتیپ پور، رشت، نشر گیلکان، ۱۳۷۰. وزیری، ۶۲۱ + تعداد زیادی عکس و سند.

فرهنگواره‌ای است به نظم الفبایی حاوی اسامی آبادیها و جاهای معروف در تاریخ، اشخاص (اعم از شعرا و ادبا و پادشاهان و امرا...) و خاندانها و سلسله‌ها. مرحوم سرتیپ پور با تألیف این کتاب نه تنها خدمتی بزرگ به فرهنگ و تاریخ گیلان کرد بلکه نمونه‌ای به دست داد تا همین گونه کتاب برای مناطق دیگر ایران که در حقیقت دائرةالمعارف محلی است تهیه شود.

اما الفوس که مرحوم سرتیپ پور درین کار ارزشمند و سودمند غالباً از به دست دادن مرجع کوتاهی کرده است یا اگر گفته به اشاره برگذار شده است و علاقه‌مند نمی تواند دسترسی پیدا کند. مثلاً در صفحه ۳۴۰ منظور از «فهرست منزوی» کدام فهرست و کدام جلد و کدام صفحه است. همه مستفیدان ازین کتاب باید زحمات آقای پورجکاجی مؤسس نشر گیلکان را در چاپ شدن این اثر تحسین کنند.

### یادداشت‌هایی در زمینه فرهنگ و تاریخ

تألیف دکتر غلامحسین یوسفی - تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۱. وزیری، ۳۴۴ ص (۳۶۰ تومان).

این کتاب والای پژوهشی مجموعه نوزده مقاله کوتاه و بلندی است که مرحوم دکتر یوسفی برای دائرةالمعارف ایرانیکا (چاپ امریکا) نوشت و به زبان انگلیسی چاپ شده است. مقاله‌ها در زمینه‌های مختلف است و طبعاً گویای وسعت اطلاعات و قدرت آن شادروان در پروردن مطالبی است که هر یک نیازمند به مراجعه به کتب متنوع و مراجع مختلف بوده است و به یک نگاه بر فهرست مآخذی که ذیل هر مقاله به رشته ضبط در آورده است می توان دریافت که آن مرحوم چه میزان رنج برده و کار را جدی و اساسی به پایان رسانیده است. زبان نوشته‌ها لطیف و رسا و مندرجات هر مقاله به معیاری است که می باید باشد. این چند مقاله می تواند بهترین نمونه‌ای باشد برای کسانی که می خواهند برای دائرةالمعارفها مقاله نویسی کنند.

مندرجات این دفتر گرامی را چنین می توان دسته بندی کرد:

تاریخ: به آفرید - بابک خرمی - ابوالفضل بیهقی - بیرام شاه - عبادی.

تاریخ اجتماعی: بیستگانی - چاووش - چوب خط.

ادبیات: بلقیس - چستان - چهارمقاله - مجله بهار - چهل طوطی - چرند و پرند.

هنر: خط و خطاطی.

جغرافیای تاریخی: چهارباغ مشهد - چگل - باغ پیروزی.

لغت: جامه‌ها و پوشیدنیها.

## نشریه‌ها

### □ زنده رود

فصلنامه فرهنگ، ادب و تاریخ است که در اصفهان نشر می‌شود. صاحب امتیاز و مدیر مسؤول حسام‌الدین نبوی‌نژاد و دبیر هیأت تحریریه آن یونس تراکمه است. نخستین شماره آن (پایتیز ۱۳۷۱) در ۲۱۶ صفحه است به چاپی زیبا، طرح و اجرای آن را کارگاه نقش در تهران برعهده داشته.

درین شماره نیمی از مقالات و مطالب ترجمه است و اکثر به قلم مترجمان هوشمند و توانا (ابوالحسن نجفی، احمد میرعلایی، ضیاء موحد، سعید ارباب شیرانی... و).

بوف کور، غنای خرم و محتوا نوشته محمد تقوی، خانه روشن از هوشنگ گلشیری، حوالی کافه شوکتا از بارعلی پورمقدم، مکالمه از علی سعادت، کنسرت تارهای ممنوعه از حسین مرتضائیان آبکنار از نوشته‌های ایرانی است.

گزارش دکتر مهرداد بهار و دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور بخشی است از کتاب ادبیات هاتوی که آن دو دانشمند تألیف کرده‌اند و بزودی نشر خواهد شد. این مجله بخشی را به شعر نو اختصاص داده است. نقد و نظر هم عنوان بخشی است که به نقد و معرفی کتابها می‌پردازد. زنده رود مجله‌ای است زنده و استوار و متین. پایداری آن را خواستاریم.

### □ گیلان نامه

مجموعه مقالات گیلان شناسی - جلد سوم. به کوشش محمد تقی پورا احمد جکناچی. رشت. انتشارات طاهتی. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۹۶ ص.

بابه استواری که فاضل و نویسنده فرهنگ دوست آلاء جکناچی در تنظیم گیلان نامه گلدارد همه را امیدوار کرد به اینکه هر جلد از این نشریه محققانه چون انتشار باید از دفتر پیشین بر مطلب تر و بهتر خواهد بود و چنین هم شده است.

در جلد سوم بیست و پنج تحقیق و الوادبی مندرج است در زمینه‌های گوناگون و می‌توان آنها را درین زمینه‌ها دسته بندی کرد.

تاریخ پیشین گیلان: از محمد رسول دریاگشت،

نصرت‌الله خوشدل - جمشید صداقت کیش - رضا مدنی - منوچهر هدایتی خوشکلام.

نهضت جنگل و مطالب وابسته به آن: از محمود نیکویه، قرب کماپی، ایرج افشار.

گوش گیلکی و مباحث مربوط به آن: از محمد رضا پورجعفری - اسحق شهنازی - حسین صمدی - میراحمد طباطبائی - ع.ج. لنگرودی - محمد ولی مظفری - جعفر مهرداد - ابراهیم رهبر - غلامحسین عطیعی.

مباحث اجتماعی و مردمشناسی: از ابوالقاسم اشکوری - عزیز طولی - جابر عناصری - قربان فاخته جویته - م. کوچانی - محمدحسن هدایتی امام.

### □ فرهنگ

کتاب یازدهم. ویژه پدیدار شناسی. به کوشش ضیاء موحد. تهران. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۶۰ ص.

پدیدارشناسی از مکتبهای مهم فلسفی است و این مجموعه که در آن پنج مقاله ترجمه شده و چهار نوشته ایرانی آمده نخستین کوشش اساسی و جدی در شناخت آن مکتب و مؤسسان بنام آن است.

### □ فرهنگ

کتاب سیزدهم ویژه زبانشناسی. تهران. زمستان ۱۳۷۱. وزیری. ۲۷۹ ص.

سه مقاله ترجمه و بازده مقاله تحقیقی نگارش فصلای ایران درین مجموعه هماهنگ مندرج است.

نام نویسندگان این است: نسرین طباطبائی - گیتی دهبیم - ابوالقاسم رادفر - محمد تقی راشد محصل - امید بهبهانی - ماندانا صدیق بهزادی - حمید طیبیان - اصغر عسکری خانقاه - ایران کلیاسی - یحیی مدرسی - کتابون مزدآپور - مهشید میرنخرالی - ماهیار نوایی - حسن هاشمی میناباد - گیتی شکری.

مقاله آقای دکتر رادفر راجع به دستورهای فارسی در زبانهای اروپایی است. برای آگاهی ایشان یادآور می‌شود که کتابشناسی دستور زبان فارسی در فرهنگ ایران زمین جلد دوم (۱۳۴۳) چاپ شده است. شاید می‌توانست کمکی به توسعه مطالعات ایشان باشد.

### □ تاریخ و فرهنگ ایران

صاحب امتیاز و سردبیر سید هادی



خسروشاهی، قم - دفتر پنجم، پائیز ۱۳۷۱.  
وزیری، ۳۶۰ ص.

مندرجات این دفتر به بخشهای نهفت اسلامی و اصلاحی (پنج مقاله) - فرهنگ، اجتماعی (چهار مقاله)، استاد تاریخی (یک مقاله - نامه حاج ملامحمد صادق قمی به ناصرالدین شاه دربارهٔ بدی اوضاع و احوال کشور به قلم حسین مدرس طباطبائی) - مباحث تاریخی (دو مقاله: تاریخنگاری و مذهب طاهری از محمد مهدی جعفری و تاریخ حکومت علویان و زبیدی از ویلفرد مادوننگ) - خاطرات (دو مقاله) - علماء معاصر (دو مقاله) - گفتگو با دکتر حسن الترابی - آشنایی با مراکز فرهنگی (دو مقاله) - معرفی و نقد کتاب (سه مقاله) - گزارش فرهنگی - یادمان (دربارهٔ آیه الله سید عبدالمجید ایروانی و سید محمد محیط طباطبائی) - (زمیان نامه‌ها (چندین نامه).

بخش سوم: مفندان نظامی - تنی چند از نظامی شناسان.

پیوست: کتابها و مقالاتی که پس از تدوین کتابشناسی شناخته یا نشر شده است.

□ صمدی، حسین

کتابشناسی شیخ فضل الله نوری - چاپ دوم، ساری، ۱۳۷۱، رقمی - ۲۱۳ ص.

□ صمدی، حسین

کتابشناسی نیما یوشیج - سازندگان، کانون فرهنگ و هنر سازندگان، ۱۳۶۹، رقمی، ۱۷۶ + عکسها.

### مجموعه ها

□ جان خون نین (و) لئوبالوزین

داستانهای چینی، به اهتمام دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات آرا، ۱۳۷۱، رقمی، ۲۷۷ ص.

بگصد و سیزده داستان چینی چه افسانه ای و چه تاریخی، و پنجاه و دو داستان امثال درین مجموعه مندرج است.

نویسندگان و گرد آورندگان این مجموعه دلپذیر که برای آشنا شدن ایرانیان با تفکر و آداب چینی مفیدست، آقای جان خون نین و خانم لیوبالوزین از ایرانشناسان و فارسی دانان چین اند. کوشش دکتر دبیرسیاقی در بیارستن و به نورد چاپ سپردن این مجموعه سزاوار قدردانی است.

□ حسینی زفره ای، محمد باقر

گلهای معطر از بوستان آل محمد (ص)، قم، شرح روح، ۱۳۷۱، رقمی، ۱۹۳ ص.

اشعار توحیدی - مشاجات - ایمان - کعبه - حجاب، قرآن - قیامت - مذایح و برای ائمه اطهار.

□ روشن ضمیر، مهدی

بناه یاران، (گلگشت)، نهران، کتابخانه مستوفی، ۱۳۷۱، وزیری، ۴۵۵ ص، (۲۲۰ تومان).

اخوانیات واقعی است، یادهایی است دربارهٔ حدود پنجاه تن از بزرگان ادب و شعر و فرهنگ در

□ دفتر دانش

فصلنامه علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی است، نخستین شماره آن دارای ۱۱۲ صفحه است.

گفت و شنود - رویدادهای دانش و دانشگاه - سه مقاله - نقد و معرفی کتاب - گزارشهای علمی و فرهنگی - کندوکاو - از گذشته ها - استاد و دانشجو - آشنایی با نهادهای علمی عنوانین فصول این مجله است.

### کتابشناسی

□ رادفر، ابوالقاسم

کتابشناسی نظامی گنجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱، وزیری، ۶۰۷ ص.

نام کتاب گویای مندرجات آن است و بر این ترتیب منقسم شده است:

بخش اول: کلیات، دیوان، غمسه (با تقسیم بندی به اجزاء آن)، در ذیل هر عنوان نخست نسخه های خطی و سپس متون چاپی کامل یا گزیده آورده شده است.

بخش دوم حاوی: مقالات، بخش از کتاب، کتابهای مستقل فرهنگها، پایان نامه ها، خاورشناسان و نظامی، انستیتو و موزه حکیم نظامی - نظامی به زبانهای دیگر.

هفتاد سال اخیر از سرمدق و صمیمیت و علاقه مندی.

□ فهیمی، سید مهدی

فرهنگ جبهه. تهران. حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی. تهران. ۱۳۶۹-۱۳۷۰. قطع پالتویی.

فرهنگ جبهه نام کلی مجموعه‌ای که هر مجلد آن به موضوعی اختصاص دارد و هریک از آنها یا همکاری گروهی از جبهه رنگان گردآوری و نوشته شده است. عناوین فرعی مجلدانی از آن که به دفتر مجله رسیده چنین است:

۱- اصطلاحات و تعبیرات. دفترهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴. مثال: «صیاده معادل گروه ضربت بوده است. یا عاشق چتر منوره به معنی بچه‌های کم سن و سال بسپبی».

۲- نامها و نشانیها. دفتر اول حاوی اسم پایگاهها و مناطق و نه‌ها و جز آنها.

۳- اوقات فراغت. دفتر اول. بجز کلیات حاوی ۴۶۳ روایت از زوایان مقاومت است.

۴- تابلو نوشته‌ها. سه دفتر. عبادات و جملاقی است که بر دیوارها و سنگها و سنگرها و اتومبیلها و جاهای دیگر نوشته می‌شد.

۵- آداب و رسوم. دفتر اول.

۶- شعارها و رجزها. دفتر اول.

۷- شوخ طبعیها. دفتر اول و دوم. تریک موضوعی شده است از جمله: صلوات، غیبت، عبادت، خوردن، فروتنی، گفت و گو، جنگ و سلاح، دشمن....

□ کتاب سخن

مجموعه مقالات. تهران. انتشارات علمی. ۱۳۷۱. وزیری. ۵۳۲ ص (۲۸۰ تومان).

ظاهراً سومین کتاب سخن است که به همت باران و سخن و گردآوری می‌شود. درین مجلد یازده مقاله و نوشته تحقیقی و ادبی، بیست و چهار شعر نو، پنج مقاله ترجمه از خارجی، ترجمه چندین شعر خارجی، ده داستان کوتاه ایرانی، ترجمه پنج داستان کوتاه خارجی، شش نقد و بررسی کتاب و چند نوشته گوناگون از جمله در سوک دکتر پرویز خانلری و دکتر زهرای خانلری چاپ شده است.

□ گفتارهای ادبی و اجتماعی

نگارش دکتر ضلالمعلی رعدی آدرغشی.

تهران. موقوفات دکتر محمود افشار. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۲۸ ص. (۳۰۰۱ ریال).

مجموعه‌ای است در پنج بخش: زبان و ادبیات فارسی - فردوسی و شاهنامه - اجتماعی و تاریخی - یاد از دوستان - گوناگون.

جمعا بیست و نه مقاله و گفتار است. دقت نظر ادبی دکتر رعدی آدرغشی از هنگامی که خطابه رستاخیز ادبی را در فرهنگستان ایران خواند شناخته شد. این گفتار ارزشمند در همین مجموعه چاپ شده است.

در مقاله‌هایی که درباره ملک الشعرای بهار، پروداد، رشید یاسمی، علی اکبر دهخدا، پروین اعتصامی، فروغی، تقی زاده، علی اصغر حکمت نوشته نکته‌های تازه هست که برای شناختن مقام ادبی هریک از آنان ارزش خاصی دارد.

□ مجموعه مقالات تئاتر

به کوشش لاله تقیان. تهران. مرکز هنرهای نمایشی. ۱۳۷۱. رقصی. ۱۷۷ ص.

درین مجموعه ده مقاله درباره تئاتر جدید و نمایشنامه‌نویسی و تئریه مندرج است از: لاله تقیان - حسن ضحی - صادق عاشورپور - منوچهر باری - صادق شمس - اختر اعتصامی - محمد صادق شریعت - محمدعلی صوتی - پروانه مزده.

ادبیات

□ اداره چی، احمد

شاهران همعصر روه‌کی. تهران. موقوفات دکتر محمود افشار. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۶۴ ص (۲۲۰۰ ریال).

درباره این کتاب تحقیقی سودمند جداگانه بحث خواهد شد.

□ ادیب برومند، عبدالعلی

پیام آزادی. چاپ دوم. تهران. آناهیتا. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۳۲ ص.

چاپ اول در اردی‌بهشت ۱۳۵۷ منتشر شد و مرحوم جلال همایی و آقای احمد گلپین معانی در مزایای این مجموعه دو قطعه شعر سروده‌اند که در پایان کتاب آورده شده است.

سراسر اشعار مندرج درین مجموعه جنبه سیاسی، فکری و درباره رویدادهای جهانی است.

دانشگاه تهران مجسمی به نام صائب و سبک هندی و تشکیل داد و جسمی از استادان و دانشمندان در آنجا خطابه خواندند و سپس مجموعه‌ای از آنها به همان نام توسط آقای محمد رسول دریاگشت به چاپ رسید. چون کتاب مذکور نایاب بود و توجه به صائب در میان اهل ادب روزافزون است آقای دریاگشت به تجدید طبع کتاب مذکور پرداخت و مناسب دید که علاوه بر نوزده مقاله پیشین تعدادی از نوشته‌ها و مقاله‌های مهم دیگری را که در مجموعه‌ها و مجله‌های قدیمی چاپ شده بوده است درین چاپ جدید بیاورد تا مجموعه حاضر دربرگیرنده آرا اهم کسانی باشد که درباره صائب مطلبی نوشته‌اند. تعداد مقالات چاپ حاضر به سی و پنج رسیده است.

□ شاهانی، خسرو

آئین شوهردراری. تهران. ۱۳۷۰. رقی. ۲۶۷ ص.

هجدهمین مجموعه از نوشته‌های طنز و شوخی و مطایبه و نقد اجتماعی خسرو شاهانی است. خوانندگان ما از نوشته‌های او در همین مجله لذت بردند.

□ عبدالله (سید)

ادبیات فارسی در میان هندوان. ترجمه محمد اسلم خان. تهران. موقوفات دکتر محمود افشار. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۸۲ ص (۲۶۰۰ ریال).

□ فیاض کوهانی، سعید

حافظ شناسی. جلد پانزدهم. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۴۷ ص (۲۲۰۰ ریال).  
درین دفتر که آخرین مجله از دوره اول حافظ شناسی است نوزده مقاله مندرج است.

□ ولنگ، ونه (و) دیگران

چشم اندازی از ادبیات و هنر - ترجمه. ترجمه دکتر غلامحسین یوسفی و محمدتقی (امیر) صدقیانی. تهران. انتشارات معین. ۱۳۷۰. رقی. ۲۱۹ ص (۱۴۰۰ ریال).

ترجمه بخشهایی است از کتاب مشهور و نظریات درباره ادبیات. مباحث ترجمه شده عبارت است از: ادبیات و مطالعات ادبی - ماهیت ادبیات - وظیفه ادبیات - نظریه ادبی، نقد و تاریخ ادبی - ادبیات کلی، تطبیقی و ملی - هنر برای هنر - هنر برای انسان.

نا البرز، پرویز

شکوه شاهنامه در آیین تربیت و اخلاق پهلوانان. با فهرستی از صفات نقش آفرینان دوره پهلوانی. تهران. دانشگاه الزهراء. ۱۳۶۹. وزیری. ۲۹۴ ص (۲۱۰ تومان).

نام کتاب گویای کوششی است که مؤلف در شناساندن یک پهلوانان مذکور در شاهنامه و دیگر نامورانی که در آن کتاب بزرگ نامشان هست به کار برده و ذیل هر یک توصیفی را که ضرورت داشته همراه با اشعار شاهنامه آورده است. فهرستی که از صفات پهلوانی بر اساس واژه‌های مضبوط در اشعار در پایان به دست داده شده است ارزش پژوهشی دارد.

نا بای بودی، چنگیز غلام علی

زندگی و آثار نزاری. ترجمه مهناز صدوری. به اهتمام و نفقه دکتر محمود رفیعی. تهران. انتشارات علمی. ۱۳۷۱. رقی. ۲۹۰ ص.

نزاری قهستانی از شاعران اسمعیلی مذهب قرن هفتم / هشتم هجری است و اخیراً دیوانش به کوشش دکتر مظاهر مصفا و نفقه دکتر محمود رفیعی چاپ شده است. اینک به اهتمام و نفقه دکتر رفیعی ترجمه رساله‌ای که سالها قبل دکتر بایبودی به روسی درباره این شاعر نوشته بود به دسترس علاقه‌مندان آمده است. کتاب درسه فصل است: گنجه، خانواده، تعلیمات - سفر به ماوراء قفقاز (بهرت بود ماوراء ارس گنجه می‌شد زیرا در روزگار و شعر نزاری اصطلاح جغرافیایی قفقاز نیامده). منظومه‌های نزاری.

بخشی از کتاب که به سفر دراز نزاری از راه اصفهان و رجال آذربایجان به آن سوی ارس و بالاتر به بازگشت به قاین اختصاص دارد بسیار خواندنی و پر از فوائد تاریخی و جغرافیایی است. «گوگجه» (ص ۱۱۱) همان «گوگجه دنگره» است که از آبادیهای مشهور فرون هفتم و هشتم بود و نامش از جمله در ذیل تاریخ گزیده و منابع مربوط به چوپانیان آمده است.

نا دریاگشت، محمد رسول

صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی. چاپ دوم. تهران. نشر قطره. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۲۷ ص (۶۲۰۰ ریال).  
در دی ماه ۱۳۵۴ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

## متون کهن

### ابوالفتوح رازی

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن مشهور به تفسیر ابوالفتوح رازی. جلد دوم. به کوشش و تصحیح دکتر محمد جمفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح. مشهد. بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۳۶ ص.

در مقدمه نه نسخه خطی معرفی و ازین نسخه‌ها در تصحیح متن استفاده شده است.  
فهرستهای پایانی عبارت است از: واژه‌نامه - کلمه‌های مشکول - نامهای خاص - اقوام و قبایل - کتابها- احادیث و اقوال پیامبر (ص)- امثال عربی- اشعار عربی - اشعار فارسی.

### پیر جمال‌الدین اردستانی

مرآة الافراد. تصحیح حسین انیسوی. تهران. انتشارات زوار. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۲۲ ص.  
نخستین کتاب است از آثار پیر جمال اردستانی عارف مشهور قرن نهم هجری که به چاپ می‌رسد. پیر جمال دارای نوشته‌های منثور و منظوم زیادست. رباعیات او را هم آقای محمود مدبری تصحیح کرده است که در جلد بیست و نهم فرهنگ ایران زمین به چاپ می‌رسد. امیدست آقای انیسوی نور توفیق نشر دیگر آثار این عارف خوش زبان را پیدا کند.

### [۱] شبستری، محمود

مجموعه آثار شیخ محمود شبستری. به اهتمام دکتر صمد موحد. تهران. انتشارات طهوری. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۲۰ ص (۴۵۰۰ ریال).  
درین مجموعه که آثار شبستری به چاپ تحقیقی و انتقادی رسیده مشربها و رساله‌های گلشن راز- سعادت نامه - حق‌البتین - مرآت المحققین - مراتب العارفين.

روش مصحح دانشمند برین است که ابتدا متن را براساس نسخه مختار و سپس مدلهای نسخه‌های معتبر و بالاخره توضیحات هر رساله را به دنبال می‌آورد.  
مقدمه موحد حاوی دو بخش است: نگاهی به زندگانی و آثار شبستری - سیری در جهان اندیشه شبستری.

## زبان و لغت

### □ حبیب‌الله لشکر نوین

لغات مصطلحة هوام. به اهتمام احمد مجاهد. تهران. انتشارات ما. ۱۳۷۱. رقمی. ۲۲ ص (۶۰۰ ریال).

رساله‌ای است حاوی کلمات و مصطلحات عامیانه‌ای که در اغواء لوطیها و در شوخیهای میان مردم در دوره فاجاری مرسوم بود. این رساله پیش ازین به سالهای ۱۳۰۸ قمری (به نام مرآت‌البهائم) - ۱۳۲۱ قمری (به مفتاح‌الحقائق) - ۱۳۴۳ ق. (اصفهان) - و بعدها توسط ایرج افشار در مجله راهنمای کتاب (۱۳۴۲) - محمودکثیرانی (۱۳۴۹) همراه عقایدالنساء نصرالله قحقی در مجله نگین (۱۳۵۰) چاپ شده است.

احمد مجاهد متن را از روی نسخه خطی مورخ ۱۲۹۶ که قدیمترین نسخه موجودست و اللغات المحفنگة فی الحکمة العلیة نام دارد به چاپ رسانیده است.

البته باید گفت که محمدعلی جمال‌زاده هم اغلب لغات این متن را در کتاب فرهنگ عامیانه خود وارد کرده است.

### □ عزیزالرحمن

گرامر و زبان آموز اردو. ترجمه سید محمد صمدی. مهاباد. ۱۳۶۱. وحلی. ۱۵۰ ص.

اصل انگلیسی این خود آموز نا سال ۱۹۷۵ بیست و سه بار چاپ شده. (از سال ۱۹۱۵ به بعد).

نشانی مترجم در مهاباد صندوق پستی ۱۳۸ می‌باشد.

پیش ازین کتاب و مقدمه‌ای به واژه‌نامه‌های زبان کردی و از ایشان به دستمان رسید که جنبه کتابشناسی داشت و شرح حال نویسندگان واژه‌نامه‌ها هم در آن آمده بود.

### □ قیصری، جلیل

سولاردنی. سروده‌های مازندرانی. با مقدمه دکتر سعید حمیدیان. به کوشش حسین صمدی. قائم شهر. نشر زهره. ۱۳۷۱. رقمی. ۸۸ ص.

مجموعه ۷۸ دوبیتی است به گویش مازندرانی که با آوانویسی و ترجمه فارسی آمده است.

ل - همایون، همداخت

واژه‌نامهٔ زبان‌شناسی و علوم وابسته. تهران. مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۰۰ + ۲۹۶ ص.

اساس این واژه‌نامه مبتنی است بر کلمات انگلیسی به ترتیب الفبائی با آوردن یکد با دو سه معادل فارسی. معادل‌های فارسی از مراجع و کتابهایی گرفته شده است که فهرست آنها (۷۸ مرجع که ۳۵ کتاب و ۵۴ مقاله است) در اول کتاب آورده شده.

برای آنکه مراجعه کننده دریابد هر کلمهٔ فارسی مختار و مستعمل کدام یک از مؤلفان است به آن کلمه شماره‌ای داده شده است که آن مرجع در فهرست آغازین دارد.

قسمت دیگر کتاب فهرست الفبائی کلمات فارسی است با ارجاع دادن به صفحه‌ای که واژه یا معادل انگلیسی‌اش در آنجا آمده است.

این واژه‌نامه در حقیقت برای نشان دادن اصطلاحاتی است که از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است و چه بسا که برگرداننده آنها را از فرانسه آورده باشد مانند مرحوم دکتر خانلری. به هر تقدیر کاری است ارزشمند و وسیله‌ای برای یک نواخت ساختن اصطلاحات به تدریج.

## تاریخ و سرگذشت

□ اعرافی، حسین (بایگنا)

بیادنامهٔ مهندس کاظم حبیبی. تهران. ۱۳۷۰. رقی. ۱۵۴ ص.

مهندس کاظم حبیبی از مردم ملی و وطن پرست ایران بود و در جریان ملی شدن نفت از مردان مؤثر و مشاور دکتر مصدق.

درین مجموعه که به بیاد اوست مقاله‌هایی از مهندس احمد زیرک زاده، مهندس علیقلی بیانی، عباس محمودی، ابوالفضل فاطمی و همچنین بعضی خاطرات دربارهٔ او دیده می‌شود.

من نامه‌های حبیبی به دکتر مصدق و آیه‌الله کاشانی از مطالب ارزشمند کتاب است. نامه به مصدق دربارهٔ جریان رودهای بحرانی جبههٔ ملی (دورهٔ دوم) و نامه به کاشانی دربارهٔ کودتای ۲۸ مرداد و حکومت زاهدی است.

□ یوزغازلی، رناقا فرینش

تاریخ معاصر آلمان، شوروی و تقسیم آلمان. ترجمهٔ طهماسب محتشم دولت‌شاهی. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۱۳۷۱. رقی. ۲۳۰ ص.

□ به آذین، محمود اعتمادزاده

از هر دری... زندگینامهٔ سیاسی - اجتماعی. تهران. جامی. ۱۳۷۰. رقی. ۱۵۲ ص.

گویندهٔ این زندگینامه گوشه‌هایی از رویدادهای سیاسی، اداری، حزبی و نگاه فردی خود را به زبانی هنرورانه و زیبا نوشته است و گفته: «بیش از نیمی از عمر من ناکتون در بسنگی به اندیشه و پیکار مارکسیستی و - تا ۱۳۴۴ - ده سالی در کوشش و داروگر و تکاپوی حزب تودهٔ ایران به سر رفته است.» (ص ۱۱۶).

- نام منشی‌زاده داودست نه ابراهیم (ص ۱۲۶).  
- مصدق به مجلس. «دزدگاه، خطاب کرد نه دزدخانه» (ص ۱۳۹).

□ حاج قربانعلی، ابوالفضل

چهرهٔ دکتر حسین فاطمی. تهران. ۱۳۷۰. رقی. ۱۶۰ ص (۱۵۰۰ ریال).

سرگذشتی است که توبسته آن را براساس افکار و نوشته‌های دکتر حسین فاطمی و در بسیاری جاها با نقل عین نوشته‌ها تألیف کرده است؛ عناوین عمده فصلها چنین است: فاطمی در پاریس - فاطمی و آزادی قلم - فاطمی و مردم - پیشنهاد شاه به فاطمی - فاطمی و رزم آرا - فساد حکومت - مجلس فرمایشی - دیوار سوه فسله به جان فاطمی - فرار شاه - نقش امریکا در کودتا - نخست وزیر زاهدی - فاطمی در مخفی‌گاه - دستگیری - دفاعیات - لزوت - سوءاستفادهٔ عوامل کودتا.

□ طلوعی، محمود

بازی قدرت. جنگ نفت در خاورمیانه. چاپ دوم. تهران. انتشارات علم. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۱۶ ص.

فلم سیال و خوش نویس و معتدل طلوعی هرچه در هر بحث سیاسی و فکری از احوال معاصر جهان و ایران بر روی صفحات کتاب می‌آورد چون کاغذ زر خواستار می‌باشد.

## جغرافیا و سفرنامه

### □ آقا محمدی، محمد

ایهر، گذری و نظری، ایهر، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی ایهر، ۱۳۷۰، وزیری، ۲۰۴ ص.

برای شهر ایهر که از شهرهای باستانی است و ذکرش در متون قدیم جغرافیایی هست تاکنون کتابی راکه گویای وضع کنونی آن و جغرافیای تاریخی و آداب و رسوم باشد در دست نبود.

کتابی که آقای آقا محمدی تنظیم کرده است این مباحث را دربردارد و خواننده تقریباً بر همه مطالب دانستی دشایی می‌یابد. (در نه فصل است):

موقع جغرافیایی - تعلیمات سیاسی و اداری، جمعیت، زبان و گویش و مذهب - شبکه ارتباطی، تفرجگاهها- تاریخ ایهر- بافت تاریخی- مراکز علمی و فرهنگی - ایهر از دید سیاحان - آداب و رسوم و صنایع دستی - آبادیهای اطراف (شاط - خرمدره - هیدج - سائین قلعه - سلطانیه)، شرح حال حکما و مشاهیر و شعرا و دانشمندان.

### □ اعظمی سنگسری، چراغعلی

تاریخ سنگسر- مهدی شهر، تهران، ۱۳۷۱، وزیری، ۱۰۳ ص.

سنگسر آبادی‌ای تاریخی است به نزدیک سمنان، با فاصله‌ای از آن شصت و نهمین زاد فرار دارد.

این کتاب که پیشینه جغرافیایی و تاریخی را دربردارد به دو بخش تقسیم شده است، پیش از اسلام و پس از آن.

از مطالب خاص و ارزشمند بخش اول ایرانوبچ و سنگسر، گاهنمای سنگسر، فراآورده‌های لینی (چرا شیرین گفته شده)، سنگسر در روزگار ساسانیان را باید برشمرد و در بخش دوم عناوین سنگسر (رأس الکلب)، منار سنگسر.

- لیستان سابق سنگسر- و همه مطالب مربوط به دوره قاجار در آن خواندنی است.

کتاب مبتنی بر مآخذ و منابع اصلی و درست است.

### □ الحار سیستانی، ایرج

جزیره بوموسی و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک، تهران، ۱۳۷۱، وزیری، ۱۴۲ ص.

بخش اول: تنگه هرمز و موقعیت استراتژیک ایران

طلوعی سالهای دراز در صحنه مطبوعات ایران بوده و خوب دریافته است که چگونه باید کتاب سیاسی / تاریخی پرداخت. خصوصیت او درین است که به منابع و مآخذ هم توجه می‌کند و نوشته‌های تفسیری خود را سر، بزنگاهها به چنان نسی از سند منکی می‌سازد که خواننده به آفرین گویی وادار می‌شود.

### □ مرکز مطالعات آسیای مرکزی

اسلام و مسلمانان در آسیای مرکزی و قفقاز. گزیده مقاله‌ای به زبان انگلیسی در مورد وضعیت آسیای مرکزی و قفقاز. تهران. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۱، وزیری، ۳۸۰ ص.

من دوازده مقاله به زبان انگلیسی از شخصان خارجی درباره آسیای مرکزی و سیاستها و مسائلی است که حکومت شوروی برای منطقه پیش آورده بود و هر یک در مجله‌ای و نشریه‌ای چاپ شده بوده است. آنها را درین کتاب مجموع ساخت و خلاصه‌ای از مضمون هر یک را به فارسی بر آنها الحاق و چاپ کرده‌اند.

چون مقالات همه به انگلیسی است شاید مناسب داشت کتاب از چپ به راست چاپ و عنوان انگلیسی هم بدان داده شده بود. زیرا قطعه کتابی است که برای نویسندگان و محققان خارجی سودمندست.

### □ ولادیمیرونا، استروویا لودمیلا

تاریخ اسماعیلیان در ایران در سده‌های ۷-۵ هجری (۱۱-۱۳ میلادی). ترجمه دکتر پروین منزوی، تهران، نشر اشاره ۱۳۷۱، وزیری، ۳۷۲ ص (۴۰۰ تومان).

فهرست فصول کتاب:

بخش اول: روابط اجتماعی در ایران در سده‌های ۵ و ۶ هجری.

بخش دوم: آمادگی قیام و خیزش

بخش سوم: خیزش اسماعیلیان

بخش چهارم: گسترش دولت اسماعیلی.

بخش پنجم: مرگ دولت اسماعیلی.

چون ترجمه دو سه تحقیق از نوشته‌های خاورشناسان غربی درباره اسماعیلیان منتشر شده بود ترجمه و نشر این تألیف از نوشته‌های محققان شوروی سابق هم برای استفاده محققان ضرورت داشت.

و جزایر آن،

بخش دوم: جزیره بوموسی

بخش سوم: جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک.

□ بلنیتسکی. آ.

خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه). ترجمه دکتر پرویز ورجاوند. چاپ دوم. تهران. مرکز استاد فرهنگی آسیا (مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی). ۱۳۷۱. وزیری. ۳۲۰ ص.

کتاب تحقیقی براساس علم باستانشناسی است از دوران آغاز تاریخ تا پایان پادشاهی ساسانیان.

دو مقدمه ترجم (اول و دوم) حاوی دفاعیه است در تشریح مفاهیمی که مؤلف طبق روش معمول فرهنگستانهای علوم شوروی پرورده و سهم نمودن ایرانی را محدود ساخته است. بحثی هم درباره نیات واضعین اصطلاح آسیای میانه در میان آورده است.

□ عبدلی گلوری، علی

نظری به جامعه شناسی نالش. تهران. انتشارات اطلاعات. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۷۵ ص.

مباحث این تحقیق ارزشمند عبارت است از: هویت ایلی و فرمی - ساخت اجتماعی - نام ایل و تیره و طایفه - سازگاری ایلی - زندگی اقتصادی - ساکن - خانواده - فرهنگ - فهرست اصطلاحات و اسامی خاص محلی.

عبدلی امروز از متخصصان شناخت احوال نالشیان است و چند کتابی که درین زمینه نشر کرده از مآخذ پژوهندگان خواهد بود.

□ مهدوی، مصباح‌الدین

لسان الارض یا تاریخ تحت فولاد. اصفهان. انجمن کتابخانه‌های عمومی اصفهان. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۴۴ ص.

تحت فولاد گورستان مشهور اصفهان است با نکایا و بقاع متعدد که در آنجا عده‌ای کثیر از علماء و دانشمندان مدفونند. فاضل کوشا آقای مهدوی که کتاب‌های پیشین ایشان در شرح احوال رجال علمی و دینی اصفهان حکایت از آگاهی و اشراف کاملشان بر سرگذشت طبقات آنان داشت نوشته‌اند درین کتاب اطلاعات تاریخی زیادی را درباره مزار بابا و رکن‌الدین - چند گورستان اصفهان - بابا فولاد حلوانی - مصلی‌های اصفهان - تکیه‌های عصر صفوی و قاجاری و تکیه‌های

مشهور حاضر (آماده‌ای - آغاباشی - ابوجعفر - ابوالقاسم - ابوالمعالی - اژه‌ای - اسام جمعه - بابا رکن‌الدین - بختاریها و دهها تکیه دیگر) را مجموع سازند و در ذیل نام هر تکیه اسامی مدفونین شهر در آن تکیه را با شمه‌ای از احوال او درج کنند. این کتاب در حقیقت سرگذشتنامه حدود نهمه فن از مشاهیر مدفونین در اصفهان است.

## گوناگون

□ چوئه تومو، یاماموتو

رسم و راه سامورایی. آیین نامه سلحشوران ژاپن (هاگاکوره). پژوهش و ترجمه دکتر هاشم رجب‌زاده. مشهد - مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی. ۱۳۷۱. رتعی. ۱۹۲ ص (۱۱۰۰ ریال).

دکتر هاشم رجب‌زاده که خوانندگان ما نوشته‌هایش را بارها در مجله خوانده‌اند و می‌دانند که درباره تمدن ژاپن از آگاهان است. کتابی هم که اینک به چاپ رسانیده حکایت از آن دارد که او را باید مؤثرترین محقق در معرفی تاریخ و فرهنگ ژاپنی به ایران دانست. کارهایش از زمره نوشته‌هایی نیست که دیگران بطور سفری یا برخوردی درباره ژاپن نوشته‌اند.

درین کتاب که در چهار بهره است زمینه تاریخی، روزگار و محیط هاگاکوره، هاگاکوره و نویسنده آن، اندیشه‌های هاگاکوره مورد بحث است. در آیین‌های مندرج در هاگاکوره از کین خواهی، عشق، تربیت، مملکت داری، وفاداری و جزینها صحبت می‌شود.

رجب زاده در هر جا که تشابه و مناسبتی میان افکار هاگاکوره‌ای و عرفانی یا فرهنگ ایرانی یافته خواهد و مثالهایی را از متون قدیم نقل کرده است. تیس از کتاب پنجوایی در شبه عنوان دارد و عبارت است از ۱۰۹ اصل سامورایی مانند اینکه چهره را همواره گنگون باید داشت، یا خود را بشناسی، یا راه کمال بی پایان است.

## آستان قدس رضوی

الف: معاونت فرهنگی

□ آموزش و پرورش در کودکستان. تألیف آیلین آلن. بی هارت. ترجمه از محمدحسین

نظری ژاده. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۸۰ ص.

□ اقتصاد و آموزش و پرورش. اصول و کاربردها. از دانیل سی. راجرز- هرش اش- راجلین. ترجمه سید ابوالقاسم حسینیون. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۵۰ ص.

□ تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید. از استانبورد جی. شاو. ترجمه محمود رمضان زاده. دو جلد. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۷۸+۷۹۲ ص.

□ بیگمان مهمترین تألیف تحقیقی جدید درباره تاریخ عثمانی و ترکیه معاصر است. از استاد ترک شناس مشهور دانشگاههای امریکا. ترجمه شیوا و استوارست و کتاب از روی متن انگلیسی ترجمه شده است.

□ تاریخ جهانی آموزش و پرورش [از ۱۸۱۵ تا ۱۹۸۱]. از گاستون میلاوه - ژان وبال. ترجمه محمدرضا شجاع رضوی. دو جلد. مشهد. ۱۳۷۰-۱۳۷۱. وزیری. ۴۴۹+۶۸۶ ص.

کتاب از روی متن فرانسه به ترجمه درآمده است.

□ تاریخ قون بیستم. از سرژ برشتین - پییر میلزا. ترجمه دکتر ایمان الله ترجمان. دو جلد. مشهد. ۱۳۷۰-۱۳۷۱. رفعی. ۳۸۶+۵۸۷ ص.

□ عنوان فرعی جلد اول جنگ و بازسازی ۱۹۳۹-۱۹۵۹ و عنوان جلد دوم رشد و بحران از ۱۹۵۳ تا ۱۹۸۴ است. متن از روی فرانسه به فارسی درآمده است. ترجمه این گونه کتابهای نو از خدمات شایسته است.

□ تاریخچه و مکاتب روانشناسی. تألیف هنریک میزیاک - ویرجینیا استاوت سکستون. ترجمه احمد رضوانی. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۷۴۸ ص.

کتاب درسی است برای دانشجویان دوره لیسانس و بالاتر.

□ تحلیل روش آموزش زبان. از ویلیام فرانسیس مهکی. ترجمه حسین مریدی. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۲۷۷ ص.

ترجمه‌ای است از روی متن انگلیسی.

□ دانه‌های روغنی. از ای. ایس. وایس. ترجمه فرشته ناصری. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۸۱۶ ص.

□ روشهای تجربی تحقیق اجتماعی. از پتراسلندر. ترجمه بیژن کاظم زاده. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۶۰ ص.

□ از روی جدیدترین چاپ آن ۱۹۸۵ به فارسی درآمده است. کتاب تألیف هفت استاد امریکایی است.

□ زبان شناسی و زبان، بررسی مفاهیم بنیادی زبان شناسی. از جولیا اس. فالک. ترجمه خسرو غلامعلی زاده. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۱۷ ص.

□ زندگی پاستور. از رنه والرئ رادو. ترجمه دکتر ایمان الله ترجمان. دو جلد. مشهد. ۱۳۷۰-۱۳۷۱. رفعی. ۴۱۶+۳۶۰ ص.

□ رنه والرئ رادو از پزشکان نامور فرانسوی تا سی سال پیش بود و اتفاقاً از پزشکانی بود که با ایرانیان مرتبط بود. تا آنجا که شنبه بوم از احفاد پاستور است.

□ ستاره‌شناسی یا کامپیوترهای شخصی از پیتر دوفت اسمیث - ترجمه دکتر تقی عدالتی و محسن شاه محمدی. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۰۳۶ ص.

□ قواعد فهرست نویسی انگلو آمریکایی. ویرایش دوم. ترجمه رحمت‌الله نتاحی. ویراسته دکتر اسدالله آزاد. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۰۳۶ ص.

□ اصل کتاب یادگار همت صدمافهرست نگار و کتابدار انگلیسی و امریکایی است که پس از پژوهشها و تجربه‌ها چنین کتابی عظیم شده است. از مواردی است که در وصف آن یک دهان باید به بهنای فلک. - ترجمه قسمتی از آن از سال ۱۳۴۷ شروع شد و در ۱۳۵۴ به چاپ رسید (سصد نسخه). اینک ویرایش دوم آن به ترجمه خوب آقای فتاحی و



و از نهبیسم آنان آغاز می‌کند تا چهره غرب را بشناساند.

در فصل اول به «تقدیر تاریخی تمدنهای آسیایی» پرداخته است و در فصل دوم سخن را به آثار عرب زدگی جمعی در آسیای می‌کشد. عناوین فصول دیگر اینهاست: دوره قزق، تفکر بی‌محمل، هنر بی‌جایگاه، رفتارهای ناهنجار، رندوارونه.

بخش دیگر کتاب موقیعت تمدنهای آسیایی در برابر تفکر غربی عنوان دارد. درین بخش به اثر چهار کانون تمدن آسیا (ایران و اسلام - هند - چین - ژاپون) پرداخته شده است.

این کتاب بیگمان از نوشته‌های ارزشمند به قلم یک ایرانی است و در میان نقادانش برترها دارد.

ا گفت و نمو در باغ.

از شاهرخ مسکوب. تهران. ۱۳۷۱. رقمی. ۹۲ ص.

نوشته‌ای است دلپذیر درباره باغ ایرانی و چهره آن در مینیاتور. نوشته به صورت گفت و گو میان دو شخص است. نویسنده کوشیده است جلوه‌ها و مظاهر ایرانی و تفکر او را درین نوشته بنمایاند.

**بنیاد پژوهشهای اسلامی  
آستان قدس - مشهد**

□ التنبیهات العلیة علی وظائف الصلاة القلیبة.  
از زین‌الدین الجیمی (شاهد ثانی).  
تحقیق صفاء‌الدین البصری. مشهد. ۱۳۷۱.  
وزیری. ۲۱۸ ص.

□ پژوهشی در جلوه‌های هنری داستانهای  
قرآن.  
از دکتر محمود بستانی. ترجمه محمدحسین  
جعفرزاده. جلد اول. مشهد. ۱۳۷۱. ۵۳۲ ص.

□ جنبشهای شیعی در تاریخ اسلام.  
از هاشم معروف الحسینی. ترجمه سید  
محمدصادق عارف. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۶۴۰  
ص.

ویرایش اسنادانه و کتابدارانه آقای دکتر اسدالله آزاد  
منتشر می‌شود.  
کتاب با دقت به چاپ رسیده است.

□ ناشگفتنیهای از اهباز در قرآن کریم. ترجمه  
محمد جمال‌الدین الفتدی. ترجمه حسین  
میردامادی. مشهد. ۱۳۷۱. رقمی. ۲۷۱ ص.

□ مؤسسه چاپ و انتشارات

□ ادبیات چین. تألیف اودیل کالتن مارک.  
ترجمه افضل وثوقی. مشهد. ۱۳۷۱. رقمی. ۱۳۲  
ص (از چه می‌دانم؟).

□ انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. تألیف  
دکتر حسین رزمجو. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۵۰  
ص.

□ رسم و راه ساموورایی. از امام‌تو چوئه  
نومو ترجمه هاشم رجب‌زاده. مشهد. ۱۳۷۱.  
رقمی. ۱۹۲ ص.

□ روش تحقیق در جغرافیا. از پیر ژوز.  
ترجمه حسن مطیعی لنگرودی. مشهد. ۱۱۶ ص  
(از چه می‌دانم؟).

□ سراینده کاخ نظم بلند. پنج گفتار در زمان و  
زندگانی فردوسی - تألیف مهدی سیدی. مشهد.  
۱۳۷۱. وزیری. ۳۱۸ ص.

□ سفرنامه این جبیر. ترجمه پرویز اتابکی.  
مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۴۲۴ ص.  
افسوس است برای چنین کتاب تاریخی کهن که به  
زبان شیرین و استواری ترجمه شده است فهرست‌اعلام  
که ضرورت داشت تهیه نگردد.

**باغ آینه**

□ آسیاد و پاور خوب.  
از داریوش شایگان. چاپ دوم. تهران.  
۱۳۷۱. رقمی. ۳۰۰ ص.  
درین کتاب روشنفکرانه و متفکرانه توجه خاص  
نویسنده به قول خود او «وسه منفی تفکر غربی» است

شده است ما رابه گوشه‌هایی از تاریخ گذشته کشورمان آشنا می‌کند که نوشته‌هایی از خودمان در دست نداریم.

### دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

□ اختلاف دولتی ایران و افغانستان در مورد رود «هیرمند». تألیف غلامرضا افتخاری. تهران. ۱۳۷۱. رقمی. ۸۸ ص.

حایو حدود قدیمی مرزهای شرقی ایران - لشکرکشی تا معاهده صلح پارس - مرزهای خاوری ایران - هیرمند - از حکمیت ماکامون تا کمیسیون ۱۳۱۰ - هیرمند و شورای امنیت. مذاکرات و مکاتبات مستقیم طرفین دعوی از ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۱.

□ صنایع، تسلیحات و خلع سلاح شیمیایی. نوشته حسین علانی و بابک خواجه کاوسی. به اهتمام ناصر تقی‌حامری. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۴۳ ص (۱۴۰۰ ریال).

### مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

□ فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه‌های آن. تألیف شیر زمان فیروز. اسلام آباد. ۱۳۷۱. وزیری. ۳۵۷ ص (شماره ردیف ۱۳۲)

حایو: تاریخچه فلسفه اخلاق اسلامی - فلسفه اخلاقی ناصر خسرو حکمت نظری و حکمت عملی. جمعاً در چهار فصل است.

□ شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان و خدمات او برای پیشرفت ادبیات فارسی. تألیف حسین جعفر حلیم. اسلام آباد. ۱۳۷۱. (شماره ردیف ۱۲۸)

حایو: رشد فرهنگ و توجه به زبان فارسی در دوران اکبر - معرفی خان خانان و طایفه بهارلوی - آثار خان خانان - خدمات خان خانان به ادب فارسی. خان خانان (عبدالرحیم خان) از رجال مهم دیوانی و فرهنگی و شعرا عصر خود در هندوستان بود.

□ زرشکی و عناب.

از محمود عنبرانی. مشهد. ۱۳۷۱. رقمی. ۵۶ ص.

□ شرح صدکلمه.

از کمال‌الدین میثم بحرانی. ترجمه عبدالعلی صاحبی. مشهد. ۱۳۷۰. وزیری. ۳۸۷ ص.

□ عدة العقول و عمدة المعقول فی ایضاح مبانی الاصول (همراه دیگر مقالات فلسفی و کلامی). از فضل بن احمد بن خلف بخاری (قرن ششم هجری). به اهتمام نجیب مایل هروی. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۱۲۲ ص.

□ فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی. از دکتر حسین مطوان. ترجمه حمیدرضا شیخی. مشهد. ۱۳۷۱. وزیری. ۴۳۲ ص.

### توس

### جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران

□ ۶ - اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران (۱۹۰۰ تا ۱۹۴۱). نوشته ویلیام فلور. ترجمه دکتر ابوالقاسم سری. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۰۷ ص. (۱۹۰ تومان).

□ ۷ - اختلاف تجاری ایران و هلند و بازرگانی هلند در عصر افشاریان و زندیان (۱۷۱۲-۱۷۱۵). نوشته ویلیام فلور. ترجمه دکتر ابوالقاسم سری. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۳۴ ص. (۲۱۰ تومان).

□ ۸ - صنعتی شدن ایران و شورش شیخ احمد مدنی (۱۹۰۰-۱۹۲۵). نوشته ویلیام فلور. ترجمه دکتر ابوالقاسم سری. تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۴۸ ص (۲۲۰ تومان).

ویلیام فلور ایران‌شناس هلندی با تجسسات متوالی در منابع و مآخذ و همچنین بایگانیهای هلند همیشه در پی عرضه کردن مطالب تازه است. درین سه جستار، هم که به ذوق و علاقه‌مندی آقای دکتر سری ترجمه

## مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

□ جامعه باستان از لوئیس هنری مورگان.  
ترجمه محسن شلائی. تهران. ۱۳۷۱. دزیری.  
۷۸۲ و ضمانت.

نویسنده در سال ۱۸۷۷ از نگارش این کتاب  
فارغ شد. با وجود این کتابش هنوز ناب است و  
خواندنی و قابل استناد. پس ضرورت داشت ترجمه آن  
را در فارسی داشته باشیم. ترجمه از روی متنی است که  
لیکوک در سال ۱۹۱۳ با توضیحاتی منتشر کرده  
است.

□ سلسله‌های اسلامی. نوشته کلیفورد ادموند  
بوسورث. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران. ۱۳۷۱.  
دزیری. ۳۵۸ ص (تجدید).

□ فدائیان اسماعیلی تألیف برنارد لوئیس.  
ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران. ۱۳۷۱. دزیری.  
۲۵۰ ص (تجدید چاپ).

□ فرهنگ مشتقات مصادر فارسی. جلد اول  
(أ). تألیف دکتر کامیاب خلیلی. تهران. ۱۳۷۱.  
دزیری. ۲۶۷ ص.  
نام کتاب گویای مطالب آن است.

□ فرهنگ نامهای شاهنامه. تألیف دکتر  
منصور رستگار نسائی. جلد دوم (ش - ی).  
تهران. ۱۳۷۰. دزیری. ص ۵۹۳-۱۲۸۱.

□ وام واژه‌های ایرانی میانه غربی در زبان  
ارمنی. تألیف ماریا آیوازیان (تورزیان). تهران.  
۱۳۷۰. دزیری. ۲۲۳ ص.

فرهنگی است ارزشمند و مفید و واژگان پارسی -  
فارسی میانه و پهلوی که در زبان ارمنی وارد شده  
است به دست داده شده است. مؤلف طبعاً در کار خود  
از فرهنگ مشهور آجاریان بهره‌وری کرده است.

□ هیتی‌ها

اثر الیور گرنی. ترجمه رقیه بهزادی. تهران.

۱۳۷۱. دزیری. ۲۶۴ ص.

متن یکی از معروفترین و رایج‌ترین کتابهای  
هنگام‌نخوانی برای شناخت لوم هیتی است و خانم  
بهزادی پس از ترجمه کتابی درباره سکاها به معرفی  
هیتی پرداخته است. امیدست همانطور که در مجله  
چینا مقاله‌هایی درباره اقوام و ملل دیگر قدیمی  
پرداخته‌اند بتوانند برای هر یک کتاب مبارزی را  
انتخاب و ترجمه کنند.

## زندان

□ سکاها

تألیف تامارا تالیوت رایس. ترجمه دکتر رقیه  
بهزادی. تهران. ۱۳۷۰. دزیری. ۲۴۹ ص (۲۲۰۰  
ریال).

رقیه بهزادی از بانوان فاضل علاقه‌مند به به تاریخ  
ملل قدیم است و درین ده سال اخیر هم‌شان را  
مصروف به شناساندن اقوام مختلفی کرده است که  
دارای تاریخ و هنر و اساطیر مهمی هستند مانند  
لولویها، سکاها، هیتی‌ها، پارتها و... و برای هر یک  
مقالاتی نوشت که اکثراً در مجله چینا چاپ شده  
است.

کتاب سکاها از منابع موثق و کسانهای رایج  
مشهورست در زبان انگلیسی به فلم تامارا رایس که  
باتونی است متخصص و هنرشناس. ترجمه خانم  
بهزادی خوب و پاکیزه و به اسلوب است و چون  
نخستین کتاب مستقلی است که درباره سکاهاست  
انتشارش را باید مقتم دانست.

در همین ایام خانم بهزادی کتابی هم درباره  
«هیتی‌ها» ترجمه و نشر کرده است که جداگانه معرفی  
آن می‌آید.

## دو کتاب درباره قاین

□ بزرگان قاین

تألیف محسن سعیدزاده. جلد اول. قم.  
اهل البیته. ۱۳۶۹. دزیری. ۷۸۹ + تصاویر.  
درین کتاب به ترتیب قبایلی نام شرح احوال  
۲۸۱ شاعر و دانشمند و عالم در ریشه‌های مختلف  
درج است. مؤلف احوال و اطلاعات مربوط به هر یک  
را از متون تاریخی گذشته و کتب رجالی و تذکره‌های  
متعدد و حتی با مراجعه به فهرستهای نسخه‌های خطی

### سه کتاب از حسن گل محمدی

□ تحقیق دربارهٔ زندگانی، احوال و اعمال، افکار و آثار و دیوان کامل فتحعلی شاه قاجار. تهران، انتشارات اطلس، ۱۳۷۰. وزیری، ۵۳۴ ص.

بخش اول: احوال و افکار فتحعلی شاه. بخش دوم دیوان حاوی قصاید، غزلیات، رباعیات، مثنویها و انواع دیگر شعر.

پیش ازین جاهایی از دوران فتحعلی شاه نشر شده بود ولی همه گزیده بود. پیوسته‌های این کتاب که حاوی خاطره‌هایی دربارهٔ فتحعلیشاه و دیگران است و اسامی زنان و فرزندان او و جدول سالشمار حوادث دوران زندگی او برای خواننده سودمندست.

### □ فصل پرواز

مجموعه شعر. از حسن گل محمدی (فریاد). چاپ دوم. تهران، نسل دانش، ۱۳۷۰. وزیری، ۱۱۲ ص (۱۰۰۰ ریال).  
شعرهای کلاسیک و نوست. نمونه آورده می‌شود از سال ۱۳۵۶.

هرچند درین زمانه نیرنگ و ریا هنرمندی است ما را نیازی نیست به نیرنگ و نیرنگ بازا درد دل خود با که بگوئیم؟ که نیست همدردی زحیفش چگونه دم‌نیم؟ در دیار مجازها عمری به سوی مطلوب دویدیم و عاقبت جز رنج جستجو حاصل نمود از تشبیب و فرازها آن صبح امید که مدام گفتی می‌رسد رسید برخیز که زود می‌گذرد وقت راز و نیازها

□ گزیدهٔ شاهنامه فردوسی به نظم و نثر. تهران، انتشارات اطلس، ۱۳۷۱. وزیری، ۲۰۷ ص (۱۶۰۰ ریال).  
نام کتاب گویای موضوع و محتوی است.

### سه کتاب از رسول جعفریان

۱. ایقا و زوال دولت در کلمات سیاسی امیرمؤمنان (ع)  
[نظم الفور و تضاد الدرر از عبدالکریم بن محمد یحیی قزوینی زنده در ۱۱۲۴] به ضمیمه

کتابخانه‌های مختلف اخذ کرده است و ازین لحاظ مراجعه کننده به آسانی می‌تواند به آنچه مؤلف فاضل استاد کرده است دسترسی یابد.

در شرح حال کسانی که شعر می‌گفته‌اند سعی شده است که نمونه‌ای از شعر آن شخص آورده شود.

در پایان فهرستی موضوعی از ترجمه حال رجال آمده است تا خواننده اگر هست هر رسته را جدا جدا بشناسد مجبور به تورق همه کتاب نباشد. فهرست بر این اساسی است: علوم قرآنی - حدیث - رجال و درایه - اصول فقه - فقهان - فیلسوف و متکلم - مورخ - عارف - فضائل - جهانگرد - موسیقی - ریاضی و پزشکی و غیر آن همچنین فهرستی ادواری درست شده است تا معلوم باشد که در هر قرن چه کسانی می‌زیسته‌اند و احوالشان درین کتاب آمده است.

مؤلف متولد فائن به سال ۱۳۳۷ شمسی است و در چند حوزه علمی و نزد استاد متعدد تحصیل کرده است. طبق صورتی که از تألیفات ایشان در پایان کتاب هست چند تألیف دربارهٔ فاین دارند که نباید امید ورزید همه به چاپ برسند: فهرست مهند آزادگان - جغرافیای فاینات - فهرست نسخه‌های خطی حوزهٔ علمیه فاین - دیوان آصفی قهستانی - ادبیات فاین.

### ۱- تاریخ فاین

جلد اول. از محسن سعیدزاده. قم، ۱۳۷۱. وزیری، ۳۵۲ ص (۱۰۰۰ تومان).

نام کلی که برای دورهٔ این مجموعه تعیین شده «دائرةالمعارف فاین» است و اکنون نخستین جلد که تاریخ فاین است انتشار یافته.

فصل اول: نگاهی کلی به جغرافیای عمومی.

فصل دوم: فهرست قبل از اسلام.

فصل سوم: [دورهٔ اسلامی براساس قرون و شرح وقایع هر دوره].

فصل چهارم: عکسها.

این جلد به تاریخ فاین در دورهٔ صفوی پایان می‌گیرد. مؤلف کوشیده است در هر فصل عمدهٔ وقایع را بیاورد و جغرافیای تاریخی آن دوره را بگوید و آثار تاریخی بارمانده از آن دوره را معرفی کند.

تعداد ارجاعات و یادداشتهای باصفحه‌ای ۴۳۸ ناست.

کاش مؤلف بتواند از کتبه‌هایی که دیده است و احتمالاً ناخوانده مانده (مانند صفحه ۱۶۸) عکس تهیه کند و آنها را در جلد دیگر به چاپ رساند.

در ۱۱۷۳. قم. کتابخانه آیه العظمی سرعش.  
عمومی آیه الله العظمی مرعشی نجفی. ۱۳۷۱.  
وزیری. ۲۵۴ ص. (متون سیاسی دوره صفوی، ۲  
و ۳).

معرفی این رساله در شماره پیش آمده است.

عبدالکریم قزوینی از علمای همروزگار شاه  
سلطان حسین صفوی است و سرگذشتی ميسوعه از او در  
دست نیست و آقای جعفریان با تصفح و کنجکاوی  
نوانسته اطلاعاتی درباره پدر و جدش که هر دو از  
مؤلفان و عالمان بوده اند عرضه کند.

طبق فهرستی که آقای جعفریان از مؤلفات این  
شخص عرضه کرده است هشت تألیف از او در فهرست  
یاد شده و از آن جمله نظم الغرر و نقد المدرر در شرح  
و ترجمه غررالحکم آمدی است و این کتاب همزمان  
می شود با ترجمه دیگری از تألیف آمدی که توسط آقا  
جمال خوانساری انجام شد.

از نظم الغرر بنا به قید آقای جعفریان تا باب بیستم  
آن در دست است و آقای جعفریان ابواب ششم تا  
هشتم را که در باب حکومت و سیاست است از آن  
برگرفته و چاپ کرده است.

آقای جعفریان به تفصیل نسخه های از کتاب را که  
شناخته معرفی کرده است، روش قزوینی در نظم الغرر  
برین است که یکت کلام حضرت امیر را به عربی  
می آورد و در پی آن به تحلیل و تفصیل و شکافتن آن  
می پردازد.

آقای جعفریان ضمناً مناسب دیده اند رساله  
کوچک آئینه شاه فیض کاشانی را که «تحلیل  
عقلانی روانی از انواع نیروهای حاکم بر انسان است»  
در دنبال نظم الغرر بیاورد.

□ رساله سیاسی در تحلیل علل سقوط دولت  
صفویه و راه حل بازگشت آن به قدرت.

از قطب‌الدین محمد نیریزی شیرازی متروقی

□ تاریخ گسترش تشیع در ری.

قم. نشر مشعر. ۱۳۷۱. رقمی. ۱۲۶ ص.  
مواد این تحقیق موجز دقیق براساس متون اساسی  
و قدیم جغرافیایی و تاریخی استخراج و به چهار فصل  
توسیع شده است از جمله: آشنایی ری با تشیع - علویان  
و تشیع در ری - گسترش تشیع در عهد آل بابویه - فشار  
دوره غزنوی - شیعیان در دوره سلجوقی - فهرست  
منتخب‌الدین آئینه تشیع در ری - محلات شیعه‌نشین  
دری - مدارس شیعه - جدالهای مذهبی - تشیع در نواحی  
دری.

### انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار

۳۴. گفتارهای ادبی و اجتماعی. نگارش دکتر  
غلامعلی رعدی آذرغوشی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری.  
۵۲۸ ص. (۳۰۰۰ ریال).

۳۶. شاعران معاصر رودکی. تألیف احمد  
اداره پستی. تهران. ۱۳۷۰. وزیری. ۵۶۴ ص.  
(۳۲۰۰ ریال).

۴۰. ادبیات فارسی در میان هندوان. تألیف  
دکتر سید عبدالله. ترجمه دکتر محمد اسلم خان.  
تهران. ۱۳۷۱. وزیری. ۲۸۲ ص (۲۶۰۰ ریال).

### یزدنامه

گردآوری و نگارش ایرج افشار. جلد اول. تهران. ۱۳۷۱. قطع وزیری در هفتصد  
صفحه. ۶۹۰۰ ریال (ارمغان محمدطاهری به شهر یزد، شماره ۱)  
مجموعه‌ای است از مقالات درباره یزد در هشت بخش: یزدنما - کتابشناسی - متون  
پیشینه - پژوهشهای تاریخی - باستانشناسی، آثار باستانی - جغرافیا و سفرنامه - فرهنگ  
و ادبیات - عکس، سند و تصویر.



### ENCYCLOPAEDIA IRANICA

Edited by Ehsan Yarshater, Volume V, Fascicle 7-8, Costa, Mesa, California, Mazda Publishers, 1992.

با این دو جزوه پنجمین جلد «ایرانیکا» پایان یافت. آخرین کلمه مندرج درین جلد coffee (قهوه) است نوشته علی آل داود.

اغلب مقاله‌های مندرج درین دو جزوه از مقاله‌های مفصل است مانند طبقات، در جامعه‌شناسی به قلم احمد اشرف و علی بنوعزیزی، مطهرات در ایران، در دوره پیش از اسلام نوشته مری بویس و در دوره اسلامی نوشته حامد الگار یا «ساعت» از ویلیام فلور. درین میان مقاله clothing (پوشش) که صفحات ۷۱۹ تا ۸۷۱ (یعنی یکصد و پنجاه صفحه) را دربر گرفته از نمونه‌های کمال جویی در دائرةالمعارف نویسی است و مناسب دارد که عناوین فرعی این تحقیق با نام نویسنده هر یک برای آگاهی علاقه‌مندان نقل شود:

- |                               |  |
|-------------------------------|--|
| دائرةالمعارف                  | - ملاحظات عمومی                        |
| ع. شاپور شهبازی               | - در دوره ماد و هخامنشی                |
| Trudy S. Kawami               | - در دوره پارسی                        |
| Elsie H. Peck                 | - در دوره ساسانی                       |
| Gerd Gropp                    | - در ایران پیش از اسلام                |
| A. Naymark                    | - در سرزمین سغد                        |
| S. A. Yatsenko                | - میان طوایف ایرانی قفقاز و ماورای آن  |
| Elsie H. Peck                 | - در ایران پس از اسلام تا حمله مغول    |
| Eleanor Sims                  | - در دوره‌های مغول و تیموری            |
| Layla Diba                    | - در دوره صفوی و قاجار                 |
| علی اکبر سعید سیرجانی         | - در دوره پهلوی و پس از آن             |
| ذیل «نظام»                    | - پوشش‌های نظامی در دوره قاجار و پهلوی |
| N. H. Duprée                  | - در افغانستان                         |
| K. Ferdinand                  | - در میان طوایف هزاره                  |
| G. Maitdinova                 | - در تاجیکستان                         |
| P. A. Andrews (و شیرین محسنی) | - لباس کردی                            |

O. Shwartz- Beerl	- در میان یهودیان ساکن کردستان
ایران علاء فیروز (و) مهر منیر جهانپانی	- در میان عشایر بلوچ
Pamela Hunte	- در میان عشایر بلوچ پاکستان و افغانستان
حسینعلی بیهقی	- در خراسان
P. A. Andrews	- در آذربایجان
Ch. Bromberger	- در کناره دریای خزر
شهناز نجم آبادی	- در کناره خلیج فارس
Lois Beck	- در میان قشقاییان
J. P. Digard	- در میان بختیارها و لرها
P. A. Andrews	- پوشش و زیورهای ترکمانان
دکتر غلامحسین یوسفی	- واژه‌نامه جامه و پوشش
—	- فهرست اصطلاحات پوششی مندرج در بخشها

از مقاله‌های قابل توجه نوشته محمود امید سالار درباره «خروس» و نوشته هوشنگ اعلم درباره نارگیل و دیگر گیاهان است.



KLAUS SCHWARZ VERLAG, BERLIN  
ISLAMKUNDLICHE UNTERSUCHUNGEN

-۱-

Anja Pistor- Hatam

**Iran und die Reformbewegung in Osmanischen Reich. Persische Staatsmänner, Reisende und Oppositionelle unter dem Einfluss der Tanzimat. Berlin, 1992. 260 s.**

نخستین کتاب مفصل است درباره تأثرات ایران از تغییرات فکری و سیاسی که در عثمانی در دوره مشهور به «تنظیمات» پیش آمد. مؤلف این تحقیق را بر اساس منابع فارسی و بسیاری از مآخذ عثمانی که ما معمولاً از آنها بی‌خبریم به رشته تألیف در آورده است. کتاب در چهار بخش است:

بخش اول به معرفی وضع ایران در قرن نوزدهم و ارتباطهای عثمانی و ایران اختصاص دارد. در بخش دوم اقدامات میرزاقی خان امیرکبیر، میرزا ملکم خان و کتابچه غیبی او، دوره صدارت میرزا حسین خان مشیرالدوله، حاجی میرزا علی خان امین‌الدوله و عقاید او درباره تجدید پرداخته است. در بخش سوم بر اساس چند کتاب، از جمله سفرنامه عبدالفتاح گرمودی و زیارت عتبات عبدالعلی خان ادیب‌الملک و سفر حج محمد حسین فراهانی و سفرنامه حاجی پیرزاده نائینی و خاطرات عباس میرزا ملک آرا شمه‌ای از تأثرات هر یک درباره دیدار از عثمانی و وصفی که از اصول مملکت داری آنجا کرده‌اند شرح داده شده است.

بخش چهارم معرفی و اهمیت روزنامه‌های عثمانی (اختر-بصیرت) و تأثیر آنها را در ایران دربردارد. امیدست یکی از آلمانی‌داناها به ترجمه این کتاب مفید بپردازد.

**Mostafa Edjtehadi**

**Zerfall der Staatsmacht Persiens unter Nāris ad-Din Schāh Qāğār (1848-1896). Einblicke in die Machtverhältnisse am Teheraner Hof nach den Tagebüchern ITimad us-Saltanas.**  
 Berlin, 1992. 184 s.

مصطفی اجتهادی موضوع رساله دکتری خود را به بحث دربارهٔ پایان یافتن قدرت دولت ایران در دورهٔ ناصرالدین شاه انتخاب کرده است و منبع اصلی کارش روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه است زیرا درین مأخذ است که نویسنده از ضعفهای دربار و حکومت و رجال آن بحثهای انتقادی به میان آورده و اطلاعات خصوصی را مندرج کرده است.

فصل اول به معرفی روحیات و شخصیت ناصرالدین شاه اختصاص دارد. مؤلف نخست سه شیفتگی ناصرالدین شاه (سواری، سفر و شکار) و سپس چگونگی سه سفر شاه به اروپا را به میان آورده و پس از آن از علاقه‌مندی او به پول و طلا به عنوان دو مرض یاد کرده است. چهارمین موضوعی که از احوال خصوص شاه می‌نویسد گفتاری است دربارهٔ علاقه‌مندی او به تاریخ و زبان خارجی.

مؤلف در فصل دوم به اشتغالات شاه در کارهای دولتی و تشکیل مجلس شورای دولتی پرداخته و بحثی را دربارهٔ توجه او به قانون و نظام به میان آورده است.

موضوع سومین فصل کتاب وضع دربارست و درین فصل است که صدراعظم و وظایف و کارهای او مطرح می‌شود. قسمتی دیگر ازین فصل به مدارج و مراتب دربار اختصاص دارد و به همین مناسبت ضرور دانسته است که عده‌ای از محارم درباری و خصوصیات هریک را بشناساند: معیرالممالک، یحیی‌خان مشیرالدوله، قوام‌الدوله، عضدالملک، عزیزالسلطان، امین‌السلطان پدر و پسر. یادی از زنان سوگلی، شاه هم درین فصل آمده است.

عنوان آخرین گفتار کتاب ناصرالدین شاه بی‌اقتدارست و در حقیقت نتیجه‌گیری مؤلف از آنچه نوشته است از روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه استنباط کند.

**I. B. TAURIS PUBLISHERS**

آقای ایرج باقرزاده که در ایران، مؤسس یکی از بنگاههای انتشاراتی فرهنگی بود حدود پانزده سال است که در انگلستان فعالیت انتشاراتی دارد و مؤسسه I. B. Tauris را به وجود آورده است. این مؤسسه تاکنون پنجاه شصت کتاب به چاپ رسانیده که بیشتر مربوط به مسائل اجتماعی و جامعه‌شناسی و تاریخ و تفکر معاصرست.

چندین کتاب از سلسلهٔ انتشارات مذکور دربارهٔ ایران است از جمله کتاب فخرالدین عظیمی دربارهٔ ایران از سقوط رضاشاه دورهٔ مجلس چهاردهم، ایران دورهٔ قاجار از خانم لمبتون، مصدق و نهضت ملی نفت از جیمز بیل، نامه‌های سرریلدر بولارد و جز اینها.

\*\*\*

اخیراً کتاب «اسلام و نجیدد خواهی» یا انقلاب ۱۹۰۶ ایران به قلم واتسا مارتین توسط مؤسسه «توریس» انتشار یافته است با نام انگلیسی:



Vanessa Martin. Islam and Modernism. The Iranian Revolution of 1906.

London. 1989. 245 p.

- مندرجات این کتاب چنین است:
- ارتباط میان علما و حکومت
- علمای دوره قاجار و انقلاب
- سید محمد طباطبائی و مجاهدت برای تغییر
- علماء و تشکیل مجلس ملی
- مشروطیت و اصول اسلام
- تغییر و عکس‌العمل از سپتامبر ۱۹۰۷ تا ژوئن ۱۹۰۸
- شیخ فضل‌الله نوری و مشرعه
- مؤلف به مسائل اقتصادی، قدرت تجار و کسبه و منابع ملی ثروت را از یاد نبرده حتی نحوه مساعدتهای مال را که به تظاهرات بزرگ می‌شد مورد بررسی قرار داده است و خواننده ازین نوشته می‌تواند عقاید طرفداران مشروطیت و حکومت مطلقه را دریابد.
- پس از کتاب ادوارد براون می‌توان این کتاب را در زبان انگلیسی برای مطالعه تاریخ مشروطیت ایران منبع معتبری دانست.

## دو کتاب از یان ریشارد

YANN RICHARD

-۱-

L'ISLAM CHÏTE. CROYANCES ET IDEOLOGIES.

Paris. Fayard. 1991. 303 p.

- یان ریشارد از ایرانشناسانی است که توجهی مخصوص به بنیادهای فکری ایرانیان دارد و عمده مباحث این کتاب هم مرتبط به ایران می‌شود. عمده مباحث این کتاب چنین است:
- دو کلمه درباره تشیع.
- یک خانواده معصوم: ائمه.
- خدانشناسی عرفانی (سهروردی - ملاصدرا - متفکران معاصر).
- شیعیان ایران.
- شیعیان خارج از ایران.
- تشیع و زنان.
- تفکر انقلابی اسلام.

-۲-

ENTRE L'IRAN ET L'OCCIDENT

Adaptation et assimilation des idées et techniques occidentales  
en Iran. Sous la direction de Yann Richard. Paris. La Maison  
des Sciences de l'Homme. 1989. 242 p.

- مجموعه‌ای است از زشمندان چند مقاله تحقیقی درباره تاریخ و نحوه جذب و تطبیق فنون غربی در ایران. کتاب در سه بخش است:

- بخش اول: نظام (فنون) حاصل تجدد گرایی.
- J. Calmard - تحولات نظامی در دوره قاجار
- Y. Richard - تشکیلات ملی نظامی
- O. Roy - تشکیلات نظامی افغانستان
- بخش دوم: ولایات و توسعه شهری.
- Ch. Bromberger - تغییرات فنی
- M. Bazin - قبول حمل و نقل جدید در ایران
- J. P. Digard و اصغر کریمی - نفوذ غرب در ایل بختیاری
- B. Hourcad - وقف و تجدد در ایران: کشاورزی آستان قدس
- فرهاد خسروخواهر - روش تغذیه کنونی در ایران
- بخش سوم: پیشه‌های فنی و هنری.
- Yves Porter - هنرهای کتاب و تصویر
- M. Vicat - صحافی: تحولات آن از عصر قاجار تا کنون
- P. Fontaine - تحولات فنی قالبی بافی در فراهان
- J. During - موسیقی ایران و خاورمیانه در برابر فرهنگ پذیری غربی
- فرخ غفاری - سی و پنجمین سال اول صنعت سینما در ایران
- دو مقاله راجع به کتاب و صحافی در نوع خود از تازگی و پژوهش ژرف برخوردار است. ترجمه این کتاب به زبان فارسی در سلسله انتشارات آستان قدس منتشر شده است.

### COROLLA IRANICA

Bern, Peter Lang Verlag. 1991. 18,244 s.

نام کتابی است حاوی مقاله‌های علمی و تحقیقی که دوستان و شاگردان پهلوی شناس نامور David Neil Mackenzie به مناسبت فرارسیدن شصت و پنجمین سال تولد او نوشته‌اند و توسط ناشر سوئیس پیتربلنگ چاپ شده است. در شماره بعد فهرست مندرجات آن در مجله آورده خواهد شد.

### IRANIAN CULTURE

A Persianist View. By M. C. Hillmann. Lanham. University Press of America. 1990. 221 p.

مجموعه‌ای است از دیده‌ها و نقدیاب مایکل هیلمن ایرانشناس که خود را ایرانی‌شناس (و شاید فارسی‌شناس) خوانده، نه ایرانشناس. عناوین عمده نوشته‌های این رساله عبارت است از:

- سالشمار حوادث مهم فرهنگی ادبی ایران از دوره مادها تا سال ۱۹۸۹. قسمت عمده‌تر آن به دوران معاصر اختصاص دارد.

- پدرسالاری در ایران (نگاهی به شاهنامه)
- فرد دوستی و شک همیشگی میان ایرانیان
- کهن‌پردازی ایرانی، زیبایی آرایشها، تلون
- پیچیدگیهای فرهنگی یک ایرانی روشنفکر
- بحران هویت گذشته و حال.

## آینده

مجله فرهنگ و پژوهش‌های ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)

بنیادگذار و نخستین صاحب امتیاز (در سالهای ۱۳۰۴ - ۱۳۴۰، چهار دوره): دکتر محمود افشار

صاحب امتیاز و مدیرمسئول کنونی: ایرج افشار

همکاران مدیر: کریم اصفهانیان (مدیر امور اداری) - بانک افشار (مدیر داخلی)

محمد رسول دریاگشت (مدیر امور چاپی) - قدرت‌الله روشنی زعفرانلو (مدیر امور همکاری)

بهرام، کوشیار و آرش افشار

مقالات و نامه برای مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود

نشانی پستی مدیرمجله: صندوق پستی ۵۸۳-۱۹۵۷۵ - تیاوران (تهران) - ایران

نامه‌های مربوط به امور اداری به نشانی ذیل ارسال شود.

نشانی پستی دفتر مجله: صندوق پستی ۳۱۴۱-۱۹۳۹۵ - تجریش (تهران) - ایران

تلفن دفتر ۲۷۰۸۱۵، تلفن خانه مدیر: ۲۸۳۲۵۴

محل دفتر اداری: تجریش - باغ فردوس - چهارراه زعفرانیه - کوچه بخشایش (عارف نسب) - کوچه لادن -

باغ موقوفات دکتر محمود افشار - شماره ۸

دفتر مجله روزهای یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه ساعت ۹-۱۳ برای پرداخت وجه اشتراک باز است.

## بهای اشتراک سال ۱۳۷۲ ایران

برای افراد: بازده هزار ریال (اگر شخصاً نپردازند و بناچار می‌نمایند فرستاده شود دوازده هزار ریال)

برای مؤسسات دوازده هزار ریال - برای دانشجویان: هشت هزار ریال.

## بهای اشتراک برای کشورهای دیگر

هوانی پنجاه دلار

به حساب پس‌انداز شماره ۹۵۰۰۶۸ (ایرج افشار) شعبه ۸۲۰ بانک صادرات ایران -

چهارراه زعفرانیه - تجریش پرداخت شود.

چون از سال مجله به خارج دشوارها دارد (مخصوصاً به مناسبت گران شدن پست) ترجیح می‌دهیم علاقه‌مندان مجله

را توسط دوستان و خوبشان خود بخواهند، به این بها:

روپا و آسیا: بیست هزار ریال (هوانی) - آمریکا و ژاپن و استرالیا: بیست و پنج هزار ریال (هوانی)

پست زمینی همه‌جا: پانزده هزار ریال

از ایرانیان مقیم خارج خواهشمندیم نماینده‌های را در تهران معرفی کنند تا در پایان هر سال نامبرده را آگه گردانیم

تا در صورت تعادل شما به تجدید اشتراک، وجه را بپردازند. زیرا مکاتبه با خارج گران است و غالباً هم به بیجوابی

برگزار می‌شود و رتبه مجوز به قطع مجله می‌شویم.

لطفاً وجه اشتراک سال ۱۳۷۲ را تا آخر خرداد بوسیله چک و یا توسط شعب بانک ملی ایران به نام ایرج افشار به

حساب شماره ۱۷۹۵ نزد بانک ملی ایران، باغ فردوس (شعبه دوپست و سی) شمیران پرداخت و فوکیبی قبض

بانکی را بطور سفارشی حتماً ارسال فرمائید. در غیر این صورت ما از پرداخت حق اشتراک مطلع نخواهیم شد.

مناصفانه بانک رأساً اطلاع کاملی به ما نمی‌دهد. در صورتی که وجه اشتراک حداکثر تا آخر شهریور سال ۱۳۷۲

پرداخت نشود دلالت دارد که به نفرستادن آن علاقه دارید.

اگر شماره‌های از مجله توسط پست نرسد و یا معیوب باشد لطفاً پیش از انتشار شماره بعدی ما را آگه فرمائید. ورنه از

ارسال مجدد آن معذوریم.

# AYANDEH

JOURNAL OF IRANIAN STUDIES

Founded in 1926

by Dr. Mahmood Afshar

INCLUDING ARTICLES OF IRANIAN HISTORY  
PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE,  
BIBLIOGRAPHY, BOOK REVIEWS OF  
PERSIAN BOOKS AND FOREIGN BOOKS  
CONCERNING IRAN

Editor: IRAJ AFSHAR

All comments and articles should be  
addressed to the editor:

P.O. Box 19575-583  
Niyavaran, Tehran, Iran

Subscription Representative

Asia Department  
Otto Harrassowitz  
Postfach 2929  
Wiesbaden, Germany

Administration:

Babak, Babram, Kushyar and Arash Afshar,  
Karim Esfahaniyan, Q. Rowshani Zafarani,  
M.R. Daryagasht

Account No.: IRAJ AFSHAR, 950068, Branch 820,  
Bank Saderat Iran.

Chaharmahal Zafaraniyan, Tajrish, Tehran, Iran

Vol. 19, No. 1-3

(1993)

جلد: ۱۹، شماره: ۱-۳

